





Perzsa 0.89.

D. F. WUEHLAU



EX LIBRIS

12-70

Pessoa O. 899m September 1876 von Herrn Dr. Gust.
 mann in Wien prakt. Arztl.
 prof. für die spez.
 Med. fl. 1876.

حاشیه آنوقت که بدو ادراک کنند
 حواس جمع او

قور شونلی
 لغة نوری الله
 کبیره

Rayoull
 Gouysson. 1

فی تاریخ منزل العز و الشرف
 سنان و مائین والنی

تصدیق است نادان غم دکل فوقه دانانک
 اولو چو هو دبنده خار و حاشاک فوقه بجرانک



بيت
حارب هو اك اذا اتاك فانما حرب
ودع الربا نقيته وطينة ان الربا هو النفاق الاكبر
الربوا هو اجساد الاكبر

Perza o.
89.

لقد نعت الله في النوس

بسنی نیم پلوروم
عقد یونین قیام روم

ما اور و سید زمان ندی
را اور و ان و اقیالی
1959

نیت خالصه بر سر حقا ندر
و که بر سینه اور مرآت ضرب قدر
بویه طاعت ابرجده اریبوی
سیم و من نار ریاضت ابله قال اوله کمر

۱۴۴۰ قمری
روزان شریفه ابتدا سے یکشنبه
تو نے یکسے قہ صومتر بندہ او زرینہ بیوے یا عمور یا غویس
سید عظیم اولد



لغة نعمة الله

حمیدی قیاس و شکر باسیاس ان مالک نبی جتایراکم ملک شریف انا زنت و دکان الطبخ
 باینده کان مخلص بار غفار الذنوب ذات پاک اوست ستار العیوب صفات نیتهای
اوست **نیتهای** بوصف بیان ما هیچ جہان توان ما هیچ ما بکنده حقیقت ترسیم
 ای یونان مکان ما هیچ و درون بی غایت و مطوعات بی نهایت بر روضه سید کایان
 و خلاصه موجودات شیخ المذنبین یوم القیامه آن خزر سل که خلدی قرین بر قرائت قدر
 او برینده سلطان ابنیاد و رضای اولیا اجدیب حق محمد مصطفی علیه من الرحمن کحل لطمه
 هدایا و نکات و تشریح عزت ای در تیم محمد رسول ان محمدی قافی شرع
 مفتی دین توفیق تو خاتم النبیین و در و دنیا آخر و دگران کرام و اصحاب عظام او با دخصوص
 بر چهار بار ختم فضائل سرور ان مالک دین و در جوان مساکت یقین بودند و جوان
 الله علیهم اجمعین ناکا به خاطر فافرا این بندگی جاری می نماید یعنی نعمه الله من ان احد
 بن مبارک الکریم را خطور کرد که از کتبه های لغات فارسی لغت صحیح کلمه و کتابی سایر کلمات
 بیچاره یادگار ماند و باشد که کاری در آتشیدت ازین بهتر که باشد هیچ کاری که در علم
 همانند یادگاری **سیدی** **مدم** بر خاک چو خواهد خوان نامه ماری بیادگار ماند خط سینه
 اگر چه این کار در آن قبل البضائه نیست اما بوضفای مالایدک کلمه لایتر کلمه
 اتعام الاقدام نمودم و از آن زمان نظر کشنده کال تقوی و التماس آنست که این بندگی است
 بدعا خیر باد کند و در اوقاتش کند انگی بیامیزان نیده را که الحمد خوانند و سیدنا
 پس بسیار گوشش از جبهه لغات جمع کردم چو القوم عشم و قاتل لطف الله علی و
 و بسبب المعاصد و لغز و صیاری و صبح عشم برینم غفر او صبح عشم صید کبر و جزای
 از سبب کتب جدید و بر قسم مرثیه ختم اول مصادر او درم که اصلست بعد از ان

این زبان دوی ایوا که دم بعد از آن اسماء جامده و شتفه آوردم و ترتیب حروف و افعال و افعال
 بحر مرتب کردم اول باب مفعول یا یا با یکسوزن تا آتا با مضموم تا یا با فن لغته مطلوب آسان شود
 و حرکت اولش معلوم شد و در تفسیر معنای حرفت علی حده توضیح کردم قطعاً لفظ معروف
 بنشتم از بهر آنکه احتمال لغتی نزد بعضی معلوم شود و نزد بعضی مجهول باشد پس آن حضرت که لفظ
 معروف ننویسم بقدر هافت تفسیر کنم برای آنکه من بنده این چیز را برای عوام نام کردم که خواص
 این چنین را متوجه آینند و از خواص تفرغ کنند که اگر نظر شریفان این بیضاغده مضموم را اند
 معزوم فرمایند و پیشتر بدان من عفوستر کنند و با صلواتش اقدام نمایند و امرش را بنام خود
 اضافت کردم یعنی لغت لغة تہلک و یا تہلک التوفیق و علیہ السلام
المنیو حیدر آت آوردن مکتب بیست و شش در بیضاغده یعنی طوار یا یا غده طهرت
 ظاهر اولق یعنی ضوابط است دن طوار یا یا غده این صوتی جوهری است بنویسند و اولق
 یعنی حاصل اولق که تکریده که در دیوار است بر برو یا یا غده یا یا غده یا یا غده یا یا غده
 حواله ایلیک و پیشتر که او کرمک و از همان ایلیک او کرمک و ایلیک ایلیک متعزیر و اولق
 دکلمک آرمیدن مثله آرم کردن مثله آرمیدن مثل و بالقرن آرمیدن مثله آرمیدن
آرمیدن مثله آرمیدن بزمه مکتب آرمیدن مثله آرمیدن مثله آرمیدن مثله آرمیدن
بها سنده دکتب آرمیدن مثله آرمیدن مثله آرمیدن مثله آرمیدن
آرمیدن مثله آرمیدن مثله آرمیدن مثله آرمیدن
بالمثل مثله آرمیدن مثله آرمیدن مثله آرمیدن
آرمیدن مثله آرمیدن مثله آرمیدن مثله آرمیدن
حرمت آرمیدن مثله آرمیدن مثله آرمیدن مثله آرمیدن
مفاسسه آرمیدن مثله آرمیدن مثله آرمیدن مثله آرمیدن
مثله آرمیدن مثله آرمیدن مثله آرمیدن مثله آرمیدن
آرمیدن مثله آرمیدن مثله آرمیدن مثله آرمیدن
تمعزی استعمال و لغت آرمیدن دکلمک آرمیدن مثله آرمیدن مثله آرمیدن

اصغر ایندراختن یعنی اولوق و سشتن معنا سنه شفتن منفر اولوق عقده و حاله و آورده
صغیر و ار استعال و انور و دلو و کک و خلط اولوق اشفا بنان معنی آشفون منگله شفتن
آغاز بنان اضلعق و اضلعق هم لازم معنی استعمال و انور آغاز کردن بشما ابتدا کردن
معنا سنه آغازیدن منگله عالیدن بالمد و الفم یلقک و جوق و آغاشتن بر بری او ذره آرمق
آغاشتن لغوم قطع معنا سنه و اعضا و یوشق و نم کلور و یوشق و انکی صوبه طبع اغشایدن
معنی آغاشتن طبع و بریدایکک و اصق و اصلق هم لازم معنی استعمال اولور اغشیدن
معنی اگدن یعنی تولد و رقی اغوشن کردن قوضلق اغوشن منگله اغوشیدن منگله و معنی اصلق اغوشن
بوجنگک و بوجنگک و دو نیم ک افراخن بوجنگک فوضن باکفلاذرق و دیا کللق و باصق
و باصق افروزایدن معنی افزیدن برانق خلق معنا سنه افزایدن رتمق زیاده اولوق
معنا سنه افزودن منگله و آرمق افزایدن معنی افزودن یلتک افزودن معنی بر
افزودن حکایت ایکلاف ایندن منگله افزایدن معنی افزدن کومق و صوق افزایدن
معنی افسوس داشتن اوزیک کوشک و معنی برلق افزدن صمق و حنق سوز سوزیک
افزدن سیکک و سیکک افزدن معنی افزدن برتوق افزودن منگله اگاهیدن
خبر دار اولوق و خبر دار اتمک و اولابوق اگدن باکلاف المعنی طبعی و طولد رقی اگدن
منگله اگوشیدن مثل اغوشیدن الفتن دلو و کک و حیران اولوق ایفتدن منگله الفتن
قرانق العنجدن منگله آودن یوشق و حریص اولوق الایدن بولا سدر رقی ایخن غضبه
کلک و ویکه کتک معنا سنه اولان خوردن چینه نیمه یوق و بتون بتون یوشق ایدن
بجق ایخن قرانق الفتن منگله الفتن منگله الفتن ایدن منگله ایدن غصه کتک و
سکرتک خجیان معنا سنه و یوشق و یوشق و یوشق اما دن برافلق و برافلق و کتک
آمدن معنا سنه اما سیدن شتک اما سیدن منگله ایمن یعنی آموختن آمدن کتک آمد
سدر کن کلس کتک آموزیدن یا اغوشن یعنی کتک شتق و اسکک موضن اوزنگ
آموزیدن منگله اغوزایدن معنی آموزدن مثل آمدن ایمنی و فرشتق و فرشتق و فرشتق
آیزایدن معنی انازیدن اولوق اولوق ایشتن اولور و رقی و سیکک انباریدن

منتهی بویسیدن اعضا در بری الشیق و بر نسیه خوژمک لبودن مثل و در شکر لبویسیدن
 یعنی بوییدن یعنی بوئیق بجاییدن بوزق و طوورق و اقوام ایدن کینج کم و طووتق بجاییدن
 آخر اولق و در شکر بجاییدن منتهی بجاییدن اندیشه شکر بجاییدن بوز بوئیق بجاییدن
 کور و در شکر کور و در شکر بجاییدن مثل بجاییدن منتهی بجاییدن باره ملک بجاییدن کور بجاییدن
بجاییدن انداختن بجاییدن انداختن بجاییدن انداختن بجاییدن انداختن بجاییدن انداختن بجاییدن انداختن
 اینک بجاییدن انداختن بجاییدن انداختن بجاییدن انداختن بجاییدن انداختن بجاییدن انداختن
 یعنی بجاییدن انداختن بجاییدن انداختن بجاییدن انداختن بجاییدن انداختن بجاییدن انداختن
 و سوز بجاییدن انداختن بجاییدن انداختن بجاییدن انداختن بجاییدن انداختن بجاییدن انداختن
 منتهی بجاییدن انداختن بجاییدن انداختن بجاییدن انداختن بجاییدن انداختن بجاییدن انداختن
 کاهل بجاییدن انداختن بجاییدن انداختن بجاییدن انداختن بجاییدن انداختن بجاییدن انداختن
 مثل بجاییدن انداختن بجاییدن انداختن بجاییدن انداختن بجاییدن انداختن بجاییدن انداختن
 و او بجاییدن انداختن بجاییدن انداختن بجاییدن انداختن بجاییدن انداختن بجاییدن انداختن
بجاییدن انداختن بجاییدن انداختن بجاییدن انداختن بجاییدن انداختن بجاییدن انداختن
 چترق و هاد بجاییدن انداختن بجاییدن انداختن بجاییدن انداختن بجاییدن انداختن بجاییدن انداختن
 طورق بجاییدن انداختن بجاییدن انداختن بجاییدن انداختن بجاییدن انداختن بجاییدن انداختن
 امر بجاییدن انداختن بجاییدن انداختن بجاییدن انداختن بجاییدن انداختن بجاییدن انداختن
 یعنی بجاییدن انداختن بجاییدن انداختن بجاییدن انداختن بجاییدن انداختن بجاییدن انداختن
 یعنی بجاییدن انداختن بجاییدن انداختن بجاییدن انداختن بجاییدن انداختن بجاییدن انداختن
 اینک بجاییدن انداختن بجاییدن انداختن بجاییدن انداختن بجاییدن انداختن بجاییدن انداختن
 او بجاییدن انداختن بجاییدن انداختن بجاییدن انداختن بجاییدن انداختن بجاییدن انداختن
 افتدن بجاییدن انداختن بجاییدن انداختن بجاییدن انداختن بجاییدن انداختن بجاییدن انداختن
 با بجاییدن انداختن بجاییدن انداختن بجاییدن انداختن بجاییدن انداختن بجاییدن انداختن

کرد و عنکباز و شاق قوزمق باز شدن فینه او نطق با پسیدن قوزمق و صفاتی پیشین با عجمه
سابقه با پیشین با عجمه پیشین معنا سنه و قطنی ایستادن معنا سنه با قطن و قوزمق یک داشتن
 قوزمق و انیک بمالات معنا سنه پاکیدن با عجمه آری الیک با لیدن با عجمه بویه بوانق و بولامق
پاودن با عجمه سوزمک پالانیدن معذری بالیدن اوزامق و بومک کینک پالانیدن سوزمک
و صفی بالان صویکی خوروسون دیمک بالستن مثل باورکردن انا نطق باوریدن مثل بانک
 کردن چوخی با هکیدن اشکب انک با چو آمدن غضب کلمه مایس با عجمه بویه کرک و لوق یاب تن با عجمه
 عجمه کومک قطنی معنا سنه بای کرمن بگنق و اناق کور کینک با لیدن مثل و اناق و بولابست
 قدم املق و بصتی و حکم طوق و بزیمک بای داری کردن آبی حکم بقی و صبر کینک با سن
 دک طوموق قطن با چو دکا کوزن عجمه بقی و طوموق عجمه بیدین اغنق و انک نطق کینک
مخسودن بیکت محسایدن اریمک محسیدن جمله ک بودک با نطق و طار لغتی و متغیر املق سخن
او خوده خورمق محسودن اقرار کینک محسیدن کورن شفت انک محسایدن اسکرک عجمه الیک
محسودن مثل محسیدن بعشای محسیدن با عجمه بویه با نطق و اشیا محسیدن خریدن املق و بیکت
مخسودن بیدرم او نطق بیدرمین قول الیک بیدرمین بونینه املق یعنی محسوده املق
بدرفتاریدن مثل بدرفتاری کردن صبر الیک بیدرمین قوشوق بیدر کردن اشک
بدرغا لیدن مثل بدرغا لیدن براف و لیدن و خواندن و برانکدن طعنه برانکده کردن مثل
برآمدن بقرار و کلمک ناکاه چاکلمک و ایش حاصل املق معنا سنه بقی اسقال و انور
بر آوردن چو نطق و قالد نطق و ضلی اصلاح الیک براریدن قالد نطق برانکدن مثل
برانکدن و طار نطق بر الیک نطق و نطق و ابر کور یک و دویک برار کردن بولک بوند یک
بولک کینک بر آه بیدین یعنی بر کشیدن بر با قطن بولک بر طرفین بر طرف دوند برانکدن
با عجمه بویه ک دودق ششک و بیزن املق بر بیدین بوی اشقه بوی برین اعضا
بزرگ املق و اعضا سرک نجان معنا سنه برچیدن با عجمه قانق و نطق برین کردن مثل
نعبند بر اصطلحا جدر بر خاستن اوری طوموق و طوموق کینک برچیدن بوزمک چالوق
برداشتن تمام انیک و ایش صورت و بر یک بر دختن مثل برچیدن بوزمک دیو نطق

بردار کردن آصا قویق برداریدن قالد رقی برداشتن منله بر زیدن قیو طولد رقی و طاشله
 او رمت یعنی قیونک این طاشله یعنی بر زیدن باء عربیله عم المکک بر اشقی بر سیدان طماق کوا ویدک
 قاوندن و قریبوزدن دلم کسک و قفنا نندن و کوه کلکدن تواره او بیق بر کراستن بر نسنه غریبدر
 بیند بیکجون صلا مق و ضفق بر کراییدن منله و آهسته لوق الیک بر کاشتن دوند رمت
 بر کرفتن نوردن کنورک و کید رمت بر کردن قویق بر کردن منله بر ماسیدن یو قویق بر کیدن
 قار و مق و تجریم ایچون قویق ننگه تونی عمدر بیکجون طوتر لر و ایدر لر بر بیق قریب است
 یا لایع بر سیدن منله بر نسنه آنه ننگه یا غریب نسنه بر مادن حجاج آتک یوقا و قویق
 بردار سیدن بر نسنه ایوی میدر یوشق میدر بیکجون یوقی بر کردن بسکک بر وور نیدن
 بزیکون طویق و بزیدنی دیر لر بر و زید کردن بزیکون طویق بر و نیدن منله بر بختی این اولیک
 و او ترک بر هود او داشتندن بزهر زرق بر بهر نیدن بعلیق بریدن او بیق بر نسنه
 شدن او جوق دو قویق بر سیدن ظلمت بر وین شدن م دارا و لوق و نا خوش اولق بر نیدن
 بسو ره بر نیدن بل اسک مثل وزیدن بر نیدن صوفی بر نیدن منله نیرهان بد ل کار زو لوق
 بستن بعلیق بسنده کردن نیازا بیک یعنی احتیاجدن قویق بر سیدن بر بعلیق بر نیدن
 بر سیدن یا منق و اشقی بر سیدن یوق بر سیدن بر مایع لوق و صوصا چوق لکیدن صو تر غنی
 و طار و غنیق یا فتن طویق صویق ایچی ای کاکل زنه وار سه نیانیدن منله نیا هیدن منفق
 بچیدن یار کک شاه کردن کزنگ هم آمدن منقبض اولق و غضبه کلک هم بر آمدن منله
 برداشتن اولک و قویق و صفق بیداریدن منله بیداریدن معنی هیدن یعنی بیدیدن بعلیق
 بنیداریدن معنی نیا بیداریدن منق نیا لکم دن یعنی کزنگ بیکیدن ننگه ننگ و آغز نسنه لوق
 بیکندن منله بیداریدن او بیک بوسستن اولشق و اولش رقی ایصال معاشه و امید و قویق
 بچیدن یار الیک بوسیدن امید طویق الباء المکسوره ارد اول یوی با قویق بیدیدن
 بیکندن بیکندن قویق و در نغله و بر نغله نسان الیک کسک و قلمنی یعنی ننگه کرفار
 و عا ج اولق بر ماسیدن بسکک و آغز و بان بدامق و زراعت ایچون بر اصلا ح الیک بر ننگ
 و دوزنک و قویق و قویق طاشله او رمت بر نیدن یعنی بر وین آمدن طشر کلک

بیشتر گرفتن الموطوق بیکیدن قوی قوی صوبه یوق بهواریدن جوابه بر کم پواریدن
 اجاباستانک بیوردانست یعنی برداشتن بهود و سندان آشدن هر زوق بهودن مشله
الباء المصروفه بیوشیدن یعنی پوشیدن یعنی آوردن یعنی پوشیدن و بکشک شخص است او بخود
 خورلدن نخست که درن منامه عزیدن او غلبی صریح اولوق بخوریدن عقل فاسد اولوق بخوریدن منامه
 بدن یعنی بودن یعنی اولوق بهر ایزدن بوی که تکلیف نشق و غیرا شد روق بر آشدن او ترک کردن
 التکرر اولونده او توف بر سیدن صورتی بر سیدن تمام اولوق و یوغ ایکم بر سایدن منامه بریدن
 کسکک ترولیدن بلیتک و ابتر اولوق بر لیدن منامه بر و هیدن آیز تکم بهتله بر نه صورتی
 بزهران بردن کوی تک بر نیدن همدکک سودن ال یوق و قاروق و سر مرک و برنوق و یوق
 و کدر تک بیولیدن چیز تک در پرتک بلیک استک و داغلی بیشتریدن سابق بیشتر ایزدن
 معتدی کشتن میکل دن معفا سینه لیدن بوی حکمک یوجتک کعدن اولوق پوزش کردن معنی یک
 و قدر استک نوزیدن منامه و بشک عمل غنیمت بوسیدن او یک نوس کردن آنگین بنیدیم صوتی و جزا
 کوشک و کی دور تک و ناگفت اولوق یعنی جزا اولوق بوسیدن باء عجمه جو مرک بوسیدن باء ترک
 و اور تک یک بوشایدن مستدی بوسیدن باء عربیه جزوق و قاروق و توف بوسیدن باء عجمه
 یک بوسیدن صبر صفت و صفت صفت و اوق بوسیدن منامه بوسیدن منامه بوشایدن معتدی
باء التاء المقتضیه تاب دادن بومکک ایکم که تک نایدن منامه بلائقی و طاقت کوشک و توف
 و قرد زوق و طوشق و کوچ یک فاحش بر اشی و قتی او تکم که تک بلیک بوی که بوزوق بر نسنه
 طومک و حکمک نایدن سکر تک یا شق و عمل تافق نایدن بوزوق نایدن یعنی تابیدن و اوله
 با ما بیشتر و مبادله او در تابیدن بکرمک نایدن آزشق و فاسد اولوق بیدن باء عربیه در تک
 بر کیدن طوق دینی یا زوق بیدن بسمک بیدن طالعینی و بهار دیمک نوازیدن بر نسنه قوت
 طر جوق بر سیدن هور توف ترکیدن چلقی نوسیدن اتق بر بیدن تشنجی و اولال حکم حکمک بوزوق
 صفت و فصلی ترکیدن آریوق ترختن بولانق و طاق بوسیدن او غنی و قرق بوسیدن التون
 یا رلق نقن منامه فتن نوزیدن قاروق بیدن در سکر تکم و بر لوش کاشف قشوا و بوق و اوله
 ارضق بیدن توف و قرد زوق و کشف قشوا و توف و در سکر تکم بیدن بیلور بوزوق بوی که تک

تلبایدن چگونگی و رنگ نژاد اسم اولی و غالبین دو رنگ سوختن تلبیدن ایپا و رمک و ایکس
 جو زمک و اورچک آغ کریم و نژد و قوق و صامق و طولاق و یاروق نخیدن طالعنی و شیش و قوقاکی
 برک چکک تلبیدن جزمک تلبیدن کورک و آغ بر قوق و چکک نامک نژد اسم اولی مثل نژدن
تلبیدن طوعنی و بوغنی توایدن اجق و اجق توایدن صغنی و کورک و ها بفرق التاء المکسورة
 توایدن منرق تراختن تجملک کمک تا شیدن بوغنی و فریق نرکیدن چلیقی و بطلیقی و یاروق تراویدن
 ترشح اتمک یعنی نهر چک توایدن طاملق نرکیدن چلیقی نرکیدن یعنی تراویدن تلبیدن بو شیمی
 نرشدن قالمق و یولانق نژدادن او و منرق نژدادن صرت و برک نریدن تزلنگ و یلنگ
 یعنی نژدادن نرکردن کسکن ایک التاء المضمومة نرشدن اسکک نریدن قلاکی و نرغ
 حکم یک نریدن مطلقا بر نر آواز و برمک اولانستن کوچیک نریدن مثله نوزدن از یک
 و اورمک و فریق نوزیدن مثله نوزیدن از یک نریدن لردن صلق و صغنی باب الحیم المضموم جاویدن
 او شمشک جالوس کردن یا قلمق و در یک یک ایک جا میدن جیم عجله بول ایک جاویدن جلیو
 بر نریدن او کور جاغ نرق جا میدن او شمشک جاویدن مثله جاویدن جرملو و خرنو اولوق
 اولوق جیدان یا یارمالق جیم نریدن نر قالمق و در بولوب جمع اولوق مثله نریدن نای یک
 نریدن دور شمشک یعنی کوشیدن و طیلانی نر یک کوشوق و کوشوق و بر نر یک کوشوق اولوق نریدن
 تشدید و تخفیف جاویدن رطوار او نر منق جردن نر جان و برمک یعنی زیاد کردن برمک
 و غلبه معنا بریدن غالب اولوق و اوزلو اولوق و یولو اولوق جردن ایشته آهسته یک
 ایک جردن دیش جردن جردن جردن چهار استک جردن تشدید و تخفیف اولوق جردن
 میل ایک و بریدن طوشق و پیشق و اکلمک و ترشدن روق جردن جردن و میل ایک و اعضا
 سکک خنجان معنا سنه جردن میل ایک جردن طامق جردن نوزدن نوزد ایک یعنی کوزله
 اشارت ایک جردن ترغوا و تک جردن میل ایک و اکلمک و آمید جردن ایک و بیان جردن
 و کون معنا سنه جردن میل ایک جردن پیشق جردن جردن کرمک و جمشک ایک جردن
 شم ایچک و میل ایک و نازله صامق و آغ نریدن و لوق و یوق ایک جردن جردن
 جردن جردن و او شمشک و یوق یک و میل ایک نریدن چک ایک الحیم المضموم جردن

کردن دیشی قهر و ترقی چو سیدل منته در نگیدن صدا و یومک و جملی خنیدن اور تکلمک یعنی کزیدن و نصیب
 ایلمک چیدن دیومک و دیوشمک و یوق و کسکک چیره شدن بورکلمک و غالب اولی چیدن کردن
 بود شد و ق فاشن کی ان کی و دریمک و دیوشمک چیره کی کردن بورکولک ایلمک و اونولک
 ایلمک **الحیم المصنوع** معنی است از امان بخت معنی سینه و بوی بری و زرتیوق چنیدن و پزیمک
 چنیدن اسم مستوری و قلدریوق چو سیدل تیفق چو سیدل استیمک طر معنی سینه **بالعلاء المعنوی**
 خاریدن قاشوق و بیکجک خاسن اوری طوروق خاچیدن بمعنی خاموش کردن ساکن ایلمک یعنی
 ایلمک خاموش شدن ایسم اولی خاموشیدن مثل و برشق خاچیدن چیمک خنایدن مثل چنیدن
 آیانعلی بمعنی وقار و قو خب کردن ایسم اولی خیمه کردن بوغوق و کرکک خیمه شدن بر اقلی و درک
 ختم کردن سست ایلمک چو سیدل کوریشوق خرقوق خور لوق که حالت نوزده اولور خنیدن
 صا تون الق فانک سیه سیل و بی اخندر خرسیدن طر ملوق و دیشند ذلمک ارب پوروق خنیدن
 امکلمک آهسته تکم و سیمک و تیزی و زرتی سوزیمک و طیمانق و سرجک و سیه سیه کروب
 کزیمک خنیدن چیمک خنیدن آیانعلی بمعنی خاشن باره مک و حمل ایلمک و صحنی و زرتی و
 اولی خنیدن مثل چنیدن ایسمک خنایدن طر ملوق و دیشند ختمک و چیمک خنیدن کوریمک
 خنیدن بمعنی خنیدن آکنه دکن تیوق و جنوب آخرتیوق و بدان و خوب صوفی و آکنه بله صوفی
 یعنی ایلمک خنیدن انزاکمک و کصلمق و عینت ایلمک هم دادن ایلمک بعضی بخنده امکلمک قواوش
 خوش شدن ایسم اولی چنیدن بمعنی هم دادن چنیدن مشهور اولی خنیدن کلمک ختمک
 معنی سینه خنایدن یا نورب و تیوق و چو کریمک خنایدن مثل خنایدن یا توب اذوق
 خنایدن تکم یک و یا توب و یعنی خواندن اولی قواوش معنی سینه و دعوت ایلمک خواه
 کردن مثل خنیدن و مثل خنیدن کردن خنیدن کوشمک چیمک معنی سینه و غالب اولی خنیدن
 بمعنی خنیدن یعنی چیمک **الحاء المکسور** چنایدن قوچلی در لغت کردن ایسم اولی معنی سینه
 مثل خنیدن طر ملوق و خنق و قازوق خنایدن صا لوق خنیدن صا تون الق خنیدن ایلمک
 خنق و کردن باغنه و آکنه تیمار ایلمک معنی اجنبی اولی سینه ایلمک خنیدن ایلمک خنق
 شدن کور خنق و طوق خنیدن دیمک و امکلمک خنیدن لفظان خنیدن و تشدد خنیدن اربان و زرتی

قالمق و بکجهک و بکجهک و بکجهک اصدق و بکجهک و بکجهک چنگل ایدنل بجی خیرشیل بمعنی خراشیدن بمعنی طویلق
الحاء المعجمی خرسیدن معترض اولوق بمعنی بورسیوب چورمک خروشیدن حکم ایدک و کورمک
 و جوشه کلمه معصا توفیق خرسیدن اولوغ بمعنی آجوق طویلق خرسیدن یا توب و بوقی خشکا کردن خبر خری
 غایب و جز اوله صوق خستن اولوق و اعضا اولوق و معصا کورمک خرسیدن و خرسیدن کلمه فخریه دیر
 و بنسوخ و قسه وقت خستن دیر لر خرسیدن شله اولوق و بوقی و ابوقی خفتا ایدنل مستقیدر خرسیدن
 مولوق خواندن اولوق و اورسیدر خواندنل فعله خوانانیدن معصا بجی خرسیدن کوز ضعیف اولوب
 ایدر کورمک و بکجهک و بکجهک و بکجهک و بکجهک و بکجهک و بکجهک و بکجهک و بکجهک و بکجهک و بکجهک
 دکونه اولوق خواستان اولور سیدر کلمه طلب ایدک معصا سنه خرسیدن اولوق و بوقی خورمک
 عادت ایدنمک خواستدن بمعنی خواستان بمعنی دلمک خواستادن مستقیدر خرسیدن دیر نوشترمک
 و بکجهک و بکجهک و بکجهک و بکجهک و بکجهک و بکجهک و بکجهک و بکجهک و بکجهک و بکجهک
 و بکجهک و بکجهک و بکجهک و بکجهک و بکجهک و بکجهک و بکجهک و بکجهک و بکجهک و بکجهک
 دانستن کلمه ایدنل کلمه کورمک در اعوش کردن و بوقی در ایدنل ایدر و کلمه کورمک در اوردن ایدر
 قویوق و برایشدن اول یوق بمعنی امید کلمه کورمک در اعوش کردن اولوق بجی خرسیدن و بکجهک و بکجهک
 و بکجهک و بکجهک و بکجهک و بکجهک و بکجهک و بکجهک و بکجهک و بکجهک و بکجهک و بکجهک
 در در کردن ایزوق و اعزبی معصا سنه در کذاستان بمعنی آمیختن در نوشتن کورمک در ایدنل
 کلمه کورمک و بکجهک و بکجهک و بکجهک و بکجهک و بکجهک و بکجهک و بکجهک و بکجهک و بکجهک
 ایدر کلمه کورمک در ایدنل عاجز قالمق دست یافتن فرصت بولوق و غالب اولوق دعا نمودن اولوق
 دوق کورمک عاجز قالمق دست یافتن فرصت بولوق و غالب اولوق دعا نمودن اولوق
 سنه نسبت ایدک دم کورمک در ایدنل کلمه کورمک اولوق و بوقی دعا نمودن اولوق
 و بکجهک و بکجهک و بکجهک و بکجهک و بکجهک و بکجهک و بکجهک و بکجهک و بکجهک و بکجهک
 بکجهک و بکجهک و بکجهک و بکجهک و بکجهک و بکجهک و بکجهک و بکجهک و بکجهک و بکجهک
 دیر کلمه کورمک و بکجهک و بکجهک و بکجهک و بکجهک و بکجهک و بکجهک و بکجهک و بکجهک و بکجهک
 دیر کلمه کورمک و بکجهک و بکجهک و بکجهک و بکجهک و بکجهک و بکجهک و بکجهک و بکجهک و بکجهک
 دیر کلمه کورمک و بکجهک و بکجهک و بکجهک و بکجهک و بکجهک و بکجهک و بکجهک و بکجهک و بکجهک
 دیر کلمه کورمک و بکجهک و بکجهک و بکجهک و بکجهک و بکجهک و بکجهک و بکجهک و بکجهک و بکجهک

و رنگ کردن با کافور که رنگیدن مثل در کجا نیکر معتزلی در رویدن نیکر که کراسون مطا در و ایند
معتزلی در رویدن بر توف خرق معناسنه دالک فخر سیله جابدر و پنج معناسنه و یکم شدن نفرت ایچید رویدن
کورمک **الذال المضموم** در و درون بمعنی در رویدن یعنی نیکر در رویدن او غریق دشنام دادن
سومک در رویدن ایسم اولوق و کز نیکر رویدن مصیبت او اولوق و جازون فر شوالق و صفتش در جاب
خوردن مثل در و خشن و کنگ در مطلقا در و خشن در کین ایلمک و دست داشتن مستورک و در آمدن
بذخت اولوق در رویدن پیشاق و صواباق و آشفه سیمک و رویدن صفت **باب الراء المفتح** را ندن
سورمک خشنیدن یلدروق رساندن ارشدن رو رسانیدن مثل توشن و تعلق و صیالی و بر مرکب سیدن
ایتمک در فتن نیکر و لورمک در فتن نیکر ایچیک کقصیدن سماع انک که در دن طردن قال لوق رویدن
او رنگک فو کورمک و او رنگک در نیکر ایچیک نیکر معتزلی رویدن قاصوق و رنده رنگک
بیلمه و کورمک باجلی قیوق و سورمک و کورمک و کورمک و اولوق و لوق رویدن کورمک و لوق رویدن
صالی و بر مرکب نهادن مثل در کورمک رویدن توف لوق **الراء المکسر** رساندن کورمک و کورمک
رستان نیکر و کورمک یعنی رویدن یعنی نیکر ایچیک نیکر ایچیک نیکر ایچیک نیکر ایچیک نیکر ایچیک
معنی رستان رویدن و کورمک نیکر ایچیک نیکر ایچیک نیکر ایچیک نیکر ایچیک نیکر ایچیک
ریشن کورمک و کورمک و لوق و صالی و بر مرکب سیدن و کورمک سیدن مثل و یونوق طرا شفق
و بر اشوق و جورمک و معنی کورمک **الراء المضموم** در و درون قایم رویدن معتزلی سیدن
نیکر رویدن معتزلی و فتن سیدمک رویدن معتزلی بعضی سیدمک مقالیسی رویدن واقع
اولش در رویدن نیکر رویدن معتزلی **باب الراء المفتح** در و درون طوق و طوق و طوق
زاریدن انکک آزاریدن کورمک نیت اولوق زانسان طوق رویدن زایدن مثل در رویدن معنی
زایدن زدن او ذوق و میل ایلمک معناسنه دستعال و انوزنمک سیرجی ریزد و بر لری قوتلغ
مایل در زانیدن معتزلی در و شدن معنی شنبه بن یعنی آرایش و آینه بر لری قوتلغ نیکر ایچیک
تیز چرخ زغیلیدن ایچیک خرق زغیلیدن جوق کورمک نیکر ایچیک نیکر ایچیک نیکر ایچیک نیکر ایچیک
کند و کند و طلس و کورمک رویدن بوزا و ذوق و طبع نیکر ایچیک نیکر ایچیک نیکر ایچیک نیکر ایچیک
ذهیدن او یونوق و صواباق و طبع نیکر ایچیک نیکر ایچیک نیکر ایچیک نیکر ایچیک نیکر ایچیک
الراء المکسر زوایدن پاس

اجموعه و صفت اول و در دودن مثله زوایا بنیدن متعدي رستن در کنگر نودن این چکک و انترقی
 زنا یا بنیدن متعدي زوایدن شرف زوایدن آن کشیمک و ایست اولوق و سنگک و چکک زوایدن
 بر اشقی زبستن در کنگر بساییدن متعدي زوایدن آشفتم و لوق **الذات المضمونه** زودول یا بس
 اجموعه زبستن صوفی زوایدن بوشق و کشیمک و قاقق زودن ایت و قور و اولوق و انترقی زوایدن
 ایت آوازیله اولوق زوایدن موزب طشره و تچاق و کب طو اشقی زوایدن سلج قرش موش
 اولوق و بو زریق و بساچی قرش موش اولانم زوایدن موی دیرلر و بیلا سیکه مغنا سسوج و دوشک
بالله الشیخ المصنف سایدن از کنگر سوزوک و دوقی ملک سایدن مثله ساخن دوزمک ساده کردن
 خادم ایلمک ارید بیک ایتمک سازیدن دوزمک و بوقلوق ساریدن بر باروق سخن ترا زوایدن
 طاروق و قیلق سخن ساریدن کردن اوین بریکا ایلمک ساریدن ایرلیق سینک کسره بسیلدی جا یوزدر
 ساریدن کوزمک و یک ایلمک یا چوشقی یعنی موز اشقی ساریدن ایرلیق ساریدن لایق اولوق سکاریدن
 یا ذرها نوصانق و غیبتا ایلمک ساریدن سحر کبک سکاریدن از بوق سایدن طاروق سوزمک خورون
 آنرا ایلمک سایدن یعنی سایدن **الشیخ المصنف** ساریدن ساریدن تمام اولوق سایدن منت
 اتمک ساریدن یا غلبه سخن ساریدن تمام اولوق و آخره بشیمک سایدن مثله سایدن اتمق
 سایدن مثله سایدن کوج تنمک سایدن مثله و ترا زوایدن اولوق و او کوزمک ایلمک ساریدن
 قوش او تمک ساریدن ایرلیق ساریدن بو غرق یعنی خیمه تمک ساریدن یا چوشقی یعنی سوزوق
 سایدن صلیق و بر ملک و ملک ساریدن سحر کبک ساریدن برحق و جیله طوق ساریدن سوزوق
 و بو کوزمک و جالتمق ساریدن سوزوق و بو کبک سایدن بر اقلوق **الشیخ المصنف** ساریدن اولوق
 بسوزوق صبا یعنی دوزمک و بواره قازق قاقق یعنی مثله ساریدن بو کوزمک و بوقلوق و دوقی
 سوزون او تمک و ح ایتمک و غنا سسوه سایدن او صانق ساریدن او کوزمک سوزون ایرلیق سوز
 گفتن مثله شک بن او زوق و بوقلوق سافتن بو کبک سایدن مثله و طابوق سایدن اغرق و او کوزمک
 سوزوق و کوزمک بو تمک کوزمک سوزون اتمق و ان بوقلوق و دوزمک و اشقی و صلیق سایدن
 و کوزمک از کوزمک سوزوق **بالله الشیخ المصنف** ساریدن ساریدن ساریدن مثله ساریدن کام کردن
 بر لغز لغز سوزمک ساریدن سوزوق ساریدن ایتیمک ساریدن از کوزمک ساریدن سوزوق ساریدن

طرائق شانم زدن مثل شاییدن بمغنی شدن شایب تن بر امق شاییدن مثل شاییدن کن یعنی شاییدن
 یعنی اینک شاییدن طرائق بنمودن فی موق اولوق و طوق بنشیند بملک و آبای سبزه و قوق و دوق
 و در ترکی اولوق بنمودن طوق و اینک بنشیند سر جوی و قوق طمان و کوز بلور بنشیند و چاق
 بنشیند او قوق بنمودن او رکک بنشیند هلاک اولوق بنشیند کف کف صوق و آواز ایل
 آغلق و بهر بوش اولوق و اورکک بنمودن اینک و طوق بنشیند یعنی شاییدن اینک و طوق
 و چوق **الک** شاییدن آن شور کس صعلق و بهک شایب کردن او و کس علی معنای شاییدن
 مثلا شاییدن مثلا شاییدن کف ایچر و کسک صعلق و بهک شاییدن او قوق یعنی نشستن شاییدن
 مثلا شاییدن بارق و بارق و بوزق شاییدن او قوق بنکار کردن مثلا شاییدن قوی اولوق
 و اولوق و عجبک و ریگک اولوق و چوق بنشیند معنای شاییدن قوق و صوق شاییدن عجبک
 و بارق و آبلیق شاییدن بارق و بوزق بنشیند اینک شاییدن صلیک شاییدن مثلا شاییدن
 آجلیق و بهر یک شاییدن کلیمی شاییدن صوره یوزق شاییدن مثلا شاییدن و کس شاییدن
 اینک شاییدن معنای شاییدن یعنی شاییدن شاییدن شاییدن و قوق و قوق شاییدن
 شاییدن عاشق و حیران اولوق آشفته شدن معنای شاییدن نظر اینک **الشیر المصنوعه**
 بنمودن چوق و طوق و طوق بنشیند مثلا شاییدن جانغری و کورکک آن کسک شاییدن
 اولوق و کسک و ذابل اولوق انتقال معنای شاییدن شور و قوق شاییدن قوق معنای شاییدن
 فی سبیل شاییدن صعلق و بهک بنمودن ال و ایچر قتلوق که با نته باکس طوق بنمودن اولور
 شاییدن شاییدن شاییدن شاییدن هلاک ایچر شاییدن عجبک و چلیق و چلیق شاییدن آجلیق
 شاییدن سورجی و ترکی اولوق و عجبک و نزاره دور می شاییدن آجلیق شاییدن
 هیبتلوا اولوق بنمودن طایق بنمودن شاییدن کردن نظر ایچر شاییدن شاییدن شاییدن
 بنمودن طوق بنمودن یا شاییدن و شاییدن شاییدن یعنی شاییدن یعنی اولوق بنمودن شاییدن
 شاییدن دور رود و رولوا شاییدن و معنای شاییدن شاییدن شاییدن شاییدن شاییدن
 عورت آره و اوق **بایله طلاق** شاییدن طوق بنمودن او بنامق طایق استیک طوق
 چکک **الخط المکسور** طرازیدن زرد زرد لاله کسک و قفق بنمودن کسک و امور ایچر و زرد زرد

بر اشتغال و ستم در کک و مطلقا در کک و بزنگ طرز زیدن تفانها در کک طر کیدان مثلا طرز زیدن غنچه
 انک و ملول و ملق طرز زیدن مثلا طرز زیدن یعنی طرز زیدن یعنی الیک **الطام المضمیة** طرز زیدن صورتی
 با **البون الحوتیة** غایدان تکلم و بغلفی غایدان مثلا غایدان شکم کیدان او زرنه و اولی و طوار
 آغنی غلظیدن مثلا غلظیدن و اولی و غلظی غلظیدن او غنی و صوبه ملق سنجیم کیدان او غنی و غنی و غنی و غنی و غنی
 هر روز سو بکمال **العین المکسوة** و غواشیدن اعضا الیک غریبیدن فریاد الیک غنی کیدان کدیده پس
 در یک اول صورتک سیمید و غنوبیدن آغنی غنوبیدن غنوبیدن و کوی و غنوبه سو رنگ غنوبیدن
 اثر **غیب المضمیة** غریبیدن قاق غنوبیدن غنوبیدن کوزنگ غنوبیدن کوزنگ و کوزنگ و کوزنگ
 غزولیدن بلنگ غزیدن ستمک و کلیمک طایبق غنوبیدن نازلق غنوبیدن او غنی و آغنی غزیدن
 کشمک غزیدن غزیدن و غنوبیدن و غنوبیدن غنوبیدن یا **الغنی المضمیة** غزیدن یعنی
 فراتر زیدن فاجیدن در کک و غنوبیدن و کوزنگ و کوزنگ غزیدن غزیدن یعنی کلیمک یا بلنگ
 فارزیدن قوی و غنوبیدن غزیدن استمک و کوزنگ غزیدن غزیدن یا تو غنی فاو اولی بر زیدن بر سر
 الیک غنوبیدن کوزنگ غزیدن غزیدن و کوزنگ و کوزنگ غزیدن غزیدن یا **بخشید** غزیدن غزیدن
 جو غنوبیدن شد از غنوبیدن غزیدن غزیدن یا در غنوبیدن غزیدن غزیدن غزیدن غزیدن غزیدن
 با شلق غزیدن غزیدن غزیدن غزیدن غزیدن غزیدن غزیدن غزیدن غزیدن غزیدن غزیدن
 آمدن غزیدن غزیدن غزیدن غزیدن غزیدن غزیدن غزیدن غزیدن غزیدن غزیدن غزیدن
 فرسودن لفظ غزیدن غزیدن فرسودن غزیدن غزیدن غزیدن غزیدن غزیدن غزیدن غزیدن غزیدن
 و صولق و در کک و صولق و در کک و صولق و در کک و صولق و در کک و صولق و در کک و صولق و در کک و صولق
 فرسودن خندق غزیدن و کوزنگ و کوزنگ و کوزنگ و کوزنگ و کوزنگ و کوزنگ و کوزنگ و کوزنگ و کوزنگ و کوزنگ
 مثل فرسودن غزیدن غزیدن غزیدن غزیدن غزیدن غزیدن غزیدن غزیدن غزیدن غزیدن غزیدن
 و قولی اشغ غزیدن غزیدن غزیدن غزیدن غزیدن غزیدن غزیدن غزیدن غزیدن غزیدن غزیدن
 غزیدن غزیدن غزیدن غزیدن غزیدن غزیدن غزیدن غزیدن غزیدن غزیدن غزیدن غزیدن
 آغنی غزیدن غزیدن غزیدن غزیدن غزیدن غزیدن غزیدن غزیدن غزیدن غزیدن غزیدن
 قناید قوی و غزیدن غزیدن غزیدن غزیدن غزیدن غزیدن غزیدن غزیدن غزیدن غزیدن غزیدن

فواستند اعضا قنماق فتشادون کوند ریک فریجیدن الدامق فریختن آدبلوا اولوق و بریما و زینسنگ اولوق فتشیدن
مثل فریبیدن و تشادون بنی فریختن بیج قنماق فکلدن بنی افکندن یعنی بر اوقتی خفا کردن کردن کنمک
الف الف الف فنادن و وئمک فرود کردن و وتوق فرود بر آیدن مستعدی فرود شدن صائق فرود خوردن بر
مستی بوتوق فرود استن حفظ ایتمک فرود دادن مثله فرامدن آشنه کمک فرود آوردن بوتوق فرود
رضن طالوق سویم و غیر کالسیه فریختن یعنی فرود رفتن فرود آوردن مثل فرود بردن فرود رفتن فرود رفتن
فرود آوردن شیل فرود خوردن فرود رفتن مثل فرود رفتن فرود خوردن آرتیق زیاده اولوق معناسنه فرود آیدن
ایلیم و قدرمق سرورن طوق فرودن صفاق فرودن که مرک سویرن توفضایلیم و زینسنگ و غافل
اولوق فزایدن مستعدی **باب الف الف الف الف** کادن کاف بحیله جمع آتمک کاریدن کاف خبر بیدار کن
الک کاشتن کاف خبر بیدار کسک آتمک کسک کاشتن یعنی کاریدن کاشتن کاف بحیله جمع آتمک
کشتن مطلقا کافن یعنی کاشتن کایدن قنماق و بصری و او بر مرک جری حضور کاشتن
و سبج بوزارمن و قرش و خوش اولوق و کفالتن کار بیدار کاف خبر بیدار قازوق و بر سر دست و حلاله
خفت ایتمک و هیور قازوق و قدرمق و صولتین کلیدن کسک کاشتن دادن جمع آتمک
کایدن مثله بو اکانت کاف بحیله جمع آتمک کرد آیدن بر حالدن بر حالده دوند و مرک
جبروت معناسنه و ایتمک کرد آیدن مثله ایتمک استعمال اولوق جازا شوقل شدن معناسنه و مرک
که دیدن مثله و طوشتمی که سیدن مجاوله ایتمک و در شیمک کشیدن اعضا کلجک کار بیدار اعضا به
زیان ایرشدرمق و نقصان کنورمک کشیدن اصرمق کاشتن مطلقا دتمک شدن معناسنه
کشیدن کاف خبر بیدار کلجک کاشتن یعنی شکافتن هم لازم مستعدی استعمال اولوق کر سیدر کاف
خبر فرمق ایتی اولوق معناسنه کفیدن کاف خبر بیدار کلجک که کور بودمک که کردن کسک کلجک کاف خبر
شدن معناسنه یعنی از پیش را اولوق کفیدن کسک کشیدن کاف بحیله جمع آتمک در اوقتی کاشتن کاف
خبر بیدار قازوق و قویوق و قویوق و در بی بو ریک و بر نسیه حرق و اولوق کشیدن مثله کاشتن کاف
بحیله جمع آتمک کفیدن کبایدن جریغ او بارمق **الف الف الف** سورا ستن میل ایتمک فرمالایمک معناسنه
کر آیدن یعنی استغاثن چاره ز اولوق و کراک اولوق و آندایجی اولوق کفیدن بللق کر آیدن
آغا اولوق و آغزی یعنی بکله که همچون صالوق کر آیدن سبیمک و میل ایتمک و ذمک و خبر بیدار چون حلقی

و اکسک

سوگند و بر تو که لا یدین غلبه لا یدین است اولوق و او زنگ و نه لقی لر زیدان و تو تک لغزیدان
 طبعی که درون دما و روق لیدین سوگند و قارش و بر مک و عالقی اندیدان لغزین لیدین منته
 اللام المسوده لیدین جگوب و جوی لیدین ملاق اللام المصومه لویعز صافق لویعزیدان
 متقرب باب المیم المصومه مالیدن اوق و زم نمک و زنگ مانند فالق و بورقی و قوق و برنگ
 مان تن بکنک مالیدن فالق و برنگ و یا کلق مجیدن جبرک و یوق و قاروق و خزل و برنگ
 جنیدن معاشد و تو تک و قارقی او ز زنگ و اور برک و قوزق و یوق و جیدک یعنی جیدک و برک
 یا قوق و قاروق لیدین لغزین لیدین اوق و صور لیدین معزیدن منته لیدین متقرب لیدین لیدین
 یعنی یوق و لیدین لیدین لیدین لیدین لیدین لیدین لیدین لیدین لیدین لیدین لیدین
 منته لیدین یعنی لیدین لیدین لیدین لیدین لیدین لیدین لیدین لیدین لیدین لیدین
 لیدین لیدین لیدین لیدین لیدین لیدین لیدین لیدین لیدین لیدین لیدین لیدین
المیم المصومه متقرب لیدین لیدین لیدین لیدین لیدین لیدین لیدین لیدین لیدین لیدین
 علی ای لیدین لیدین لیدین لیدین لیدین لیدین لیدین لیدین لیدین لیدین لیدین
باب لغزین المصومه ناددا شدن یعنی کاشتران ناریدن اولانی ناریدن نازق و کاشتران ناریدن
 معاشد و کوئی ملک خوش و قوق و خوش و زنگ لیدین رسیده خلفه ناقص اولانی و لاسه اولانی
 ناواریدن و برنگ و یاش اوت هر روق تا لیدین کلمک یا میدن او و برنگ ناریدن لیدین لیدین
 و طاشد لیدین اوق و خشدین کاشتران کاشتران لیدین لیدین لیدین لیدین لیدین لیدین
 کوشتران لیدین یعنی ایش و لیدین لیدین لیدین لیدین لیدین لیدین لیدین لیدین لیدین
 ننگ لیدین عار لیدین لیدین لیدین لیدین لیدین لیدین لیدین لیدین لیدین لیدین لیدین
 معاشد و لیدین لیدین لیدین لیدین لیدین لیدین لیدین لیدین لیدین لیدین لیدین
 طور حرکت تک و طر غلق و مطلقا حرکت معاشد لیدین لیدین لیدین لیدین لیدین لیدین
 نهیدن خوف لیدین لیدین لیدین لیدین لیدین لیدین لیدین لیدین لیدین لیدین لیدین
 و برنگ و لیدین لیدین لیدین لیدین لیدین لیدین لیدین لیدین لیدین لیدین لیدین
 آغز لیدین لیدین لیدین لیدین لیدین لیدین لیدین لیدین لیدین لیدین لیدین لیدین

ایچون غضبانکه بوکنکناش استاق او توروق اجلال واقه و مفاسنه تقیاس بولیدی کنکشتن
 لفظلک مقیمیزه نشتا نیدن دینلری نشاشتن اشد لوری اسیری **بیب** بیبهدر او را بکشتی نششت
 بلیکن جستن دونقمان بخواست نششتن او توروق نیشک فحش سیله و کسه سیله جا بر در کاریدن
 نقش لیک و صورت یازوق نگاه داشتن منقلب نگاه کردن باقی نرگستن منقلب نکریدن مثله کوه میدان
 خور طوغنیکه داشتان یعنی نگاه داشتن ماندن تخفیف و لغزش زیکه کردن نگاه کردن لغظندن
 تخفیف و لغزش رهمادن قوتق نیاریدن حاجت دگدن نششتن یعنی بنشاشتن یعنی یازوق نیوسیدن
 دکلمک و امیندکنک و خزین آغمتق و حرویشدن معاشنه یعنی جوشه کلک و کوریک و عمل الیک
 بنوردیدن قرشدن **المقول المضمومته** بنشاشتن یاز و یازوق نکوهیدن بر نسه خوروق نمودن کوریک
 کوریک بواختن او غمتق و نغیابله سازیطاق دوست و قرنداش طوغق و ازیدل مثله نیوسیدن
 او غمتق نیوسیدن کلیمک بنوردیدن در تک بنودنک اغمتق نوشاشتن یعنی یاز و یازوق
 نوشاشتن مثله نیوسیدن مثله نوسان و اوک فحش سیکه دیکه مثل بنوردیدن نوشاشتن کردن یا غمتق
 و دجلک ایک جا لوبی کردن معاشنه نوسشدر ایچک و سکرک و کوزک و **ارنگ ابوالواظلمضوی**
 و ایچینن او توروق و کرونسه چواق و ایسن شله و ایرون کردن قالدوق و آب ماران کرو
 قالمق و ایلیدن آنزه اتقی و آنزه ایچق و بیفکرمک و چیدن دیرمک و دیوشمک و اوخوردن قیزق
 و اوخواریدن مقوی و اشدن ببنق آتمق دیرمک و اغانیدن مقوی و او داشتن کرو طوغق و اراکله
 سوومک و برابر ایلمک و ازیدن بو توق و بچولک و ازیدن خالک کسیرمک و اسرشدن خنلوق و تک
 و اسرکیدن طوغق و اشدن و اچلمق و اگردن ایچق و یچق و خراب ایلمک و اگردن کرو و دنگ
 و اگردن کرو و دنگ و آنرستن کرو و یچق و اوچامان در لوب بر بره کلیمک و ارستادن
 او و طوغق و در تافین دیمک و در حاسان او و طوغق و در داشتن قالدوق و زیزدن او بیک
 و بر نسه عادت ایلمک و کنن لک و در کردن بیاندن ق و آتمق و عک و کشتن بیوخ اولوق و زیکه
 نهادن لغت طوغق و در نششتن ننگ و زیزدن بیل اسک و میدان او تق و یوالق و بدن او تق
 و یوان یا قلمق **الواظلمضوی** و زویولدن قذوق بیل اسک **الواظلمضومته** و زویولدن
 مثل و زویولدن کرو اوک کسه سیله در و فیلوختن آبدست آلمق **ابا طرا لاشق حقه** هایدن

تار و قی بعضه قوروق واقه انفس هجا یابدن متعری بیدن انجنگه قیون کیرس بوزورک انجنگ
هشت کردن آخراوترک هشتیدن شله هیکدن بونق و قصه ایلک هیکدن شون کیرس بوزورک انجنگ
و طوق بیروشدن بوزوزه اولوق بوییدن دینجک هجا یابدن قوروق هجا یابدن قوروق الهام **المکسور**
هجا کردن بوزوق و بوزورک هجا یابدن قوروق و قوروق هشتک که دن مغنا سیم هشتیدن قوروق هشتیدن
صیالی و بوزورک و قوروق هجا یابدن شله هیکدن قوروق الهام **المضموم** هجا یابدن طلبق و ایلنق یا ایلنق و ایلنق
یا یابدن بوزوق یا بداشن ظاهره طوق یا راستن ایلنق یا بدی ایلنق یا درم انجنگ و یا درم و بوزورک
یا یابدن شله و یا اولوق و یا ایلنق و یا ایلنق و یا ایلنق و یا ایلنق و یا ایلنق و یا ایلنق و یا ایلنق و یا ایلنق
و قوروق یا بوزورک یا اولوق یا ایلنق یا درم دن یا اولوق یا یابدن شله هیکدن قوروق یا ایلنق یا ایلنق
و بوزورک یا ایلنق یا ایلنق یا ایلنق یا ایلنق یا ایلنق یا ایلنق یا ایلنق یا ایلنق یا ایلنق یا ایلنق یا ایلنق
یا یابدن بوزوق و بوزورک الهام **المکسور** هجا یابدن بوزورک و بوزورک یا ایلنق یا ایلنق یا ایلنق یا ایلنق
یا یابدن بوزورک و بوزورک الهام **المضموم** یا یابدن بوزورک و بوزورک یا ایلنق یا ایلنق یا ایلنق یا ایلنق
متعری بوزورک انجنگ بوزورک بوزورک اوزوق **فادی** و ایلنق یا ایلنق یا ایلنق یا ایلنق یا ایلنق یا ایلنق
قاعدیه بودرک اکر کلام اولنده واقع اولور و بوزورک یا ایلنق یا ایلنق یا ایلنق یا ایلنق یا ایلنق یا ایلنق
اولده واقع اولور یا ایلنق یا ایلنق یا ایلنق یا ایلنق یا ایلنق یا ایلنق یا ایلنق یا ایلنق یا ایلنق یا ایلنق
مولانا بادر الدین محمودین بین اسکندره متعری فی غزف العلیین بوقاعدہ درنشین کی یا ایلنق یا ایلنق
فقطه در زبان فارسی فرق میان دال و ذال یادگر ازین که در زبور افاضله هر هست پیش
از رود لفظ مفرد کو صحیح و سگانت دال خوان انرا و باقی جمله ذال محبت همچان و قلابی و ولایتان
فوق شریف و ناطق و جواهر ابن علم شریف فارس میلان کمالات فارسی و عربی یعنی فارسی و عربی
قاعدیه بلبلان نازی قلم غم موده است **شعر** احفظوا النوق بین دال و ذال **فصاحت**
فی الفارسیه کمل ما قبله سکون بلا وای **فنودال** و ما سوی ذال **مجموعه** و قوروق یا ایلنق یا ایلنق
این اصل حیوان و اوج است که در مغنول زبان و بیکه نیز معنی داشته چون لفظ خدمت که
عربی صحیح است به اصل ممالشان بدال بمجم لفظ کردند این سخن با و اصل قلم است قلم افراحت

که ذال مخ از زبان ملاحت و به باشد و البته الحافظ التکوری یعنی بوقن شریفک علم ظریفک ناظم
 جواهری که ظریف فارابی در اول دخی بوقاعده دلک عربیله قطعیه پوشش در که ذکر اولدی و بو
 طریقک فریقی اولنر بواصلک رعایتی شول مرتبه واجب بلکه که غیری ذلکون منقول اولان
 لفظه دخی بوقاعده اجرا التکرر بواصل اولی قلمنه بناء در اما افصح بود که ذال مخم زبان
 ملاحتن ارایع اوله **قاعده** بلکه که زبان فارسی ده جمعک قاعده بی کی قسم و زیننه
 شول که حیاتی وارد جمع الفله بونکلو یعنی آفرنه الف نون الحاق اولور مثل آدمسان
 و خوبان و اسبان و مرغان و پریان و شونکر که حیاتی وارد راتکر که جمعی الفله هایلر
 کلور مثل زمینها و باغها و کسکها و کوهها و شونکر که شویایی وارد رباتاتک اشجار
 و اعضاء جانوران کی با خود بخرد و تعقیق اوزیننه اوله اسماء اوقاتک زمان کی تعقیق
 بوقاعده بسط ایلت لم در لکن بعضی بر ادره شویایی بخج بوالف و فونله اولان جمعی بر ایدر کر که
 نی چانی وارد رنه شویایی وارد ریشی ورودا و دای لاشکران • هم بر سر ان افغان کران
 یکی **قاعده** **عمره** **مفوحه** که لک تا زینه یعنی زبان عربی و کتور لر استفاده لم ایچوندر اما
 زبان درید یعنی زبان فارسیله شویایی هر بعضی ادوات اولنه اذخال ایدر کر که گویا
 آنکر قاننده حرف تنبیه در کیم ایدر لر **بیت** هم چون بود جمع کین گاه جنات بابا کیمه کجاست
 سنک لطیف آبی هم کر کینی فندم و جور دور • و الف ساکن اسمک آفرنده علامت ندادر
 مثل **بیت** رد او سر تا که غنائم ز دست رفت • دستم غمی رسکه بکره دغان دوست
 و گاه اولکره میالغه انصاف ایچون کلور مثل توانا و پینا و گویا و انا **الف** و نون
 کرمان و سوزان و نالال کی و بعضی مرکبات مابیننده الف ساکن ایله بوشل ایدر لر
 مثل سر این و سر بالا و شمشک و پیشاد دست • ساد دست • دستاد دست • کمزاد کسر د
 و گاه مزیده ایچون کلور **شعر** کفیم که قد تو سر و ناز دست کفنا منی قدم در از دست و الف
 ساکن و اطلاق قرائنی اشعل از **شعر** ایچوره جو قد مثل **شعر** باتش درون بر مثال نملر •
 چمدون مایب اندرون چون نهنگ او هم فیلکش پیشه بر کوران نفس که کندش دست
 بر کوزن چنکا • ایماشیجی کرملک تو قیدی • یناکت بود باک نازدها کا و گاه اولور کر

شروع بمصادر و افعال و اللمنه الف ممدوده زياده ايدر لم شويکله که آنند که تجرید اولنه مغایبه
 حل که معنی الکی و جعدن خیالی دکله رایجضا زانید اوله بتبیه ایچون مثل بیت چو که دادا بیاری از
 پایدان که شکله شیده نمائند همچنان و یا جود الف و الف درخت و لوب و و ی اوله و ایدرین
 و او ایدرین کی و صیغه آمدن استقفا ق ام الف ممدوده ایلد مثل بیت باز که در فراق
 تو چشم بندوار ایچون کوشی روزه و ایدر که اندک کبر است و زبان در نیک قیامی بود که
 صیغه انحرک اولنه بریا زیاده ایدر لم مثل بین و بدان و بنشین کی پس آمدن لفظن لضعفه
 ام که کلور که آخه نالف زیاده ایدر لای اولور و اولنه قاعده و عیبه یاز زیاده اولیجی ای و لور
 بوغور معلوم که در کله کلام جوق استعال اولور خصوصاً لفظی آبی استعال ثقیل اولیجی
 ابدن لای بیایه قلب مکان ایدر ب بیایدیر نژتیم چیغوت لفظنه بیایه غنی قلب مکان
 ایدر چیغوت دیر لم و فحاح و فحیح کبی و احتمال واردر که نیا اسم فعل اوله نیکایی کلما و معنای
 و معلوم اولکه زبان فارسیده حرف ناکا کی حرف بربری حرف ای در نیک ایدر لای که شخص
 منت غیر مودای فلان که دیکر و بربری حرف در و حرف چیغی که حرف بربری
 ای و بری آیدر **ب** یا عود که کلما اولنه اذغال و لوب مفتوح اولور رسالات العاق در
بیت عاشق که شد یاریش نظر کرد ای خواجده در نیست که طیب هست و گاه اولور که
 مصاحب ایچون کلور با کی که مع مفاشدر . هست نیست م بخان غیر خوشی باش
 که نیست نیست سرخام که هست . بهال و بدم واردر که تیر نرتابی . هو اگر قف زبانی دل
 خاک نیست . و گاه اولور قسم ایچون کلور **بیت** ای که در دجان و جودی بود اخلدر .
 بخورد و گاه اولور ظرف ایچون کلور **بیت** ک بدور کست طرفی نیست از عاقبت . به که
 نغز شد مستوری بستان شما . و گاه اولور که بر وجه زیاد تخمین لفظ ایچون کلور که
 اولور معنی چل کل **بیت** بطلب یافت نشان از لب شیرین فرهاد و سوی لعل
 نرد بر جگر که کنان **ح** بدیدار در مفاغ فی نما راست دخی بوقیله ذندریعی بود زیاده
 باز ایدر اما یا قی نکلور اوله اذات تو متل کرد و ایدر شتاق انه اولور کوشل اولور پس
 علامت اشتقاق اولور مثل بد است و بد استند و بداند و بداند و حرف فله مستقیم

یغرسند او شقی تا نگردد ایچون کلورش و بکم دیدار است کبی **حتماء** ساکنه که کلمه آفرینده طبعی اوله
 علامت خطا بدراضیح بودر که ما قبلی تلفظ اولنه گاه اولور ضرورت ایچون قنور **بیت**
 علت روز شب خورست یقین چون کیشیق نه آن مانده این **الفکله** که و چه جمله تلفظ
 جایز در ساکن او قوی **بیت** کز ممکن چو کمان تاب خیز نهند چو تیر راست روی تا کبالت بر
 یانی و گاه اولور با دانی زیاده ایدر **بیت** چون باوه شد عصبی پران عیاشی شوم و غمهایت
 یار نه و او دینی کتور لر هر بنده بیخ و دم در کاه اولور و او مفتوح اولور **بیت** کان ابروت
 بیوسته ما را بینه غم خوش خوش میواز و گاه اولور با ساکن اولور مثلا **بیت** که کدوستیت را
 به پاچه باشد چو یعنی ترا دشمنت بیان مخزده و اوی ساکن او قوی دخی جانم در **بیت**
 کیسوت عجز نیکم دون تمام بود معشوق خوب بی چه طبع زیورست و گاه اولور
 و او دن صکره بریادنی زیاده ایدر کم کردلم اسر سو دای سلامت بودی نه شدی سلسر پرورد
 کم کیسوت و بیا مصدر یدن صکره بریا زیاده ایدر **بیت** راستیت را بنا شد غم کم دن شایخ
سرو گاه کای از دم کور کتف جنان نه و تاء خطا کما قبلی هاء علامت اوله ضیح بودر
 که هاء علامت دن صکره مخوفه مفتوحه زیاده ایدر مثلا **بیت** نیست نی روی تو میل کل و سرو غم
 تا شدم بنده ات آزاد سرو غم و گاه اولور ضرورت ایچون هاء علامت حذف ایدر **بیت**
 زو یا قوت لعل ندر خیز نیست **بیت** بندند روی کیسه تا پینکو و بوتانی لف و نون ال
 دخی چیلیدر مثلا **بیت** طناب عرتان اندر سلامت هم بیوسته با دانا قیامت و اصطلاح
 شعرا و تاء خطاب و مهم متکلمه و شین غلبه حرف اضافه دیو استعلا ایدر **بیت** **عقائنا**
 زاء مکسوره حرف من و عن معناسنه حرف ایچون اولور نظاره چوق استعمال اولور رسول
 نه طلم کم ما قبلی حرف هیچ ساکن اوله یا خود حرف علت متکمل اوله مثلا **بیت** کم روزی بدش
 در قرقودی ز نادان تنگ روزی تر نبودی و ال ابغی که ما بعدی حرف هیچ ساکن اوله
 او کو و مفتوح اولور مکسور اوله **بیت** زانکه که ترا من مسکین نظر است و انارم از
 آفتاب مشهور تر است و اگر ما قبلی او اولور سه ز امضوم اولور مثلا **بیت** از و ف
 بوی ندراد صورت کن **بیت** که بریم از بر سر آید تا زوست و اگر ما قبلی او اولور سه اگا

تابع اولور مثلثینا زینا زین موس مردم خلق با تو وزی هم سخن بنیدم **آ** حرف شین که آفر
 کلیمه ملحق اوله کی تسد رتم اول درجی کی تسد ریم اسوندن خانی کلان اسم ملحق اوله که اگر اسم ملحق اولور سه
 غیر غایب اولوب مضاف الیه معناسن فاده ایدر دانش و جانش و سر کنی و اگر ملحق اولور سه منفویت
 معناسن فاده ایدر دانش و جانش و سر کنی و اگر ملحق اولور سه دیدش و شنیده من کنی
 و بونک لکهای اتصالی تاء خطا با اتصالی احکام کنیدر تفضیلی او زر نه کنج قسم امت مصدر در
 صیغه ام جزو که آفر ملحق اولور دانش و پیش و بخشایش کنی اما فرق بودر که ضمیر غایب اوله
 منفویت معناسن فاده ایدر شینک ماقبل مفتوح اولور علامات لم مصدر اولان شینک ماقبلی
 مکسور اولور دایه او کاه اولور ضمیر غایب اولان شینک ماقبل ضرورت نمودن او تری ساکن اولور
مفتوح موقت فرمیش خورشید باید چید **ک** کاف عربی که اسمک آفر ملحق اوله اوات تصغیر در جاک
 و دلگ سر کنی و تصغیر فاعله اولور که اگر اسمک آفری ساکن یا مستفتح ایدر باطن کاف
 ساکن زیاده ایدن تکم مثالی غدی بگری اما شول اسمک که آفری مفتوح اوله یعنی هاء
 علامت فتح اوله همانی یا قلب ایدر بآندن صکره بکاف ساکن زیاده ایدر شینک خواجک
 و نزدیک زندگی کی کاه اولور که اول هاء علامتی کاف عربی قلب ایدر خواجک بنو تک
 و زندگی کی کاه جایز در استعمال اولور **م** میم ساکن که آفر کلیمه ملحق اوله ضمیر مکمل اولور
 کلیمه که اسم اولسون کوک فعل اولسون مثلا اولم و جانم و دانتم و میدانم می و میم که کلیمه
 اولونه داخل اوله علامت نهی در مدان شناسن کی **ن** نون مفتوح که کلیمه اولونه داخل اوله
 حرف نیندر ندانست و ندانیدی و نون ساکن که صیغه ماضنک آفر ملحق اوله علامت
 مصدر در تنکیم مصدری آفری نون ساکن در **لفظ** اوات نیندر که اولو کلیمه توصیف
 قصد اولور نادان و ناشناس کی **س** سمد ملحق اولور نام و ناشناس کی **ژ** زه اولو و مضموم
 لک تازیده یعنی عرب لندزه حرف عطف زبان فارسیده درجی حرف عطف رکن فارسیده مضموم
 تلفظ اولور لغزان و یا خود یادن صکره واقع اوله مثلا **بیت** یاز سار و نوصونی قولیغ
 و صوفی من شده در وقتها و کاه اولور ضرورت نمودن او تری معطف علیک آفر تک
 ضمین اشباع ایدر لهام بریزی بر سر و چشم من کو در کن **نا** نا جو بیازی بکل بیاری کاه اولور

فروردن اوتری و او متوج تلفظ اول نورشلا **بیت** کیتی نود بر از شتر و تیر که کره در بونله
 سیر و زخمی و اگر سیم بدزد و برنش تا وان کن واکر و اوساکنه آخر کلمه میخی اول و اوقافک
 حرکتی و او بنفذن اوله فراساینه قنده ادا ت تصغیر رشلایون سیر و ذخر و شراب کجا
 اولور ایشاعن اوتری بیتک آخر کلمه میخی اولور مولانا جلال الدین روی **موصیای**
 آق ترم و ترم **حرف** ها که آخر کلمه میخی اوله یعنی ایقت و نسبت مناسن افاده ایدر شلا
بیت شاه فرزانه شیخ ابوانتی که همه کار اوست در اندک بکار ملک هر چه کند جمله
 باشندم و شاهان گاه اولور آخر کلمه میخی اولور بیان مقدار زمانی و یا مقدار قدر و مرتبه
 افاده ایدر شکل سال دورست بیکه و زه راهست و چندم ده خطا جیست **حرف**
 حرف یا ساکن که آخر کلمه میخی اوله نیمه معنایه کلور گاه وصف ایچون اولور شلا فلان
 کس سوری و یا دشیایم که دو گاه خطاب ایچون شلا **بیت** چکنم ز غمت تو بی و دو بی
 چون بیتن شد که من نم تو تو بی گاه اولور وحدت ایچون کلور شلا **بیت** پادشاهی را شدم
 بندگون که حاصل علم طایع فرمان اوست و گاه تیکر ایچون اسم آخر نم میخی اولور یعنی
 تیکر افاده ایدر شلا **بیت** من کمر شسته شتم هر دیاری نه دیدم مثل ضم و شهر یاری جمال
 الدین ابوانتی کورانیاشدر و زرم و زرم یاری و گاه بیست ایچون کلور مثل روی
 و مصری و میکی و میدنی و گاه کلمه آخره لایق اولور مقصود حکایت حال یا میخی اولور **موصیای**
 کویز نیمی نگار خویش فرنان کریمی و گاه بعضی ادوات و روابط آخره لایق اولور حالت
 اتصا مقصود اولور شلا **بیت** من ز دست این قران آخوتیمان بر شدم و ز نه هر کرکی
 توان دیدم که او عقابیتی بیست این مشت مقلدیم که کریمی در بعد دور نه در جنت ایدر
 تلمه جلواتی و گاه اولور ایشاعن اوتری بیتک آخر کلمه سینه کنور **قاعده شتافی**
 بلکه بعضی قاتنده زبان فارسیده اصل شتی منه صغیر ما چندر و صغیر ما فینک آخری
 یا تا ساکن در دانست و شناخت کی یا خود دال ساکنه در خوانند و رسید بود و نمود
 کی پس آخره نمون ساکن الحاق اولور مصدر را اولور دانستن و شناختن و خواندن
 و سیران و بودن و نمودن کی و نمون مصدر دن صغیره اگر یا زیاد اولور صغیره از نمون

و صیغه اسم مکان اولور و مناط فعل اولور مثلا خانانی وقت و نمودنی جای کی و صیغه ما صیغ
آخره ما علاقات الحاق اولم صیغه معنول اولور دانسته شناسخته و آموخته کی و صیغه تک
جمهوری اول صیغه معنول صیغه سدر شد لفظی هم اول صیغه دانسته شد و شناسخته شد و آموخته
شد کی و فارسیه جمهوریه صیغه عام و متداول اولور و اشقا قوه بو صیغه اول غیر سنه
تبدل و تغیر از قدر خذ فله و زیاده ایله و ابد الهم و غیره که ساکن ایله و صیغه اسم که اولی الف
اولم چونکه اکایه ایجابیم نهی داخل اوله اول الف یا یجدل اولور مثلا آر امیدان و
آسودن و اقلیدن بیارام و بیار آدم و میارام بیارام و میارام و میارام و میارام و میارام
و میکنند و میکنند و میکنند و میکنند **قاعده** ما میندان مضارع و ام اولم قاعده ای اولدر که شناسک
آخره فی و شمره که اولور که میدل اولور بیکل که اگر ما شناسک آخره تنک ما قبلی خا اول
مضارع غنه و ام نده و اول خانایه میدل اولور مثلا آموختن صیغه سندن مضارع
آموزد و ام آموزگور و فاسان صیغه سندن مضارع غیر ذولم و غیره کور ساختن لفظن
سازد و امرانی سازگور اگر سکنه حرف مکسور ذل صکره و الهم و اولم سین حرف
یا بزم و مکسوری مفتوح فلور مثلا دانسته لفظن داندم ای دل کور و داننده و سست
و شاید و شایند و داشت و دارد و دارنده و کاشت و کارد و کارنده
درلم و اگر فاسکن اولوب حرف مده و حتمه اولور سی یا بیار یا بال اولور مثلا تا فظظن
تابد و تانده و تابع باب لفظن یا بد و یا بنده و تابع برلم و کوفت لفظن کوبد
و کوبید و کوبد و اگر دال ما شناسک ما قبلی یا اوله یا حرف یدب ما قبلی مفتوح قلم
مثلا رسیدن لفظن رسد و رسنده و رسد برلم و درخشدن لفظن درخشند
و درخشند و درخشند برلم و اگر دالک ما قبلی الف اولور رسد که اکا معنول اولم برلم حرف
ایدرلم مثلا قناد لفظن افتد و افتنده و افتد برلم و نه دادن لفظن نهد و نه نده
و نه دیدم و اگر ما قبلی و اولور سله لفظی یا به تبدیل اولور مثلا نمودن لفظن نمودن
نمایند و نمایند و برلم و فرمودن لفظن فرماید و فرماینده و فرماید برلم و اگر ما قبلی
رایه ساکن یا خودون ساکن اولور مفتوح فلور مثلا خوردن لفظن خوردند

و خود خواندن لفظان خوانند و خواننده و خوان در بر **ح** **ف** **ن** **س** **ع** **م** **ن** **د**
 قاعده اول و در کم بود که آن فرقی که در الگ ما قبله بر نون زیاده آید همان تکم قاعده فاعله فاعله و فاعله
 در اندک لفظان دانند در بر اگر مضارع که حرف اولی هم اول است قبلا با بی اولش در قاعده اول صخره
 یا بر قلب اولش بر پیوسته و بی او در دو بستد در بر **قاعده** اگر فعل مضارع که اولش بی و یا خود بی لفظ
 داخل اول مضارع حاله مخصوصه اولش بی اندر بی دانند شری بی در در یک در و می شناسد
 و بی شناسد یعنی اکلای در تکم مضارع که اولش بی با داخل اول است قبلا مخصوصه اولش بی اولش بی اولش
 و بنشاسد یعنی بلسه کدر و اکلای که یکم در و بواستقبال ایچون بانگ حرکتی با بعد از یک
 حرکتی تابع در یعنی بادن مکره کل حرف مضموم اول و رسه با دایمی مضموم اول و رسه
 بانگ مابعده مفتوح یا مکتور اول و رسه زیر ابوباکر مضموم اول و رسه اول و رسه یا المص
 ایچون اولان بادن فرق آمدن او تری زیرا اول با فتح او رسه یعنی در دایما مفتوح
 اول و رسه و اگر بانگ مابعده حرف شمع دن اول اول وقت بی بهر حال مضموم اول و رسه
 که اول حرف شمع مفتوح او اگر که مکتور اول و رسه **قاعده** نیک قاعده بی اول و رسه
 صیغه ماضی نیک ماضی مضارع که اولش نون مفتوح که توره اولش نون است و ندانند بی
 بلیدی و بی **قاعده** نیک قاعده بی اول و رسه که اولش نون مفتوح که توره اولش نون است و ندانند بی
 بی یعنی بی و اکلای **قاعده** بلکه ماضی نیک آفرین الف را الحاق اولش که نعت ایچون
 اول و رسه فاعله خبری اول و رسه ماضی نیک مصدر اول و رسه فاعله خبری و کاه فعل
 اول و رسه خبری و ماضی نیک **لفظ است** دانند خبری که متصل اولش بی کلنگ آفری مفتوح
 اول و رسه لغت نابت اول و رسه تلفظ لازم دکل و اگر ساکن آفر اولان کلنگ متصل
 اول الگ جزئی واجب اول و رسه خطه هم تلفظ نلفظ استک جمع اندک لفظ **قاعده**
 صیغه اسم فاعله خبری اول و رسه ماضی نیک ما قبله بر نون زیاده آید اگر اصله نون
 و رسه بر نون دخی زیاده اولش و آخر نون غیر ملفوظ زیاده آید در مثل دانند می شناسد
 دانند در بر و شناسند و بر **اسم مفعول** اسم مفعول قاعده اشتقاقی اول و رسه ماضی نیک
 حرف آخرین مفتوح قلب و آخر نون بر هاء علامت کتور لم مثل دانند صیغه ماضی نیک در بر

تا **عائن** بشهر و اولاد که اگر حکم آفرینی ساکن اول و منبوج تخلص فرمی آفرین کاف عربی مسکن
الحاق ایند سه شمالی کاف ذکر که اگر کلنگ آفری متحرک و منبوج اول **عائن** عملاً مثل اول هابی
بیا بدیریل ایذب منبوج قلو ر شملو خواجهیک بدیریک **عائن** اسمانک جمعه قاعده اولاد
اگر اسم ذوی الارواح اولوب آفری ساکن اولور آفرین الفون زیاد اولور آدمیان
وملکان و جینیان و جانوران و پر بیان دیرلم و اگر کلنگ آفرین صاه علامت نخب اول الف
و نوذون اول کاف فارسی کتور زلم خواجکان و نیکان و داننده کان دیرلم و اگر ایا جلا خانک
اول کاف آفرین هایل الف زیاد ایدر اگر ک کاکم آفری متحرک اولوسون ک ساکن اولوسون
آسمانها و زمینها و خها و باها دیرلم اگر **عائن** کادک بعضی جمله حیوانات شاهی اولور کم
اول اسمکی و جهلم استعیا ای جانور درختها و درختان و پر برنجی رنگت نشود نماه و نم **عائن**
حیواناته شاهی اولور یکی و جهلم استعیا ای جانور شیخ سعیدی **سبت** بر ک درختان
بسر در نظر خویشا و هر دینی دقتیت موقت کور کار **عائن** استقامت مقصود امر مرکب
اولوچی اسم فاعل معنا شنا اولور ک و وصف ترکیب دیرلم مثل موسیقی دان و شعر شناس
و کشور کشا و کیتی فوز دیرلم یعنی علم موسیقی بلج و شعر اکیلم و مملکت آچی و عالی روشن ایدی
دیگر **عائن** بلکه ک زبان فارسیه حرف نسبت چو قدر باب کوز یاد کل در مندوبان لفظی
مشافر مندو شتر بان بی فعل بونله حرف نسبت دیرلم **اسم مکان** صیفه اسم مکان دینی **عائن**
بعضی بر کرده ستان لفظی استعیا اولور کلنیا و شک لیا و زستان کی کت استعیا لده
بر کلگی کبی اولشدر اول جلدن متصل کتبات اولور بعضی کد کاه لفظی استعیا اولور
آما کاه لفظی اسم مکان ایل اسم زمان اولور تاسد متکرر کاه اسم مکان معنا سینه اولور **عائن**
نماز کاه و چون کاه و کیری کاه دیرلم و کاه و چاشنگاه دیرلم اسم زمان معنا سینه اولور **عائن**
اگر صیفه کاکم آفرین برالف زیاد اولور صیفه مبالغه اولور مقادا انا و بینا و کوی
و شیوا دیر کاه اولور کاه الف ونون زیاده امکله مبالغه اولور مثل تابان و پران
و درختان دیرلم و امرک آفرین شین مجهم الحاقی عطف اسم مصدر اولور مثل ادانش
و جیش و خواش دیرلم **عائن** بلکه ک صیفه فعل لازم آفرین آید لفظی زیاد امکله

متعدی اولور و متعدی مفعول آخر اقتضایدر مثلا خوبانید و کاهانید و رسانیدیم یعنی اول و تعدی
 و بلدی و پیشدردی دیگر درگاه اولور که آخره الف و فون الحاق اول و آخره متعدی اولور مثلا
 رسان و نویسی کی **باب الف المله** معنی **باب الف المله** معنی ای بار خدا آمدن لفظن صیغه مذکر
 کل دیگر در او صیغه بی آن زیر او و نه با آن شده تبادل و تواجی وارد در بر بردن بدل واقع اولور
آن صو و یای بی آن نیست مبنی که بیلدن لذتیلد این صورت با بان بطنه آید و آبان بنیای بیگ
صوابا دی نور و آفرین و همیشه معناسنه و محراب فلان آباد یعنی فلانستان یعنی فلان ملک ایبلان
معور یعنی شنگ آباد الی مثلا آبان را ریش قرمشن آبان فرود یعنی آبان یا بریق آبنه قوتی دو که
آبان موج درین معناسنه با آن او تکه کو زانی ابو نم فار یابی هم که تقبیج ایلدی و بعضی الف معنوسلم
نقل آیدی و طلع کوه معناسنه و آنوک او چی کونی اما بو معناده انگک مدینه نقل اولدی **آب**
ال یو بقی و کیسی یو بقی کند راجحانه قیماکه انخورد خورنده آب و صواد و قاعه خورده
 او زده صفت در صولایح و صوابیج دیگر در صکره صوابیجک یعنی صواد معناسنه شایع
 اولدی بلطینی **ب** درین آب خورد کیسی نکشت آخوره که آخر خاکش شیر تره اولی انخورد
 اینم شرب صوا و معناسنه صکره چی انخورد وصف ترکیبی در صوابیج معناسنه و اور سجد رسوز
 تر قایم سنده استعمال و لنور ققاون و قارپوز معناسنه در انخورد آفرنده را سنه تم و جویمه
 معناسنه و عراق انخوره مثل انخورد انخوره مثلا انخوست جریمه دست و مست قایم سنده استعمال
 اولور غفری **ب** سر باد تیز و موج بلنده تا بیک انخوستن انکلده انخوقاون و خوروز
آب او زده طوار یا غنه این صوغلی در آبدان حاوش و قاون قارپوز و مشرب و ققاون
که اینخوره ایچرک نسنه دور در آبدان زبون و ضعیف بعضی بنده آبدندان واقع
اولش در لطیفی **ب** که چکشم آبدندان در دهان حاسدان یک چکلن عکس روی
بوی خوش آمدن **ب** آبدستان آبدستان بالمد و القم ابریق آبده نوزه سولجی حکایت
و با بخریب سوز مثل ایسانی و مثل آبادانی آبدستان معروف عمادند ترکیبیده ذخی مشعلدر
خروج و صومونه و ابریق معناسنه آب و عن شورا و ابرویشی آبره فقتان بوزی آوار
ذخی دیلم ابرو قندما آبره نوزه قیماکه آبره نوز معنی آبره ره موج یعنی آتیه قیولان اوت پیام

ابتر از شکر آرزو در دهن یعنی لطف بزاره آبرو سوزنی آب نیکانی معنی آجیات است ابراهیم عم نزل
 اولان معنی است با تیر چون کک است بختی آب نهدر معنی است کاه است کاه آب در جامه
 عورت حیوانا تیر ذی شامل در آب سوزنی آب نهدر معنی است کاه است کاه آب در جامه
 آب سوزنی صوفی که بگردن این عزیز بدهد و بی دیو بر سر کلاه نهدر کلاه آب سوزنی که در یاتی آب سوزنی کوه
 که آردن حامل بر شیم اولو را است کاه و مثل است کاه بدیع الله صفت نه چمن باز شناسد سوزنی
 از بکرین نه کستان بشتن سوزنی است کاه آب سوزنی سوزنی که بر آب سوزنی را بنور معنی است
 کز نور قافیه سینه استعمال اولو را است کاه در دن مثله آب کاه بر آتش می شود که آید از دندان لیدر
 سر که می و کوفله انگردن ادر لرد و آب سوزنی و بختی و هافه نمیکند و دیو بر تیر می و معنی است
 و با زردگان آبی آب کاه سوزنی که خوری آب کاه را و لاق آب کاه را می طریقی است کاه
 آب کاه سوزنی از غریب و از ذی بر شمس خوری است از سبیل خیز خا زده اعدای شایع است
 شد خا نمان بگردان کاه آب کاه سوزنی و صورت آب کاه معنی است کاه آب کاه سوزنی که کوه کوه و کوه
 و بر لور و جعدر و صرجه آب کاه کوه کاه صرجه ابلوچ است کرات آب کاه بر تیر و چنگ که ادمک
 اعضا سوزنی و جودیت در سبکی دید کله ی علت ابلوچ است کوه کوه و غنزه جهان جهان که
 ایت در سبکی دیدر ابلوچ است کوه کاه سوزنی که در معنی است کوه کاه سوزنی که در معنی است
 بیکر چینه او وقت هر سه آب کاه صوک کانی آتش طمیزی دید کله ی صودر که بی هم
 بکر چین که سوزنی کله او اما سوزنی کله را بویان شیخان انوس و در سبک و سبک و سبک و سبک
 ابو غلغان بنا کردن بر نفع در ابار سوزنی کاه اصنافی است کاه سوزنی که در معنی است کاه سوزنی که در معنی است
 نشد از چشمه جوان هر آب کاه سوزنی آب کاه سوزنی که در معنی است کاه سوزنی که در معنی است
 اولو در آب کاه سوزنی که در معنی است کاه سوزنی که در معنی است کاه سوزنی که در معنی است
 اوجق و آتش برست آتش در نوحه قاشق کاه سوزنی که در معنی است کاه سوزنی که در معنی است
 یلدر و رودی و غنچه و یلدر از سوزنی آتش فر و ز طوزق آتش کله سوزنی که در معنی است کاه سوزنی که در معنی است
 اولو در آب کاه سوزنی که در معنی است کاه سوزنی که در معنی است کاه سوزنی که در معنی است
 آتش او در آب کاه سوزنی که در معنی است کاه سوزنی که در معنی است کاه سوزنی که در معنی است

چنان آتش در آتش نم آتشگاه یعنی آتشگاه غضبناک کسبه در بر آتشش معنای آتش افکون آنجی
 آواز حضرت که خلادقی و صفوان ترشیی جوگره در توله بر بیدر آفتاب سقراط و لوب ریانه آنگاه نشانه
 اقبال شده و دشکون معنای آتش ایچی و پادشاه امجد را آتش طشر چکاش نشانه و او در منزلت
 آخور تورنه و حوض آفرینی صوم در عرض مقامه استعمال اولی نور حوض شیخ سوری بیت
 عشق بازی نه من آفر چکان آوردم یعنی عشق بازی جهان بن کونم دیکه ریسی سن بو
 ذبی بلورین که حال بویله در آجر جان مناع البیت یعنی او قیامی و قماش صوملی و شول بون
 بوشر بلین نطق آدم آخته بنونک آلتا شیکلی آتش نیت آتش و زنده آتش صوم معنای
 و عام جا پاد بیع و بیع بر برینک صیدی اوله و غندن او تری آنله ذبی اطلاق اولی نور
 نشن سوزی بیت عالم از عدل ابواحق کشت آنجان که چکان بر خاست بهم کف کوی
 آخیش آخیش جهان منده و دش معنای کلو راجم نایمه دن اولی اعتبار جمعی الف
 و نون را یک کدی تنگیم بوقاعده باب قواعد و اولیک کبارده ذکر اولی خدا را حمد کمانی بیت
 تا که نشکد کبوتر جان شاهن قضا را شیخان اهتلا اولی احو را آخور طوار یا توب
 طوری بر دیم یک بر و تورنه و حوض آخیز بنیاده دیوار صوملی و شول نشند که
 با لجنی با لجنی قالب کسرو آنوکل دیوار دیوار را خود قالب ایچنه دو کر لرا کا کرچ دیلر
 آخیز کر با لجنی ایچمه سور یعنی او زنگ آذر شص صاعقه ردویکی بیت بناشد زین زمانه
 شش کینی اگر بر جا بیا لیزه زینی و صوق که آدم هلاک لیدر اوزنگ مار و هلاک
 و غم شکل و سوک بیت زغم زنده جهان و تنست اوزنگ توار بهر او در شصیحون
 نمشک آدم کشی و اولیو ایش علی السلام و انوک ذرتی اصله عریدر آدی بنیادی اکلو و
 آدم مشسوب دیکه را آذر روم آیدر دن بر ایوک دیدر مار من دیکلم مشهور آذر
 معنای و یکی لغوی زینی کونی آذر بر دن معنای که حق تعالی تک استامشند در صلاحه
 و در فتن کمانی و در سنایک جزای بی دونه پیش آذر برین بر بلند آتش که آذر آفر آتش
 یا بی آذر آفر آتش که آذر کشت او ده طمان کا کافر و زیانه آتش آذر کون صا و کول و مرصمه
 دیدکای خوش توقیر اقدار آذر کون منله و کل نمه و مر سید و خطی آذر م برابر در که کشتی کی باره

اولور و زمين مناسنه ادرماه اورته تور آي آزين قيمه كرده بزنسه اورنه بوكله رله
 دني اوكلم شهر ي بزرگ آزين مناسنه بنو آل رايش كه نوز و زكند بجهسم ديارنده شهر لر
 ايدرله و حكامله بري شهر كمل اوكلم آرايش در كه كوشفه كرده ايدرله و اول كوشفه
 آزين ديرلمه زمانه دوران نوي بسته اندازين . زفره و ايگنه و ملك اين شهر
 بارمشك خم گرفته كاش ازين بود . خم گرفته قامت عتقا آزين بود و عادت واندام
 مناسنه زني كلور آدينه جمع كوني آراوردن لفظدن صيفه احد ركور ديكر آرا اوكلم
 آيجي آلام آرا ميدن لفظدن اسم مصدر در قرار و و كمل مناسنه ارام كاه و نكته آرا ارام كاه
 ايشو و تياي ايلد ايلچي آرايش نيست اسم مصدر در آرا دون عرضي در قيق مناسنه در اويري
 و جاذ و غول بياباني روايت اولور آرا در اوبر جانور در كه آدم صو زنده كود يي هب قيدر
 و اورون آتھري واردره و كنگ آدي بله سويله امانيشي آدم كنجي اورنه ايشو آرا در
 اكل آرو و نمل آرا در و نمل آرا در و كرمن عربي حلهون مناسنه در حاله بولچ آراي ادينه و دن
 اولان آرا در و در ك آرا در و نمل و نمل و حقا اف است تمام اوجي ارنه كمل آرايش
 آرا در آراي ارنه يا و ارنه بري جانور روايشه جويصل اولان كره و كيه بناشد زين زمانه
 بس تنگيني كره بر مابا يه اذ در حيشي موصوف كه آدم هلاك ايدر آرا زنگ در مار و هلاك
 و غم شكل و بوكت . زفره زنده جان و نكته آرا زنگ نوازه او روز شب چون نكته
 آراي ارنه و كره آرا نره . كجي آشفته و كره آرا نره ادرن در سكل ريغ شله و نكته آرا ايلد
 براي ريغ در لم . تا با ريغ بد زين خودم اتمان شخي حيا جاليله الف كره روايت ايلدي
 چه غمك آرا در در دفع ظم شك است شاه استين ارج و ارا نك فتم تسليم در غم در
 و ازي بو نله در حيشه و ذراع اوج اوش در يعني ادرن امانه بعض شو انك كمال ادرن فهم اولان
 اوكله كه نكته مناسنه استعمال اولور . كجي بياري با نوش فراشته داشت . كجي ريغ جان ادرن
 پسر در ريغ آرا نك شله و دور كو كونه و زنگ مناسنه آراي حيشه بر حشو و ارجم پسر انك شله
 چون هم سيال زون خصم ميا بد خوش . اروع و نمل ارنه و سبي و نك و او كني قوش آراي اوت
 جوي موم و بي مناسنه و استرو نامد آراوردن لفظدن و يا خبر در آراي در حيشه و ايلد ارا نك فتم تسليم

آره مثلا آریخ برکنک سورنن ملالونوب غیر اولوق نیش **توی** از بجای زمانه چند رسد بدل
 خسته نوت و آریخ آریخ تخت راسته از حرص و طمع و از زور و از از عین معنی و معنای و سر
 آغاجه جینی دیو لر روایت اولو که بر کون بگون کور دیکه هر با بجان بر سر و آغاجن سر بگون
 ایدر بونک قیدی بار یک قدیم بر کسمه باز قدر دیوب با بجان دن صانون آتوب آذاد اتیدی
 اول هر وه سر و آذاد دیو لر دبی کثرت استعمال لایله غدی هر سه وه که غایده موزون اول کادینی
 سه و آذاد استعمال ایدر شعرا اما بنده جو ق استعمال اولو آذاد تمام و فغان معناسنه آذاد
 درخت قیاس آغاجی و بر آغچر که یکده کی اولو بر طرستانه اکا تا جک در آق کلاری اولو و در
 قرحه نقطه کلاری اولو اکا سر کج غنی دیو لر آذاد میوه مخلوط آیدند رایصلی بته و بادام بچیله
 و نخود در که مقشدا و له یعنی قانی بر لشن نخود در و تخم فربه در آذاد در شتر و را خسته غناسنه
 آذاد باغ بداندی و سیخل آذاد ک غم سیده توفق نور دیکر آبی جنب معناسنه آذاد بچیله
 زیر که دان خنده بر عو کما آذاد سیخل که اعضاده اولو بر عقده ری عجمه قولول معناسنه **بیت**
 هر آن بصره خاک درش نشد روشن بجای غله نهدا ندر و فلک آذاد و چو شکر کی اولان سنه
 آذاد تبیین معناسنه کوز خوق اولوق و دیکر لک اولوش سنه و آتولیا یا پشت نسنه آذاد فالج
 عشی و آغچه غنی دیو لر آذاد اود ک توله و سو کما و ارقه و قوت و بها آذاد رحمت و اود ایدر
 لطیفی **هر آن** که ایمان و دین و شرم دارد **زیر آن** و زنان آذاد در و میل و مهابا و اولوق
 و بهانه آذاد باغ بداندی دو شش چوق آذاد باغ بداندی و کف مثل آذاد در آذاد آغچش
 و صولش از مایشن کربه از خوردن لفظان صیغه ایم صدر در آذاد در منله از مایلی
 صفتی آذاد در حریص و سالک آذاد در حریص و طمع کار آذاد در کلش نه عرق و بوکم
 معناسنه و باغی که آگ بر آراسنه فورله و مطلقا یا با باغی و دیوار هیکل آذاد مثلا **آذاد**
 یوزده و آگن آذاد اولان بر شش پیریدن یا خو و غضبدن اوله آذاد در شکی و ذنیک آذاد در غزاه
 بچیلک آذاد بویوک درش که ترکیه اکا آذاد در غنی دیو لر آذاد زیر که کامل آذاد آذاد چو اولوش
 کرج کریر زیر که ودانا و پر چه کار عدله و مدنه در غنی و دیدر غنی **شهر** سهر آذاد در و آذاد
 باش سته روز با کثرت و تر باش آذاد ناء بچیله و زاء عمل ایلم و دیدر کوه کله نتر که بخوردن

یا قوئل اوله و ابر تو بلخی دیور و ایت اولدی آنز بو چی لطیف **بیک** و یاکه نشانی بو چشم اوله
 هوار با بلیدی و آنز کشته است **آزیم** در شکی و توفیق و قتی معاشنه آس لونی نرم معاشینه
 بوستان جان بدن وم دشمن نشوم من با سایی تو اس **وقاتم** دیدکای حیوانخدر و در کرم
 آسیا معاشنه تنگت و اشک در مننه فراس و عجز معاشنه من آغا جناس در لر و یعنی آس
 و اون او کنگ و کشک و قهر له معاشنه در آسم معاشنه آس اشک و یعنی مانند فلان آس او بر سر
 فلان قیلدی دیک معاشنه و ابو جوده اغزی آچو قالمق و آسایش و راحت معاشنه مثلا جان آس
 یعنی جان دکدن چی و قاتم دیدکای جانور جدر آس کنگ و فلای آسایان راحت لوق آسای
 راحت و آرام و دکلیک و دکلان کما تندر آسایش آسودن و آسایدن لفظندن اسم صدر در
آسب طمانق و طابق و طروق معاشنه چی کلو آس تاف بر زنده ر زنده و پازنده ابر ابر ابر
 هم صحنی تف بریدن ایلی کنا بک سید شس غزی ایدر تفسیر بار ندر و پازنده ابر ابر هم عم
 صحفه عالم حاجت بیدر یونقل ایلدی آستان اشک آسانه مثلا استفتان استری که عجز
 بطام معاشنه آسب کورک آسب آسب قفتان یکی اسفده و انیش آسب آسمان کوک عجز
 فلک معاشنه آسمان آسب کورک کورک کورک آسب آسب ضانه آسب فلک آسمان معاشنه و بوجیم
 و بربری اسد را سیمیران آسودن و بر جانور در و قاتم آسب کرم آسب فلک آسب آسب
 در کورک آسب با بیل کرمی آسب کرم دیشج و چهلدی آسبانه کورک کورک بلکی آسب
 زحمت و ضرب و ایلی کچی بر برینه ملاقات اندکری وقت کورک کورک کورک و شوب
 قورق عجز در لر شس غزی **بیک** زنده بلو هم چون سپهر و قدرش **بیک** کورک آسب
 ازان آسب آسب آسب و بلخ چی در لر عورت بر عورت او زنده کل اکا قومه و بلخ دیلم
 ترکیده و سب معاشنه آسب قلی که بالظه او او آسب مثل آسب شوره بکه ترکیده چی استعمال
 اولور آسب یعنی آسب مانند معاشنه آسبیدن ایلی لفظندن صیفه ام و وصف ترکیب در
 او مع معاشنه صوره و شربده استعمال اولور بر آسب آسب لاجه اولور کلام در لر شس سپرا
 آسب شوره چی وصف ترکیب در آسبغول بوی او بوی که مشهور در نفص حظه آسبغور و آسب
 آسب مثل آسب یعنی ریغ و زحمت آسب خیار که بالقی نمره سدر آسب کما آسب کورک

پید که بی آشوب آبی بعد از آتش هیچ آشفته و دوزخ را آن اشکارا بیلو اشکارا مثل اشکاره مثل اشکاره منطلق
 صید ایندی خوشی کسبه و طسول بعض خنده را چه هم ایلد و راجع اوشن در اشکوبی چار طاق
 دیو و کوشک **توتی** از غرق اشکوبی طارم مرغ نزول یافت با یوان جد تو نزل و بیغنا سانه
 آشنایان و نوزک و اسب مصر مناسه آشنای منم اشفود غره عسته قنک کنج او بی آشنای بلشک
 و یوزن که کک اسوب قنیه و کوشقی و در کرموجی و اشقیقن لفظدان صیفه ام و وصف ترکیبی در کوشکو
 که اولکمل او در فترت لر اشیا ماند و بعضی آیشانه اسوب کیکه قنآن و جیدکما آیشان لوده آیشانه
 منم اشقیق بیان و درخت و بعضی آسب و لرزه معنا سبب کا اصدیه کیه که در یامه کمن اولم
 اولم بیدر آغار اعلقی و اعلیه مصدر در وصفه ام در و وصف دخی استعمال اولور و خلط
 ایدر بیوغ و غمنا سبب عاره نعلین حوی و آسار لوقشین بولت جرم را هم هلم و جرمه را بجمه ایله
 روایت اولدی آغارا او کج راغی و آسار لوقشین آغاز اشه بشلق و آغازیدن لفظدان صیفه عام
 و وصف ترکیبی در کاشک که کیکه ایلران که آغالش توب و عجزیک یعنی بر بنا وانی بخیریک یا هم سانه
 او کرمک آوره بیرون یعنی قرض بعلتی که در نغمه اولور و در کج و پیکار دایره بی آغشته هم مفعول
 صید و شغی مناسه سس خیزی **تیشین** او اتقی اندر روز ندم خاک باغون خطم آغشته
 و یا غوصودن و خیزی اندن اصل مناسه آغشته طوی بیغنا سانه آغوش بر بوجی و آریه و بخاری
 دستبندی جرم مناسه اشکل او زقویر و غیله باقک اگا چشم آغیا دیرلم سس خیزی **تیکر** کند شهر
 یا رخم تسکار سوکی کردن بر چشم آغیل آقا کوش اقامت سست کینک کجلی و عجب
 ککر آفتابکا عجبی خلیق آفتاب ابرق و متاره و توغمه اضا و منم آفتاب قوزی قولا غنک
 نکا کت سندی بعضی خنده افانیا و اقا اوش در آفت دیو او بی و ملق آغور خنده راه رازند
 نازه آغور منم آغورید کا بر او جی آفریننده منم آفرینش لردش آفریدگان بر او دش آفرین
 دعا خیز و تخمین و وصف ترکیبی دخی استعمال اولور همچان آفرین کبی آفتابان خوار خوره
 خردوم و بزرگ مناسه ترکیبده آغاد بر لردن غلط اولمشد آغشته کلا که با چنوه اسپب
 حفظ ایدک ببرد آفرین بر و با قیلان و یا آرسلان اکار سس و کلن منزلی اگام سعاده
 یعنی منزله اگاهو در آلک یوپوریک نورک چکک چکا لدر و کبی چکالی **تیشی** کتبی هم از ساحل

مؤنک شد باز حکمت ز قدرت بی حکمت از یک است حکم نعل و دیگر را کج مباد طولی است
 خودی بر خوان گیتی هر چه خواهی با او قید و حلا و آنچه کند یعنی کلبی قیامد طولش در آخر عرفیه
 اضطلع معنای آن کج چنانکه معنی کج کوشش اغوش معنای آن یعنی جویند و کنار ایست یعنی جویند
 آنکه معنی کما یعنی خردار و کلبون کلبانی که بیت کشد بساط زمین از زیری مجلس شاه بفر
 بهاری فراتر شاه را کلبون کج عصب و در معنای آن یعنی بیکه و بوسق این ایست صدق ای و هر شکله
 ای طوطی دل و کاد بر لر و کالبدش و جیا معنای آن و وجه بر و لغز سلیم و عجب شرب بر لر و هر کس نیم
 او درق و رنگ بلا بق و نیز بوزمک و چو غرق و کله و لغت خود زنده تن آباد شاه و در سر
 و خزان معنای آن آلودن لفظیدن صیغه ام و وصف ترکیبی جدا آید معنی آن آلامه طحال و بوی
 و سایر و چو طلعتی آتش آید لفظیدن اسم مصور در بوز لغز معنای آن آلامه و القم و در بوی
 ترکیه و در شیخال و انور آب لاک و بانگ سکون لغت ترک کان در بهلوان معنای آن کشف
 زبان خود زنده تن آباد شاه و باج و خراج و جاسون معنای آن بیت بیکی گرم بیتی که بر کر تو بر
 زرم جنگ چه ساری و چینی بانگ غار باخت طاعت است هم او جا بیت چو طلب نام و چو خوش
 سلا پای بیت چو شیه زمین و چو بیست پایش کسست لغز کلمه که خود زنده بوز لر نه سور کوی خیز در
 ترکیه و در بیت در روزگار با دایم کلمه کون بیت زان سان که روی خوبان از رنگ
 لغز بیت لغت خود ایغ لغز کلمه مثال لغز لغز کلمه که بیت چو بیست پایش کسست لغز کلمه که
 نمکه کوا کون کوا صرد و کوی دار و در کبر آغاجی بیت لغز کلمه که بیت چو بیست پایش کسست لغز کلمه که
 ادبک و کوم کوا کوا کون کوا بیت و در کلمه الی باقی کلمه کوا کوا کون کوا بیت چو بیست پایش کسست لغز کلمه که
 آو طوش خیل دید کوی بیوک قوش کلمه آماج و قنیانی بیت هر کس که از نشست قفا و خرد
 آید پیش تن بدخواه شمش آماج و باغ خوی لغت بل معنای آن بیت چو بیست پایش کسست لغز کلمه که
 افتاد و کسست و دلو و حیران اما در عینک و ساخت یعنی حاضر نفس و در و نش ساز کار معنای آن
 آمد کمش و در نش آماج بر نش صورت بیت آماج و کسست لغت یعنی نمود است بیت
 حصد و جا تو بی آب ز تو ز رفتن بیت بهادر بیبا بان خاوه اما بیت آماجش و در و نش و در و نش
 آماج کلمه آماجی صفت و خراج و برنجی کافر آماج دان حاضر اولق و کلمه کسست لغز کلمه که

آمرع بران مقدار امض ثراب قیدی بیوک فرج بیدر آملن بر شمع آیدر آملن که ادویه دندان
 به حوره آینه برایش و یغن یغن اولش صاولن اوین آملن مثل آملن و کلیم برک سر چیزات
 آموغیرت و شش و بر شهور امان در آرمی در لهما و آوا نقره قلمی کنارنده در آمبر جوئی کمال
 آیمز آینه لفظندان هینغه ام و وصف ترکیبی در آیمز ش مزاج واسم مصدر در آموغ هیدیت
 و قد قامت و مقدار آموپی بر شهور در چگون کنارنده در آمره زای و عیله قوشش شش خونی
 حکم که باینده کان شاه جهان دارد و اخلاص نیت نیت بهر که در وی بیفتن شود
 در جهلان رنگ میوش آینه آینه مثل در ویکی پتای ای ازین جور بد زمانه شوم
 شکلی اوغان آینه و جماع معناسه کور اسدی بی بسی کم آینه خوبان مکده که نیت
 جان کم گذروی زرد آن اولد یک در اسماء اشرا تذکره فاما الفلم نون کلمه آخرنده
 جم معناسن فاده ایدر آرمیان و تریان و جتیان کی کاه اولور توصیف اینچون کلور تفریح
 و افتان و جیضان کی آن آن توکر در یک در آن با در اول که آینه اول سنه آن توکر
 و آینی انداز دور بوی ال نگاه اول وقت آندن صکره آنگاه شیکه شیکه شیکه آنگه و کنه کبر
 الکافی آونشته شادی عرجه طوبی که معناسه نین طاش بانو تک انوکله سندان و غیردان
 ریاض چهره لب و فرغ ای دوست آیین تو شوم زینت تاکم رخن ازین فرغ می
 جنانم آب معناسه زیر او با او رسنه تبادل و تواجی وار در لطیفی بیست
 کی تواند کچک باغ چکا و بکنده غوطه در میان آوا آواز و یاغ و عوار در ستان
 آوار ستم ظلمت شکوفه چکیان شاخ ابواسحق که از مالک آوازه کم دست
 آوا آوا دان یعنی آوا دان آوازه ترکیده دینی ستم در اون معناسه آوازه ننده و جاو
 و جغو و شهرت آوازه کردان و انکس و قضان یوزی ستم ترکیده استعمال
 ایدر لر آوا م یعنی وام یعنی بویج آوا م یعنی دیوان آوازه یاغ و آورده هر غلندر که
 در ننده اولور آوایی آوازه و یاغ یعنی آوازه اویقین معناسه یعنی طن و شک
 اولیسه بنده ستم بک در ستم بنده اوبود فلک لاشک چاکر اوبود جهان آورده
 وقتی نشت معناسه آوردن لفظندان هینغه ام در آورده در مشتري بلذری

آوری یعنی آوری یعنی قدکاه آوری آوری یعنی آوری آوری یعنی آوری آوری
 و ناورد کسی به معنای در یعنی جنگ و مبارزه **بیت** در آنش کم نادرند خاک
 کسند از کینه با هم نام آورده آورده که خسر یکاه معناسنه آورده که مثلا ورس آورده و
 آغ و صورت داری دیدکاری او گوش صلح گویم او از منزلت از روی آینه قوی قدری صوح
 که اوت با مدد را و عون کار یعنی بر آستند آفت صوا و له یعنی ابد اعضا و بچکان بچکان
 آوند قبخی و صو طمان یعنی چوکان و جنگ بری آوند که اصلک نفس نهنگ آندان غلط ابد
 هونک در بوم آه و اه معناسنه آوریکن او نشغ که آواها آند آویخته هم نش و اصلک و آغی
 نسینه اطلاق اول نور و هنر نیک چوری آوریکن و آت آغی جنگل و صوا اصلک نسینه اطلاق
 اول نور و هنر نیک چوری آوریکن و آت آغی جنگل و صوا اصلک نسینه اطلاق
 آندان غلط رغبا آویزه قلق صغلی بعضی گفته قوی صغلی و آغ اوش در آه و حرف مشهور در
 در راهلنگ آشد یعنی در که کلن صوغ نفس در راهلنگ آغی و حشیل در دوی نسین
 ذمیر بر زیر بای اندرون چو که بایس اهار داده بخون آهانه باشی و صا رطاق
 و طاع باشی و در جنگ آغی آغی تن لفظندن مابیند راضی دیک ز چنگلت یعنی قوی آغی
 اگر عوی و قها آغی چنگلت آهم من دیو یعنی ارنگه یو الفک مدینه هانگ فتح سبله
 و رانگ سکونیده اما میمان بجالی صابجی شش مخزنی الف مقصور ایله تصحیح ایدر بو بتیله
 استنها و انشاد **بیت** آن کار ساز ملک سلیمان که دشمنش پنهان شود هر چه ماند
 آهم من مطلقا دیو معناسنه در دیو یعنی ایدر اما لطف الله جللی الف حمد و ده ایله نشو شد
 و الفک قمریله و هانگ سکونیده و رانگ فتح سبله او لملق غلط عامه قبیلند ندر دیوب
 اسدینک بو بتیله استنها و ایله **بیت** سینه آوری که آهم منست سینه بز خانه **بیت**
 حق بود که کسی بکله استعمال اولور آهم لفظ آهسته نرم و آرقون و یوشوق دیک در
 و دیک ثواره در آهسته آبی و کوچ و سر زمه آهم در آهم نر پولاد در همی دم و اولوی
 و جوهر داری آهسته کن فیقلدی آهم فیقل و چیزه و بیش قوی صغلی خلال و سلاج
 و یقلی یعنی جنگل دم مطلقا بر نسینه جنگل آهمی دم چیره و طعه و کنار که موتوتی در اولور آهم

سایه دم که بی آهنگ قصد خون ایکنه در می آهنگ منطاطس طاشی کی دم جگر آهنگ استاق
 آهنگین در مدون دوشش نسینی بی بایله نون کله فرنده مصاحبت با چون لاتی او و فریضت
 آهنگه دکتله جمله اتول و کسرا و سول که التولش در بل بو معنا لده استعمال او نور در
 و مشکین بی آهن ریبا منطاط مغل ستم هن ریبا منطاط آهنگه منطاط آهنگه کوبی آهنه
 چینه آهنگه معنا ستم آهنگه یک عیب معنا ستم آهنگه ای چون کما تده بر ستم در راه بود کینه ریباغی
 و روایت او نور که بر نوب یک کده که غزال دیر که آنوک خاصه ستمند که هر جانوری کور رس
 کند و نه ای بدک بلور دیر که هر دوشل آهنگه آهنگه مفاره و رفته فسوز که دیوار در سر
 و اول دلو که دینی دیر که عزیمت عیب معنا ستم آهنگه ستم باره ستم آهنگه ز دند
 نکون باره بر روی هامون زنده ستم آهنگه آفری لاملم آهنگه روایت او ستم آهنگه آهنگه
 مشله آهنگه با ش جنیق قفا معنا ستم و کاش و دیم و یلم قره آهنگه ستمی آهنگه بیو کجک شش ستمی
 بیت خسرو و احاب فرما صند را تا کینه انتقام آهنگه حدان صکر لایونق و او اولق
 و فی لغتند ریبا مدن لغظندن مینوم ام و در کل انکب ریبا معنا ستم با بیجا وای فلان دیکدر
 ایبار منطاط و بهارک آفری که تیر تور در شینی و دیکلوی علت که اعضایی کجید ریبا ساسوس
 دنی بام بونج دین معنا ستم آهنگه ستم نیزی آهنگه ستم خور دینی اینرا و دو قوغی ستم معنا ستم
 عریم و بالقم مشله آهنگه ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم
 آهنگه دار آهنگه طوبی و آهنگه ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم
 فتح سلیم کلجی فر معنا ستم آهنگه ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم
 رم و عادت معنا ستم و دینی که بر قار در آهنگه ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم
 کور ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم
 روزگار در معنا ستم و عیب ستم و در معنا ستم و حشمت آبان فرانک او دینی و داغ
 معنا ستم ریباغ یعنی داغ آسان ایکی بایله آبان معنا ستم آهنگه ستم ستم ستم ستم ستم ستم
 قوغی اوت بام معنا ستم آهنگه ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم
 دو که بیول جکه کله او و ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم ستم

آینه ابرامه می بوی آبره با پهل قوتی ابرماذران بر طول در پریشان بر اوت آید در این بر سر
 مملکت آید در آبرک سونکر لیر کاگنا اور جنگ آغی ابر بنج پاک و خالی ابر و قاش ابر ششم و قدر
 که تو کیده ده استعمال اول نور نوشت آغی بر مغان حاصل اولور قویساید بر سیم دیر لیر سیم
 عمل ایله و الکاجه بلوط و بنور بلوکی آبر اندان دنون و ضعیف دیکدر ایله بر آچوق
 قاشلو دیک در بلوچ ننگر نیا تک بر سیدر عیدر بلوچون ساره دل معنا سیم عیدر
 جمع مله کا کلور لیس آغی حرات معنا سنه اینا خون قلع و حصار ایوبان پشیمان شین
 نسخه ایوبان واقع ایش ابوالکلیک طرفه دیکدر عیدر روزه ابر نوزده ایت
 ادات خطاب در بونک تفصیلی قلع عیدر یانده چکش در انا بلوچ آغی اتوریان عباد
 معنا سنه در اشر ایز و عقیب معنا سنه در عیدر ایل بلوچون آغی عیدر راج از معنا سنه
 و بلوچون آغی اجار ریحل و غیر کلی معنان آیدر یعنی اذ در عیدر راجل اوم و تی عیدر راجلی
 عام قوتعلق عیدر راجل فیهونک آت لیکلی وار خون چکی آختر بندر و طالع و ایوبان
 اذر کو نیم دیوچی آختر ضد و زمین احتیجان طالع ابرعه و غام ابره حسن با لید
 و القدر حقیقت مخفی خود نماید ششم عمر فرغ خود نماید هفت کوه ایش ششم شنی
 بولفت هذا الفک تورب بوسیتی ان و ایلدی آت و زنده در سلک عادات و توبه چایونه
 باشند بلکه چون باشد صامک پنجم آختر خم و زرات و غایده شیل نسیم عیدر
 آخر اود کوزی که مورد دلور است هزار مدخشن جوان و بر وجود دم پس و در میان افکر
 افکار بیداری قبی و باش و اوزون باشند و عیدر اکلند و خشیغ اکلن فضاغ و چینه اکلند
 و مثل اکلند و اکلور دکه الکی اکلورده منایه و در ما چینی اکلور خجده و دکه الکی و خسر ما
 تورغی اکلور زنده دکه الکی اکلورده جلا سلطینی که طوقه وینی فاشن کا صا ریلور و دکه الکی اکلور
 تمام اولمش و دیکت یعنی پشمش اکلور که فاما تورغی اکلور کش فسله اکلور دکه الکی
 افره مسور طایینی و یا بونک بر صره فونلان طایینی اذرم بر لیر دکه نکلت بی کی بار اولور
 اذرنک برنج و زحمت اذرم اذرنه اده دیدم تیوع اذرم حینان عیدر راکر لفظند اذرم صغیف
 اولین در داک مسواک آغی و مداله لذت در اربون صا تو با زار اچته بی اربان احاطه باغی

آتسنگ قریح آرتنگ نکا خانہ نقاش مہانی و انوک تباہی در کہ دستور دیر لم نقش کہ خاطر کلمہ
 و پابر بردہ بنفش کورسہ سخن اول کتاب نیری ارج قیمت زیبا بی و دولت مقدار بیت
 از ویافت بخت پشی فرزبب از ویافت تاج کیان جاہ و آرج بجز و برج قافہ سہ دور
 ارجہ قیمتلو و عزیز و بزرگ قدر زہر مند لفظیات نسبت در دانشمند و خود مندی و بوشن سنہ
 و کی بوینوزی بچگی ارج سنہ شور طلغدر و بر ولایت اسدر ارج بند بر شہر آید راجن بیار جوان
 دلجو کی بوینوزی و آرخوان و آرد مناسنہ و ایک اول کوئی آرد قرس ایکنیک لہ نجی
 کوئی ویکری شیخ کوئی آرد بہشت جلالی تا بخندہ اور تہ یازابی در وضع فرس ایکنیک لہ نجی
 کوئی کہ بو آید اول کوندہ یام آید رلم عم دیار زندہ آرد بوز فتنی تک از شیر بر شہر بود
 یاد شاہک اسدر و سدر و بونج آردہ طاہون یعنی مکرم و او انشی آسملہ الف حمد و طبر
 آرد و ان ہند یاد شاہلندن بر یاد شاہدر آرد یعنی ارج آرد ان او جو راز و در و مہام
 الفراقینک اسدر از رش قیمت و از زید لفظن اسم صدر در ہما سنہ در کہ مہمانہ
 و نقاش مہانینک اوستادی آید ر نکا خانہ مناسنہ و کتاب خانہ و رو آید ر کہ
 نقاش مہانینک کتابیدر کہ اول رستم آید و کی بعب تصویر و نقش انوک بچندہ چہ اولدی
 بعض اربانت مہانی انوک و نیری در کہ ہنر نقاش انوک خاطر کہ مہانی آنی نیری
 دیو فعل آید و بر عتار آید راز ریز قلاہی ارس فقہین ایلم بر از مقدار رقم ترتیب
 ارس دانک سکونید کوز بایشی ارس دانک کسر سیکل آرد و چار ارجی ارسطو
 اسکندر ذوالقرنین و زین لوندن بوزیرک اسدر کہ استطالیہ در دیو ارسطو
 کامل افضل دیکہ در غالبہ بیان دیو در ارسطو قریح ارسطو لو جیا قرنہ و کلی ارس
 قصاص و دیت بریدر ارس نامک کسر سیکل در ارس مناسنہ و بلکہ قول و ارج ارجی
 ارسک ہر اوتدر او بخاوتی دیو ہر ارس بلکہ دشت و بیچاق لغتیدر ارس ارجی
 طو لو قوز ارخندہ بر ص ارخندہ منلم و اشفتہ و قاتش و بر عتی جانور ارسخ اوزن لکب
 ارجی اورخان کہ اوزن اولہ ویکری آرسول مقاری اولہ ارخندہ منلم
 ارسخون ہر و ف ساز در و قولق سبب سبب ارس بنت مناسنہ یعنی قرناک مناسنہ

دشت و پنجاق لغندر ارغوان هم معروف چنگ که برینگی اکانست ایلبا اغوانی درلم
و دلوچه بی بوینوزی چنگی ارغندجلم ارماننگ آیدر مثل آوند آرم شد ازین عابدیندا
اندوکی باغدر که خوبلقه و لطافت و دنیا ده نظری بوغدی که مشهور حکایتد قرآنکه دخی
ذکر اولور ارمان پشیمان و درینغ وارغوان چنگی ارغوان ترکنت نتمم ترکیده دخی استعمال
اولور ازین اکرین دیکه درخس وید پشیم بن دیکه که سیدلاد قری بیلاد رار منده
آرام ویرنجی ارمن سفته کم اسفون اول جیرک حق ویرر و صلمان نتم قبض
اتمردن اول شتریه ویرن شسته دیر لیبتم دردترا بادل خیدار که ازون دادام
جان بهر بازا اوج بلکک ایل طرفه کم مفضل درود رسک والده اولان مفضل درود
اردن منده اینتر ترغون اروج پسی و کرمک ارونده ارنده بر طاعت آیدر و دجله
ارماغنه دخی ویرر و بخر بهمناسنه واکاهلق و احتیاج و بها ویراشعلق و یو بربکت
ولعت تازیوه یعنی عربیده آوند در آرد که ارغمان برله اتباع و نماز و طریقه
استعمال اولور اسدی بارمان واروند در صفر از آرد کج زرد و کمر و لون صفا
غالب اوله آرد و بر طاعت که قرق بیکه مسنگ بوصلی وارد در یورایت اولیدی
واوزنده بیک بکا وارد در هر کجا چون ارمایخی مقداری وارد در الهده علی آوی
آرد چنگی رانگ شندیدله و تخفیفی دخی جایز در اریکرت آراسته از عرف و عرف مناسنه
عربیده از ان اندن از ان اوشت انوکر از ان تست سنگه راز ان نیست بندر
از اجمعی آراد الف مزی و قمری کسید لغت راز اذ تمام مناسنه اذ خلق
تمام خلقت مناسنه یازده تمام اولوبن برینگی کسک لعلیه از نش بکرم از دبوک
یلان که آدم یوزد رازدها منله از دست تراخیم برانکک ساج اوزنده بر بعضی برده
استکه و بعضی برده قولوق دیرلر آرد ف ایشی و آغ و لوشخیل آردن مثل ادها
نام چاک ماریدر که بادشاهدی اکی آموزنده بر میلان یا شی برفی کولون اول
یلانلر بر آدم یوزدی ادها منله ادها کم لوشخیل آرد باغ بوکرین دوشن
آهم جوچی کلف و مغزیسایه یعنی قره الک که کوک لیغنده اولور و پسیده یعنی چورمش

و مثل از نوع از فنذاک قوس قزح سین چون بینه باد چون داف از فذاک رونه او ار رکان
 غنچه از کن تجاهل و بان چون کم بلا کن دو شتر از کس مثل مکاهل و بیک اگر کن سینه مخ مخ ایام
 با کنایات و هست کم خود افلاک با جلالت و هست از کن از کجیل و کلی بشی از زمان بشجان
 و در نوع و هست از مایش سینه اسم مصدر در جشن یک در تاریخ کو پنج و دم کی از رنه
 مطلقا دیوار بانی و یابو بفرج اولان و واجب طش در کملو و دیوار از نده متا از دنگ
 نام دیو در از نگ بوز در مک قاش و حق و کنه انگ و بوشق و یان و ایک و کوز از نه
 در کن دو تیک از نوع کف از بالی و نوع مش که ج از حاک مثل از دهاک یعنی نام حاک
 ماری نام در از نیر بزرگ دانا بسی کاست در صه ایوان کون چو توشیح که یم و فواج
 دانا و عالی و از نیر و جست دینی نار و بعض اغده لیر قران و چو مک قیفی و تول نور لیر
ای نیر په بهر کار و بکر قر زیر یعنی زیر از تاریخ بر قول باب بر فعل ان کو کل کل ظاهر ای نیر بزرگ
 آید مردی و طاش و یک کلنگ از س فلاس معنا سسته سسته عرب مفسر معنا سسته سسته
 غایبه بو کس آت اسیر میدان اسیر سینه مثل سب طریق پیش کس آتی سب کجا خوات
 و کوکات ای طی اسیانه خات سب نوع نیر دوری آت سب بیتی اور تیه آتی که بر فواج
 کسسته انتر ک وز رنه اول رله نو تبد بکر ندان اور تیه سب بیتی دیوار سب سسته اول اندر
 که آتی بیتی نمای روی اول است دات رابط در کم و بخر معناسن افاده ایدر یعنی الف
 و سین و ثانی معناسن افاده ایدر اما وصل جانده الف دو شتر مانست و اوست مخ
 آخری ساکن کلیله ات اول حان بویل اول ر اما محرک آفره لاتی اول انفت اولور
 مثلا خواجه است منده است بکی نتم قواعد بیانده اونش در اسنا سنا بش معناسن نوع
 زید در که بر ایده بیا مک عالم ت مخ نوع در است قادر است بان قادر است بزرگ
 بر وج الضمن دیوار بر اوتد که کوی ادم صور تنده اولور و سیر ح قطار بیتی دیوار چین
 و لای تند بوق اولور بایشی آشغ آیا قاری بوقار و قل قل سپا کمی ار کلود یش اولور
 بر نم مخ مشق اولور و قول کونی بر بزرگ بویون لار نیه دو کلی دیوار کونی پیر ن توی پیر ن
 فی الحال اولور بعض ایدر فی الحال اولم اما اول بیل بجده اولور ایدر که بچار کن زاری

قلور ایضا اول سبدن اشیدن اولو ریس جیلاید رک کلید چقار آماخت بل ایدر ایوبوز
بعث در برنجه آبه تادوق نه زارنی کوردکن نه کله طوی اکثر برده بتر خلاصی اولدر که
بکرتلن برانگیختی اولور یا نه آنچه اول طولا شو کجک اده چوانگی خله ویر ربو سبدن
بروج وقاد و سراج قلوب بر سر سجده هندی چون در یای چین چودریا اشکاره زین قبل رویه
چین بر ششم دم استرکت بعقل ایتم استرکت واق واق ایخدر وعقیم قوزله جی دیرسر
اکاهه تشبیه دیون استرکتی رطل و ایکی در هم برید راستیم آستین مناسنه استرکت میدان اسند
یازوی بیشتن کت بعضی خزه اسفزه واق اموش در اسل ساق اوتی آنگند کون خبریدر
ایسر دوتق عبیدر اشیم خویا که بالوق و دوسدر استنکا قدمگاه اشقون بوی اوتی اشقم
بوجوی کیرسی الف عده و ده ایله جی انت در زنتم ذکر اولندی اشقون بر آچی غر اشقون بوج
دیگرای جانوردر که بعضی نوتلق قوتی در در اشق قوتی و غی عبیدر قه آند اشک کوزیاشی
اشکل بوقه مناسنه و عبیده قزل کوزلو و بکرانی قوتیه دیرل اشوی بوجه اشک جی واق
وقبه استاد ایوکی کیری التی کونی اصل قول تویی ات عبیدر اطوار جی تناسله و بر جوب و اردر
آند جوق جی اورو را قد جی کیمک افر خواهد زاده و برار زاده افر ستان لفظ کت
افر لفظ کم عی مناسنه درد ستان لفظ کم که ستایش در عجب استایش کیمک در افام عی و ام
یعنی بوج دین مناسنه افر سو کیم عی بولان دیکر لوور ویوصه و پوش افر از رخ
یکانی بومی افر افر بای باقی یعنی طیان و ایق استنه دو بخش سننه افر سیاب بر باد کیم
اسدر افر نیم اول اردر که بشکله کوه قوتی بر او غلا غلط قور قور جی نسیم جی دیرسر
افر کت برایشی زینابی و زینب مناسنه عی جی جهان خیره مانده زلف شکله اذان بمر
زبالا و افر کت افر کت اولوق و یوج کیم افر دیار عجمه و ما خود دیار هند و بر کوی
اسدر افر شادوق ایلمک و بنر اولوق اریق او یکن افر و زنده باس آچی و یلدر ایچ افر و شنه
خاککی غلط افر و شنه مثله افر راکت پیشه ران یعنی صفت اهل نیک لکن نینه دیرسر
افر و ارفوق افر و بی رتوفلق افر و بی نان تمک خیم قی افر اولار ارفوق بلیکی
وبلذک استبان مناسنه حکایت افر تاج اسفزه اموش و کوش افر سنتین اطبا

قنده و مو قدر که ترکیده بیلین دیرله افسوس بیاید ریهلوی لغتده بعضی حقه بیاتقیس اولوش دور
 کل دیکم در افسوس خفا نمک سوزنه که اتق افسوس بکنی و حیدر دمک آفت ارجا جو قری انقیر
 عصاره افغان زارلق اکلک مضانه اعمار کاف بعید که کوتم و بوکل و یوزش و نیزالی و ترش
 افکار کاف بعید بیدر که عذر افلاطون اسکندر زوال القین و نیز بریدرم او ستادیک
 او مشدی صباوت عالمده افلاطونک عفا بی صادق القول دیکم در غالباً سر بان دایدر
 آیت مود قدر که آینی بلرک بو قدر اگر خلق اکا مال بر در بعید در هم استعمال اولور
 شیخ سعیدی مذکبانی که کل از غنیمت و من می آید صد خر آرقه بر بند زحمتان بهار اگاسیل
 دو ممکن منبری که خوش شرط در بر کید یوشی استعمال اولور اگر شویله و اگر یویله اولور
 اگر ارشته ایچی اگمان عواره انون شمزی اسون قره اطلب دن بر نوعد را بیان بود
 سرفون شکست تخت نسنه قرانقی النغمه ننگه شمس غزی صوای شیخ ابواسحق مزید بخند
 هم قولی از کیتی النغمه الفقه یعنی اندوخت بنس غزی ابواسحاق شایخی که از خبش سلاطین
 سلطنت الفقهه باشد الفقهه مثله الفخامش غزی تا جهان باشد نایب کران اصطلاح نام
 نیکو در جهان الفخوه الفخونه می بوزل ننگ آل و قول ننگ و خوب لک نکر و بیاری
 الکنجری خسریده کنده بان معنا سنه در مثلاً لکن الکر جل در بعضی زبان کنک اولوی بار
 و هو الکن و هی المکنه الماس کن ذم و برقی می باشد رایج خود ایچی الواحیدر بدکری
 آچی دار و در که مودف در بر آنجک صقندی در الواه اگر کوکی اولور عجزه بطلانک سمد
 آکیه ادمک اولور ارق یونیک بریانی یکی با بنده الیتین دیرلر بعید اتم نفس مقول و صده حمید در
 مثلاً گفته ام و شنیده ام دیرلر یعنی دیو بد زین و بن اشده بد زین دیکم در امارت شل
 و چوش که جاهل بوی و ایلیک چو شکر قاری چر شد رانمان مهلت ز خنار و قاره و فاسنه
 آمدایش صوکی غیبیدر اتم بویرق بعید یعنی اوام در وایش مضانه جمعی امور کلاو اتم در سنوز
 صیقلی کلمه مش جوان دیرلر بعید اتم و مود و فمشید ترکیده استعمال کنی در اتم فرغ یوجبه
 و هیبتله و از اجی سنه اتمه یا درش اولون که بوکلک کت خورصا تیغین هر بوکلک اتمه دیرلر
 امیر بعید اتم مبالغه سرد زیاده امر ایچی دیکم در عجزه مخفی نماید بعید دینی دیرلر

آنالش بر او تدریر قری او اجن چکی قزل صاری دایخی اولور آنک کوزنده کیسی اولور
اوتی دوکب کوزله نیه کر لر باذن الله خوش اولور انا بنجا حرمه در کویسه مسیله دیک
سکو نیله بغدادی و آپه قویق بره دیر لر عید راییم نکره قویق قری دامه دیر لر و کلان انا
اورتی عری نیریک معناسنه انا خون خصار و قلعہ و حصار و اورتی طوبت وزن
قایه سنده استعمال دیر لر اما شمس خیزی کردون قایه سنده کتوردی حق بودر که آیین یلم
جایز در شمس خیزی قلاع دولت آن بادشاه جم قدرت که هستی یاد عرضش کمینه
اننا خون انا زده مالک و ضمیر و قومله خزی ایلمن کسه بنال فوجی انا ق کتدی باشتی
غالبا عید رایا شسته صوغلش قوی بنا نکت انا بنجا انا بنجا قوی و شمشیر انا بنجان
و قیج انبره مثل انبره و دینعی ام و دانه و منگله انیس علاج که فرمنده که عید دیر لر و عیجه
خبره معناسنه انسته صوق سنه کتبی اولش اوله و او شسته و طوکه و فر و انبسته
دیر لر انبسته مثلا نیر باشتی فادن طوزینی انبور اوت کوکی نوش منگله نیر کوکی انبوه
بول و یک عریجه و اسع معناسینه و غالب معناسنه دینی کلور انتمه منگله اهنه ها کتیک
انوج غلبه کابنوی بوی کرفته یعنی قوی شمس خیزی ترخ آسمان کرد معینه اگر کرد
زخلفش دست انبوه انبسته یعنی انبسته یعنی آریه و بغدادی یعنی انجام آخر کار انا بنجان
قصینی عید رایه سی انگدان در زنگ کله که کدر آغا زبر منگله سعد زهره و دیر لر
شیرین آنده اولدی انا بنجت طبع انا بنجت سینه دانه کدر که منوی اولور انا بنجت رنگ
بری انا بنجت بره انا بنجت بدن یعنی اعضا کله املق و دردی چالکوب برلق و بدن انا بنجت
بیت جوخت شدر جوانست و چهره اش شاداب که کرفته روی تو از غایت انا بنجت و کلب
عجبی ده پوست لاغز دیو نصیب ایلمن اما ظاهر در که شکن پوست معناسینه فی در نیک
جنتی ذر که کوزده کسایم اعضا ده انا بنجت منگله انا بنجت انا بنجت و انا بنجت که عریجه صوغ
دیر لر و یکم انا بنجت هر و همیشه در که عریجه یین دیر لر انا بنجت یعنی سویر انا بنجت و در کلبی بیت
اگر چه بدسکال آشنانت نهایت فی قشهر و چیز باشد ولی چون نیکد از آشنانت کربش
فرزه در انا بنجت باشد هر زده که معناسنه در انراست انا بنجت انا بنجت در انا بنجت و انا بنجت

او نه و از غیر عدم بود در و ایند طوطی معنا سنه سنگ بخودش رسک خاره با سن کل امینت بنا
 نداند و آفرنده الف و اولان اسم اولش حاجز ذکره الف بر نه یا کوزله مثلا آشنا نید و کوز
 بندی بونلاردن یزعی اسم اولش الف حرف اول نور جانند و شافع بندی کاه او لور ایتطی بی
 دور رسک کتور لر حواج سنی این کوی کیم نور سید سنه عشوه جان و زر خرید سنه
اندازه تم و دم و او یک معنا سنه و بر آخ یا خود دم که انوکله قاشق اولور اندام داماشاد
 بر مرغی و حواس غصه ظاهره اندام کندن و کیم که انوکله قاشق اولور اندام او دیوار صوبی
 نتم الف عمده و کچش در و ابلسن ذیک را و کئی اتا و انا و کئی اوغل و ایچر و مشانه
اندازله برین اندرون ایچر و اندوزور لایق دیکله اندوزور دیشله اندوزور کیش
 و ایچر و ک دیک اندوزور صیت معنا سنه اندوزور راک فتخسله اندوزور انتم معنا سنه
 اندوزور صوا اندوزور چار سوادول صوا مثل اندوزور اندک از اندول اولد که رکتان
 و لابتنه بکلیج لر آغا جبر کدر لر دینی بادشا هری اول کلیمک اوزنه او نور درت
 یا نندن کتور لر اسدی نشتن که ناز دازند و کام در او کلیمک اوزنه اندوزور غصه
 اندوزور هکن غمقلو اندوزور هک غمقلو اندوزور هکن غمقلو اندوزور غمقلو اندوزور کونکشفه
 و کونکشفه و اندوزور اونی کیم بودک اوزون بر قاری او لور اندوزور بیجرو و ایچر و ک
 و یعنی جایش بندی خصوصاً معنا سنه اندوزور فکر و غصه غصه سنه بی استعمال اولتور
اندیشه مینا اندیشه لو اندیشه ناک مثل اندیشه چک لهره مثل اندیشه انظاری بر دار و در قونیا صیتند
انفوج بوزش ایچر معنا سنه انفعه بوده کوی انفت اندوزور حشری باشد اهر صدر در
 یعنی قریش انفتا هکلی آغی بیت سنه نشانی که ضبط و غصه که دون بود بر کاتی
 ایوانهای انفتست و صوره بتن اوت با م و باش بوچی که کوزلم انفعه از مشقش اولتور
 سون هنری که ابطا قنده بلادر در بر اولنوط مثل انقلم موزله بیتنه بتن جدوار که
 ابطا قنده مشهور در راک آردور که مال آردور بوچه کل معنا سنه انکار صیانی و صصا
 ذخری و افغانه و سرگذشت و حشیل انکارش اسم مصدر در صانتش انکاره و غمقلو و جزیره
 انکاره بنظر ای انکاره یعنی هکامه هکامه بمعنی انکاره انکاره بمعنی انکاره انکاره بالانگلیس

بستل و آن خلوا انندان عربی بخدان در که بیانی کچش در قهصنی در آنکه وقبول عالی آنکه بری
 سرخوی آنکه در قهصنی و ترکیب آن که نغمه باله بر لاله آنکه سول بر قاش در که دم برد لو رنگ کوینور
 . و قولون کی آنکه اولوق و آنچه فرماش معنانه رود کی بر شاهش بود و چی بدیم و پس خوب
 آنکه شمه او را نه بعد بود نه فرم آنکه شال بر مرصد که آنکه شیف که کاف بر بیله و شیف که شیفه
 که در آنکه شیف هم کاف عجمی در مق در آنکه شیف برایش من آنکه شیف که شال آنکه شیفه او که
 و در زیلک بر قهصنه کور با آنکه شیفه و که کله شیفه و ذک آنکه اوقی آنکه شیفه
 دشنام نهاد بر چی آنکه شیفه بیای که بر نوح کو که که ر کجیل او که همان آنکه شیفه ای از کور
 و آنش و آنکه شیفه همان و فلان با تر زین و دوسوی و رکاب کی آنکه شیفه ای بزرگ و معنی
 آنکه شیفه آنکه در زهی که آنکه که و آنکه در لاله کلون تر سا ایخده بر که کتا برد و بر قاش در
 که بدی در لورنگی و اردو در دوز لوجگی و اردو را جمل معنانه آنکه شیفه را اقدام آنکه شیفه
 باطل اشلیجی ایلیان کنه و سغله دیل بر او تدر که در قهصنی آنکه شیفه مثل قولون آنکه شیفه
 مثل ایلیان معنی سغله دیدگی او آنکه شیفه آنکه شیفه آنکه شیفه آنکه شیفه آنکه شیفه آنکه شیفه
 اوق لوری قوشی از آن ایران او که او تزی که کوفی ایلیان معنی لوق و ایلیان منفه و صید در
 که مخالف معنانه در و بر بود و پوشکود من آنکه سو کند این خورم که من شرف رشت
 . پروم آنکه شیفه معروف او تدر ایلیان آنکه شیفه در عطا شیفه صدق آواز باقیم
 دیوان عجمی شیفه شیفه ای که اندر شرف در غریب بنام او نهاد ایمان آواز او با ک
 یو کله او که معنانه وضای ایلیک او با شرف زنده لیه قشق و لوندین کار و بطال او چه
 عجمی در اوچ و آی دیگ در او در لاله و خا خور او در دیکه و در دوشک
 او در شیفه و نایج و عقل و عزت و بر اشفاق و که کوشش بری خود و عجمی او شیفه
 زیب شیفه و زینت او در عطا شیفه او که ایلیان شیفه شیفه شیفه شیفه شیفه شیفه
 او رنگ معیشت و آی ایلی و تحت پادشاه و معنی او در لاله و از شیفه لاله زاز او در لاله
 صیفه در زینه کم او در لاله معنی در زینه کم او در لاله معنی شیفه او در زینه لاق
 او رنگ شیفه او که او کله و مست و خواب او که جغری که اعضا و چهار او نار

یا غنی او بشن یعنی آویشن یعنی روشن و کوکبیاوتی اصنوبر شکر در که آند بر سیل دوران بدین
 کشتنک حرم اگر در دنیا به و بختل و خسیل و لود راه من دیو لر نه یعنی اگر کک در یوا هوار ترم
 شمر در اصنوبر عزیمه شکر لویکی کونی اطمان یکند بو نا خوبی هیزا بیابایی قاری سیده
 حرف نداد و آبارها را که آخر کنی در و بیع معناسمه آباد ابر آهیم بیجا بمرک عم هفتک تفرنگ
 تمایلی بیت به بیغم آخر روز کاری بکام دل خود را کچی آبا دره خواغم شهباهی حوضه خرد اول
 تفسیر ک جز لر نه و در آبا دره و یکطری مخوند مسهل را یا ز قول سید را این درخی جایز در
ایلول خزانک و لیکل آید رو بو نصح اول غنل امید جنت و صباں دم ری ایست جانت امید
 جنت او کوزی ایوان مسند ره و چار داق و او طوطی و روانی کز بری او او کنگ سفقدر
ایقاع خازا آه و از کله دیک و اللہ الکفر ابا جنت ابا آجا معناسمه یعنی قدمگاه اسروده
صباح صوبی ابر بر عزید رز خالص معناسمه در ابرین انفر کلیم در قی ابارق کور عزید
 صباں دم ری و جنتا و کوزی ایست سدا چاس قره ارک عزید رو دوست و بی و زجل عفتا
اچرا طوق اچیفل ارکک و وه قوشی عزید را جبل سول آخری عزید را چاقی و وزیر عزید
اودا رطون ق اد راری بر میتن و وظیفه در و بر طوق سند اوند صف سرم میتن اولیم و دنک
 معناسمه که کوکب بر نیدر و در حک بر جانی ار دایک یک کچی کونی از م نای جنت روان
ای عفتی و الاک شجری ار ار عطون عزید ار نار خیل و حیسر ککید دی سما اول نور الک
د فکل مشی ایست ا و ر شدن اشغ بتن قل و در معناسمه دی کلو را سپنان او ر رک
تجی ایست کار و ای که مار و با خود دی کونی بوم را ایم و دی نور لق توشی ایست را کام اول لق ایست
میدان ایست س ملا ایست ملا ایست دی ایست یو جنت ایست سول بزر قون و غیر دی
بعض کنده ایست سول و اق ال س فر ی لام بر نه نور نلا ایست سول ملا جنت ایست سول جنت
ال ر ش و ایست کمی سید سید با و ر جنت سور با و ا تلو سور با و اسفنا خ ایست سول س
بر دی و نور قون ایست جنت سول یعنی ار قیمی او ر نه ایست در اس معناسمه و ای لق و ا جا
بیت ای ق و خشت خوش س سیر را دل ا و نهد بر است است و ای لق توشه
و ک ای لق یعنی رقم ایست خ بر دش نا کا که کرد بر من دش نا کا که کرد بر من جوشک عجم

رقیب است بر نوعی بمعنی بهتر است آنچه آتش قوی است استرا و قه معنای استرا
 آدم صورتی بود بر او کویدر را طبا اصطلاحاً حذره بر قوی القصر دیرلم بیانی کج پیش در استرون
 و غیر عورت بر عجم عجم معنای شش خوری بلدان سبک نوال کرام عین اند شدند مال
 در آمال نیز استرون و کمال شریف معنای استعال خوی و بر نوع تاجدر عوز نکر کبر سر
 استقامت که حامله معنای استرو و قوی قوی یا خود قوتی است تا استقامت که حامله معنای شیطان
 استرا کتی حقوق در هم سینه معنای سینه استرا معنای استرا غلاف استرا سکن استرا معنای صبر
 یعنی بنوع استرو و تعلق قوی استرا معنای استرا یعنی باش و توج و صواب عین استرا
 استقامت استرا کتی دیرلم بر پر اقرار استرا و و دره نمان کیسی استرا نوح عید رفا کرسی
 استرا نوح در رز کیده استرا کتی دیرلم موف در استرا شرف دن بر نوع در استرا معنی
 استرا کتی یعنی بر قوتها استرا کتی یعنی استرا کتی استرا کتی استرا کتی استرا کتی
 او زردن دژ و تمک استرا کتی یعنی اولی استرا کتی استرا کتی استرا کتی استرا کتی
 استرا کتی ریاس یعنی قوی قولی و قدان و فضیاق استرا کتی استرا کتی استرا کتی
 معنای وفرا ان استرا کتی معنی استرا کتی استرا کتی استرا کتی استرا کتی
 قفسی که اولسون استرا کتی استرا کتی استرا کتی استرا کتی استرا کتی
 کونی استرا کتی استرا کتی استرا کتی استرا کتی استرا کتی
 آنچنان اولسون کر که در اولسون و مضاج یعنی استرا کتی استرا کتی استرا کتی
 توانی که بر آق می اقدر اقیانوس بریدیم که در دنیا بی صاطا متش در بعضی تندی اول
 طرا بناندر قه و کمر دیرلم الفار ناراج معنی این بو تسلیم ایدرلم انسان فار و ز یعنی بوسیل دون
 امان غایت ای فطره بریدر این صاج یعنی فرزند بغلای و آری بر عجم صبر معنای
 اناق ترکمان دیدر این معنای استرا کتی استرا کتی استرا کتی استرا کتی استرا کتی
 سون در بویان لبیلری اصطلاحاً حذره ارقام بریدر در مده و بر بناد که آدم نبی اکرم
 اول جان بن قوی بنا استرا کتی استرا کتی استرا کتی استرا کتی استرا کتی
 معنی همیشه و پیاده و روزگار و بویکا و بورا ده دیکه راسدی درنگ اورا بریدر

بی نیاز نیست و بهایه و در کار نمود که آید آن بخت بر گشته با زاید و ل بمعنی بجز این شوی که
 معنا سنه فردی که آید و ل زینود در آید سرش بنا شد بدان فر و او زند و هوس بمعنی آید
 و بویل و خدای تعالی آید و در و در یعنی دختر ابراهیم یعنی زبیر اکمال صفاتی عقل با بنده شهرت
 مکن ایرانه رواست که مکن یعنی کش مطیع شیطان کرد و ایرات پیر و زری یا فاس یعنی طوطی
 اولی و دوست بعلق ایران بمعنی زبیر که ایراک کرد معنای سنه ایرسا کوک سوسن دینی مثل
 اور سیا آف سوسن دینی آید و بو کوک سوسن دینی در ایران به شیخان و اناق و بر برده
 عاریت و ایران کسبه آید و کزای تعالی فهم بود که زانک فی تسلیم اوله لیر قوع و قلم
 ایران ایوکا و تو زبای کونی آید و چون اوله لیر سنه و چون لیر سنه لیران بمعنی انز
 شهرید و زسا و یکمان لیر لیر و لیکن جو نبشتی شدی ز سادیه چون سیمان
 پشتری عینه و جوشن ایک شدی ایشان انزلای کلسوسن بمعنی اینده اینت حاجت
 آید و بیبیک کسبیه بوده لافا و ره آیتان خوار زم لغتده نماز معنای سنه ایفاج جوق
 سوبه که ایلیان فرمان ده و روی زمین و سر دار ایلیا بیت المقدس و حضرت
 امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب یعنی آینه و حضرت خضر علیه السلام آیتیم چشمه و شلوار
 کشتی کیران یعنی کوشیل تمامی آیتیم معنای سنه انیسان بلان سورا آید صکان و در می
 حق بود که بخت معنای سنه اوله آیتیم یعنی نانا معنای سنه این بودیم که در اسما اشارتند
 ایان بویل آید نوشت ترخون ایلی ایویکا و بوند ایچین بو عیال این ایچو خوار زم
 لغتده حاصه پادشاه معنای سنه بعضی سخته ایچو واقع اولت لیک و شسته بو بجز
 و شمیدی اینک او شسته هم نیکم او شسته یوزا نیکست و شسته یوزایم یعنی این و علامه نفس
 متکلم مع القوم معنای سنه افاده آید رایم بخت آکوز عیال این بار بویکه آیتیم غیر معلوم
 صفات در اند معنای سنه چون تو صاحب قران نبیند یخرج و بین عن فاش کنتام
 آیتیم و جاز و لوق که بکی بولم ترکیده و زیاده بیان ایلیه دیکه را اینها بویل لیا للمحرم
 آبان طاع اهل و کلبی ارج ایچو آیتیم مطیع اقلو زده که الکی اذم بغدای اکلو عسر سید
 ادره و بیک اران ایچو تابوت آیتیم مع آیتیم بن معنای سنه آریبان احتیاط باینی

ارفاق خوارزم اغشته باز کانه دیرلم ترکیده شبریک معناسنه اردوسوده بادشاه ایون
اولان باز که ترکیده چی اردو دیرلم ازس چپارنجی اورس معناسنه آنج جور که قوز قور
نسنه سرغ قایسته استعمال اولور زمان زنج و انکله زده مشری یلدری ازتون غنیه
که آلم صاتم ایدرس اول دیرلم غنرا روع کون و ادکی ارونیم پروطاعدر قرق بلایه شک
یوخه کی وارد او سینه بیک نثار و اردو دیرلم چگون ارمایه قدر و اردو دیرلم
الغزیه علی الروی انسته اسلیست یعنی نیلیست سیوست صوک کوزانی است و جابایه
استا تفسیر حنف در ابراهیم پیغام علیه السلام اسناخ یعنی ستاخ استادم و ما هو حادق
استارایتی بنی دهرم استوان کوک چکدرک و اور سیدر یعنی تلفظ اولم از ستم استوان
بندسیک یعنی صنق بعد قلمی باغ استوان زنده قال استوان خور لوری قوی استخوان
قره بکلود دیکری چک در استرنگ عظیم یعنی اوغلان دو غم غور یا بی بی جویان که
انزل طوغر مقلم نیر و ج القم دیکری آدم صورتده بر کوک در بیانی بخت در باخود
واقواق آنج استون قهر دینی غسل تجزی بدان بسبک قول ارم عینان زده مشرت مادر
ایام نیز استون استرنگ بلیکن ترکیده چی استو دیرلم استوان حکم یعنی استوار و امین معناسنه
استوار یعنی شور استون درک یعنی بشون و در کوزا سینه یعنی سینه استرنگ طوغلان
واوک استر قوشون استغویون صوبی و بوسوق بیکلری جانور چی اسقف سما
قاضی و ضعیف و بچوندر سیل طونه و قونجه نافع در دفع ایدر استر ترکیده قسح
معدادی چقدر اسلدار روم دیارنده بر شمع درت طنطنه در شونه تیز برای شهار
صیت تو خرد و انعام باشد اسلدار و بیک و ایلی و نامله اسلدار اوراق و بادشاه
آدی و اولاق اسلدار اولاق و بیک و بخت و اسکلله سوده الیکله و مرش استر دوه استرکان
دوه چی استر بانه دوه بوکلدن اولش قنمان استر بای کلک لوتی کوخوشه قور استر غار دوه
طینی چکی یعنی قلوغان دینی و انجان خواسیانی و بر کندر که دوه قوی سوزا شکار و بلیک
زدا قه دیدگری که غلط ایدب ترکیده زدنکا دیرلم استر و اردو یوکی استر و معنی استر
یعنی قلوغان دینی استر حکم و جوع و فرغ استوان بفرک استوه برای چی انجان تسکون یعنی

چنگ شفا ز بسوق دیدگی جانور در اشغوشه اشق بر او تدر وار و نمند ز اشکوفه چه چنگ
 و ضیق اشکوفه ترسند و غمخسند بر بیده معلوم معناسه اشکوفه بنحوق اشکوفه مثل اشکوفه انسان چنان
 اشکوفه اشغوق اشکوفه مطلقا یوسن کرک صوده و آنچه و ما شده اولسون اصطرار از و اصطلاح
 مثل عید را غره اشکوفه توجیحی اوت بام عید را بگویم عربی نه عید را غره او ز دیر لم برش در
 آدمدر و غیره جوانانده او لورا فخری او کم و ضیارق ریغی اغلش بر باد شاهر
 افغان و خیران دونش رک چمکر ر اقدار جلیغی اثر اشکوفه اشکوفه اشکوفه اشکوفه اشکوفه
 واقع اولش در اکام خود نرم دیار نده بر یک ل سدر الفاش کی بوز لوک فنه نعمتی آیدند
 تشدید و تشدید بر غیر را مو قار و معناسه انبفوح برشوق و اول دیک در اسماء
 اشارت ندر را و ربا تو کلو و بودی و با شستن و او باریدن لفظن صیفه ام در بعضی
 ترکیب کرده دخی صفت اشغال اولنور زدهای مردم او بار و میا کجی تپی او بار کی تخس خری
 زیج زلفه تو یک شته خصر جان پرور و فی زرقی لغت نمک مک او بار او در بر یکا طرف
 معناسه او کف ارفع معناسه او را او کوی آنی و او ک و در دو خوارزم لغت در کما و پیا
 معناسه او کج خوارزم مملکت ل سدر او رمان موقوف ترکیب دخی اشغال اولنور حوق
 آبغول و دیر و رحمت و مشتق معناسه او رنگ غنایات ناماء خطاب در او تدر ایدر
 یعنی اول سنک با خود اول سکا او نرم در شهر ل سدر و آبی و ایک ل و کوفی و شتری
 یلذزی و نوشه و انک بر او غلنگ ل سدر او دغ یعنی قباغ او دغ فرغ او در دجسکه
 جاشغوق او ز زبان خود آرمده و ترکیب دخی اشغال اولنور ایدر فلان کسک لی او در
 یعنی الدن این کس کلو آسان لغت دیک در او نل بر طایفه در که اکثر یا شته پوب ترکیب
 ابر لرم و اغوز نامه ایدر لرم او ستام مثل اشام معناسه شش خری هکجا بود در دور
 اعرافی از نهیب و بی او ستام بود و اعتماد معناسه دخی کلو ر بو تسکو تفری خوانند او را
 بنام هم از کت و کردار و از و م شام او ستام معنی شخ او سش کولای دیا پیش
 یعنی او ز نه یا پیش او در و واس معناسه او سواس و ماتم او سشند ترکیب ایکی او بسخ
 او ز م چوبی و در جهورق بعضی خزه او بچ واقع او شش اوله کوی جمل جانور او مایع او ن

نشانی و اوماج آبتی اومید یعنی امید و نیا صفندی افتد معناسه و عری معناه ویدر لر ویا کمال
 ترکیه دینج استعمال و نور فلان کیش ایما در ویدر لر ویا ن طاع کوه معناسه و اور ترکیه کوزانی آهنی نوب
 زن یعنی دیوار دکن فرزته آهنی بوزم جوی ایا یعنی ویا **الباء المنقوصه** با آهنی معناسه
 یعنی شوریا و معناسه تکماید لر ما ستوا و شور و او شور با دینج در لر دینجا با یله و او شور و
 تبادل و لواجی وارد مع معناسه دینج کلو شلا با او رفتم آنو کلمه دم ویا آهنی اضاف و جهت
 معناسه در و الصاق ایچون در شلا با او و بمن وایلی معناسه حاصل کلام حرف فارسه کاه
 اولور و الصاق ایچون کلور سب عاشق که شند یاز خاش نطق که در و کاه تعدی ایچون کلور
 برو کتم کنی کاه او و در سب ایچون کلور نظر آبی کاه فرقت ایچون کلور خاش نشسته کنی کاه او و
 مصاحبت ایچون بقران عمل که دم کی تکمیل ب قواعد و تعضیل بیان او نمش با آنکه و نو ک
 بر که و شول حاله که دیکر ربا افزا در بر او در که تحقیق دفع ایدر یعنی یورک و نیمه سن کیدر
یا ایقن بابے با ن هملوید آتش و بوز معناسه کلور با یا بوز یعنی آتا ترکیه دینجی استعمال او شور
با باب تونلو معناسه بابت لایق باب کبار مع می شش عری جمال دینی و دینست آنکه
 هست جان عد و جو سمل و خوشن جو یا نزل یا بند آت باغنه اور لان یا بوند و یا رمی
 و سکر که آیتدا اول یا بترک و غلان و ماغن قلدر قق که بوم صدر دماغی دو شتر فالدر و لر
یا شش متنا یا بند و یعنی باب کندی و فایده منبر ده بغلنوب قالمق وینی او و سمر کر دان و کبار
 و سخره بند یا یا بان دو کله و قصه سنه و نه یا تلو سنه یا بوج با بدیدر عری سعید فارسی با بونه
 بعضیا با بونه بیون کوزی چو کجی در و در یا بوشن با بوج خنا بوک مثل یا بوک مثل یا بوک مثل یا بونه
 و احم کسب یا بونیم آند یعنی یو کلمه طولش سنه یا تاب نزار و بگلدش و ما نند و مقاب و معناسه
یا تاب طوق بعضی لر دره بالدره طولر اچفت بر رنه یا تا و مثل یا پت لایق مثل یا پت یا پخته
مثل یا ی افرا یا یا معناسه یا قلنجی و یا قلنجی با دینجان با دینجان یا تو اشترا یا یا ایچون
 نشاندو طغان یا تو تمشک یا بوج موفسنه یعنی طمشه و ن شتره کلن متاعن رسم و حق کبابک
 بر باد شاه اسدر و لغوی با بد یعنی با یا جی دیکر ربا شتکاه یعنی با دینجان یا چال جباله
 چتری و اشخیل یکی با جباله کوشکت نجویی و پکرک بجزه که بر کوزله تبلور اولر یا پشمش طوار

آینه ای که معرفت آید در گرفته درخ مستقر و تمام با چینی با چینی بر نوع ارباب قانی درو ایند که
 بر چینه در که آینه ای با لوله لاله و آینه حکم غلام جوق فارغد و بی و قله ده انوکله یوب با عه لدر
 آو آو لدر باج بیبایی یعنی بر اشفاق و کچراچه و فلوری و دون عمت و ایلی با خنضر بدر
 دیدل اما هم مشهور که چاکتر شوخا و در ذکر او لوز غرضی مشرق و با خنضر غرضی
 مغرب اول گشته که تخن بلخ ایله قصیده بو نوک عیسی در سکه کوک و نظم و فتنه بی داد گشت
 پوشیده در خفا و در باخره مهره دیوار و یانوک بر توری یعنی بر هر هی اسدی یکی
 بیکه دید ساد و زینت جهل باخره هر یک از رنگ ننگ مهر باخره جهل اوزین در جضع و
 رخام و زعفران خیز با غنست اولد که ای آنند طبلنشن اوله مثل باخره خنضر مهر دیوار
 یا بوی باخره زن مندا با دیل و هوا و سون و یانوک یازمی کونی با دا و سون دیمک در دعا
 علقده استعمال و انور مثل یارب اینچین با دا یعنی یارب شوینده و سون دیکدر با دا با دا
 نه اولور سه و سون معنا سنه با دا ش توار و عوض با دا آتش خرنده بنفله مثل با دا آفر آتش
 و عقوبت جزا و عوض با دا ش خرنه عوض در با دا آفر مثل با دا آفر مثل شس خرنی عوض اغاض
 و یا یادیش بران حد بر سید که اعلای همه با داشتن بر با دا آفر و نایش و بر او تدر که
 حقا نه نافع در با دا آفر مثل شس خرنی همه با داش دانند و احاطی اذانتقام
 با دا آفر آفر نه هاء مملو طه ایله با دا آفر مثل با داش با دام هر و فتنه در گرفته و ایلی
 استعمال و انور عریجه لوز در با دا مملو حوایه نوزینه در لر وین اولان دیک در با دام باء
 بجلیه مصیبت با دا آفر فکن با دام یک سو کلی با دا آفر در چو کنی با دا یانوک که آسبیل
 ایقلو دیک در با دا آفر مثل با دا آفر بکم نیر و بیلاق و پیلره و چو کنی نیر اکثر با
 اول دکن نور در چی بیل نوزدن نور در چی یوال شور کیدر با دا پیلره عریجه هر وجه
 معنا سنه با دا آفر مثل میترا دیان کی بلکی و قستان یقینی و کوکلک و صخره با دا وان
 مثل با دا یانوک فتنه و حیفه سنه اول گشته در که اشک کی سنه سویله و بر او تدر که بو غزی
 طوبر و با دروت معنا سنه اهل سوز و منکره و ایند کی سنه سویلین با در و یونقمه با در و
 آو در چی کیشی بین جوق سویله و با کذا ف ایدن کن زو با در یی معنای سنه یعنی آسحق

یادین هوا و هوس بولدیه ملک نشه و زلف محبوب یادین صبا یا تسخیری بر نریج برین
 بی مثال فرما نشه ز سویی قلم نیارد و زید یادین ما دسین قی صکره یادین با در بر نریج که
 او غلبه بخفا المرزوه اوینار لم با دینه بیلنه با دحایه دنه که فرج دیر لم با د خوار مشله وینه و مطلق
 بتایقی بر و هیا قوی بی با د خون و او رسیدن وزن قایزیننده در میل کلکت نزهت تسخیری
 کردد الخ چون عموم از یاد صحیح بگذرد اعداش را بر یاد خوان و گذرگاه آب بیلا نغمانه
 دنج کلور دیر لم و هیا قوی بی با د خ مشله یادیم عنه و عوزه با در زم بین تسخیری علی که عربی بیدیه
 و جره دیر لم با در نام مشله و دکنک یعنی قره او د و کنگی با در نام یک یکی مظلوم زنی کوفی یادرو
 تره قره انسانی و بر نوری یادیم با عر سیده و با عجله یعنی با طاعتش تسخیری اگر بپوش کن صواتی
 بیلون هر کس کند با در نک یاد رنگ لو او غل اوتی با در بنو جیشک یاد ریجیور بر نریج یادرو
 مشله و بر دلومه در شباهت بیر عم کی طیبیا با در و بر دیر لم مفضل با در محبوب دیر لم تسخیری
 یکوان برای بیر سیلانت روز بازه از کشتند از اجرام او را یادرو یادرو زنجشیل یاد
 روز هو کون کیلن نقتان و پیوسته غمانه در یادرو وجه مشله با در کوبان بیالی و بدک
 عربیسی با در و ج دیر لم در با ده ای طوطی با جیبی با در بیر کوی و لغوشق با در بی بر بیر تیغ
 با در بیر آغوشق با در بیلنه با در نام قره او دکنکی با در و معذوس با در بنو یولان آروسی
 یادرو کی مضام کلور بر سی اولد که هر تر باقی که زهری و قره ایدر و روحا خوش مشقه با در
 دیر لم و بری دنج بر معیت طاشدر زهری و قره ایدر و صفتی اولد که رنگ هم و رق لولو و بورق
 اولور و بیری بگذر ر سطواید رانک معدنی چین و هند و مشرق جنوبیه اولور و بورق
آتاب برج طاشدر وارد در که اکا بکر زاتما اول کل در فرق اولد که با د زهر بست اولور
و رنگی کوبه مایا رق اولور کشت تم شو طوطی در رنگ یکه ار بر آغلو طعامک و ز رینه
طوت لر تر کر کر تر لر نسه اول کل در و اید رنگ که آغلو جا خود لم ام و دی م اور لم
پیشور آغوشق صو ر ر طوطی دو ننه آلند صوفوق کوک تاکه دو چین طولوب صوفی شبه
دنج آغوشق صود د و کل نیه اول یرو وره لم تا شود ک بیشتر اول و طاشد شک مقنیه جوق
سوز سویلتند بعضل معدنی در دیر لم بعضل بیلا ان بونوزی در دیر لم طاشق کی در آتما

اما طاش دکدر دیرلم و بعضی سوک افجاده بولنور دیرلم بویل دینک دفنجی بعضی افینک
 اودنده بعضی باشنده بولنور دیرلم و بعضی کیک یورکنده بولنور دیرلم و برنجه درلور وایت
 دخی وار دیرلم صباکی بلادسان و قادنرینج کیشی باشی بیلو دخی دیرلم اسدی نکندی
 عم دی تن اندر هلاک نیر دیست کان باد ساریست تاک یاد شاه بگامیر پادشاه با در
 بخوئی یوق یاز اوی بوشکو و دیرلم کونست اری زشت خره جو دینج خانه شده با در خا باد
 خره مغله بوشکور بکاوان و کاشانه و با در خره بدواندرون شادی و نونش خور دبا خره
 موافق بیل باد فویرنج باد فویر و منده باد فویر و دین باد بو باد فویر الذن ایش کلور سواران
 کیشی باد فویر اوغلا بخا برنجی که کول یاره شدن دیرلم و ایوب خور بچوب
 چور دیرلم باد فویر دیرلم کیشی با در کم دققره با در کم مثله با در کاه قدمگاه با در کج خور حینی
 با در کم مثله با در کیشی با در کم یاز اوی ما در جان با در جان دیرلم ترکیده عربید با در کاه
 فارسیده با در جان معنا سده با در وایت بیکنی مثل با در جان با در ویر بلیه با در حینی ویرش
 طویلی سزقی با در بار اوکی غفان و راز یانه با در جان راز یانه با در یانه مثله بطورق اونی
 با در یانه معنی بدید با در حینی اخی اذکی دخی دیرلم شش خوری نیست دیوار حصین دولت یانه
 یم زیبا پنداره دکم با در ویر و در کیمی با در یانه با در ترانه ستون نه دیوار خشت و نه راهن
 در اری با در یم بیان بر حواله با در یم ترکیده دخی با در یم دیرلم با در یم شرب قویرلم با در وقت اول
 آنکه بیل ایچک خوش قورق با در یانه مغله کلور کمره معنا سده و یوق ویش معنی حمل و اجارت
 و سنور معنا سده با در شاه قوسنه بار کاه دبکلری اجازت یری و بر بزرگ اولو معنا سده
 تنگ ایدرلم ای بار خدای معنی ای اولو خدای و بار یدن لفظدن صینه ام و وصف کسبیر
 اشکیار و مشکبار کیمی با در بابه عجله بلدر معنی کج بیل معنا سده با در قباله ترکیده معنی
 وارده دیرلم باران بر برفا عده اولو با در کمره بار با در کمره و عیش و یوک چکجه حصار
 و بار کیر و یچاره سوق با در بدار یوک کورتی با در ان یخور باران تناسف تیغلی یخور
 باران کیرن لاجی و یخور دن قاجور و ایچ بر بار اعوش بر فوجی مقدار ی باران نه
 معنی بار دوی معنی اولو ایتی بار بیریوک چکلی و حوال معنا سده با در بینه یوک بار بار با بویک

باب قوی بی بر وجه و چادر و پالان با کیری با رخدای اولوتکری انوری ای بر طرف
ملک فرمان ده وی بر بنای دهر با خدای با رخشمش و باج ایگی که باره نهر و پر و ترک
مغزنی آید بر یاد صغیر و گفته که طواره یا بشور بار دان قبضی واوده بوق بی با دووم
و نقل شش خیزی زن خزان بران غور دگو دایما در دم ازک فند چون پادوم و معنی پالانه
باد رنگ و غلامی خاک کوس باغی که میله راوی در بر باز در قهین بعضی در نه چادر دیله برادوم در
عرجه تمام دیله بر اس و لایت عجم بر آهله سینه از زبانم دیله بر شتر از شتری اول دیارک دار
ایلیکی فارس با رسک موبدر کمال با شازاده ذخی بویل بو پورر و ایدر که با غنچیک فایم
تبدیل علامت تزییدرتو یک معناسنه عجمی عجمی دندر که در معناسندن نقل اولتین اول
ایقده نسبت اولنان و لم عجم پاری در عرب فارسی در اول دگر ضمیمه دری دیله بر نتم خسر
البتدرن صلی الله علیه و سلم منقول اولان خبر دن اکلنو حافظ الدین نسیمی قی ادو کتا بنده بو سید
بر دیندن نقل الیدی و زر زله اول صریک عبارتی بود رنگ اهل الجیمه الویه و العاصیه
الذریه فارسیک در بی تازینک که عربینک ضمیمه مقابل سنده ذکر اول نورش ف الدین عربینک
بو بینه بو ستمه سنده دیش در واقع اولش در بیت زلعل با رخوادم صلا شرفی تباری و
دری و قبل تصحیف تازی عربینک بکه و بیسی در عربی آت است تازی دیله بر دری اقلیم
فارسیده بر ناچیم تک احمد رنگی دری و رنگ دردی اکان نسبت اول نور بار سا زاهد
و پاک خا من و ترکیم شش شاهد و حلل زاده و ایل اری و لو جک ایش بارسل باء
عربیله اوک ایش با رخ بوک طاریتی و بر سنک معناسنه بار سفین مثله بار سنک غزلو
بادک اینج بار یک معناسنه بار کا با دشا هر قویسی زیرا با راجازت معناسنه در کلور
اجازت بری دیک اولدی و م تبه و چادر معناسنه با یکی ایوات شش خیزی راند
بر روی سپهر سنجو دل نهاده برینای روز کارش سوار کین خرم و یار کین شش درگاه
او پیکار کین و یونک طواری و معنی کینا و کینا کیم بوک طواری و یونک طواری با کین
صوا کین یعنی او کلن بو و کین داون و قوق قوصو بار کین قی قی که بخش در دیله بر بار
صوی فکن بار دینه مثل بار دیکه کین مثل با رنگ معنی نارنج یعنی نرنج بار کین بوی آبه و دانه

دیدگرای اوت دریا زنگیوه باردومعنا سنه طبعیله با دروج دیرلم با زمانه تکبالتان وکم
 پادشاه و دستور با نامه قانون و قاعده با ننگ فعلا بخطر سیننه بندی کرکیده صیلمارلق
 دیرلم بار و برج حصا ربار و کورک با دروج منله با دروج دیرلم که هر چه دیدگرای سنه در
 که طوب اوئی آنو کله اولور بار و زین با بوج بار و دباغ کوئی با عجمیله در بار و وجه با بلی
 و طراق طشیجی سنه بار و نه هر کون کیلن طون بار و له بونقه و لاغ ایدنی و ایشن بشتر
 که با بیکر که و است نیکو و جانب حق و دیوار شهرت هر کی هیبتش کشد لشکر چه
 کش ایدر حصین و بار و در شوت و دستور و کبر و زیاده تقان و سلاح و بمنجی با کسر
 و حرمین معنا سنه دن مشتق در رضوی جمال الیقین روی هم کی باشد ریاضت بار و از کله ها
 اش نباشد چاره دیگرگی با همیشه با بلای او کندی فرود هسته تا پای او بار و شوت و نیمه
 و کسک باری اوله باری دیرلم حواجه سلمان دل اگر با کشد بار کناری باری و کسبی
 یا در کینند جو تو باری باری باری حامل معنا سنه با بیکر کونی مثل با باری باری باری
 و بوفضه با زخم عبا که کلور طغان و کم و وارش و ذراع و آجوق و رون و فرق و یکم تک
 و باز و فو لاج حوا و بول و بازیدن لفظندن صیغام و وصفه کوی در شرح با زو بخت
 با زنی با زرا عجمیله با ج معنا سنه و عشر و منفق وضع ایتد و کی سنه سخن فخری سوی در که
 یور عودت از چین و ختن آو در خلق با ز با زار کم صامتیری و اسم مصدر در ریاضتی
 معنا سنه با زار کان تا به با زار کان منله با زار کان صافی که او غلا بخطر صالو با زار حاق
 و طلق و بمعنی با زار یا زار غوطایخی با ریام طغایخی با زار منله با زار است قیامت
 کونی با زار منله با زار بر سر سه با زار صلیخی با زار آواز با زار منله و بمعنی با زار جواب
 معنا سنه با زار است مرغ ایدنی با زار و طغایخی و با ج و ایدر ذک و او غلا بخطر سیننه بندی
 با زار کدر منله با زار و کندی که کیلن طون با زار کون تر سه و با شی آشفه و کم و سه با زار دو وجه
 طغان با زار کون با زار کون معنا سنه با زار شان عشره و فراج آبی با زار کدر ابراهیم علیه السلام
 این اول محفل آفرینی در که نصلیح و حکمت و نیز سوزن منقح در ربیبی کو چند
 خشتین سخن از نامه با زار است که با هم در فی اصل می پیوند اما سنه فخری ایدر

باز حق تعالی و خدا کله
 و اوقات خیر و کله تی اولور
 سر در آن

بازند ابراهیم بیغامبره علیه السلام این محقق تفسیر که چنانکه اسمد ریا زن کبری بازکر
 معنی با جدار بازکر از درها قوی تر و بی با زور قوی و قوه و قلاچ قوی سویدی بازو بند هیکل
 بازه طغان معنی بازوال آغی بازطوار سوریک کج که صوفی کلا و و وسعت و سکل بازه
 تر یا قدر که یاد در معنای که بیانی بخیری و لا جور در معنای سینه بازی او یون بازور زینت او
 و تکرار معنای سینه باز کج هر زده و نازک کج بازین صالحنی باز یاد طغانی بازین زدن دوست
 بازین و قلم و ساعت و کجی زن بر باره و سخل بازیند بر اسه بازین معنی بازیند و او غلبه بخیر
 نشکینه اصلان بو بختی یا سکنند معنی کجی نوبت بکلمت و مطلقا صاف قلمی و قور قاق
 شمس خرمی پناه ملک کیان شیخ ابوالفتح که ملک جی و دین راز باس داد دیار اولی پایش
 قور و معنای سینه در و درن باریس با سپان کجی با سامان بیخی آغلو کیش و بزنا و اوقی با ستار
 بو عارتی بعضی کسنه همان و خوی اید نور سولکر کسه اول عله مناسبت لسون کرکه
 او کلهون اول بجاته در بر فلان همان درخی بو کتم بزنده و اریست با و خودت از زنهان
 نام داره روز بان نارد فلک جز با ستار با ستان کشند شکان با ستار که آله صوفی با سینه
 تا رخ سولینگی و انگل کشت زار معنای سینه و کجش با شیخ جواب با سلا ریکت جی با سینه
 انگل کشت زار معنای سینه و کجش با شیخ سولینگی با سینه معنای سینه با سقا و خوار زرم لغتند
 شیخ و ناپی با شیخ قریح با سینه بعضی معنای سینه و بر نوبت با سلیق قولله اولان آغلو کیش طری
 که آمدن فال الور طیب لم اصلا حظه اول طره با سلیق دریم با شیخ بشیدن لفظندن صیغه
 ام در و وصف ترکیبی در صیغیت و اول دیکر ریا نشا وزیر و آغی با شام پی بیخی اچ
 یا شیخ سینه مهله ایلد دخی روایت اولدی با شامه بزنگ با شامه معنی شام و قوز با شیخ
 و سا جاشینم با شامه صوفی بعضی قریح در بر و سینه مهله ایلد آله صوفی با شامه اوله
 دیکر در با شامه ام غائب در اوله اول و طور اول و اولدی اگاد دیکر در مقام
 تله کله نوتال اولنور اولدی طوت دیکر در با شامه کیش با شیخ با شامه کون اوزم
 صلیحی که در سینه کرم و ش اوله و قلم تک خیار و کجک در اولک و قریح نوتال خرمی با شامه
 قور شامه زنده دهقان عقیق اولوی ایلد ز شامه خرمی با شامه با شامه با شامه و ما نقل

کتور که های

کتور دکتری دکنش نخوی تو آن شیاع که در ایام عدالتش بان از دست ننگندت با بشود
 باشنه او کچه باشنه مثل باشنه بجز باشین خسته باره لری و آنجاخ باره لری که انجا بله او جزونان
 کسور باشنه قاپور و او زم سالی و صحنه نشین با طینه بمعنی بادیه عبید رباع باغ و قوت
 گاه صوا و زرنور و ربر جانو جقدر باغچه باغچه دیمک در زیر چه لفظی ادات
 تصویف در سر چه بی باغبان باغ کچی باغرا و در لهر برشش در اعضا دظاها و لور
 اما آغز باغچه مثل باغچه آتمش بینقش نخوی چه لاد بر تیغ سپاهیش چه پولاد
 چه کوه بر کند زلامانش چه باغچه باغچه کلنگ و بشماخی بوکچی و کلنگ قوردی
 باغچه مثل باغچه یعنی آتمش بینقش نخوی کلنگه ریحمان فکرمه باشد از مهر و مابه
 باغچه با فکرمه آفر و باغچه با فکرمه آفر و باغچه با فکرمه آفر و باغچه با فکرمه آفر
 ابله و براف سو لوی اوله با فکرمه آفر ابله آری باک باغچه سید قورقوبان
 اینو نظر بو محض معناسنه یا کابوی زنادن بر می پاک دامن مثل بله بار مثل یا کند
 یا قوت که مشهور در بر وقتی طاشد ریت تابو د نو بهار درستان لاله و کلنگه یونگانه
 و بر شرف درخته قریب با گاه قوماه و قدیمه طاشی و نزد بان آغی با کوب رتخاض
 و او یونجی با کور رضنه با کبره پاک دامن معناسنه و بمعنی پاک یا کاسنه بان لوی
 بوسن و جوا و بزجک و قنت و جوا و ادم قوی و قوش قنادی و جرجیه بال
 یور که در بر و قوشنوی که کتیر دیر و حال و کار معناسنه یو اوج آخر ک معناله
 او یونجی بریدر بال لوی قامت معناسنه و یوجه و دیم و فرج و مزیا و عیالی بال
 سوزگی بال بال یکتن و غایتده بیتال بالادینگ طوار و یاد شاه کلنگه کری
 من ریج بر شست بای شدم توان راه کرد بالاد و پیش کش معناسنه یا لوده
 مثل و یونگ طواری بال بال حکم و برک بالار اوسون آغی دیکلری انجا جدر
بیت زمین خانه باغ از زرجوست و عقیق بجی مدار که هست از زم دین پار
 یایی سبیلک آبی بالاس و الا و خرقه و ایسی و کوبن بالال فالکت یعنی یونگون
 ابع و تبر خانه یعنی اوسون آغی بالار معناسنه بالارنگ صندی قیو پولاد بالار

خانه و او ستون کچی بالان بر بالان بر خانه و دهکله یعنی اوسقانی شش فیزی بالان کلمه
 بی مالان جو فرمانده بکل ذراع کرده تا چار صدمه و بالان بالاهنگ چهر یعنی افار
 بالایی مری و آلات و زینتی بالایی باش اور تپهی بالهنگ کمه ذکر کنی و همین بالاهنگ
 بالدم ستون بالذن پرواز بیدجی قنت قباچی دیکه در بالش بصدق باست مثل
 بالشت تکیه طباغی بصدق یعنی دیوار بصدی با زین دینگی که اگر کسی بیاید بر بالایی
 بنگ و یوک آبی بالشت چو من سنجان بصدق بالشتک مثل بالزن و تصنیف باش در
 یعنی بصدق بالشت بصر بر بصد و بی باغ نویوزدن صفوق باله نامت شکست خیزه و بر
 بیخیزه دیر که بر ایچ و دن بقر طشره دکن کوره اما طشره دن بقان ایچ و دکن کوریه
 شش فیزی شش ریجی که در ایوان قدرش بود کردون و کردان بالکانه بالک
 بلخ بالنگ بای افر از جرم کما و وبالوا دم نو با لوبایه عربیله که اس بالوبا بای عجبیله
 سیکل شش فیزی برویت حکم روشن نیست بختیش شود مقل بختیش در چوبالو
 و قرحی و برص بالوسه نهد و عقیقه بالوازه صالقی بالواد با بل قوشی بالوانه
 داری قوشی سرخیه دینی دیر لم با جو دیر کسه واید لکه بر قوش در که هر کزیره و انجیز
 در اما حواد اولور غلای هوا در در لم بعضا ایدر لم ابا بل قوشی در که اول داجی
 آغلین در ره انما ان قالتم بالوایه قریح بالونه معاسنه بالود و قوزی در سندان
 کوزک بالود مثله بالونه موقوف صلواتا بند رتکریده داجی مستعد در موشی الموش
 و سوزنش معناسنه بالوش کافوز منوش شش فیزی خسودا کنود با تخلص
 اندر محسب مدار که ویشه نماید از بالوش بالوش با بعبریله جرم بالوعه
 سرای اور تا سنده بقود در عبیدر سراج قنوی بالونه بر قوبن در که بره اینر بود
 غدا ای حواد در بالونه سوزک بالوبه قریح با خوش فوخولونستیک طرفیدر بالهنگ
 کمنه دیکتی و چلر شش فیزی فریدون اگر زنده کمن بود نهادی بگردن شش بالهنگ
 بالود کی سوزک مثل بالونه بالبال مدام بالیه بوستان و بوستان کورنی بالزن بال
 بوستانجی و سباجی بالزن ابر و دینگی سی بالیک باج و چارق بالین بصدی نام

صبح و دوام اورتسی و خام معناست که آدم اعضا سنگ لعننده استعمال اولور نیز در وقت
 قریب و صومر و شین کبی فارسیده سیاه خام و سنخ خام و کبود خام یعنی قریب و قریب کبک او و کبک
 دیک در بر ذات انوکلم فی الجمله و صوف اولد و خشمه دلالت ایدر شویکم که غیر رنگدان اول
 رنگه ارتورق مایل اولد و معناده اکثر بودر که فائله استعمال ایدر لر و باجمله اداست
 در که رنگه لفظنگ آفرنه لاحق اولور و فوق معنا سنه و ودق معنا سنه دایج کلور
 بامر درجه بامداد صبح وقتی و صبحا قریب بامر درجه اداست قریب بودر بامر درجه
 آتق کرایسی و آتق دربی دیر لر بامر ستون سیغنی یوق چار طاق باس اولد که کیدوبه
 فائده سز زده بر سبیدن اورتی آباغ بغلوا و لبق و پیاره و بیگار و سمر دان
 و شمر بند بامکان ارتی وقتی بان هیلوی ات معنا سنه و ضابطه یعنی صیقل معنا سنه
 عربیده و سرفون آخی و تها نه نایر شسته بر آخدر رستق کو کری کبی خود دن بویک
 دانه بی اولور بسته کبی تمام بستک اکی هیلوی وارد و بعضا لغون آخی در دیر لر
 و خانه معنا سنه دنی کلور با نر زده اولد بین با نر زده هزار اولد بین بیک پانصد شیش
 یوز با نر صد هزار شیش یوز بیک یا نوز آتق طوبنی یا نر شیش دیک کبی ایچ در خوش
 دنی دیر لر یا نر شش ششک یا نر شش و نکل کو کورین یا نر ک او از عرطیه صوت معنا سنه یا نر
 خاتون ترکیده قایین دیر لر یا نر فیصلو و آواز لو و جنگلو با نر شش قلی یا نر ششک بینه
 و طولوا ای قرانی یا نر ک غاز اذان با و راست کو و انانق و با و دیدن لفظند اسم
 مصدر در دیر لر دنی حوار زم لغننه حوالا یعنی چاشنیک با و رس قه یا و زار چلاهر
 بمعنی یا و زار مشامه و چار ودق و آتق طوبنی با و سن اولد عورت در که ارنک بر اولد غنله
 بر عورتی اولد و مصر معنا سنه و بر عورتی و ارا یکن بر عورت دایج ایچ ایدن کسینه بولم
 با و شن پای فونجی یا و نر یعنی یا نر یا نر آتش و جاع و اولسون دیک در باها اشکر
 باهر در یا یعنی دکر یا نر دیک سو که نخت و بر مر و سوک ات باصل اشکینی با هر دست
 چوب یعنی چوب یا نر دکنلی و یوش دست از با هر طبعی معنی یا یای آتق و ایزر و آتق و و کر
 و جهان و قار و یعنی آتق یا یای افرار با یوج و آتق قاییدر مطلقا و دولت یا یاب

حوضه که در یک اوله و صوکر دینی شمس مخزی خدا یکان جهان آفتاب رخ حجاب
که بنوعی بخشش و در اندر یک باب و بکار آید و هر سنگ آفری یا بان معنا سینه و قوه
بای ابرین آریق خلای بای افزای معنی بای اف ربا ی اف ر مثل یا او را یعنی آری
طوبی بای انداز بادش آینه بر اغل قماش و آنچه و فلوری یا بان آفر و صوکر بای
باقت جلا بای برین معنی بای ابرین بای بیست یا تو علی و قره چا و آفر بقلو بای بند
آت ایغنه اولرن بیوند یا بنابه طوق یا بیجه یا چه که طوار ایقان بشور لر تر کیده داچی
استعمال و لنور بای خواست معنی یا خواست معنی یا غله دیلین و ایغله و بطش و قره
جا و بای دامه آریق ذراعی با یو کر که اوله دیمک در بای دار بای ذرات باید یا بیس دان
لقنقدن فعل مضارع در و فایم اولمق معناسنه لطیفی جوهرم که مخوش تن یا بیم غرضی
که بدیر کی بای و قالمی کو بیخک معناسنه اسیدی م ایزد زلفه چیک افرید جو بایم که چیک اعد
اکنون بدید و حاتم طوقی معناسنه اسیدی زبا نر بای ایزد انداز دست که در قی بای
نهان و اغله دیمک لطیفی هر که در پیش ایش و ری زهدندان زید هر که در بس میرودی
باید و دندان کند یا بدان آرتعلق یا بدان آسما و تلغی یا نیز ارمش با و زار یا نیز کوز
فیضی یا نیز بزنگ یا نیز یاد شاهرا بخششی و مسملک علامتی در با جلد و غیره
یعنی یاد شاهرا نشا نیندر که هر که آبی کوره مطیع اولوب آتوک باهن و غیری بدعتن
المر یا نیز راء عمیل همان یا چه بی و جائزه که تشریف معناسنه عطای یاد شاهرا
بایزه یاد هم معناسنه در کربانی کجش در یا بیست کرک و کجته یا بیکاه او او کی و آخور
و منزل و مرتبه و زرد بان آیی و قدمگاه یا یکدیگر بر بریل بای کور تقاص یا بیذرات آری
دری و کرامت یا نیز در بایم دایمک بصل بنسن و آباغ التذو بوانت شمس و حوز عقدن
ذیحی کانیات و لنور یا بیذات فیصل یا بیله باقی و دام و عیش یا بیله بای بیله یا بیله
و مرتبه و اغاج او زدی و بهادر و درجه بیکه چیم و بیله بر ارساله بکر سباعدن نمایند
قولوها بود در بر معنی تدبیر بکر بیان بکنک یعنی قیلان در بسندان فغاند که در رسم تن
زال چیک که نده کیر دی آعدا کوز نینه نو کلمه به با تلو کور نور دی آکی بر دن بندگی

واردی کند و به حکم نبردنی و او چنان چو در دردی فردوی تمام پوشید بر بیان
 نشست از بارهای زریان روان ستم دستان بشکند؛ وقت آنکه پوشید
 شاه بر بیان بعضی لغتد بر بیان وقوع اولش در معنی نادن صکه یا یله و جسته و جالاک معناسنه
 کلو بیکم در خم چشم یعنی کوز بیک که نگیده و انخی استعمال و لنور بیک قهری تمکک
 او ز نه سکن اشش اول نشش معناسنه و قیون یعنی نگیده کوزا غسندن او قهری
 یم کر بینوش و آیشی آران بت جلا هجری شمس قهری جمال دینی و دین آنکه در زمان
 مصاف دهد نخوان خلوتار و بودا و دانت و جلا حانه و نیز آیشی و بطریق زیت
 بمعنی مکرر شمس قهری ریاض بر کله معیش چون مدت شاه در حوائق و وید اعیش
 تو باقی سمن مرغ خیال مثل نبات آرق بتر کم زرق اعلی بدتر لیدی داللم بانک
 قرب مجرای اول غندن او قهری دالی تاده ادغام ایندلم بر اولدی شدید قهری
 جایز در کک نقاری کبی کرک آققری نقاری اوله بعضی ایند کر قوشدک آققری پنجه سرد
 بتغوز بر در و سراج بعضی سخته اخری زا به عظیم در و بعضی سخته را به هلا یله ریخت
 به حج و اوزش و پهلو به چنگ بیک سخته و کند و یک بیک بکوب بر نوع ریجا لدر جوز
 رو میسک ایچید و مرقی و بغوز داله اولور بر دشمن بد او شدر روز ترو از غم زیننه
 در عرافت شکوب مینی بربوک با لاطلم سی بنلو مثل شکوب بوجی بده آیه قواق
 پیتنا به بلا و برج و بمعنی دیو بعضی سخته پیتنا واقع اولش پیتنا ان زینک ستور نعل بند
 معناسنه پیتنه یعنی قند که واقعه یسارخ آوردک ایچ با نی بیان نم به چون دیکدر
 به چکل حکم در ق بیکم ترک طایفه سندن بر طایفه آدید و صفیه ویشل و وی بجم نیغ
 نظام مثلا ایدر که کارم بچ گرفت یعنی بسط نظام طوبدی بجه مرقی بچ اولمینی
 بچرت سیدله و تخفله یسندله و کوشل و غلغان و یا وری یعنی جودندن اولور
 اولسون و قوش یا وری بچکان یا و رول و اولو غل بچکلکین مشایخی او غلغان و قوش
 و چو باندرینون قوشل اندکلی صورت بچ او رولوسور که تر لوسو بنور و چو بانله
 کج او غل خاری صورت در غم قهری در رسنه انصاف جمال لوق و آکینن صرکنز

یا و ز صباغی و سخن معنا سنه بدو خود بدرام حرم و آراسته و دکتب شیخ شمس فخری
 بدرام که شد آتش را که گواکب جو خلد شمر بدرام بدرام مخمله و توسن آت بدرام
 دیواسن کی بر او تدبیر انا بدرا اندر او کی آتا بدرا بلند ماه و تمام یعنی موش آبی
 که او ن در دنده او لور بدرا شب لوک آدی در و دانی ای بدرا و ولد یعنی کیده رقم سنه
 الوب صاتمق و آبی قولاً و تلمیح یعنی سایحی و امین معنا سنه عربیدر بدرا رفت از بیخ
 پیروز قنار بدور د اسلکت یعنی وداع انتک بدروشن مسلمانکه کافر آراسته اولان
 دیدند عربی نیز در او مینه معنا سنه بدروشت مئل بدرو اسیالان یعنی سیر آبی
 بدرا اولان یک آنجیمه دیر بعضل او ن کی بیکه رد دیر بدر اندرا آون آپا سوا لار دش
بلم طوار روانده او تور مکر بدست باش تیر اول دیک سکال یا وز صباغی بد خون
آغز چوری و نصیب لو بکنند شوق بد کلیش ن بر ام خولو و بر ام فعل آوید کزار م پور
ایش لو بکیش شفقت سوز و دین سوز و مذهب سوز بدله لطیف بنا بار لطیف چی
میوه ذیم و پرازم ایله دیک رد بند مکله اولان قرن بال کرک دوه کرک چون عبید درواز
قرا کاس ملا ذ وسیف و قلم خمر و بنا چشم که هست خلق جهان خجابه بر دواز
پروشن امین دوش مئل بیا اندا معنا سنه یعنی بر نینه شیم عربیدر یکه ای قوت ش
فخری کر رضیف دست او یک قطره آید بر زین میوه بلخ بهشت البتة بار آرد یده
و بار عجیل و دخی قیمت قاو د ربوه اور بیلون سنه بید اشکاره بای عجیل در بیدر پن فوتن
لفظ دن میوه ام درو وصف ترکیبی در بیدر قار قبول اتم و قبول یدرش اسم
مصدر درو و مناط فعل استعمال و نور یعنی قبول انک قبول یدرجی و یاندان معنا سنه
بیدر فکر مئل بیدر استعمال معنی قرش مطلق عش فخری هو ان دولت که از افلاک
آید شود اقبال توا و را بیدر بیش یعنی باین تیر مخ معنا بیکلو بیش وسینه نصیب
و عالم معنا سنه و یوق و و بودن لفظ دن ام درو وصف ترکیبی در فعل مصدر س
اول لر نه معنی لفظ ایمون کتور لر زاید در رکعت بای عجیل در قوش یوک واوق
یکلی و تاج و اسلکت قور ن بر بیدر و بیدر بند لفظ دن میوه ام درو بر مناط اولان

بدله کوه

حسابد بر آب صوابی کن بر آن بر نشود او ریزه بر آن نهو شعبانک نصفی یکسدر و بر آن
اولی و یاد شاه صوابی بر آشتی یعنی صبح و بوق و کونورنگ و روقالدری بر آرا و کنداره
و حضرت فینقی بر اجیل کزین بر الکنده رشوت بر آردان کونگی بر آرا وانه منله بر آب
دگرین چو بی بر اس بر داختم بر الکنده طفق بر آفروداشنه بوق و یواکی تقیم بر کی فیکه بره زیب
و زیبای شش خزنی مسند سر وی از مقدم او دارد زیب افسوس بیای از طاعت او
یافت بره و بصیبت و شوک الیکلی بر آره بر شه ادیدر برای او کچون بر بیان نمود که کاکلین بر آن
آنک او سسته واکا و آنوک بر بر باش تراش ایچی و بر نکلت آدیدر که بچو بری سوخ او لور
و بوق و و از ره و طاش بر بریم یعنی فر فر یعنی چیل و بهو بر بر و دینار و قزل انون
بر بر و شان امت معنا سته بر شان شده بر بطر تور که سازد ر و خود و شتتا بر بلند
خاننده بو جسته و جار طاق بر بقل و رنه نیش آبی بر بند کلاکت برین شکان بر
بلندین بر امر خانه یعنی او ک لطرافی شمس خزنی سعادت محمودت یاد شاه او بود دایم
ملازم بر بلندین بر تاب و در خانه اوقای تمق بر تا و منله بر تک یوزنه آت بر کنه شیش
و دلبند بر کی و بو ذوق و طواق بر کنه بر تو شعله یعنی آستینق بر تبه بر تا و اوقای بر ج اوقی
بر جاش شغفت نه نشانه شمس خزنی بوقت آنکه کند قصد قادر اندازی بوغ سینه و سخن
بنام شمش بر جاش و آنوک بر نده دیمک بر بر جسته کی کوزه قرقره اوقی بر عکده بر جیم
بر ده قولدان سماج و ارفع و صیجان و بر چکن بر جو شیدکی فر دشتی ده کله کی تخت در
بر جیش بر سید شتری یلذری و سیدی چوق دی دو بر جاسته غر با لوطون بر جیش
اکبری و میخا او جن نکوب تمامی و جالغی اویچی و دیوار کمانی و خیالی که دو شمشیر
برنج برز بر ج میخانه کوشک و بر او و نصیبت بر ج منگله و خانمان چکر نه بر خا شنگ
و قورنه و عرق چکی و فتنه و کس کوچ الیک بر جاسته بهادر و جنگ آستینج بلخج سفر
بهماق که عربی کما بوس دیلر چنان در خواب می شد از نیشس که بنیاری و بر
بگرفت بر ج منگله بر کلاکت که او با سبالی لور رواف و صیجان و شادقی و طعام بر ج اوقی
بر خواش منگله بر خور او و بیج رور و بر قایزه سنده استمال و لوز نقیب منگله بر خور او و اعلم

نشد
برو و نظر به چو پند و منزل و

کافور و منصور قافیه سنده اورنق و شکر یک معناسنه ز ملک و پیش و جوان سلطنت بوخورد
 که از شهران نیست شاه ابرو خور اولی بر خور سفید معناسنه در بر خور در اندر نسیلو و کوشی
 بروی براز بعضی معناسنه بر لغظ ذکر که جنگ کوشنده استعمال اول نور صلول و اراغ اول
 دیگر در شمس بخیزی ابوالفتح که افلاک اختر نوا هم گوینده ان گزراه بر دو غارت که انش
 قول و فراوانش به دار اصداف برداشته طبع او منش اول فرخ خودن و یا خود زن
 تمهیدن قویب و خاندان خورا و منش بر بدیع تکلیفی و عربی در بر بدی تکلیفی صاتی و خاندان
 ایو قریه بخیزی در بر بدی مستوره عورت پر دو بجای و منکره دام وسیع برده مثل
 بر دو قول و فراوانش بان یکی برده در پیش او بهر جا که رفتی بود پیش او
 برده بجای و نقاش و شوق و طنبور برده بی برده دل بود که حتی که حجاب طلانی در
 برده در برده بر بختی و عیبین ایچی معناسنه بر دین جرک بر دی منجوق و اندک اندک
 دیگر در بر دی یعنی بر دی یعنی تکلیفی صاتی بر برین ناشناس بر زیادن حکم راه جمله
 اندک صکره زاء عربیدر و بوجه و قوت و تمام و شعاع تمام بر کره کینی بر زن حله و سوزق
 بایش و او زن حله شمس زنی بود آدای او را جهان کینه عطا بود معالی او را فلک
 کین بر زن و او صفتن معناسنه بر ترک کند ریخی بر زکان بر ستاران یعنی قولی غیر سلام
 جاریه معناسنه بر عید تکلیفی و ایرم بر زن ترکی است بر زده بود وقتا ندر که بر پیشه
 ی کونق و شوق طوفان اول بر زجهت او کوزی و مکان شریف و بمنی جامه و جوقه جوی
 و جاوکی نه دار شمس زنی آیمان قدرت را چون خلقت از تخم آورده بر زخ بر زده
 بر زین ابوهیم پیغمبر علیه السلام ملتدان بود ملک اهدر و انوک بی امامان در امانت
 آیدر برین تاج توان بود که در حدیث منزه بر زین و روزشت و بر آتشک اهدر
 که اول امام دوزمش در و اکا اذ برین دیدار و ایتد که اول اوده او جان اول امام شد
 اکا عوسلم و بر زین و بر لر بر سام جنون بر نوع در و خستدک انو ای و کوا کس رفیق برید
 بر ستاقول و فراوانش بر ستا مثل بر ستاران قولی بر سنگ قرین بر ستو مند و کوزی یونی
 بر ستان بر کوزل قوشدر طاووس کبی قوروی وارد و روتور معناسنه و بانگ کسر سیمه در خج جانور

برسم دست و نیز معنی آرمغان برسیال دارماطابق دیرلر بر او ندر برسیان دار و مثل
 و عصاه آرای دیرلر بر او ندر طیبیلر قنده موجود در برسیاوشان دیدگاری او ندر برسیا
 قره بغرایع معناسنه و قرق بوشن آرزورانگ کسه پسیله برش بانگ فتح پسیله چهارا شته برش
 باوچیلک و رانگ کسه پسیله اشتم و بزنده برش صمشق برسان یعنی ایت برشام بزگور کوز
 و تیغ و نیز دندان بزش خوسق آغوشی برشک طیبور برشقی قنت یوکی برطیانل خنده
 بر جریه و در چشم جهانله حرم و آراسته بردانده گاه گاه نغ و ساز او از لری کلور و همچ بلنگ
 کسه در کونوی هوکی جوقطره دیورنفس و یوب آله لیلرانی روشن او نور طیلر بزک
 و قول نیت و قلبی برطیانلک برطیه برش آید برش ضویندی و صوکنارنده کی بار و ضو
 او ستونوزور بر جانونر جقدر و اوزاق معناسنه برغزندی سلن برعسه بر او ندر
 طیبیلر قابو دیرلر و طواریدوکی او ندر دیرلر برای دشمنان او کله طبع برش غفل
 آرد و در برعست برق قار که بغر برغ اغر بصاق بر فغان قارلق بر فوج و شوار یول
 برغ صرب یول و تر فندونه سنه بر فندونه بر فندونه سوز و در یک سنه و جوقر بر فندار
 هفت و شرفی و شارح و او ستاد ماه بر فغان توزی درسی کوزی که بر فندونه مثل
 بر فندونه فرود اشعه یوز و برق یعنی درخشش یعنی شمشک و بیدرم برعیدر جمع بر فغان
 کلور برق سلکوسان بیدرم بر فغان رزدالو و صوجه ادک بر فغان شمشک کونی
 برک بر فغان معنی کلور بر فغان و نراق و قوت و زینت و جیردی معناسنه برک
 کتان نجی و بزدر لو آرمغان آیدر و بر فغان آوازی یوکار اولدر که او کله دایره
 جمر زلر تو کسبه خلط ایدب برکل دیرلر یوکار کله برکل قلی و نیم شمس فغانی شمه یاری که
 بندگانش راست اطللس آفتاب برکل یوکار یوکار برکل یوکار و یوکار ایتدی دایره برکل
 آرمغان برک بر فغان بر فغان بر فغان باو شاهی بو یونلر نه دقر لری باو مطلق طوق
 و تیره معناسنه برکل باو برعیدله طالع یعنی شمشک سهار یعنی برکل و لوان کوز فیصلی که بر فغان
 دو کلور برکل بر فغان مثل برکل بر فغان کست معاذ الله معناسنه کسی چو او بود در ملک
 شاهی چو او بود در ملک برکست و سین بر نه شین و فغانی چو او بود در برکست شاهی بر فغان

آن چنانی و قحلاک بر ستوانه منگیز گشت بلک کی بر او تدریوز زنده یا بلور قش مویش با تور
 طبلر قشند سورخان دیلر بر کم منغنا سنه شم غنی کی شود کز نهدل او باشد خیل
 یا جوج ظلم بر کم بگنذر شوت و او کی که ویرانه زده اولان قوشدر شش غنی تا به بنیدیک
 نظر سار شاه روه قیدی جان بر کند او رید بر کج آق حلوا بر کج منگیز بر کوهان
 نیوی مطرب و طوطیا آوازی بر کی بر نوع کلاهدر و طرنده لوقوشا عیدر دد لکه کویکدن
 اولور و باشنده دخی صرار کلا ه بر کی دیلر بر کین آتسگاه بر کینه مغر مجوند بر ماهه
 منتقب که آن کوه کله کله دخی دمور دیلر بر نهما یون فریدون او نور ی آدی در و را
 بر نه زای عجلید دخی جایز در شش غنی تور سیتی و فریدون و یا کبر را از احرام خوانند
 رخش بر نهما یون و نقش و حرر معناسنه دخی کلو بر عید فرزند عاق یعنی عیالی اوغل
 و فرزند عجلیده منگیز یعنی آتاسنه و آتاسنه عیالی اولان اوغلان دیلر شش غنی پیش از
 ظاهر عدل شمشت هاج غشش کز چنگل حرون جهان بر عید بود تراش شد سپهر
 جهان هم مطیع گشت وین از فور فارت شاه خنده بود یعنی پسندید بر کم
 بر طایفنگ اسهدر که مرده و بنیاده آیت و منسلدی آنلر و ک حکایتی کتاب کرده
 مذکور در بر یکدی دیلر بر نامه تعریف ایدر بر نامه دیلر انموذج معناسنه آن اوکلر
 یلذری که عریجه نژاد دیلر که مال صوفیانی سیاست نو که با یک بر بیفرزند نبات
 نغش هم فرزند آن برن برن سوز کی بر نایکت بر بان آتک الجسی بر بنور با ذفره
 معناسنه که اوغلا خنجر گون یاره سندن دکر مجله ایدر و او را ساس دل با یک پ
 بر پرد و نراکا دیلر بر نیدیک معناسنه عریجه برید دیلر و علم با دساحی و قیج جووی
 و امید طوتیدی دیمک در و جو بر ساده ای بر تیغ و بر بوتکن سسک و سندان و
 بر بنیان برند و بر عشت معناسنه برند او جو هو دار قی کوه چون بر بنیان بود چون
 یافت قوت دست او برند او برند و کیزک برند و س دون دکل او کی گون و او تکی
 کیم برندون منگیز برید و شیشه او کی که بر نره او جوچی و بر کجک کینک آدی در فایقندن
 بگنذر بعض خلو برند او و او قاطعش بر نره جوان بر وانه که عریجه فرانس در شش

بنوعی آغری برکت حیولی و اصل و محل معناسنه برنس قنون فرقی معنی برنس
 بعضی معنی برنیازا طلب و جوهر چین منقش برنس خیزی آنکه باشد پیش برنس
 سترغیب روشن و ظاهر خوشترینان و و اوله که موقوف بر برنیازا مدح و حق زمان
 بگمادی برنیازا بدققندن کلمه ذمیک در بر و اطاعت و فراغت هویتی و آگاه و قولای
 و میل و مبالات یعنی باوردانش بر و آری بر و آری بر و آری بر و آری بر و آری بر و آری بر
 مصدر در کما و پرواری دیلر بسیلو صغ معناسنه و کما زور تقاضی و غنا و قلابی و میل
 بر و معنی پروین یعنی او کلمه عظیم تر یا دیلر برنس خیزی فروغ ریای برنس اگر چه در باغ
 بجای خوسنه تارکش صغی بر آری بر و پروای تلای پرواری سلو بر و رده معناسنه پرواری
 مثله و از مواد او حاق و قرار نماه و صرتک پروا زور تقاضی کیند از رده و از یک کلمه
 اولت در کرموس او کینه بقا بر پرواس بخینه بچون ان لوقق که نمند آرد در و در
 ایکنچون برنسنگاشته برنس خیزی بنود اهل کرم دون سزای بارکش اگر چه کرم قضا
 اندزان بسی پرواس پرواس خاف و سرون معناسنه بر و اق خوش اوقی پرواس خیزی
 پروانگ تره قولای و قولای پروان غاشا و کناه و خودی پروانه کلک و حوانه
 و پروی قلابی و پرویشرا و غلان و جوی و حجت و جازع بر و دستانه در خرسکننده
 پرووردکار نام حوای تعالی رب العالمین معناسنه در بر و رده بسلیت بر و ریش
 بر و رده لفظندن اسم مصدر در بسلیت بر و ریش بر و رده لفظندن اسم مصدر در
 بسلیت معناسنه بر و رده مثله و سمر اوت و اوزر بیکنشنه و او رتود و نسک اطرافنه
 دکلن نشنه که پروا زدیله پروا بر معناسنه و قیونک اطرافنه اولدنجی دیلر برنس
 خیزی ای قضا کسوت قیای ترا داده از اطل فلک پرووردیک کسوتی بر ای کرم کرم پوشیدو
 خودش در وجود طاق اطل با حلالیت پرووردلهای اوست پروا زدیله بر و ریش
 بر و ریش کلکت کرم پرویشان امت بر و ریشان مثله بر و ریشان مثله بر و ریشان مثله
 و قوتلو و نفسیلو و اولدلو و اولدلو و اولدلو و اولدلو و اولدلو و اولدلو و اولدلو و اولدلو
 صغ و قیونک خیزی کبسه ام زور برست از برده جامه ام زور دست بر زبر و رده و طون یعنی

و کازور

وکاز و لرایی که کسی بخار لر یعنی برده برورند و تک بر و نر اسماء و جالد نرو
 توین دوزخی و قلا و زیروندون بر و مثل برن و آفتاب او کبر بر و سن مثله بر و برن
 الکن و کوز و تر کیده القدر بر قوزی بره براغی در که برش بر مرز و کلید بوی بره آسیا
 دکرین جرمی برهان سوخ بر صحت بر صحتی تن لفظدن صیغه میایی دراکا ادب اتزی
 دیک در بزه بر یعنی آوجی سوری ملک بر هلیا را زیایه می بر صحت حکیم هنری که آتش
 برست غایتم سندن در راکت سکونی و هاکت فحش سیدله و کسیدله دخی غایم در بر صحت
 اول بیونک اسد که جمیع کافر که جانازی اول بیون اجزیه در بر صحت بوده بر بیون
 کراه و بیکار داریوهی یعنی بیکار جزدی دانه شمس مخزی فرود جرمی عیال عادت آمد و آن
 بصدها و جهان خارجت ازین بر بیون مثله بر صحت صفتی بر بیان یعنی بر بیان
 بری دور یعنی اناق بریدر و بر او تک اسد که خرم و کد بر ل بری بر صحت جزی در کوشش
 بری اولی اوجی طومش بر بیرون آکی میل هنرله دیر بر و بیک جرمی بریدر بریدار
 جتلم صاحبت ایدن کشته بریدون دکال او بکی کون دکال دخی او بکی کون بر برینه او بکی کونکی
 بر بره قتل النون یا خود او کوزند بر شش نکت بری زفت اوجی طومش بر سیای مثله
 بر شش بر و معناسنه یعنی بر شش ان شمس مخزی مکر که بر سندر لفتان زبا دصبا غماز بر رخ
 ملکش در کمال بر شش ان طفق و غصه و بعث برین مولود بر و قوف صو و یوقاری
 سنه و هوسنه تک لطیفی و بوجرگی دانه اولسون بر بیان یعنی بر نیشبان و صفتی
 بر بیون قرغون علی زرقه اولو کاه اولور دینجی دوشتر و دم کن و بر کار دانه بی
 بر بیوت مثله بز جامه معناسنه بریدر بر زار رفتان صبا جی بر اکو کوکی یورک انجی چون
 بر لور در بند و عقبه معناسنه همیشه باشد و بخواه شاه چون مکرکت بر بر بار کتران
 مانده در میان بر برتر آدم بر تر ادر آمده مثله بر زرقش بر آمده کاز تماشایی
 و قیوم مخزی بر تر اوند مثله در هم شکند ارجه بود جمن عدورا از سلسله سکندر رد و از نواف
 بر تر اوند بر تر اوند بر تر اوند بر تر اوند بر تر اوند بر تر اوند بر تر اوند بر تر اوند
 بر تر اوند بر تر اوند بر تر اوند بر تر اوند بر تر اوند بر تر اوند بر تر اوند بر تر اوند
 بر تر اوند بر تر اوند بر تر اوند بر تر اوند بر تر اوند بر تر اوند بر تر اوند بر تر اوند

اولین که بود کمان بی نور که تصیغ در تهمین دیک در زرو و عینا معناسند در ترغاب مو
بندی بزغ نور بود و صوفی و معنی سبغ باغ نیکی که تنش در ترغاب باغ نیکی و هوکی
بترغاب او نیکی و بی سوز بود در کلام نوحه عدل هر دو در باغ نوری ترغاب معنی بزغ
بترغاب او نیکی بود که در ترغاب سبغ نور دی بزغ محراب و صحت بزغ حال غصه و حسرت و
شمس نوری شسته خرد داشتاد بر سر بر شوی عدل و کرم خسته بر کوه خسته و بزغمان و پشیمان
معناسند بی کلور بر ماورد قاضی القمینی دید کبری طهامد بر بعضی ضمیمه نویسی در دور اول
طهامد که خواندند اکانواله در بر سر عریه زماورد و میسر و عینا و ترغاب المایه در
بزغمانون خردیون او کوز که آید در و اندک که خردیون هلاوتنگ لیتی که آید بی نور در
بزغده موشن ترغاب محله و بی و راه بزغ سوزی که کبچیدار نوکله که کبری ایکنی سوز در ترغاب
منله و اشک خجاری بوی خلقت خرد زمین که گذاشت بی سوز آورد بی جای ترغاب وایت
اوزی و یکرک معناسند ترغاب طبع ترغاب یا نوری و نظاری قوشی که عریه بر سر خجاری در بر
بزغ زنده بزغون بر سوز غش و خجین و در دار ترغاب رطاب و در سوزی اشک معناسند
بزغمان کوکله که ترغاب و ترغاب و غصه ترغاب سلاح و او رقیق ترغاب معناسند و او را غی
بزغ با عریه که گناه بر ترغاب وقت و بیول ترغاب بیول ترغاب طبع ترغاب اول ترغاب منله
بزغوشان امت شمس نوری که دعوی کند را پیش نبوت بود فرشید و ما شمس
بزغوشان بزغون بزغ یوحه کمیدر سبغ باغ عینا صوفی و آرد و آرد و آرد خرابه
معناسند کلوز سبغ باغ عریه ترغاب و بی و معناسند و معناسند سبغ سوزی سبغ سوزی
که بزغ زمین دفن کرده اند که صفتش بر وی زمین زن مانند سبغ باغ خجین سبغ
سبغ منله سبغ معنی فن و سبغ منله سبغ دست و سبغ و او در خجین و دولر بارده
سوزش بر یک ترغاب در که عشرت سوزمانند و ریاجن دن ایدر لر او غلغان او شناق
باشند که کبر سبغ نوری عینا که جهان خاک یا بیت مر است سبغ و سبغ سبغ سال
معنی مثل و مانند سبغ و ندر قافیه شو سبغ هک او یکی چکوب و ندر یک دور در و جری
پس پای بوفالو بست و بسبغ سبغ لفظن صیغه مابقی در و صوفی است که در بعض

بعضی بر کرده اولور بست آنچه کونا مه دوز و بخین نسیک اطریق و کورک و کاغذ مه در کن
 آلتنه فود قری که یک پیترم بوز قراغی بسته بخلو و ایوشش اعضا و نقشه و کورک و توشن که عورت
 الهه اشار و کار کا هده ایدر لر بستن بخلو و دل بکنکله و کورک و توشن که عورت
 کو یک پیترم و مثله سینه خ خلال اوئی که ترکیده هدر لر بستن حوریم صوئی بیچین بزک
 آنجا خد را ندن بای دوز لر بستن حور و بوی پس حور بسید یا بر عیدل او ان بخور عیدر
 فارسیده بد قزل بویا و قزل زنگ معنا ستم در بستنوار غلط ایدر ترکیده پیترم
 دیر لر یعنی صنعتی که تمام بلر دیک در رنگم صنعت و ماه اولان کمسینه پیشه در دیر لر
 زیرا و زلفی ادات نسبت در مصابست بخود لر بستن و آردجه که در پی بسج صرچه او
 بسفده میباشک انجیلدن جوشن بر کتاب در بستن که قبومندی پس کوهه ایرک
 آرد قشبی سکوی جوق سویلیج بیسان اوج که اگر کشتی او بشتر لر بستن یعنی وسعه یعنی
 سترمه بسندقانه پسند مثلا پسند آتا بر قراش و آتالو و او خولق معنا ستمه دخی کلور
 بسند مثلا بسنگ کوره آت که توشن دخی در لر بستن مثلا بستن در هر از او بسج رازق سازگار
 معنا ستمه شس خری بچند وعده لشکر چه جاست لوزا که ملک کبری او را خدای کرد
 بسج و ترتیب بنو بسین موکوزخی و اکند و قشبی بسی خیمه پیش بندک که قیود و وضو و شش
 او لوزش خری از غایت خاوت هر کز خرایش او نه منو دید و نه رده نقل دید و نه
 پیش بشار یعنی تار شس خری بنویاد بصام زده کل آورده است و اسدی رسم کوفت
 معنا ستمه کتوردی پشت قسمات یعنی بست شستر میکانی اعم شس خری رسان خلق
 دست تودر قانی تعاضا و منبت شس خری محبوب احوافه بیسمانی معنا ستمه کتور شستر
 قور در آتینی و قرحی بسته یعنی بسته و بار بسا بزر دیک در بستن شس خری چه دقربه
 قابل و قور حوق ساج و یون و کچی قی و بویو کد شس که برینتی جانور ررک اولور شس خری
 شسر در بیت از دها در کوه بکنند از نهی بستن بویوشک شس که از و دشی بسخوار یعنی
 یصله شس خری و شس خری که خضر نقلدن اید و بکنان فرط لر بستن ساعدت
 یعنی قون شس کون ملا بر یک کسه حوص بسنگوز خلت بخوردی و الیشده حوص شس خری

چون در ادناق پیش و کم ننگد - فارغ البال مردم بشکول و قوی و حیث کشتی بشکون مثل بشم
 بر صدر امتداد حاصل اولور و قرانی با عریله در پشم باو جلیل و شینک سکونیه بکوت
 قفل معنا بشیم دو است کتب نمایشی شما کند تکلی و ایرم و کوشش بشیم زین دید کله ی
 دار و در کوز آغز جی قور بر پش بر بهلوانک لحدر نه نامه مکرور در دوی
 مانند سنان کبود رنگی شش بشن و کوشش ای یک در دیور و ایت اولوندی شیخ
 یوزده اول شیش که چکله درخی دیلر و صودان چوون قوه لکه در حجه شاشن بر لرش
 باو جیل کوز دیلر جلآه آلتلر نذر پشچینه مثله و دوات نمایشی شینه یعنی پشچینه یعنی
 یوزده اولان چند شینک اثره و یوزخی و تالردیوار دکل کله ای دمرک لحدر که
 اوجی سوری اولور شش خیزی در آورد و خطش باو پشم از پای بیک لشارت و پیوست
 بر دویان پشنگ و برا و عزتک آیدر بشوش بدوشه سوری سگش خانه سوری
 سگش چوق اولان بر لرد قیلدن چادر ایلر لکا دیلر بر جفت و خلا کف خانه
 پشچینه پول و جوق مفاسنه بشیز یول پشیزه بانک و اذ دهانک یولی پشچانه چرخه
 نام در بطا قاز و اکت قوی عزیدر بطا ریش لری اوقی عزیدر بطی امکدر ریشک آیدر
 بغار و بی حورت و عت اولان بغار قالی چوسی و قشدر زخی شش خیزی معد و نکای
 که اذ دست و ساغ جیش کند مدای بخار حادثات نمار بغا نوس اشکرات بغل
 عینک فتح سید قوتق بغل عینک سکونیه قوا ستر مفاسنه سیدر جی بغلار بغلار یعنی
 تراغ بعدا دجریلر عجم حه نده بر معظم و قیرم شهر عدالاید شاه وقت کاهیدر خلیغایند
 زیدرک اولور عفر منصور بنیاد انجیر ریشویلر و ایتایدر که اول زمانه آنلر
 آلتلر بیک خام و ارایش علقاق کیک قفتان بغل جیست و جوی بغی جلآه
 آلتلر نذر کچی دیلر بر آلت در و دن در دیلر بغی بر قول بلاندر و قور بلاندر در کله
 باغله که سیر زیان از شش خیزی دعا و مدد او را فرود ساز که یعنی با تو باشم کم
 زینفع بیجا دن صکره فایله در نکر که وصلیا لکوشی و آغز کونج جوق سیاه مفاسنه
 و سا جو ساجلن آغز یوزه مثل بغی کچی که جلآه هم آلتلر نذر بغیره مثل کوزه و طغایر خلیغان

فوجی بفره بکش شیراخی بزم معروف قزاقچر هندوستان کوریند جوق و کورل
 عربیدر بیضا زفره یکم در یک تک لفظه ثانیه قانوب استعمال اولور ای تیغ و مزاج و طبعیله
 تک و یک دبر لر و آلت خان معناسنه در و رخالتک و قورینه بکار این دبر لر و اولور
 بیکان بیک بکانه استمه بکاه صبح و قی و ایرکن دیمک در بر و بی مدمن جرمکوی و فاسق
 معناسنه بفره که آنو کله اولور مالرنه سنه آفا قور لر مرقه دبر لر بسبک که زور بکیم از
 بیخ شراب معناسنه غرضی زناج و طوق و مرضه چیم غم خورد خودش هو آنکله که شنیدی
 بجل بکیم بکستان اولور بکوک اوق نشانی بیکه کک عقال و بی غم اوق غم غرضی
 جهان جو خاک درشت و عصمه مملکت کوه عدلش نهیم و یک و یک که شینک
 و سر و دوشه مکه بیکه کاف بیکم فخر سید و هانک سکونله بکاه معناسنه یعنی وقتله
 و ایرکن بکاه لفظندن تخنفا اولور غمشد بیکه کاف عربینک کسر هسید کیم دیک در
 بکسا اکا بر و رسا قوم بیکه کسار و عقل سز و قیا سنه بلا دبار عجمیل جنب یعنی بکله
 بیکه بلا دبار عربید سوده معناسنه بیکه کین جاق و بنور دوغان بلا جور فره صنو بلا دور
 مثله بلا س ایسی جل و شال و کشت لر قفانی بیا دک جوهر دار قی معناسنه بعضی ملک
 بیخ در در لر بیکه بیک اولور زنده اولان بولا در قی بلا نه برانم این بلا نه بیکه بی شرم
 و دولسنسور و آرخون و تپا و معنی ناگا جیلین بلین بوش فرج بلبال بیان صغنی و مرق
 بلج صیان که طاش اولور بیک ان لاکم سکونیله بر او ندر تخم بیکه بیکه بیک لاکم
 فخر سید بر ایخدر مفا بیک سنه اولور آندن بر باغ ضرار غایبده نغلو در بادشا هوشینه
 آلود لر بیکست در می بلیسی قزاق بو باکی بر او ندر بلقیار بشهد در کافر شانه بیک
 بپراق و براق و آرق و بیکشش بیک چشم کوز قی بلیست م دار و رشت
 طاشت فایز سنه استعمال اولور بیکن بیخ بک کوش مثل بیک کوش بر بیک بر اقدر
 قلیق بپراغی دبر لر بلقا بیکه سبک یعنی سنست بیکه معنی بزرگ و اگر بتراد و کفه بی
 بیکه ریش قیا سقا لوبله بزدبان اینی و بزدبان کفر بی بلخی سف آق وان اوی
 بیکه بر جی سف مثله بلیزین قیو بر وازی بیکه قیلان بیکه دیکه جبار ات بیکه شک

کردی او نیک بر نود و بر دلوش در رک بفراده اولو رینگی فرمایه بکرو و بر آلابه بخیر
 مشک بکی نخوی وارد رینگینه اولدر که کوثر شاه هفتان برینه کردی بلوازه دیوار دن
 آتوب مدک اوچی بلوازه شست بلوج بر جوی تو مک اسد بلور بپشیکه که یک بونورن اکلان
 طوتر بلوس بخار و سوز کج و خون سو یک بلون دستاره پهنک چله ندر که کوثر یعنی
 و ترا و کف پی و کف پی بلکه و نردبان آبی بلینت فستق و یاوری بلی بریدر لامک
 فخر سیله در روزمان فارسید لامک کسه سیله استعمال لیدر بلیدم دار بلیدم مثل بلوس بایله
 عربی بلیدم در که او و پند در هم فالک و یوغن آوازه لوقیل و ساز لر آوازه استعمال
 اولور نماز و بزخون دیکه زمین بکا و بخون دیکه ربا الفس عیدر بلیدم بلیدم در
 سارخ شوبان نیاسیبه تو انعام صوفی که عزیمه حتمه الحمر اولدر فارسید اغشک بلیر
 ترکیده نوش دیر بلو نماز طوبی لمفاسنه در و ترکی بخون دیکه رنیام آدلون انلو
 و آدل و انتم بار مفاسنه بلک اوچی و یک بلی بعضی بلر شیم بلی در در کماغ مفاسنه
 لطیف بلیدم باغ چند دهد بر احمش کبری بظلم ادر فافر تو برنت و بعضی ابر در
 ریمان مفاسنه در لرنیام ابر شیم بل و تغیر چشم و قلوبه بنا ای عورت که بر اکت تحت
 کافضه اول اول کسینه لخی دیر لر و اکت او در که کلمه هم دیر لر بنا و ریمان و مان مفاسنه
 بنا و لوکل نیا بصره عریه بل مفاسنه و بنا عهدان لفظدن امر در و وصف ترکی در
 بنا گاه مثل بنیه بنیق بنیق بنیق خود کی بنیه رن مثل بلو بختن عریه بیک که امر
 حیر انلق دیکلای اول او دن اولور که بیش بر مانغ وارد روم ای بی بحال مسخ
 خوش بودنی و خوش بوقی پنج اگشت بر او تر که صوبه هویجی بل مغرای آکلور و صودن
 خوشی کرو و هلو و بعضی آیدر غی در در بلینی بیک بیک پنج او گشت آیدر غی در در لیر
 بنجو گشت بنجه بلو بیش بوجی بیک گشت آیدر غی بیک گشت بنجه بنجه بختن بیش
 بمعی ورزش و رختن مثل بختن بیدن و گو کند بختن شمس غوی زبان بنیاد
 طار آگسفر غویش نومان ایچ کر دینت بجهانه بنین بختن بختن بختن
 هفته کوبلر ن بر و وف کوندر عریه بونم بختن مفاسنه بختن کس کس کس و دکلای بونم بختن

اندر دوزده بنفخ یک بنفشه بر چین یعنی پنچین یعنی بشخی بند بازی و دکم و بنون و قوش
 باکاک بری و بندیدن لفظان صیغه امر و وصف ترکیب در مثلا نعل بند و نعل بند و حبل
 و بندگی و حبل و یو و صوبندی پندیا عجله نصحت که ترکیه اوکت دیرو و جالب دیگرای
 مشهور قوش در بند آب جویره و اکثری مفصل معناسندیدار اوکت طویج بند روال و غیره
 بندرگا رشتل و لیان که طوری بر در و بنراق قلندز باجی غیر بند و آبی سیک و زلفش
 قطاره و بر بندگاه اکثری و مفصل معناسندیدار اوکت بری بندگی
 مثله بندرکن و فتل آغی که بعضی مثل آغی دیرو بند نایزه بغلای و آریه که می و بنویاری
 و صیادای بندم دکمه بندیم مثله بند که طواره بنشور بند و آغی دیرو بر آجی پیرا قدر
 توبه کی بنور بند و زع سول آرقاره دیرو که ارهاغ اچدان سندا مظهر دیرو اول آرقاره
 برغ و زع دیرو رودی آت هر چون بیش تیر و ن کنند بند و زع سست سرده بکنند
 بند و زع اول دوز بند قول بر جیم معناسند و نعل و بندگی طویج بند فتن بیش بر سق
 او تی بنفش بنوش میشی بنفش بر مودق جگر کتر کیده و بی استعمال و بنور نیک بنفخ
 باء عجله نیک باء عربیله اسرار و مصلق و نوز بنفخ معناسند چی کور بنفور بر تیکه قباغی
 بندیده دکمه بنفور سدل قوش با بناری و آقاری ایدیش سندرنگا که هند و ساند
 بر شهم در باد شاهها تختها هدر بنوک طاس صامت بیشین و ککن نیکاه او با که
 کوی معناسند در نیکن عز بیل و بغلای و سایر جنوبات با صبحک سوک طویج نیک
 با کوری بنفور دیگرای او در بنلیقم خشتک و سوه که کوکاکل بر بدی ز بعضل
 سوزه دیرو بند بلور بنفخ بنو کرم با سوعی کلیم با آن کز لونب بر لبها که
 لوزینی یعنی باء ملو طوا این ترکیله بند دیرو آن غلطه بریک لم کوچی دیگرای اونت
 پیرمایم پیراید جک مایه بنفخ یعنی هر که بنفخ ایش و دو کلات بنفخ شاهه بینون
 دونه بود در بن نیک در که کیم و سرکه و ایلمی بر بر بنفور قشرب بر لوان بنفخ بر لوان
 نون باء عربیله بنوک و جوق عظیم و بسیار معناسند و شورت و بنفخ سوزند و در نی حاجت
 معناسند در عبیدر بنون بنفخ معناسند در بعضی عریله و اوله بنویس شین استعمال

اولو رکن اصله بایله در و اوله غلط را کسب البعد ایضا الوصل و القطع و بان منه بیجا
و هیئت البوار هلاک معناسنه دریمه باریاز کونای و بایا و بیچکهارا ان منله هایتت بحرجه
ثم معناسنه و هاکوز لک معناسنه در کلمه حرف تخفیف در لام جازه معناسنه و عیدله
علم آئی و یله رشعلای و عهده و نصید بیای معناسنه هر توستان اوتوی هر ارم ترخ نلاری
و ایک کونی فائما و رجا لندر و جوشه و یله دشا هک احمد رش قوی کاتر من بن و داز
آوش کهرین جاوش و باهرام و مطلقا با دشا، معناسنه در ای کلمه من کسر و باهرام
و خوش بوکنه داخی دیلر هر هان با توت نسخ و آبدار و حسن قوی بی بود خوشمید و
مه برکز زمان با بود برکان عشق و یو همان خوشکلو و خوشمید و برهم معصوف و کوی
او دله و نصیب بوکنه کئی عیدر عدل معناسنه هر مندر نصیب و هر کئی بایلق هر کئی
براز و بعض معناسنه و در عینک در همت مایشق و عیدر هر مطه عیدر سید و
برخ هیک هر کئی هر کئی قول با خود آق نقطه در در اعضاده طاح و اولور ترکیده و ایخی
مشهور در عیدر پهلویان و ایکی و شهر ایران در پهلوان شیر مرد و در اولور و تلو
و صوباشی و بیهرت لار لشکر و فوسدن بر طایفتک احمد کمال پنازاده بولور ترکی
مشکلا کک کشیق و تحقیق چون بر دوخی رساله ایدر کیهلوان مفرد اولور کلمور
سپاهنیک مفردنه دیلر نتم بویتله ظاهر و کسب کیه او بود پهلوان جهان میان
سیدر عا لاندنهای و لشکر معتقدنه دیلر نتم بویتله ظاهر و نوکر پهلوانی زلف
سپاه جوا آمد مستعیدین در نکاهه ام شاه داد این در شسپاه جهان آن پهلوانی و حوت
و کلاه اما مقضای بدقی اولدر که موکله و بر فوی همدر که چشم در عرب اصل و چشم
و عجم و هر دیلر نتم بویتله ظاهر و یکی خفته بود ند با سوک در در هر هفت پهل و سپه
کز در بر جزئی وان در که اصل بان در رضا معناسنه نتم سبکمان و خو بانی در بر
پهلوان معنای ترکیب حافظه در اصل وان پهل در علمیه نقل اولدر و معناسنه
نقدم اولنوب قاعده ترکیب تغییر و گمشد پهلوانک بر جزئی پهلوان و بقدر عرب قویب
اتمش در فله دیشد رواکا مشهور لکنه عجم پهلوی در عرب فلولی در بلک کیه پهلوان

پیش شردن عبارته که مره اصفهانی کتاب التلبیة به شرح اشهد بو عبادتک که بعینها
 نقل و لنور و اعلم ان کلام الفرس قدما کان او حادثا یجری علی خمسة النیمه و هی الفریقیة
 و الدریة و الفاریسیة و الخوزیة و السریانیة و الفارسیة قد یطلق و تراجمها
 ما یتم الکل فاما الفریقیة فكان یجری بها کلم الملوک فی مجالسهم و هی لغة منسوبة
 الی قهله و حواسم تبع علی خمسة مدائن اصفهان و ری و اعدان و مهاباد و نهاوند و آدر
 باجان و بیلوکانک بر جزیری دایم الفلنون در اداة جمع اولان الفلنون دکدر
 بلکه معنای نسبت آفرند یعنی یا کف مدلولی در جمالتی چونند خسروانی و کلبانی و
 کی کجی بملوی بملو منسوب لغو معان و فرس قدیم در بملو شهر ایزان بهلمه دستوانه
 بهم نکه دیمک در بهمار بمعنی بسیار بهمان زاید و خسرو اولان عبارته در کلمات ایزان
 واقع اولو بهمان قول و اق سوس بهمن اورته پیش آبی و فرس ایزد نیک
 اکی کونی و بر خضک اسدر و بر چک در زعفران نیکز بعضی زعفران ددی بهنا
 اکی دور لود و تیک اسدر بهمجنه تیک مدر که بهمن اینک اکی کوننده اولو ملوک
 فرس اول کونه غایتد تعظیم اید لرطها با بسور در اول طعاهله بهمن شرح و بر سر
 و بهمن سپید قویر لرغایت مبارک طو تر لرغس فخری سر بسو ایام توار فخری باد
 و میمون فال چون بهمجنه بهی بر از و چیک و تی بهن این عریچه عرض معنای
 بهنا اینلو بهنا و ر مشلم بهنا نه خوشن بوی و چورک و تی و میمون یوزینه معنای
 دشمنش کریه آدمی شکست هست که تریسی زین بهنا نه بهمن مثالی بهنا به
 کجی کبی سندر در او غلا بختل انوکلمه قوز اوینار لر بهن دشت و اسر صحابه هو اعلام رمال اندر
 هم اکتبی سیکر و ایزا و کجه و بهانه و بهر و برای معنای مثلا اکتبی آن اندن او تری
 دیمک در اکتبی تو سندن او تری بیاجنه معنای پیاب مثلا پایاب بیابان بیان
 معنای سندر که نکریده او الریا زید دیمک در بیات نعم و فتقوا اما عریچه بیات بیت لفظان
 یعنی کیم این سندن دیر لر فلان نسنه بیات لوش یعنی کیم کیم دیمک در بیابان بهری
 آرد و جنه پیام خبر نیام معنای بیابان بهر جزیری بیابان معنی حق او تی و باقی بهر است
 ایباغله تصلی سندن و بر باغی هست لفظان تخفیف اولمش در دست و دست قایم سندر

استعمال و التور بجهت شمل و درمانه بد با به عربیله بریدر بیابان مناسنه در پیلایا بحمله
اشکاره مناسنه تدرخمن عربیدر تندق شطرح پیاده بی عربیدر بریک کجک برق بحق
وسکو برخی ترکیده دانی استعمال اولور نس سلیعی سبایح رنگ چون شد از نظر بهمان
فروع برف ذرتن زشا، روم شد پیدا بتم هر کو و ذکر التلیدن بر آلتی رولار
و کردیر برام مثل و بر آدی دایغی شکن دزنی روار و چه کردی پیغاره برنش
و طعنه شمس خرمی رایت رای او زنده ایم بر م و آفتاب پیغاره و هتاه و ناکس
و جنگ و ملامت و لعنت پیشان او آرق طوار و تیمار ایدوی نعل بند مناسنه
پیغام خبر پیغمبر خرمی پیغوله او کوششی و دار صوفی و یک پیغامه من و بخاری
آردی پیغامه بر مثل پیغامه و رسول پیغوی ترکی دل و ترکی خطبیک اول که در که
بحوق سکر دیور نظر ترکیده دایغی شایع در بیکار حکمت یعنی سواش و خرمی بیکال او ف
دمری بیکله آه او غور دن و بر گردن بیک مورث شمس خرمی قابل مناسنه رهو
نقل ایلدی او چو نورست و مملکت اربی شمس او چو روست و مملکت بیکه
بیکن عزیزیل و کوزر و طباق بلیغوش سون آزاد که منقش اولور و بر جگر که کنارند
سیا، نقطه جغری و ادر و کنارند که جغری اولور شمس خرمی و وصف خلق شاهای
کردند و دوش سنبل و نسرین و رد و سیغوش بلیکوش منله بیلیم مران بیکند شو
سمند که آدیدر بلیک بدخشان او چی که ای چش و مر لوار و در تیر بدخشان
دیر لر بجان عهد و اوج که او چه شور بجان او چک و صوفی بیه خرمی بیه خرمی سوار
احانت پیوده منقول سیوه سر او جلمش و باحق و باطل بوز اون بیک عدد
دیر لر پیو کوده و دیکلری تور دیخو در که قانی کرهاک ایدر پیو تور کولک بولکلک
دیر کرای باره سدر تو کونو خنده اولور پیوسان ایندنگ پیو اشغی ایران پیوس
تواضع و دیگی دکلمک پیو ند سبب کشان و بندک و هم و قوم افرا مناسنه و قول
باغی و آق قانی گو یاکه پایونند و پای بند بوندن تفرق او شمس پیو سته اولشق
و حق پیو دینغه بقیل اولور هم رس نشسته کفتدیلار که تن و جان عد و سوز
کفتاک چه وقتست هنوز آنچه زبهر بود پیکسه کوز بیغ منقل بلم *الایام الحکیمه سورته*

بچگونگی نویسی این سوز و چو بانگر کجای او شیخی و چو حق صوفی در پی شیخی
 در میان چکی و نعل بندگی سر سر و روان زیر کوز کران جو سندان بر و پیکر آستان
 بیجان دشمن چنگ اوت نام صباخی و طیب معناسنه چنگ نعل بندگی کوزیانی بدرد
 معنی ریونجی یعنی آق قوردی و آغ قوردی بر پشت قرش خرد عاقل و زور بر نبرد خردان
 اعلم علی و اعقل عقلا و زیر و زراء بدله قطنیه و هر کون کیلن طون و منقل بندله بز و بختدر
 که کیمشی اولماز همان اودن اولر تو لور برادر یعنی برادر یعنی فروداش برادر خواند
 فر داترا و تشنه برادر بر سرور او و معناسنه بر میت مشری یلدری ز داترا و نامر و جوارد
 چچی دیرلر مراز حجت قیسی بردون آذون آت یعنی انقلاب آتیا اولین آت دیرلر برسام کوس
 شیشی و کوس سنجی بر طیلر شوت عبودت کسب بینه خلوا بریح مرف و صوبان بندر
 تر کیده دانی استمال اولور و بریح الشماله مرغی دیر کوی طعاملر بریح بلکن بریحین مشله
 بر ندرلر جوهری بر صفت جلیق بر هفت جو اولدر کبر بر حقیقت دیرلر بریان سفله و کباب دیرلر
 فتلر ایدر بر نیم ابرسم برین نوز قرضو برش آبروق و طعمق بر شک طیب غش معناسنه
 بر وهیشن جست و جویره اگر کوی که یورک آغیونجی بیز و سلال حجتیست بای بر یورکری
 عدد شین معناسنه هست بای عجمیکر که قاولرش اوز در بستان اجمک سستار حجتیستان
 آل دیکر یعنی بستن لفظلر امر در بستر دوست سستار هفت دیو غن و چار شست
 فستق بستر و غل بیکر و غلامی پستک کتده کسکندر اوکی اوغل بسکال فار که دیار
 مغانی فستق رهمل نوز غنش و هم کتده یعنی نوز غنش که تمام نوز غنش اولر غنش غنی غن
 یاد شاه عادل دل بادایم بنیغ کین بمان سدر با با بر فر داترا شمس غزی کین آواز
 قبایل دشمن نه بسندر هکله ده خندرد خندربا با بر فر داترا بسندر و جو امد بسندو
 کانی یعنی نهر و کرینده بسندره بتکش و معاجبت و بر کزیده و جو امد و تر کتده لی شاهد
 بسیار جو قوت بر سیم وقت و نارا سدری روا پندره سیم کوفت و مویا جالیده ناره هاشم
 نقل اولدی شمس غزی بشیره باد صباخره کل آورد و حج فاندودر با شمس و شمس غزی
 بشخوار سوز معناسنه که بر کتده کت صوابه کبرک ایتدی در پستک فر و تو برقی ساج و غن

و بوزده قرانگی بشکل قره و توتو و تنی ساج بشکل قهوه قالی بشکل در زغال خرب بر بره نال
 ایطری دیگر در شش نخنی سرور ستم طلال زنده محمود شاه آنکه بیکیان تیر روی تو بشکل
 بشکول در یمن و صابک بشیخ بول برای بعضی بیج و عزم مناسبت بنجر یا بیخی بر
 بول بطریق کافور کرک مقصدی و پیش و ایسی و عیسوی ملنگ منصفی و میز رویه کرک
 و با با ساک لعای دیگر در عربیدر بنجار ارمق یعنی اقصوصه از جوی بل باء عجمیله و بجه
 شمس نخنی مانده در شکلاتی عزم آنکه دره با شیکا فته بل باء عربیله مناسبت در
 بلاد یهوده بلا و طایفه برنج پیلان مخ فلفل یعنی کیم بکست قرش مناد شست بسک کتاب
 در می بسکی قزل یویاکی بر اویدر برکت بدتر از و کهر سی بل باء عجمیله و لامک مخضیل
 کوز قیاسی بلش در ک کوکل رای همتک طاریق بیا بیونیک یا پوجی بنا کوش قوایق توری بیج دم
 بیخال اهر من غنبد ره صوکر در می بیدار صانوا نم صدر در و صیفه اهر در ک بعضی کیم بیدار
 صفت دانی استعمال اول نور روشن بیدار و خوش بیدار کی بند جلیق و صوکر در می بیدار
 شکر و کیم در بند و ری منکر بیکار بیکر سبطا طولیش من اونی در جی بود در کیم بیج
 بیچک در عربیدر یا خود یونانیدر شیکان ایچ لکن سوجیل مناسبت و صانع دیگر در چهار تخت آنه
 قش اوچی رسید موسوم نوروز کوز وصال هار شودر آن آراسته بان هار همان
 یکتر یعنی هکت محمد ره بودیاش در سنگ ایو لک بهور اعلام رجاله ندر به نظر ایو لک
 بهر شکر هرام روز اوچ مناسبت هر ای عاقل و اهل تدبیر منبت جنت بهر صابک و بیک
 و وار کل این صفتی این مناسبت هار و اینلو عرض مناسبت نیای بیصاق ای ایکه بر او
 دیگر در بهمن باء عربیله ایوسی دیگر در بهمن یفرخی ایکه در بی حرفی در مثلانی مثل
 جینی نظر در لرتی باء عجمیله ایچ یا بیج بر مناسبت منبت جسم جان هم کراخت
 بدان صورت که آتش هم می را بیکل دیگر در و یاروسی یا شکر ایسی بیابان بیج
 بیابان بیاده بیاق و شطرنج بیاده بی بیار کتور بیارک بر فوشد هر ار دستا کیم زیاده
 بیابان صوغنی بیاسو آخر تقوی و آخری قو کمنه شش نخنی است ترا کوشش
 نخستن با بر و بیشتر کفیم کیم ولیک بیج آید کمو زیر کرا این چه وودی باشد سیاه رخ

وان بگره ریست نیست بایستو و آخری بویک مفاسد کور دیدلم بیا لاج کنه لیا بچر لری نیا
عورنکار با یا خود آوودیمه سدر و عورتلرک بعضی که بولادیر لاولین پی بردر نیکیا کنی تحقیق که
عوام غلط اید و بختی اید بر بینه بکه و قیبل انجی بچ کولاشق و بوزقی و بلیق و بوری بیچار
که و هر و حل و یغنی با قوت نشوال هارت او بعبانی برسید که از تو قن او عمر تو در
بچا دو آواج بونجی و عیون بکن بختی بیدر قردی که شاعر لرا کاشیه اید لبر بچا و منکر و اور
و معروف جواهر انوا عند ندر غایت و اوی با قوت ننگه او لو کر که بود کن بچا و با قوت
مشتمه او لو را و در فرق اید لره کاه او لو کر که او دره نیغیر اید لنگه فرق او لو کر با قوت
صورتی که در بچا و کدر فر و بعضی ریافت او حق قوجه بونجی در دیو نقل اید لرا اول
اجلان تازگی بختی که بختی برین اکا شیه اید لرش فری دشمن بوزین اکا شیه
اندی شمس فری مباد دشمن حسد و کور و با دا همیشه از برقان در بلا و تب باده شمش
بصورت بلوچ و چشم چون مرمر برش بگونه کافور و زنج بوی چاده بچا بچ کولاشق
بچال کبرین رخ بچای باق بگگ بوری بچش بوزشش و طولاشش و خوشش
بچند باشنی بچون تنگ سز حق تعالی تک ذرات انوکلا و صفا اید لبر بچ نیستان
بوزی و بوزجک هر مشق و عورتلرک با شنی او تو سیدر بچیل کج بچش و برین
آنچ در بچ اشکی و بلا پی و مشق و برکت بچ با عجب که بوز بچنی است فری ریش
که خون رود از چشم خص شاه جهان همیشه بر شوه اش خشک چون بصورت بچ
زنج با عریب که کول اصل مفاسد بچ اور کولک نش رخ بچشت دین بچش آغی بچانی
دا ستراق بچینه عیاف و در مانده و اول کید و لکر که بر گوشه که فدا اید لبر بچ بچا بچ
یری او لیکه کرک آدم اولم کرک بیری حیوان بید سکت انجی جمع باشد بید با عجب لک
لج باغی اید دام اید ارا کول کالی باشد یعنی عاشق و یور کس و قورقی مفاسد بچنی دل
یور کس و قورقی مفاسد بید ارا و شمد و مکر و حیل بچ جام خوار و صلح و اید لبر بچش
بیر قوجه و بری بید رسال اول کج سیل بید رسد بچون کس و شینک و نکر و بر شینه
بود و بری سبکک و آن ایگور بید اصلان ایک و طاشنه قوی و رقی و اول بوسه

جاه پیراسته دیر پیراد قحج پیر از بعضی ارسال پیر امن چپ جور و اکب پیر امون مثالیه این
کو کلک پیراهان مناجال الدین روی بوی پیراهان یوسف کن پسنند زانک بوی حسن
دول میکند بی راه آرزون پیرانه قحج کبی و صیاد مغاسنه پیراری بل و بلون پیرانی جلیغ
پیرایه زینت و بزک پیر زاد اولو قوجه و بذر رسم پیر زاد شیخ او علی پیر زال قنل پیر زاد و پیراد
دنه چادر در دیکری اوت و قصبی و ادویه دندر بر نوع پیر زه قنل پیر زنی خود و ات پیر زنی
غیر تر پیر وزن یوکلک پیرنگ بهیولاهر سنک آصیاد یک در و نقاشد بر صورتها زینت
استه لرا و لارسم ایدر لر آدن نکر نقش و تصویر ایدر اول لر پیرنگ پیر لر پیرم کرده
بر پیر و بار کتبی عالی پیر و آن آرد چه کیدی پیر و رطالهنس پیر زینت منقش و نقاشد
و طالعوی و وزد فکر یعنی عورتی که بی و دنه چادر در دیکری ادویه دندر پیر و زینت
یعنی طاشد ر آسمانی اولور ویش اولور و زه طالع مغاسنه پیر ویش پیر کلک باش اسع
مغاسنه و او علی بابی و سکر پیر و ن شده خرج اوش سنه تکم دخل در آمد در لر خضره پیر و
دیر پیر و فی شوی پیر وزن پیری عورت پیر حن کوکلک مثالی پیرهن پیر قحج پیر اوت
یعنی و درنگ پیر ایش پیراری برات قوت طالع مغاسنه پیر زهری پیر صبا پیر پیر
نام پیران یکاوس در پیش ایش و آلاجه و جوم بیست پیرایه پیر پیر مغاسنه
و توقف ایدر یک در و زیان اولش پیر و سامان جمله آنرا که نشد اوری و پیر
و اصل سوزوم در اولر سنه پستان زانک لفظ و لغات عبادت با سار مغاسنه
که در کوی پیش در پستان که شکان بیستگانی اریق دیکر در پیر زمان اولو اهل
و طایفه پیرایه کونده بر و پیرادی پیر الله والاحه قره و قاز قره و سسغان و ابرسن
بی سامان فاسق پیرین پیر مضر که تیشی آلاجه اولور عجب برص دیر پیر بیسکی جلیق
و ابرص کب پیرسن اریق با عریله در و بر و ندر که زهر لودر سنه پیر پیری اولور در
سند اولر قلعه هلاهل شهر نده بر تازه ایکن لر لر که زیان اتمای پیری پیر اهر
زهر اولور اقلعه نقل و لوز همانان کو کیدر پیرسن اولر اولور و معتقد اویشوا پیر
مقدم الخیش یعنی عسکره اوچه کیدی پیشیا ده پیشیا جلوا که عوام پیر پیر پیر پیر پیر

پیشا دست نقد مناسبت بیسانی آن و او که مناسبت خواهد عطار یکی اول که پیشانی ندارد
 یکی آخر که یابی ندارد پیشانی بند یکین دیر که عورت را با شکر که بر بود و با جوی و ادر
 پیشانی پیش بر پریش از ستلو سدوی که قاروره ایل طبعیم کو مته و لریش با رنه پیشانی
 قانک او کوی که قانک او پور پذیرت ترا لورک پیشترک منله باه عریله از قرفاس
 حور و نغوی او تمه سی که تمام او نادرین او لور دخی قلغین او دیا که طو تول و تر لور دخی
 پر لور و لدریش حور منله پیش باه طوا که آدم او کته قورل و آورده و بیای پیشکار این
 شهر و حذر مکار و قبله صدر و صدق مناسبت پیشکاره قابل که مای و آورده در در پریشار
 منله پیش دست او و تولی پیشش منته و تکلف که او لور و فکر لر پیشکاره صدر مجلس
 و قور او کوی و وقت او بی پیشا صدر خواننده و نیکی خانی و کلیم پیشکاره صدر اولان
 با پریشم دست که رسته بازار آمده اول و برین آنچه در لریش عازر امام قوروش
 پیشا و منتهای یعنی او بولان کسینه پیش و او کچه کیدی پیشه صنعت و معز و او پوش
 پیشه و صنعت اصلی او ستاد پیشه که منله پیشه او مان و کورک و سپی پیشین
 او کندی و او یله و قتی پیشی او کلک بیغه جماع قایو بیکار کاف عریله پیشه و لوند
 بیکار کاف عریله جز و صواش نقش و اشکون بیکار از صواش و نقاشی بیکه و منته
 و او بیکاره عین غلغی ارگن آدم که جماع قار و ولیم بیکانه یاد پیش کل مناسبت
 بیکن قبل لک و بو لک علم بیل باغ و باقیمه سلیله کرای بیل که ترکیه و مستحق در بیل عریله
 قبل مناسبت در بیل مان یا و قبل و صوغن و کوز لکن صلیلی نماید یا و در نیک صغندر
 پیشه سته قبل کوی بلیسه منله بلیقان بر مملکت صدر سیلا دشاک درانه بلیقن نه و بوغون
 بلیک لوق در می که که در لر بیل گوش قلیق پیرانغی بیلون بر در او حواد و در و در
 که امله بکر یلیله سائی و کوز کل از پیشه و کوز کل خوردی و کوز قباغی و قبل در ملو اوق
 بیل باه عریله یعنی بلیک یعنی سده دکرای اوق در می بیل یعنی برون قندی بیل باه عریله
 و در دخی هم قور و بو کت بیمار سته و خسته لکن حالتش کشتک لندی چهار زون منته و در
 بیمار این منله بزرگی حروبی قیاس و بی انداز بیمار خسته لکن حالتش بیماری کوزک

او غلطان خستلیغی بیمار تر دین خستلیغی بیمار کون خسته که تو بیماری سیاه دل
 خستلیغی غریب حمای محرمه و بر لرزیدند چهل دن بیداره و از راه بیمارستان بیمار خانه کی
 آنده خسته لره بیمار ایدر لر بیماری یاریک علت ذوق بینا زاده کورده خاسته در زیر
 بمالغنه سد بریناره دیو و صورت فکر و شمس غریب و شمش را نخواهد آنچه کسی زانک
 او در کینست بیتاره و اسدی نقلده بلا معناسنه درک اینج بر کینست حرم بان پیاده
 اهنگ جنگ دازد و بیتاره بی نام او کس برق بینند این طوطی و خد و چو ل در رو
 کور در دیک در بید و چلوق بینوکش و قنق بینوک مثل ایدر دینک بی بنویسند
 آس بنینم و قنوق و قنیل بنینه دور نمیزی یعنی اسکی بی بیرون بی و ریوش شی بیوک
 کلن و نیکه و آنرا او غلطان بیورالتش بیک عددوزبان بهلویده او نیک عدد دور
 بیورده بهلوی اغتضه بیکه در بیوراز غریب بیورده مثل بیوک کلن کونی بیو طول بیور
 بیوک کلن و نیکه و آنرا او غلطان بیوکوه که قنایع هلاک ایدر قورده و کلن و نیکه بیه
 ایج باغی و سرجه بریده باطل بهزک فوس آینه دن بر او ک کدیدر که کبیه اغتضار و نیکه کلن
 یوز نیزی یلده برای ارتور در بر سیل اون اوج آبی او لور اول آبی باشند باشی بیلم
 ایدر لر اول آیم بهیرک دیر یعنی ماه جلال نماز بخندان که اون آبی ایدر بری ثور و سن
 و بری ادر بهشت و بری و داد و بری تیر و بری مرداد و بری شهر و بری مهر و
 و بری آیار و بری آذر و بری دی و بری بهمن و بری اسفند از در اول جلال
 آیدن روی ملک شاه محمود و جموع اوج یوزالتش کون اولور و آیار آتیک از خنده
 بیش کون دایغ زاده ایدر سنه شصتیه موافق اولسون ایخون اوج یوزالتش
 بیش کون اولدی اول بیش کون که ایام ستور و دیر بر آد و قی و بر لر بیوم عیار
 ایدر لر یوز نیزی بیکه کن یوز یک منجی بین برای دخی آرتور در که ربع یومدن حاصل اولدی
 و اول آبی اولدن آخرنه کن بیرام ایدر اول پیل اون اوج لری اولدی یوزالتش
 دید کلری چاقور بیسیه کینست فرخنده و کله بهمان یعنی بیهوده باطل بهمن باغ عیسله
 بیکه ک پیداره دنه چادر بیهوده او دانستند پنجاه بین اولمش سنه که برش اوله

خطه
 اساء شهر حرمیه

باب النبا المفضیة بیا بر نوع آشن در طالع با شده بشور لر تینا کذا یعنی قووا کلاک تا یعنی
صنما وای بنت دیکه دیت کافر لو طیدرخی بوید در و مشوقه بتایخ قه یعنی برادر کبی
عورتی اول اول عورتی بتایخ دیر حکم یعنی عورتی قه دیر برت برست بوته طایخی تخانه
بوید اوی وکلک بیکه دیت اوی دیکه دیر زیر کوه اوید دیر بونیک چنگ بتلا دیتسوانه در
یعنی قیو یعنی و برشی معناسنه بدینا زشت صورت که آدم آبی کوز یک قوز قریبیا منله
بایک مسوره بیا آن پیش در بتیاره دشمن نیکو نیست جلد که جو زوی ایله و مضر سفله و بنور له
ایدر که غایتده اکتی اولور بتیاره تو بیخ کتاف و انگرک طشره بی بی ملامت او هر که هانرا
بکشاید دندان کشید چرخ بیرون بیکه نینج پنج بریش در که قوه عیشی دیر لو ویری
ویتی وچی اول نسندر کنی اندازه اوله و بی اندام و بی ضبط اوله نیکان حیوانات
آشغ بیخت پخت لفظدن فعل ماضی هم لازم هم متعدی استعمال اولور شدی و بشور دی
معناسنه خا راجاردن لفظدن مشتقده زمان لفظدن جمع معناسنه بیبت برست لغدر
نخکاره یعنی لکت کتکها و ندول که انوکله کوز بر لر زخمی بای عریله و خایر عجمه ایلیه یک
دو و عرید زخک طالع بادای کی بابانی در خلیه برهن یعنی نهمکان بیخه نگنده و چردی
و چو ملک بخر عبیده لا بد یعنی کرکلو و فارسیده بت یعنی صنم و معنی بود بد قوز نصیبلو
ید قوز انگرک طاش طرفندن چوره یانی و نصیبلو بد ندر روز که نغایه بکر ز رخوش مخلو
او تدر بدوش امید بدعا و که جهاق جانی او دانندن النور بر طلو براده اکثر درون
خود بهار و بر اشق و بر اشور و بر از بر از بر اشق و او کندره ویش و تصیم بر از هفت
یشی و طغفق معناسنه اعدس اسمیل هم باب معنومه و هم باب مسوره که توردی
بر آن زیاد کنن ترا مثله بران زینت تخفیفه ماضی معناسنه یعنی کچی و کچس
برایه قلم بو نند یعنی ترا شید دیر بر بر شرفایغ و اگر کوکی و طاعا باشنده اولان بو شرفیک
یوزی و یکیش و اشکل طوارنه خاشک ندر بر خط بقور ضمه ایله دخی جاندر در اصله شرح ایلام بر خاشک
جنگ نشنا بر بخوبی اناری و تکریم دن او و کلار و آش اوی بو لغتله بایه منسوخه
دخی کلش در بر د آلابه تاش و جامه دور کندن بر تسم در و بودن لفظدن صیغه ماضی در

و اراق معناسنه بر بایء عجیبه مشکلمعناسنه و لئکه ترکیده بله بر میل دیو لیر بر ده قلمه بکلمه دخی دیو لیر
 بر بط برد چاوشندی های هوی و صاول تو ز تری بر دانی جوق بلو موفخلو کشته بر بزرگ
 بمعنی بزرگ یعنی آنقدر و مصدب معناسنه بر د بار یواش جلم معناسنه و بوک کوتری و یون
 به کلج جول و صبور معناسنه بر د ارشکله بر ز قریبی بوی هم صفت خا لار بر و بر معناسنه و هم
 اسم مصدر در یو کلک معناسنه مثال صفات ذات جو اهد بر آن تیغ کف بر بر و یازی بر د
 نوعه تند و بغارت کز مثال مصوری فر و کفشد آن تانازا کز نه شان رنگ ماند و نه
 فر و نه بر د و یازی بر دی هیه یازی بر دل طبق بر دل دالک کسه سیله بهادر د لا و تاناسنه
 بر عجبه بیخ در لوشوی مولوی بد لالان از نیم جان در کار دار کرد ما سباب صوبت اختیار
 بر د لالان در رنج هم از نیم جان حکم که ده سویی صفت دشمنان بر تری تیغ که جو قه و تاناسنه اولور
 بر زده بمعنی بر ز و فریندی و قاف و و در ترق بر زین آتشگاه و هجاب آتشکده بر س یکسیدان
 لفظندن صیغه ام در صور دیمک در بر تسان صور اراق بغض الف و نون مبالغه عجب و بر
 د د ل بر س باء عجبید بولار رو تیغ و بهار و بو زات بو زنده و در هری یواش و معنی بر ز
 پیوس بر د راق نوع صوبندی بر غور بلغواش بر غول آینه بر ترق و و در صوبه معنی قریب طاناسنه
 اولان بو عمق بر کسون ابر پیوی بکنه تو ذل و صلا ابر که ابر یکش صوا که تری کاه بو لوند
 اولور شهور در و ابرغ قوی در صور ده اولور بر قه منقب و طاش چیک بر مر بر بعضند
 ابر یقیح و ایشد بر زنده بو لکم بر نس باش اور توی یا خود باش اور نایسی بر نس
 که انوکم تیون قرق لور و فرینه نس کسک بر نس معض پیوستی که بر د لور است که در
 بر و بمعنی ابر و یوی قاش قه مخفف آتشدر بر و رقت لفظندن ام در دوری کت
 و نمک در توت بیق بر و در قیسی نسنه بر ون غلظه بر ون معناسنه بر ون بر ت
 بر سه طاش حکم بر کجی بر حمید رشی کجی بر خود مثله بر زده ادا یی نسنه بر کوی طاع کسبی که
 بیانی در و ابر کجی دخی دیو لیر بر تو قرانی و قریسی و یوز و بلده و اکر کوی بمعنی بر د یعنی لغز
 بزرگ رنگ نمه تیسله و رانم و کاف سکونیه عظیم و یوک معناسنه بر ز کوار اولور و
 قی اولور و کند و دانندن اولوق ایدی و ایدر که علم اهله محض و چهار معناسنه دخی کلور

کمال پاشا زاد محضر علی شویله تحقیق ایند که علم اهلنم بزکوار که بر بجزئی بزک در و جزئی
 واد در شکر زبان فارسیه و ارفیق لیاقت معاسنی افاوه ایدر نیک در شهسوار و بر لر معانی شاهه
 لایق انجودیک در اسب رموار و بر لر معانی یوله بر آت بزکوار که معانی ترکیبی بی اولوی لایق
 اما اولوغه لایق معاسنه استقال و لنور اول نقد برجه بزکوار که اصلا بزکی وارا اولور ایدن
 اختصار اویشد بر بزکی اولوق بزکوار بی تخی اولوق برغاله اولوغه و بنغور غنچه بر باغی
 وقر آوازیدر دول بزک بیج نور دی و تمام بوچکی و کبری دو به چکی بزغول یاری و کوشش
 بغدادیدن بشن آتش یعنی بلغور بزگم قرغوغ و طمان بزغوی یعنی یامری یومری سنده دیمک در
 بزکولک یا تقویز اول طبق و آتش و شت آنک یعنی بالدر و ایچک و قدخوارک بزک اوینی
 که عنجه چیک بر لر بزکول باز دیکم اوینی اویناچی بزماور دنولا و قابضی لوله بی و بر
 سوغه لایق بیچک طعام بزغویون فریدون او زینک آیدر بزغوغ کون و آبی و بلدر طوغی بزغ
 بزوهیدن لفظندن صیغه ام و وصف ترکیبی در یعنی جمله بزسنه صور دیمک در شمشخیزی
 دیده کم دون نظیری اویند بر در حالک خنر و دانش بزغوه بزغانی کوفتی و شک معاسنه
 و قیغولونه جدی بزجی بزغوه قرغوغ و قیغوغ و شکست بست خود سونق معاسنه و در کمن
 ریشکی بر دمودر که آنک و ذرنه دوز و آرقه تمالیستان مروف و مشهور بر سوزات
 اکلن نه بر دیر لر سیدر جمعی با تین کلور فارسی سنده و اوله در یعنی بوستان در و بر شتا
 سر ندیب دیده بر شه آیدر بستان افروز سلطان بزکی دیدگی بزجی در و چک دم
 و اور و ذواتی دیدکاری سیمیر اقر در بستان ابرور مثله بستان آنک مثل بستان
 و فتعلق بزجی بر آغدر با دیده اولور بستان آنگه سینه معاسنه بزسنه مستق بست
 مرجان و اواق انجوبانک کسر سیسم افصح در ضمه دن بر بیدر مرجان قول طاش کبی در
 مغرب دکنندن چهار بست اولور بعضا ایدر انجوبانک بر بسنه لوله و بر لر در سینه مرجان
 و بر لر بسکن بر طاع در که آنگه کو کوزن دن غیری قوشن اولور بر بنتا بدب آنگه وار که
 هر نه ایدر بسکن و بر لر بر همافوزی بسوده ایدر قوشن نشن نشن غیری کل اقبال اورا
 دست ایام زانرا در کرامت نابسوده پشنت بلسی و قوشن نشن آرقه و بسک و آرقه

سری بستی دیوار بید وخی که طیانور لم و جزو محبت او غلان بسته گی پت ترغ میغلان دن
غیری بر کندر بادیده او بود که بویا آغدر کلو او و پت تم فردا شتی شتاز سکر دن
پت شتاز و نمل و او کور غم شتاز غم و قویوق دبی بست مهره او کور غم شتاز طبعور قولان
پشتوار اردق بوی بسته دپیک و یوسک بکث و یون و اردق بوی بسته باغ من بستیان
قل آغی و او نکر و اردق دیاج و قیو باغی و عوشنکه نوکل بر نسنه حکم اید لر شتبان دیر
پشتیان مثل پستی بر آغدر که آندان بای دوز لر شتیک طوق و کوز جی فرغی و قور حق
سلاج و قیون کی قی شتس فیزی آهوی بین و کور خطا بودند شتیک در ناف و سوده
مشک شتیک قوی کوه قوی انداملوار آدم و اینسه حریم شی و یوک جکی شیکل فرغ و
قور حق سلاج پت کول مثل شتیک کت شتیز بر طعامد که ضمایا شتیز لر شتیک نشان قورم شتیز
ضمایا مثل کاسه بلوط و بعضی شتیز پت یوک پتیز نشان سکر دن پستی مثل شتیز نور سلمه
آشتی بنماز مطما جوی و قالب و سوسی پتیز چورک اونی بنوط ملک الصنه معناسنه در زلف
دیگر و روافز ملک پت معنی شتیک لغتیز بلویا شتس فیزی بکث و عول و جویو او جی و شتیک
دیوار و پتایا یاری تکیه فرغدر و جکی کجا بر آغ در کتار و ارکل کتار شتیک ان کرمان
لغتنده چونک نه دیر لر و حاکم کتار ناندیر چونک تا اینسه دیر کتار حوانات کتار کتار
بند شتیز کتار غالب کتار خیار شتیز کتار کتار و آبا کتار او کتار بی بلار عو خوار زم
لغتنده قاجون دیر لر که کریمه معناسنه بلبل موف و شتیز ذکر که با یا غنده دیر لر
فر ما ایدر آرمعنا شتیز عیدر جیمی بلبل کور و غندر سید جی کور و جی غنا و بل و عیدر پتار
چک بولا و معناسنه پتار کتار کتار دیر تار شتیک طلاءه شتیک بلبل معنی فضل معنی و شتیک
پتیز دیر و مانی او قی جی قی بلبل کتار و امر کلو بوداق عیدر بلبل و موف و شتیز
نهاریدن اوو رلقون فکر کتار کتار کتار جی پت بلبلعا اعلام رجالند و مینور با دپیک
احد رتاق بر بویک ادها قدر بلبل کتار طفره و شتیک کتار کتار کتار و پتار و پتار و پتار
قیوم و از بی و او جی دیر بی بلوار و دیوار دن جهان درک او جی بلبل کتار شتیز اندام
و کتار کتار و شتیز و دین سر مر امیر و رلقون کتار معنی استیک و لقی و معنی و لقی کتار کتار

کسر بیله

بانگ کسره سیله و لامک تشدید و فتح سیله و ضمیر سیله و این جائید در بلور طایفی که آق مصفا
 طاشد ریلوس بی حد تواضع و بابت تعلق و بمعنی آمدن بلوغ صفاق بلوک و بیعی بلوک آق و شخان
 و طو و غیره و طایفه معناسنه و حاصل ولایت که بر کس تعیین و عمل و در بلوک است و طویل
 یلم تر از کفیتی بلایست یعنی بلیدین هر سنه تک بی مطلقا کلین و بخردن بر نوع حور احمدین
 استعمل اید هر که سنه تک آفرین در لیمان ماندن لفظون صیغه امر و قال یک حدیث اور
 جهان و در بلوننه بنویس برچ که طوم در درون چشمک بر جبهه بنیشت بر ندان و کولدن خوبتر سنه
 چشمک زبان ان اعصمور دیر بر او تد و بخوانن بخیر بند عصمه که عورت را با نبلرند و در تر لر
 پنجه بیخ و در طمانند بنده جلیق کونک طواریه بشوریند و صورتی و حرکت لیکم سنه نندار
 در بلوک حکم سنه و جزو ایدار انا روار و صاحب الما معناسنه نند ز شمله و شوه شدق قدر بنداشه
 در رسم با خود بر مثال کمان کرده بوالخی بند و رجوالد و زیند کونک که طواریه بشورینک با بوک
 یاب و بنیله و او به نکلن کونک چهار حق جبهه بی کوه طماندینی بن کویجی بر دانه در کس ریشیل
 تابی وار در بوکلک معناسنه بر دار و در رسم رفت و آخری و عیال بنلا و عمل بنیا و مشله
 بندوش و کلمه یک در سمع اول معناسنه و قوت و آفریند یا بارخ جائیدر و آمدن معناسنه بوی
 مثل یوسینی بوب بلا و او بنی سخن سپهر کوی فرم جهان شده بند بر چشم و مهر و ما هوش چون
 بوب می نماید و جادو راجی معناسنه بویا برد لو طعام در بوب بدین بارگاه بوشن هر حد و یک
 مثل بوبه دار زو مند لطف اتی علی ایدر معناسنه و جالید و شمس خیزی بو لغت شتر کد راز و منافی
 معناسنه راجی کلور دیو نعل اید و بد رو لیکن سموع و مانوس اولانان ار زو مند لطف معناسنه
 اولر یا یله در که آفریند و تیجی در بفصل خود بولخی بضم لبا و نیقطه حاصره من تخفتم الیاء
 بنقطه من من ختمها دیو تصحیح ایلدی بس ولایات بو لفظه مطرب اولدی ترغ قطع ایدر
 فرین عولونیک قافزینده و رخ اولان لغت شوکله کند و لغت تتبع ایدوب نقل ایدر اولک
 او زنه شود رونیک کبی خلافتند و اینه نقل اولانان برده آنو کل استمه ما اولان راست
 و کل در زیر که لغت جریبه و غیره ما لوفه دپ جمع ایدر نقل ایلد را حال اولر که اولم ده
 یکلش و شمس اولم عیان جمالیه جمع اولانان لغت بو قبیلاند ریکه اسدی کوی دایج لغت

چشم تمشید معلوم در که اول جمع است و کی لغت آمان سندن و آنا سندن انشش و کل در پس
 کر شاسب من سنده کور کوی لغتاری خلافته روایت واقع اولان پیر لر ده استه باد آنتک
 درست دکلار بو بو صخره یویاب معنی بویه یعنی اوق نشانی بوته التون کوس سز جی
 ظرف که طراقن ایدر لر و اوق نشانی بو تیار با پیلین کج احو سز و بقیه سنده بوج بوری
 و یعنی بوش و هوش که انرا زدن و لفظن خارج اولان اکا بوج دیز لر و بوجه بوزلمو
 دیز لر بوج بی بوجه بوزلمو و یعنی بوزلی بوج کوز چیاخی معنی بیج بوختن پیر پرم
 که بسبب فتنه مووف و پاک تپی و محکمان بوزلمه شده بود و خود معناسنه و بودن
 لفظن صیغه ماضی در اکثر بود که ماضی دن حکایت لوور و در ایضا استعمال اولور
 تنگ جان بود یعنی جان ایدی پادشاه بود پادشاه ایسی دیمک در و قمر اگاه بود بلاء
 بختنک صیغه اسم اماله ایتمکله قناسک فیرک آریخی و اما له سوز ضمیر خالق و معناسنه در
 بود پیدا غز بندری یعنی بانج و بکله سنده بوده اوش بوردی اولک ک اولدی ایدی
 دیمک در یا یا و خطابی در یا خود ماضی دن حکایت ر بوده بوش تری معناسنه و فروش
 فوز بود و بوز و غنه بوزینه مثل بوز فر زنه معناسنه بوز منست دیز لر یعنی نیم و غلور
 و پولاد معناسنه بوز شتی رنگ بوزنه بو طراقدر که قو بوجیلر استعمال ایدر لر بویاب
 حمیم سازدن معناسنه و ساز و قش بویاب یا ف حمیم اور جی بوری مووف ساز در
 او فور مکله جالینور کیده دخی بوری دیز لر بوری زن بوری جالی بوری جی معنی بز
 بوری میخ اوچی بوزر و دوق و حیواندک بوزنی و بوی قونسلک غنقاری وانگک
 و بالدر سوز سویمک بوزنه درشت آغ و زدی پوزر انک و کوی بالدر بوزنه مثل
 بوزنه بجام لون خاوی بوزش دگ و عذر و بیز بوزنه مثل بوزنه بیون بوزنه قطار
 بوس اویمک بوسم شک بوست دری و هوسنه تک فایده دخی استعمال اولور بوست
 با دام بوست جوز دیز لر بوست برای دباغ بوست کاله سبیلندک دری و لوک
 تکمیلی بوستان معنی بستان و قو قلی هر یعنی قوتی چوق بر دیمک در ریاحین
 و سینه و ات اولان بود دیز لر بوسک لؤچک و قش معناسنه بوستان صغری بوستان

عیلم ملک بوستین باء عیلم که کورک بوستین دور کورکچی بو سیلمان خورم و هدهده
 عربیدر بو سیله جورش بوستیند مثل بوستگاه ایوان پادشاه او یکم بر اولدغندان
 او تری بوستری دیر لر بوستک مثل بویش باء عربیله چاکک معناسنه بویش اورتی بویشین
 لفظدن صیغه امر و وصف ترکیبی در بویش کورک اندیشه معناسنه بوستک یعنی بویش بویشین
 لفظدن اسم مصدر در او توشن بیکر در او و بو معناسنه بوستک چیک یعنی کوری کورک
 معناسنه بوستک او تیک و کچک بویشده ستوره و پاک عورخ او تلو دیک در بویش بویش
 که ایچنه قماش قویر اولدله بویش بویش دیک اولور بقیه در بویش چورک اولی بویش ایشی در
 بیکر شور لر بویش مثل بویش بویش شوق در که ایچ تودر بویش بویش که چیلار لر و نیای
 عراقی بویشون بر جانور دک صورتده پیش کی در لور نکیکر و بر جانور در که خطاده
 اولور بو آدند پیش کی در لور نکیکر و و ایدر که بر قوش در هر صویطه طالع قیسه بر تپه
 موج ویردا کنلکم دیر که بیل اسلکجه در لور دو موج بر و رود و لور چطوره و منگون
 آدده و کلک تانی کیمه دیر و عجیب کلور که هر طرفن باقی بر لور تک کور نور ایدر
 که روز کارک تلوتندن کما یتر بوک اولاکه دیک لعل معناسنه بوک باء عیلم قانو
 واک و عیلم قنوی آغز نه قود قنوی جایی جزینی و جور خوب بلور نر و لسون
 ترک لنده تود دیر لر و عیلم قنوسنه دانی دیر لر بوکان نورلق بوکان کاف
 عیلم اوغلان تیاچی رحم معناسنه و اول فرده و ات در که ترک کشته و اوستنه
 چور لر که نم و لسون و قیون بویشی بوک مثل بوک پیشنه معناسنه بر کیده دانی بول
 استیقال و لور قیام معناسنه و کار بان ساری بوستک خانه که من فر ایچون ایدر لر
 و معقوبینی دم تپه بوچار اتمه دیری و جنگ ساری بوک کج طرفه و حیره بوک کتدیر مثل
 و رسوت بول باء عربیله قوش بوردی بولاد آهن تری یعنی حور در دم و دیشی بول او
 دانه برنج بولایج طوف و نسه عربیدر بوک کج مثل و سینه بوک بوک بوک کج معناسنه
 بول باء بول قوردی که تود و ز خوردی دانی دیر لر و تجربله و نیش کاون و امر نوم
 با یوش دیدکای قوش در که ویرانلرده اولور کوندن طشر و چقاز نه ایله اول اولور

یا خود آوری آید آنکه کلور در بر حق تعالی نیک امر بد و او یکم در بار و مکتب و قدر و قرآن کما جویس
 ز لوله بوجار قول بری که جنگ اولم بون یعنی بن یعنی بی بر مکتب آمد و از دیگر بی بون
 معنای سنه بون یکلی بود با توش و با توشه کز بر توش در و او کنی بوجه هدهد و آرد و او شتر
 بوی خود قوی بی رایحه بویا زاده تو فلو سنه صفتی ما لوفور بویا با عجله بکر نظر بویا سنه
 باء عجله بوییدن افطندن صفتی ما لوفور بکر کن یکم اولور بویان صدق بقرنی و مشک
 و غیره قوی بویان تو فراق و بر مکتب آید بویا یک محمد نوس و آووه دان که غرضه صفتی
 و بولر بویزه امند و او بوشین بوییدن افطندن ام مصدر در بیلش دیکم ربوی فروش عطار
 بویکا ان و غلظت تباخی نری هم در بولر بویکا شلیجی دانچه بکار در دشت مری وارد و در
 بغداد و ایلکاشقانه السطالین در بولر بویا در آن آووه دانه و قوان چکی او شقی بویه بباء
 عجله ز و منند بوییدن افطندن ام مصدر در بولر بویزه دیکم در نیمه او کنی قوی بهار روح
 ما زو بطن همان موقوف در بیدر بهت عیله در بویقه آووک او ز نهلمان سویله مبروت
 اسم معنوی در بهمانا و شش و عاجز قالم دیکم ربهم معانسه یعنی سوختن از شش بیدر
 بهی بیدر سنج دینی دیکم در و او کلچن دکرای او تدر باشی آریه باشنه بکر و یک او کنی
 بهیسی او دون قزوب هم رقیق و شغفه یقین او موق هم بیدر شولر در که اکا نظف
 بونم و شولن مباد که اکا نظف بولیم بنیازش ذوبان مرضی و مطلقا معلول و مطلق بویکن و نیکه
 و در بزه و کز او غلظان و کوه دیکرای فورده و در که کسی بر هلاک آید بویوس امند و لواضع
 و کند و چون نه سویله او دیو دکلمت بویک کل عز خج و سن معانسه شش فی غی غم کوارین
 بود چه بخت مثل آتش بود چه بویک بویکائی دوشن عروبی معانسه **الباب الثاني عشر**
 تا خود رتی معانسه و ادات تعلیل در لام جازه معانسه مثلا آمدن ما ترا بیم و انهاء غایب چون
 کلور مثلا رشم یا بیکم و دوام معانسه کلور مثلا تا درین کلمه کوسفندی هست نه شیدا اصل
 ز قضای وقت معانسه کلور مثلا بکن و در تباکی گاه اولور شطر ایکن کلور مثلا غلظان تونایی
 من نیایم تاب شلم و وارت و رخ و بیچ و طاقت و تبرک بویک و وصف ترکیبی در استعمال
 اولور مثلا عالم تاب کسی و بیست معانسه هم دم و قوشیق و بوشیق با بال او در که وقت

بویوم

و بوی و معنا سینه با با طبق و طوطو تا بان بید راجی با ستارای فیضی تا بستانی زابلق و یابلق
 تابستان طبات تابش تا بیدر لفظندان اسم مصدر در بیدر را بش در بیک در اینش در قریش
 مفاسسه تا بل آتش تو بلان بوج تا باناک بیدر راجی تا بوت اوی قوشی صد و قوشیدر جمع تو برب
 کلور تا بوه که بجزه کی در اما تو بیدری اولور را بچندر طعام شور ز زبانی بیدر لایق و آید کلوق
 ثبات تا ثر مفاسسه در و بر طابقتک اسدر و تغلیف خانه تک کرای او حرد و بیدر اما در مشهور
 طابقتک اسدر آهله ترکک کو بیلوسنه و عوامنه و بر ترکک قال دیور تا تاریک و تکس
 قوشی تا ماری بر تجلو قفتان و خوب کوه و ابو منشک و خورده بلر و تا نر منسوب بیک در
 تاج عبیدر جمع تیان کلور و فر مفاسسه با دشاهرا با نبلر تکید کرای کسوته و بیدر و خورده کمنه
 دیور لرتاج بوقص صد هد تاج خورس سلطان ترکی دکهای چیک در تاجک خورس لکی و تاج
 لفظتک بقیع دروغی تاج خورس بیک در و بر قومک تاجبدر تا حک مثل و ولایت فارس تا بیک
 ولایت یارس و لغت فارس تاج کیانی با دشاهلق تاج تا حکم برد و قفتان در تیر و نیز
 ولایت بیک لر تاج متل تاج تنق تاج مفاسسه در و بر بجز در باقتدن تیری بستریم لر امنشی
 اوطن شهنش بهست که در مطر مکارم او بزر خود و تباری بجای صیه و تاج تا خفته
 توشه آتش و ایخاریب تا خنچی او که آلی تا را باش دیسی و غری شنهک حبیبی و بند
 ارشی و کرش و طمان و قر اکوشن تیزی بصایع کند ازین ازان روی من چون لاله که گفت
 تا بهشت مار و بولتی تاریک تا لاج منله و آواز و مشعله تاج ابراهیم بیهی بکر شام
 با بانی آید ز مار و کنه کم طوار و پیشو تاریک در بیک تا دهار طار طهان تا رهنه طمان تا دم
 شلطارم و قر اکو اواناره ترارشی و قیابن یعنی بویک ترار و او است قفتانی و قر اکو بخاق
 و بیل مفاسسه تاریک قر اکو تاریک قر اکو تاریکی منله تا بجه تا ارم قچی تا زیانه منله تا بوج
 و بیک در تا ز سکر هم ترک تا ز خنچی دیور و اوی سکنو کی تاریخی بیدر دیوی آت و آو آتی
 تا زنی کار برد در بوجاق و در عجبچه ندیده دیور تاریک و کس که در کفر رسیدن لر لایحه
 بعضی فارس بلین ز دیور لر ناسط طار لفظن تا نصلال در که بود در جودله عورتلر
 ایدر لر و ترک مفاسسه مثلا حواجه تاش و سبق تاشن دیور یعنی حواجه و بسواد نکر کلر

دیک در بر عکس آید در تلخ و قوی و غیره مفاسسه یعنی بر آنقدر که او در آن اولی از غیر بی
پیرامونش فخری جو گوید و دشت تمام شست همان بن کل بود از شکر و آب در خوب
تاغ بر آنقدر که او در بی سوزن بلکه بر صفت هم قرار می خورد و بر وجهی که در بعضی از
و طایفه ام و در آنجی بنی اخلاقی تا غوس باقی مویها بود و من تا غنسان الفلق تا قی
در باقی و بر بر او در تا ک باغ آبی و بی و بی تا ک از آن و کشتن ایک تا باغ مثل
تا باغ و با یک و مشقه تا لان بیانا کانت و غیره شفا و لغت و بلویه قدیمه مفاسسه تا لانه
مشقه نالت ساج و وز جیل و آخ جیل آبی و زخم مفاسسه مانع بی سلسلان تا اشک غل
تا اشراق و یکی تا یک و زوس یکی تا لاسه یعنی تا سبغی طارفتی تا مبعی قائم بول مفاسسه
خبرید ز ما وارد ایون همان شکر دیک در آن شفا مفاسسه و کویح و قوه تا و بیغ تا بر با یک
و او معاینه تبادل و تواری و اردو قمار اویند ترش لفق و جیک و کشتن تا اول او ک
یعنی بویح و طم و بویح و بوم و ضایت صوح مفاسسه تا اول تراغ و نیم تا اول و بیغی علم
اولمق طوار تا و بر کیده و بیغ و بر لوطه و بیغ و بویح کویح تا ماف مفاسسه تا بیغی
غضای مانند و نظیر مفاسسه تا باغ ایک و نور و آبی باغ تا سسته تا بیغی کز بیغی
و از کل دیک در بناد قوم و قبیله و کورک و هلاکک عمید رتاری لطیفه تمان باغ ایک
تا باغی سکه و میرد و قیده تا باغی کل فرفری تا باه آرد خون و میرمز و فاسد تا باغ پوری و آری
و بر دلو فیه تب بر طاع در اندو بر حیو و آرد را ایچند برفق دلو دله و آرد کلو و بیغی و آرد
کله کوز او زنا سنده هر کون آند او دنیا تا ما کوزن سو جها سویند رتاری باه آریه دتر بی
بنی لوطه جفن او بیغی تا لانه تر باه تر زین ابر باغی و عیاق تر ک طید تر ک لسیا کین
دیشکی از نه مفاسسه و تو قوی کل عام طم نرم اولو خانون نرزن با لیه بیغی کشت بیغی تا و کله
و او ریک آوی بسته بیغی فیک خالی بیغی کول بر شیم در که انگله جو کله او در رتاری و آریه
مصدر در ریش و بیغی مفاسسه نوش فنیغی و نوش منقاری و حیوانا کله آنزوری بیغی کله
و زنده بود فیه اسله و الدل ایدی قهار تفوق ایدر تا یله اقورله و اولو بیغی کسم زه غلال و قویح
بوتی و قاب کله بیغی آنون و کشت و کله او در بیغی مفاسسه بیغی کله او در و میا و بیغی

ایلدر لر کیشی اولور تور بعلکت لحد رانه بوز کون واد در یضس بیجا بزم با پشدر نغدر که
 زمانه یضس بیجا بزمی سورسک طور دیسه طور روینه یونس بیجا بزمی سورسک بزمی دیسه
 یور تور اکر خدر که جلار لر و ذفر دی کلای غنچه خور در که اولغا بیخ و قوشبار اکر کله قوشن
 اوکر در لر توک طبق تبه های مغلوله ایل نثر و زنده تبا لفظن دن تخفیف و شندر ریتمه او رنگ
 او بی غیر طبل و کوشش نثری آبا شایچی کیم در کاه جات زطاس معومر باشد نیزه و ز زمانه
 جلار لر و باره باره معنا شمنه نیزه تیکه اچیلر شکر اتمک اکر کله ادر لر خور دیر لر تبیل
 مثله طبل لر تی سق کنده یی نتمه بتا ر نغمی تا مار کم مو ف طایفه در و بیای بی معنا سنه بی بزمی
 آرد خنه نثره محاق نثری غنچه نثری تانه تانینک فتحه سیله بعضه کلامه نثری و در کله ایمرانه
 دیمک در و ایلدر که تا ترک خایفه سنک غایده ادنی و احمق و جاهله دیر لر ننگ نغمه بیجیلر
 قابل نینگ معنا سنه خت باد شاعر او ترخ کوز غنچه مو و قدر کیریدر نغمه مستعل در نغمی
 عریض معنا سنه ننگ نما سدره برخسته بز و برلم و نیشتر خیش او رنگ او بی غنچه جامه خندر و قوش
 و ایشکله آغشی غنچه کوش کیر شیمه طایری غنچه مان یصدراع و اتمک جیلر خیشی کیرا وزن اعلک
 بزمی ایچن او بزر نغمی ایچکی آنکله فرونه ازلر تیکه معنا سنه در و سینی معنا سنه نغمی چوک کیرمانیلر
 نغمی در بزر و اصنوبانی لر سکجه دیر لر و ترکیده بچدر حکم دیر لر صومیر ده بر در لو اصطلاح انغشیلدر
خس کوکل طاریغی و عضدان اولان نغمه حاله نغمه نغمه کیم آنکله او قی ازلر و آشفته نغمه
 نغمه لولون بنگ تور نخلولون مننه نخلولون مننه نغمه کیم باز او بی و ترکستان حکمتی نغمه صا و
 نغمین نغمه خادر را و کنده قورش کونلک اول بذر که جیلر اعلک او کیریکه لر در نغمه ازلر اولان
 نغمی و آغچه آنکله سه دو شمین لولون لر ننگ دواج دکلای قوشخیز ندر و مننه نغمه کیم
 قوشی و دواج تو بایت و ادا اهل تفضیل در منلا ایلدر که بجز و منقر یعنی نگر او لورن
 ترا یوسکجه بوار تر آص و نغمه نغمی ترا آده نرسک نغمه ازلر و مو و در بزمی میزان
 معنا سنه ترا نکلین بزمی با نی نغمه اهل اوللر بر لوق تبت تکله و نغمه کیم تر تم طار لقم
 دیمک در نغمه باطل لر جان بزمی بخیری دلده و ندر ادا ایلمکه دیر لر عیدر نغمه
 او ک فتحه سیله و خانک سکونیلد فرک خندیدر و غنچه معنا سنه بزمی در ترخال نغمه بزمی

حک

توخان معاف مسمعنا سمنه و ترخون دیکلای سمنه که بنور ترخانیه مو و فاشن در که ترک سده
شاید در ترخیغ اغریصاقی ترجمه مانج نکلی ترخون مو و فاشن در بنور ترخانیه مثل ترخانیه ترخان
نایاک عورت و اوغلان ترزده قایمی تریسی ویر بوده کوی یعنی عفت و باطل سویلیک سمنه
ترس فرخو عجز خوف معناسنه ترسان ترسیدن لفظندان صیغه مبالغه در زیاد خوردنی
و قور قور بک در ترسان ترانی بعضا او ده پیمان کافر در در ترغند و کندن قلمغش فصل
یعنی آن بری ترف بیز صوبی و پیز قوردی و قوق و کش ترخنج انچه صوبی بول که کندن
زحمت بکلور اگر خواجه که بود در جهانت بدل رعم تن در زحمت و درغ ده تصد
بودن در کبر و آستان بنا سده و در بی سامان و در فرخ در قند جمع حصوله محال اولان
ایش و ملان وعده و حیوون و محرابی ترف و اتوز طواش ترک ترکش و قولنه که
دور نغینه در جنگ دیکر و تراک لفظندان تخفیف اولمش و بدین معنی طر و بدین ترکه انکلیش
ترکه و نطس ترکان خانون ترکش بلک ترکان قراک معنی ترکی ترکه ارک قش شدنی
نکته که بعضی سر کرده ترکه کسکن و بول کر ترس مهموف دار و در ترسه ای قراک اراغی
ترکه نصف در اتوز و در اتوز بر در کجک بعنه بر کر نرم ملوت منج معناسنه تر عوده
صانینی ترش ترنلن ترند بر وجه کجک خوش در ترک بای کرشک آوازی و بدین
و در ترنکین بعو بالی ویر دار و در ترغ انچه بول ترغ معناسنه ترغی حد بلک ترغیب
صا و کرش کلخ کستر بر با و معناسنه تر نیان طبله و عیش سپیدی و جیت و بغیر تر و ند
بلان وعده تر و کر نخ صرب بول ترغ و ترغ معناسنه تر وید مشله و پشسته تر و نطس
بول تره مطلقا سمنه که بوستانه اکلور و پیز تخفیف و تشدید جابزه تره ها و طوطه
ریم معناسنه در یعنی کون و عین با صدمه می کرده و در بیوت ترغش تره تره بزرگ ترغی دلم
برای هر قدر ترغی پوز تریان تر نیان لفظندان تخفیف اولمش یعنی پیش سپیدی و طبله
ترین یا ترکه و او برک ترین و اسون آکشی و ترخانیه تریم مانج کلک می و ترخانیه اش
تر یوه مر ببول تر قرض در بر لبر بزرگ مع زرق توغش تره تره مایل در آنگنده او پسند
باغاره و کلا سانه اولور لطف اتعجیل ایدر برهم دلایند یعنی ما سینه و اول توغش تره تره بزرگ

و اصغرها نزهه دیرلر ترازه عجله پیش و فرقی و بیوزیه دن چهارم اشراکن تر در تریج
 چکر که انکک ایچینه اولور تیره دکون مکلورنی و جقلدی و اولوق و در کون مردی و درنی و کون
 اولیغ تر و سکلن نزهه آریه و بغلای قلیغی زاء عجله و عجله جاپنور و کلید بزی و سوق و میان
 سمرای و تر خانه یعنی اوستون انجی تر حوب و عکر و بمعنی نزهه و صو کناری و در کون مایشی
 اوستونده اولان دری و کلید تری نزهه آسیا در کون اولیغی سحر استهزاء و طوطی عیدر
 نشت لکن نسو ای جبهه ریکری دری بردنادر و دینارک سیدی بردانک و در نسود
 دانکک و بعد ریس نسود نینارک سید سنک بیج اولور بیج ناری درت نخشدن برکش اولور
 نوبیلید ب تسوخ دیرلم جو دینارک بیست نشت دانکک ای بی ادر و دانکک جار طسوت
 اشهر یعنی او قلی کرینی نشت یعنی نشت و بیجک آنجا بارقی ناله تشبیه باق اولوتی
 نشت لکن بمعنی نشت لیدر طشت دیرلر نشت خوان سینه ساحت نامه و نیشل کو بیجک
 و نغار و نکتة شی می کایئل عم تشریف عیدر ز طعت کیوردک و اولوق نشتین تاریخ و حیدر
 ایکی ایک آدیدر برینه نشتین اول دیرلم برینه نشتین ثانی دیرلم اول کوزا و تو ز بر کوندر
 اول در کونند و کنش عوب بر جنبه کوشین ثانی او تو ز کوندر او چی کونده تو بر جنبه
 بکوشیج بجاده شج عیدر رال و ایقی بزنگ نشتن دو رود کونک آنلر ندن در کس
 بر اوزن او چی بنوری دم دک دیوار دیرلر نشته صونر و نشته معناسینیج استعمال اولور
 یعنی چی بیک بلک اصله شکر یعنی دالله در لونه قوس اهل کشته دالله تا اوز نسته تو ایچی و
 و تادل و ادر و وهیکل طوماری نسو نر خالت و بمعنی نسویش خوش دل اولوق معناسنه
 دینی مکلور عیدر تشریف ج چشمک یعنی کوز لک نیشی او قلی کرینی سبی معناسنه نیش سیه کاه
 تعیم تر ز بیایلم عیدر تقوید بون هیجک عیدر تقار بویک تری نفع کو بیجک و بر بویک
 کله در کوز دیرلر نشت نوزی خاتم عیدر ابواسحق که دهد در بدامن و نفع ترقی نوزون
 دیکه در و نای معناسنه و بوع یعنی بخار و زوزانه آتش و تشدیدله حاجت اشته در تقاضا
 سیکلی و شراب سوخته از عین قدح نشت حرات معناسنه اینم مصدر در وصفه حاجی در تافتن
 لفظندن تخیف اولوشدر و بیج معناسنه شوهر تخف استعمال اولور و اریک معناسنه و بیج

تلاوه و نوحه یعنی کندوی کور مش کسه تلاه قمر اول بعض با نکه تلاه واقع الموش در تپای عیدر
 ظلمو زضعل اولق مهلاک اولق تلیمه حکم تلبدنه ساکوش عیدر تپا بر او ندر و عقوب پوایی
 تلک فوجی بو تپه ننگ منله تلخ آچی تلخاک آجیرق تلخ کلر تلخه تلخه تلخه تلخه تلخه تلخه تلخه تلخه
 تلواسه منظر اب تلخه من جاجی و منی تلواسه تلومر تلخه تلخه تلخه تلخه تلخه تلخه تلخه تلخه
 و سیکه فاق و طوار بوخنانا بر ویان نه زبان و ذکر تلخه سینگ تلخه در زیکر سیه سی و در و سیه
 نیل تخینه دروش و بکر تلخ تلخه در زیان اکنه تلخه تلخه کی نور و جالی تلخه حکم تلخه تلخه تلخه
 که سید در و تلخه اور تپه تلخه تلخه تلخه تلخه تلخه تلخه تلخه تلخه تلخه تلخه تلخه
 قنا بر دیلر بر او ندر و خرون داخی دیلر تلخه تلخه تلخه تلخه تلخه تلخه تلخه تلخه
 و فاء و فاء منسه لفظه سیدر شول که دیلر که کلام تلخه دی فائیل سوید یلین که تریب جالدر
 نه کم رحل فاء فاء و دیلر اول که سیه که دیل سوید کن فاء فایله و نه تلخه تلخه تلخه تلخه تلخه
 کوز آچی تلخه بوته اوقی یعنی تلخه تلخه اوق و بو تپه داخی دیلر تلخه بدل در که ترکیه و سیدر
 تنوا و کوز و کوز تلخه تلخه تلخه خالی که اوزن خاوی اوله و مطلق خالی و فای خالی معنا سینگ
 فوجی بو تپه بنیل کاهل که ترکیه یعنی استعمال اولنور که کوز بهر بر لر بیات رشتلور و تپه
 ایکی یوزو خالی و حکم بنیل مک و کاهل مثل بنیل تلخه تلخه بیان معنا سنه و صقی و جماع
 اتمک تلخه تلخه تلخه تلخه تلخه تلخه تلخه تلخه تلخه تلخه تلخه تلخه تلخه تلخه
 اور تلخه تلخه تلخه تلخه تلخه تلخه تلخه تلخه تلخه تلخه تلخه تلخه تلخه
 تلخه و تلخه تلخه تلخه اعضاده بو هر چه صوت که اولان بر تلخه اولنور و سنا بیدر
 قوشل اور کدن او تری و مطلقا در تم صورت در اولاجرت زود کون تلخه تلخه تلخه
 تنه خالی تشوی بو نیدی دو کک بر او ای بو تلخه تلخه تلخه تلخه تلخه تلخه تلخه
 مثل تپه تلخه اوزن بصلی خالی و اوزن ساچ تلخه تلخه تلخه تلخه تلخه تلخه تلخه
 ننگ نونک سکونیه طریحی و ایر تولایکی و جوال و صر بده و مشکال و کک که کونک بر یان در
 و طاع و دپس تلخه تلخه صقی تلخه تلخه بر نوع طوز در بعضا بورق هند بر در تلخه تلخه طار و تلخه
 منله و کله قوال و ابر نه طوز کونک سینگ تلخه تلخه تلخه و کونک بر نوع اچر و آچی ابر نه در

بجز و شایع در آلتون نیکه بجزه نند و اورجک و جلاها ابلک و ذکی الت که جلاخ و دیرل
 نند و مثله توفروف او جقدر بعض پرلر ده ایچنده اتمک نشور لر تئور آشور کوسکو که
 آنوکله او دقتدر لر تئور تاب نوره یال ایدجک بلیر تئوره تئوروش که در ویشلم بیل لر نه
 طو تر و دم دن او جقدر که سوه کور و لر تئومند نند رست و کویکل خوش و شادی
 تئوندقی پر ایدر نند و رود تره یانگی که نازه یانغ در نتم بر طولی قماش و قشقانک بدنی و
 اودن و اندرون مفاسنه و طغان کتروبی و ذفق و قوی غم دیر کوی قوتخوز که نمانده
 کوچک قوتخوز نتم و در تره یانغ نتم عینکوت او جک آچی تره یانکوز و نند رست او لور
 بر مایه و قز در می وقت مفاسنه و کوه سن آچی و صواکلمن بر و حجه توار و بر و در می زن و لور
 ایچیم کین قوی لور و قد مکا شمس خونی شاد و سنانت رب طین مقام دشن ملک
 قوا و توار و نواب جمع نابلد زینا بل نتم قولان بھوج بونج ندر نش و ایچ خوسیدر تئور غمخیر
 تئورین ایدر کورین نجاق تئورینی بر نوح قشقانلی و رعین و لای نند و اولو رغابت و بونج
 اولور و قید ایچون بوغولان دوه و اول دوه نلمخشنه دخی دیر لر عبیده و اول کس بیلمه
 منقوح در فار رسید و اوساکن در توش و او کس و سیله یعنی تشن یعنی حارت توش
 قرنه که آنوکله بر قاز لر نوغا یونغ نلوانش کم فرمان و لای نند و تئورینی ایتلمه یونغ دل بشور که
 غایتده و غبتلو آس و رتکیده دخی توغاستعمال اولور توفیق بادشاهارت بندر نلند و
 و حکم ده یاز لور نوبیل طازلق باشی و این نتم قات و ایراتر مفاسنه نتم وقت یعنی تئور
 تم هو نتم ننگ یونگی دینی نظیری و اعلام رجال بندر تم تن دیر لر بر موف بادشاهد رانک
 بونج اکثر تئور لغظندن تکره اتباع و مزاج طریقه استعمال اولور و یانج قماش ستم نیک کاهل
 بعض خذ و تمیر واقع او شرس در جوق بیچ نتم رستم نالک خنجی در که افندی او غیدر
 دیر لر اسفند بار تهمتن دیر لر جوق نابل کت حکمیکه و در ن بودن بر اندری بواغشوقه خوب
 التاب لکن تراز نالک صاعقل تیر نرسو بعض خذ و واقع او شرس در تیر بر نندی صوا چون
 رعینی سنه اوسون شاهل در تیر اتش تراشیدن لغظندن عینوه امر و وصف تیر کوی ویشلا
 آرزیت تراش دیر لر یعنی بت بونجی آرز که ابراهیم بیچاره م کله در تیر انشیه بوفه تراکت حکمیکه و لویوب

بارلق و چیلان اولان صا اترند فوجن دیبر لر بر قوش در تریق فشق و دوزم بلان خبیر
 اصونایله لغد رعیدر ترست اوچ بوز عدد دیبر و مملوک عناسنه که اهل عراق کتک اندیز
 ترک تراک لفظدان تخفیف و غشدر تریق لای کریشی صند ای بره یینک کستر بر دانه تریاق
 مو و فربعی ببول دارد و در که زهر که مفرین کدر رعربجه صلیح جو جو یوه اتر یاق بکس اتقاء
 دوالم التیمو فاریتی نوج الویستی اخر تریاق و تریاقم لانه تانده یاق و منقوال العیسی
 سیتیضی نصیبها بر تریاقیه اصنی فاری عربیلو بلسعال انمشدر تریاق منقده تریاق اوت کوکید و
 تریاقن بوک سید درستی کبی نغده شمنه رعیدر نغده کبر و یادیک کبری اوت کوکد نیک رعیدر
 شلو ایندا و جوق عناسنک کتره منقو نکل منقو حقی کلیم شایک بوزنی تاء منقو حقی رعیدر
 نیکن هاد و خاتون نیکشان حقی کلین در عربی اوسلو فی اوزر ز تلک کلور و ساچر سنه صو
 کی تم خاق تمح عیقتان نیتن بر جو نره وارد رینعم مشهدی نغده وایدن کره وایدن کره
 بر موضوع در رعربجه اذ هابه دیبر لر تریق معنی تری و اثر یعنی ایز تریق معنی تری یعنی تری بره
 تله منقو حقه کبری کچد تری بوش تری دستی ای بوش و فیقر تری کاه بوش کبریت تری و ملسوش
 و اولکو و تری عناسننه تری اومرق تیدیلر جو بلعشوشی تری بر شیمه کاه کلور اولاق
 که موف در وقار و نونک تری که اوندرا و جوی نصیبی و مختصیسی بو قدر نصیب عناسننه
 کلور و تری جلالی یازی آبی در و فوس آلینیک اوزن او جوی عناسننه در و تری القوم و لوق
 وظلمت و کوکد ایلی و کی درک و آهن نینبکس و سقف خایند قومان اعاج و بانجی کره نیکد رکی
 و عطار دیلیری و صاعقم و بالان و قلا و ز و کور کبی و قفقان کنگک جو یابانی و بر قوش جو ذر
 که او کیک مقدار ی عراق دیاندره جوق اولور رعربجه نینفین دیبر و او دکوزی و اوق در مینی
 او اولق تیر اراکم صاعلی تیر ازه منقده تیر و ان جو که ایچنه اوق قویا بر تیره دل ملول تیرس
 بلک تیرم او لوانون تیرمان او فلجی تیر بولاق و قرا لوق و بر نور سنه تمی او و بر قار
 طونق اولوق و بانجیلر در که تیر نیک بولاق و قولا کت تیر کو کوزر در بر نیکلر کبری دیر رعربجه
 او میان دماغ و دوق و او میان تیر بلیست برالدن آلن اوق یعنی بر او عوددی لیکن اوق بر تخ
 هفتان بر جی و چاکلی تیر نیر منقده تیر کترنگ عالم سیلم کسن و ایتی و کله و چیل و یور کتره اناکس و

مر محلا و صورت نژییب و مرق ترزا و عجمی کن او غلدر چی قوش ترزای قاپو بیاق اشرفی
 نیز کارم بوکر نوار نیز کر صورت و بوک نره مرنگ و لغسلم غر مجنراب بر بر بنسه کوگر بنه کر بر
 قوش در بنسه کمر و کوکک تیغ ناملو قح او لسون و بنجاق او لسون و غیره و فومند و ما و نوجان
 یعنی ترکه ترکید طماز و بر لر و سوسوق دیکلری که تره لنگ هنوز نردن چقدی زهاندر و شعله
 معناسنه و باوجی و بش پانچ بری و طماغ و پیری تیغ افرو ز پانچ تیغ سر یالم قبا تیغ نشانه
 نیز اوج معناسنه نماید علاج ایکنه و کسنگ غصه تنیم یک و بسلمک و رعایتا بیک و ریح
 معناسنه و چی کلور و بر ترم ترزا ز شنان و با زار اما اسدی طوی و هند و شاه بخجانی و مس
 غرنی کاربان سر می معناسنه نقل بید لر غالب بود که اول قلیله ده ترزا ز شنان و با زار اکثر
 خانده اولور اول سبیدن اطلاق اولور و موارد استعمال لر بنه تنیم اولور و شعله بنه
 ظاهر اولور که باز ارسوق معناسنه اوله تمامش بنه تنیم و ارمان بنه تنیم و در که کلور اجندان
 جعاله کر بنه تنیم و چون جوالیدن چی چرخش جو در در و لوم ضنه نافع در تر با قله ندر بنه تنیم و خنده
 ترکه یعنی ترکید طماز و بر لر بنه تنیم و ریحک یعنی سوطاقت و بهادر و توانا و طما و عاقل
 بهمان ملکونلان نور نندن چکر بر بوک در انزوت دکنلی اور زنده اولور روز نده
 رطوبت اولور کیدونک قالیچی تمام اولورده ایچده بقره سنگ کی بنه ظاهر اولور و اول
 رطوبت دیر کوکس ضنه نافع و تره بوچیل دیکلری قوشیغز و طیم معناسنه و اسپان
 و اولونق تیغ **الت الیضوی بیان** یعنی تخان بننان منله تنیم بر ولایتک اسد رسک
 خالص کا نسبت و اضافت اولور رسک یعنی بانگ ضمه تسلیه تنیم قایمه بنده استعمال
 اولور شد بدله و شد بدینه چی جایز درگاه اولور بر نون زیاده ایله تنیم دیر رسک
 تنیمی دیر لر تنیق برده تیغ حروف غیر آخی در عزجه لاشمه لاکشه دیر لر تم حاق شست
 بر بوچی و قیسه که ترکیده انکیه دیر لر و زنده آینی بوز در مع در او قی معناسنه و در حق معناسنه
 تخم نونه تک آهله دیر لر که اندن حاصل اولور جو با نده و غیر نده استعمال اولور و می معناسنه
 که ادک تیغ در تخم مرغ برده تخم قنده ده فهم هضم اولیور فاسلا اولیور و تخم معناسنه
 تخم سوسوق یعنی ترکید بر نندن اول چتوب ظاهر اولدی چی مرنگ اسد ترکیده سوسوق دیر لر تخان

تخمک طیخما نسوق و تخمان و هو تخم اطلاق اولو نورا لیدن و آر بدن تخمانه نما ترا سکا
 و بسنی و سنک معناسنه کلور ترا گوز لک بر استعلق تر ب موقوف در ترکیه دینی تر ب بر
 شلم کبیر ریور تر ب فی ترا کیده تر ب مرت تا مار و طوطی تر ب ترجمه نوک تر و نوک و نارک
 تر ب یورک قلیغ تر ب کشی تر بشت قرمه تر بته قوزی قلیغی تر ب ش پیرن مایه خوش کم کشته
 ما ڈل در غایب و خوش در سیکک کشته و اکثر تر شکیا قوزی قولاغ و اکثری اولم اشفاق
 اکثرک تر ب کان کدایان معناسنه در تر ک لفظندک جم در عرب و خانواد و حیوان و کلدی
 دای در بر تر بغان باج و بد ر معناسنه تر ب غول حکم کجا یون تر ب و کس و کس و کس تر ب قاق
 حوار زم لغتده سلاح دار معناسنه استعمال اولو تر ب ک جن و خطا و دشت و چاق و حکمدر
 تر ک از بیجا یون و غارت یون سکر دم صلیق و ناز و شیو بیترکی غوی بر طایفه در کد حوان
 خوار و وفان و یکبار در کد قورقلم تر ب کجی بو بنوری تر ب جم موقوف عیش در ترکیه
 دای متعل در عجب ناز چ در بر سوا فله اولو تر ب تخمان قوان اونی تر ب جملک تر ب ش قوزی
 قولاغ بمعنی تر ب قورم صوب یول کم کد کد کد کد کد کد کد کد کد کد کد کد کد کد کد کد
 بکر که در تار معنومه دینی در کدی کجشد تر ب حوار زم لغتده تر ب معناسنه تر ب بیوغرت
 صون اولو تر ب قیاد و کیش اولو تر ب قی کجی بعضی تر ب قی واقع اولمش در قافله نقل اغامعنه
 تعار حوار زم لغتده وجه معاش معناسنه در بعضی تر ب تعال واقع اولمش در تر ب ک ستر غازی
 بیزی نفس آفریند یعنی نفوس و الحج ذر و بیوع و یا بقوتف معناسنه قلمتور ب کور کد کد
 قوشن بو برنی کلمه یعنی دگر تکوک جانور شکلده در زش قدح در که تر ب باجر کد کد کد کد کد
 کد
 یعنی و کدی در من کمن یعنی همان اون بیک عدد در لرتن در یای مظهر اولو بر باق در
 زهر مقرر تر ب دغ ایدر لر ضر و در لیلان صوف و غیزه ایجر لر باذن الله در ف ایدر و تو معناسنه
 یعنی کمان تلایغ تر ب صحنه و صکره ایچلن قدح تنبان یعنی همان تنبل کد کد کد کد کد
 معناسنه تنبا با دقتده تنبا با صیقه کد کد کد کد کد کد کد کد کد کد کد کد کد کد کد کد
 مرت معناسنه تر ب یعنی بر خرد و در شلم جو با یا دتو با تنده معناسنه تا کدیک لبر بوق و تندر

تندی کو ره اولان میرجه پر و مطلقا غلظت و برقوق سو ریدک اعضاده و طبعه اولسون
تندی گوش و تندی دل و بر لر تنگ بقیض تنگ معنا سنه تو و اور بجای بله سن ذمک در عربی است
معنا سنه ضعیف بود که و اول لفظ اولینه گاه اولور فرورت شدن او ثری مطلقا اولور نظام
بشریری مگر شکیب دلست جان ندارد هر آنکس که جو نوظمان ندارد را مدینه است که
ملح اولی لقی لغت حاجی و او د و شتر شست و بر لکاه اولور وزن فرور شدن او ثری و او نوح
لفظ اولور اسدی جو با توست از جو پیش با زینا کسی کشایدت راز تو اشباع و اوله
قیقی یعنی سلیحی و قات معنا سنه نوال بر تنگ نهایتی و کرد و نمک معنا سنه نوال کوچ و قوت
و قدرت و توان لفظ نذل صیف نام در و وصف کنی در شلا قضا توان در بر لو تواند
معنا سنه کلور توانا کو طوقاد و معنا سنه نوا کربای و یعنی توان توانا یعنی نوال که درم بود
توب قات با بقای توانا کو شیلی عانی بود بر کیده غلط الی ب نور و در بر لو تو مو و غیر
انواعی اولور مور اولور سیاه اولور یزغی فرور خور بر لیک اولور اندن بر شیم اولور بر تو
تیم جو کس که کو ندم و وقتت و یک در توانا کن و باش او تو بی تو بی بر نوع اتم در اول زمانه
یورش تو بنگ که حکم در لاجو امجا کیده تو در بر و دیده حکم اصله کیده غی تا مصلحت در
فالیسید نایمشک اولدی بر لره تا بله لفظ ایدر لره نونه کدم بخیا بی تو تا کوز چکن نوم و
دارودر تو جیسیل رودکی خود ترا جوید جوینی و زرب عینان تو جیه جوید نشیب نوح
مور و در بر کیده ذنی استعمال اطونر بر عینی معدن در و ذم می داخی اولور نقر ایدر قیلدن
ایدر لر نوح ها تو می نوحته او دش و قوتش و کو حش معنا سنه توجه دیوار لر او زرنه
ایستاقی جوید بر لر ایدر لر نوک معنا سنه تو در یک و جو بات یغند بر لر و دو اولدی کیده
مخلمش تجوی عطای او بنا شد بر بادره بود از لعل و کو جو تو بود و تو ذی خوش نمکی
در کلای او و در لر لول عورت و عشوق و بالور و ویناق و جو شرم که تقابل بر وقت محی
نوران بر عکلت احمد روزیای تو ذی و طلب معنا سنه و ترغیب و عوارت و کدر است و خوش
لفظ نذل صیف نام و وصف کنی در روز صورت ایدر تو ذی اولش و اولشک اولینه معنا سنه
و بیند و هفتان تو سن خین است یعنی حکم بر تو سن کو در عوارت و سیه بو طوارش طاقت و قدرت

بی طاعت و بر طاعت و بی توش ای گاه ستمکار یکی با طاعت و با هوش و حکمت
 و آخلق و رفیق یعنی جان اثری و ارسلان و بعضی ظاهر توش در آن از ق تو میخیزد بر تو حال
 چاوش و بنگارکیش آری تو تمان نشان و میان سرای توشه از ق توشل توشی
 معناسنه توشی یعنی جان عجز چه رفیق معناسنه نوع سلسکسک آنگی که اودی بخیر زمان
 سونیز و طاع و اودن توف یا نغو سکر معناسنه تول اوق تو ای و معنی و مجوز تو لاج
 یکباره معناسنه خوار زم یعنی در تو لا اول سنده در ک آق بری انوکلمه اصلا رله بر نگیده تول
 دیلر تولره اوکر دیکلای آغ در تولد اینلور اولور عجز چه و آرخون توش تعلیم و طاعت
 تولد اومکچی بترک معناسنه که طیبیا قسده جناری در لر تو ان لغت خواندم دره و زبان
 معانده اودن بیک عدده دیلر و یکی سئلواری تون شرفه بر شرفه در کلک تونی کلند
 یئور جری و اواناق بردن کلک کس تو و ای و اولر قیق یعنی سدر بو عزت فیغی بر اولر لغت
 توه وقت تو یل این تونی کن قی نوبی شرفه وقت چه و سز نش عر بیدر نوبی توش بوری
 و بر توش در ک شیفین دیلر قیزه مشله و فر طوق دیکلای توفخو در قایره زبان فارسی زبان
 دری زبان لغات اولر غدن اوتوی بونده بوخ حرف بو قدر زیر اولر فو نعا شکر زغالی
 دکلدرا نلسکر و قدر کر بو قطع هدر کورد را فاضل غدن بر کس کیک قطع سدر **سبیت**
 هشت و هشت نکر اندر قاری نایدیمی تا نیا موزی بنایخی اندرین معنی هشت
 اکنون این حرف یادگیری از جمله ثناء و حناء و صا و صا و طاء و طاء و عین و قاف
البار الحلیم هجتم ساکن او کلمه علامت توبیه در اسم تجمیدر که آنده هاء علامت اوله
 توبیا و لونه اگر تا اندن بدل هجتم ساکن گنور زینا بفتح و با یونج و اما که اصله یعنی غنوشه
 و با یونج و اهلر ایدی گاه اولور که دهان بدل آق گنور لر بیدی و قرندقی بی و کاف عی
 مطلقا توبیا بولوشه جیم ابدال و لنور حکام کی اصله لکام ایدی و بیخ کی اصله ننگ ایدی
 و جیم عی مود هلسور اوله دومی الحقولک غنزه سواکر و شلا جکی نه دیکدر آخونده هاء
 غیر موقوفه ایله عریبه ما معناسنه که استفهام ایچون اولر حرف و ایدر اولور اولر شملو
 اولر قره اولر هاء غیر موقوفه یا ابدال اولور مطلقا چیست و چند در جا یعنی مکان جای شمله

اصله یا پدیدار خضار دن او تری و تخفیف ن او تری یا حذف و نورد خرابی کی چایبان
 ادک او سسته کینن ادک چایک بست و زیبا معنا سنه چایوک مثله چایا کون باشی و معنی سنه
 چایک مثله چایا کون لغوی بعضی ایدر چایا بلعیا تل چایاب ایکی شمر در بری شمره
 و بری مونه قاف طایغ آنکند و ایدر که برنده خبر بیامیزم اولور و نیزه ایکی بغیر اولور
 چایکوس دل چکلیک یا تقنین معنی سنه و لطفه و حوب زیبا نغله اوی لایق و حوبه تبصیر دیر لک
 چایکوس مثله و فرینده معنی سنه و لطفه و حوب شمس خیری یا بلوی خود رایگی کند بکار
 و کی مونه بود کار چایکوس یا بلوس و بلوس لفظی کنی معنی ایکی ایندن در چایکوس چایوت
 ایسی بنیق چای خراج و بیاج و عشر جمع ایدر چایلیق ترسانت و نمرکت دانشندی چایچین
 مکنکند بر شمر در او یا ایله کانست اولوب کان چای دیر لوقا تو اولوب دایمی در سر
 و فریند آریه و بغدادی یعنی چایوم بر شمر اسدر چایله جادق که انور ارجا حوسول در اقی و
 اس معنی سنه چایکوس مثله چایدر خیمه و چایدر که عورتلر او رنورلر چایدر شب تر کیده غلط ایدر
 چایرشید بیلر که دوشک و سسته دوشکر چایدر عید راه روشن دیول او رتیبی جاد و حکار
 بوکی معنی سنه چایدرت چهار معنی سنه چهار بادرنت آیلو چایباش مندر و غنام اربعه
 چایداره چایره که چیکیلر چایدرت یا یاغ درو نیم معنی سنه چایرشیم قرآت که کوز لریک
 او سسته بر کوزکی شای اولور چایرخانه بوکی قرآن چایدره اون درت چایدرم اولون
 در دین چایرسوبازار چایرشایخ خن چایرشوب یعنی چایرسوبار کون باشه بیکری ایدر
 که چونتر آنک قاید و سمر آنچ چایرسوبازاری که فوز دیر لر غلظدر چایرم یعنی چایرم
 یعنی در دین چایرمین مثله چایرمین کونی و سمر آنچای چار و راکت فیه تسلیم ایلر و حوض چایرسوبکه
 چایروم مثله و صیغه لم در سیدیک لور و وصف تیر کی در سیکه چایرخایمیک در و سیکه دیو
 ام در چایروم یعنی چایرنا و بنام معنی سنه چایرشیم موقوفه کونلر دن بر کوندر تر کیده چایخی
 مستعمل در چایرناق بر کیده غلط ایدر چایر که دیرلر چایر نوجا رخس یعنی از اجاسوست
 و چو ایلچ معنی سنه چایرش معنی خراج یعنی آریه و بغدادی یعنی و کتان یعنی بعضی نغله فرم معنی سنه
 کلور ددی چایشت فوشلق چایشت که فوشلق و تی چایشتکه مثله چایشت فوشلق چایشت

طعم معناسنه چاشنکه بکند ادن کوردی چاغ وقت و زمان ترکیده دایمی ستم در فلانک
 چاغ در پیر و غنکوت معناسنه مثل چاغ قاف هجایی و روی عورت که هوکن
 براره میل ایدر و پادشاه خوری یعنی قایدب قورد قاری پرنس خیزی یا مکر بودی
 که تا بر خوردی زن جهان بی ثبات جانف جاق قلی و یعنی دوستی صلابی
 چاق قلی مثله چاک برنج و برنج چاک یعنی چاک که مطلقاً خدمت کار یعنی قوا و قراوش
 و شاکر دچاکسور بر در لوقه دانه بکند که کافور ایمنه قورلکا نور عوامون دیو غنم
 قلقل در دیر لچالاک چاک حال بر نوب قوش در قرغه و قوشون معذاری انک لیتی قاز
 و او زک انکه بکز حال چیم غماید و زاق چالغ شولان زک نسلد که وقت لام اولوب
 بو پیر او نره و حیرار کاک ترکیده دج چالغ دیر لر و غلط ایدر چالقلز بر چالیوس فعل
 ایجاب معناسنه در غالباً یوماندر چالغ بوستان چالغ جایت کجک صواش اصلا
 ترکمان د لیدر چالی و زق جام پوش قنح و صرحه و طلو قنح دنی دیر لر و دنی ط ستره
جام دانه و دکم جام کوی و حکم در کت اوله کفتم اچه چار که آرام نیتم
 کتم رود خیز و چی کرد جام جام و جم جم دیر لر چلما سبب انال که بیغام کرا و علی در که
 مشهور حکم در جام سنی نما جهان کور ترکی جام دیمکد راول بر صوهایدی که ایمنه حمل
 جهان کور نوردی جام چینی و نیم سوخته یعنی بی رویی یا نمش کسی و دوستک و قنح و شوک
 شاه پستی اما فرید عمر مولانا کمال پاشا زاده بود بانک تحقیق ایچون و بعضی سوشولانلرک
 تمزنجون یازد قاری رساله شولیه تحقیق ایدر که جام لفظک معنای اصل اعتبار لیکلیر
 و غیر و شدن عام در هلیوس تن جامه دیر لر اصل جامه متن در مصاف الیه تبدیل اولغش در مزونه
 جامه خواب دیر لر نتم بو بنیده معلوم اولور جدا کور دس یوسف ز فایب
 ز پیش زلیخا پشت جامه خواب جامه دان ایچنه کسی قیوالت او کور کوز دک لای
 نه دیر لر جامه تنوی کسی بوچی جامه شوک کیون در کصوایمنه کاشیمه یا بشور جامه وار
 قشنانق اگر چه قاعده بویله اقتضا اتیری که جامه وار طول کی دیمک اوله جامه وار شله
 جامکان قاعده کسی چوچون پره دیر لر جامکن مثل و قشمان صوبی دیمک اولو جامه وار درون

ای طوفی بعضی نسخه ایش طوفی دیش جامه بادرو منله و کنده کی کیلین
ظون جامیا شهر در آملری کافر در جامین بول یعنی سدک و متبول
اتک مفاسنه دجی کلور جان روح و حیله کراتی ادبدر و اغر مفاسنه اما
فرید عصر حال پاشا داده بیورر که جان روح حیواندر که هر درس وارد رنگم
بوسینه ظاهر در کرجان زند بکست حیوانزا زند کانی تو میدستی جانر حیوان
جانور دیگه کوی نوع اعتبارله در که جان وارد لفظ فارسی درسته کم بویتن ظاهر در
همای بر سر مغان از ان شرف دارد که آتخان خوار و جانور نیان از دره زبان
فارسیه و لسان عربی کی دو مفاسنه در ترکی دلیل اول مفادن بویه تعبیر بدیدر
مثلا ترک جانلو عرب دور و روح در بر عجم جانور در اما در وان روح مجرد در که انسانه
مخصوصه در سائ حیوانان و لسان عربی نفس ناطقه در بر جانیده روان او
رتاسخ ذکر اولان فرق بوسینه ظاهر در سپردم ترا جا و زخمی کاک به بدرد روان
بیتدر دار باک روانک جان او زره فضلی بوسینه ظاهر در قیون سر و تو جانور
بلکه روان سووم سر و روان شو که فراسانم جان جانان مشوق و مشوقه
جانانه منله جان باز وصف ترکیبی در جان او نیلجی دیگر جان کش طوح یعنی
او نکو مفاسنه جاندار وصف ترکیبی در جانلو دیگر و جلا مفاسنه جاندر
منله جانن چکه سر سیدر جنک مفاسنه جانن حیوانک بچر کنه در لرنه کم طایف جانور
اسب جاندر لر و یوز اغویه کاو جاندر و اور دک و جزیره در جانور جانلو
حیوان مفاسنه جاو جاو سره جملک بر ننه دن اور کوب اوتنه کلمه ننه در بر لر
و اول سره لر دخی در لر شمس خرمی حنی جانان وین فرزند وین زن و گمنش جنک
وارد لر بوسنه جاو جاو قوش لر او چر کن اوتنه کلمه دیر لر دوش د کونه در لر
جاو دان ابدی جاو دان منله جاوید مفاسنه جاوید فار سپید جاو رس
صورت فاروسی اصلد جمهر ننه کاف عجله کاو رسد تربید بدوب جاو رس
در لر جاویش او غلان اشی در لر بردار و در وقادن طوز لغی و بش باشند

دوه و برآنک بسی یعنی در خم و لایتنزه اولور جاوش بکلر اوکنده سال پورن پوب
 خه موانله و دیر مولانا جایی پشت بر پشت شاه و نشاء نشان چاوشانش زجانه سپهان
 چاولر ملوی لغتله کل کلک غیبه سدر جا مله مغناسنه جا ویدر جا ویدر ان مثل چانه صب دولت
 و عزت و صوم و مرتبیم عربیلیم در چاییم عجمیل قونی کرک صوبی اولسون کرک اولاسون
 چاهک انک جوی که چاه زخزان و دیر و چاه لفظنگ تصنیف در قویجی دیکر اولور چاه بابل
 جاذو لوقی در و هاروت لم هاروت آقمازل آصلدیغ قونی در چاه بود یا کند را اولسنم که
 بوه انک ایچند و نوزدم دن اولسیر عجم خفاف دیر لک غایجان اول قوه دیر بعضی سخند
 چا یوز و لوق اولوشن رو قویدن قویم جوی چیکالدر و قونی قراچویم چاه و قونی اردوق
 چیه و قونی آدی کسنه چاه یوزن مثل چاه یوز چاه خشک بیدر که بر قونی در کرک ایچندن آدی و کون
 کچی شعله سنه کور و ما و اوا و انغورده برمد یا ننده بر شکرک اسمد و خشک بیدر کچی ای مغناسنه
 و ماه بدر و چوبلرک یوزن مدح صدر دنده استمال بیدر و روایت بیدر که دیار بکر بفرقو
 و ادر در ادم انک ایچند کچی و کوند زرای نیکی کور نور اولننکله ماه خشک در لر و اول
 قویبه چاه خشک دیر زیاه تابناک اولر غدن اوتری جمو بیک طارنه شیله بیدر کونک بیانی
 باب نونده کلر کرکران شماء تاج جایی بر مکان مغناسنه و بر سنه دشله طومق جا کیکه
 طوقی بر جا بر ظلم و غماز مغناسنه دخی کلور و بیدر جاینا ششس اولیجی چاکا هه مغناسنه
 چایک یوزن طوقی و لوق کسب جایی پناه صغیر بر و صغیر بزی دیکر در جایی هاری یا ز بیری
 جایی بر تر باقو بر جیب صول یا مغناسنه تداک و سنه بیدر چیاغ ایمان باقو چاره ایستغنان
 بعضی سخنر چبان و لوق اولوشن چهل طباختی سنه و بوزرا و ورق و جوی باقو چیم منامه خیرت
 و چیمو بو آماه چیمین آلی چیموت و دوشک و بیدر ق ایچ و صراکت کی سنه کرک ایچند قود غلای دیر لر
 شش قونی در غرابات دیش غماش کشت در زیم فکان چیموت چفت مثل جلا لفظنگ
 صار و ترت و یچی و قانی جهلک مثل جلیق مثل جلیقا چیم صولق اولکنه و زغور و زروق
 زغ مغناسنه کیمه کیمه کیلنم هفتان چیمو بیدر صیق ادره ال یا خود آق تخرشی در کسه
 اوزرنه مع بیدر چیمو عجمیل کما و یعنی بر افکش و برایشان اوتری بر بر و مع اولق شش قونی

بولای سازگار دولت و کواکب بود و این چهره و سپک که ضیق مراد از چهره معناسیم چپین
 بر اقلینش چپین تند در له سلبه بی سپک که سکت اینجی چیز جادو و سراسر به ده و سیایان و جادو باق
 و باش اور توی چیره ایک موهلی بی چیز ترکیب چپین بود و در لر که آینه که لر بخت آمد و طبع حج
 بونش بی حج البت معناسم و کوشیدن و بچیدن معناسم و صوفی یعنی سونک که کشت
 اعضا و ضما و اولان شش که او در دیلر ترکیب آدمه و حیوانه اول طبیعیه سقا در لر
 آغزی و زحقی و لمر کبلان و فرغان ملکندزه اکثر بو یونلرند اولو را بد لر که آنی سکا کرم
 هلاک اولور کا در مان اولر شش غری روایت لیدی و اسدی طوی و ضد و شت
 بخوبی بومر شش بو یونلرند اولانه خصیصه لید لر شش مثل تخم آغزی بود که سکه تا و
 و جناب قوی لر بو جبار سونک نور لر و خیزی شش را بی قوی لر یعنی و این طریقی دخی قوی لر اکا
 قاق و دیلر بولفت هم چیم هم خا بانه روایت اولدی جلد ده و درت باشنده دو و لفت
 بو کلجی و توری غریب روخت معناسم در و فی مثل اسب خیزد لکه و فی آتلا لایسند اخله
 منک اخله و قوله بقای جدر بنا ای عظمه رتبا و با انا بی و انا آتای جدر رت باشنده دو
 شش غریب کاست در همه عالم بی که چون او کمینه شش او صد و خا جدر بود و قاصد کوی
 جدر اول غریب کجک ارق و خفت اولکن در و ترکیب جدر اول مو و شش در مهار لر و کاست لر
 انک له برت نهنگ طوق بلور لر جری او غلق و کواکب بر سر جک دیر غریب در جیم سبیل
 فطیقه و نفقه و کذا معناسم غریب در جیم عجم اولق و اولق ای هم صد معناسم و اولغان
 یعنی جدرین لفظان صفت بما لغز و نخون دیکه در جدر اولق بوی جاکا نماه جاکه شش
 جدر امین مثل شش غریب جویوانست مانده در سیایان زنی بزه آینه در جدر امین جدران
 جدرین لفظان صفت بما لوه در زبانه اولما بی دیکه در جیم عجم یا غاو و غیر و خلیفه
 در لوه در جیم عجم سبیل غالب معناسم جرت جیمک را انک فخر لری جیمک معناسم غریب
 دست او زبانی که که الله این آسان اولور و در زبان طلوع لکه حرکت سخن بلند شش
 یعنی کز لوه و شش لوزی جرت جیمین لفظان اسم صدر در اعلی و نعل اولش دیکه جویو
 مثل جریب ده قورم بنوسق که ترکیب و جوش بلور جیم مثل جیم جوی اولدی جدر غریب کاندن آیران

دوکن و قحطی عربیدر جرحه قلغان دینی و تورق و قلغان جرح اسهادر در حرکت دورته
 معناسنه یعنی سباع و رقص و قحطی و بویه و جوق و در کمن جرحی و قحط و قاتی بای و نوزک
 معناسنه یعنی قحطی دیده دوست نوروشن باد خیم بر از ناک جرح و خراسان انگنده
 بر نهنگ اسهادر جرحه شست منگنده که انوکله سنه اوزم کی و غیر می عشن ضوا جرحه معصوم دیرلو
 مشت و دست قافین سنه استعمال اولور عصری کرکی بر فوق انگور نیار دزد و کلان
 بر به جرحه شست جرحه شست کینک جنگلی و طغان دینی جرحه غله و قحطی جرحه جیره اوقی جرحه
 او تکلن قوئی کچرک قوینچه در جرحی بغه جی دیرلو و جرحه نلق و جرحه کچرک و جرحه طوی
 قوی جردان در و از اندن اچنی قوید قاری طاس و حلقه در می جرحه بر لفظه که او یک
 لوند استعمال اولور تیر کیده و نوزد بر لوند افره نوزد بیسم لبر عجم سیا جرحه در بار و قنیه بیسیه
 زرد جرحه دیرلو و بی اصل اولان آت دیرلو و قرحه کچرک و طوی قوئی کچرک کچرک
 جرحه نلق جرحه ایچ یعنی بوئیل دیر لبر کرا و اولار قوشن در جرحه کچرک قوئی و طوی جرحه
 چککه ککلیک لاده طلار و ده لرو بونینده که بر لر جرحه ر و آواز ضعیف جرحه شش جرحه قوشن
 و ضعف معناسنه جرحه شش جرحه لفظدن صیغه اسم صدر در اولت معناسنه جرحه شش اولت
 و محبت و شراب و بیرام و داد و بلغور و جرحه جوق طغان بعضی بلبلان در در جرحه شش و شراب
 طری و بر در لوی حضور جرحه غده و اول لیل دیر لبر بو جک در بعضی غده جرحه غده و نوزد و افر
 اولش در اول قرحه کچرک در که باذ کیم لرند صباحه دکن او تر جرحه کسن بر طایفه ننگ اسهادر
 جمع کرا کس کلور عبدال استعمال ایدر لر لکن اصله عربی دکله ر ز زیر اچمه فارسی سان
 جرحه بود قرحه ندم دل ایدر و کی معلوم دکله در جرحه معصوم کونی جرحه نوز آت و بیلاد در قرحه
 جرحه نوز و ک و ک یعنی شش سبک جرحه نوز اولت جرحه نوز جرحه نوز اولت ایچ جرحه کطرحه سنه
 جرحه و بیه جاوا ایشک شش قحطی دولت و نصرت و سعادت دانیست کرای بیخ جرحه و بیه و موار
 شب بر یعنی نوز سوسه بسوی میان یعنی ورته دینی جرحه و قرحه سبک بر بو لک معناسنه کلور زیدر
 و جرحه نوز جرحه معناسنه جمع بر ایلکلور و کیم قرحه صق اما لطفال جرحه کچرک کچرک کچرک کچرک
 جرحه زیدر جرحه جرحه کچرک کچرک و جرحه سن قوئی و سعلق و کچی و او تکلن قوئی و اوراق

قوی دیدگاری بود که در کم باز تیسرانه و اوراق و قندها و تر ویدر که اوته و جملار اکر ایلر اور
 عبرت قرار در بر بعضی چند دیدگاری چکر در صورت اول البلیل مفاسنه و اینها و از جز در قهر درق
 و درای قوی جز در مثل و خون غنی قوی و جز خوشق جز و تمد در با صوبتک انجر و بچکاب
 یند کانه یا بلایی و آرتوبتک سلیمی زیر اجز صونیک کسلسینم بر بر و مد زباده اولم زبده
 عبیدر جنع فرید و فغان ناشکیلا یعنی صبر بن لودن و فریاد و فغان ایکنه پناه طوئقی و فر
 بوئقی که فریاد یا اولور جنع قور دیم جز بد لیسور سنه اولوق جنم قطع معناسه عبیدر بر
 او زو جاد و حیتت سن لفظنن مایضی در محار دی دیمک در حین لک پورک او نیمه سی
 مرخی که عزیزک فغان در بر جرمی نفاق جسد اکلمش و میل لیلش و اکی سنه بر بر سنه
 یا شیمی جرم حلقه جل ستمک حسکه در دوم د معناسه جکر نهد ایدان بلهور ایدای جسد
 طوفان جرم شنیدن لفظنن امر در و یعنی جرمی عملی اولوق جرم شنیدن لفظنن
 اسم مصدر در و فریم چشم کوز و تعوید و جامل چشم اوری در کنگ صورت یعنی زشت صورت
 که در مطلقه کوز ل کوز نور آدم آلدنور چشم نیام تعوید و جامل چشم ناه تعوید چشم بد یعنی
 یازم کوزن او تری تعوید یعنی در جرم بد کوزنی و چشمه که یونو طوله عورتان یعنی بودرلو
 ولد در چشم زده کوز کوش چشم لمان چشم در این چشم زن چشمه عین کوز او جیده نفاق چشمه ان
 الخ زدی یعنی چشمک کوز لک کوز او بی چشمه فونکی کوز لک چشمه کشته انکل یعنی شامی
 چشمه بنگار و کوه بود روی جوالدر چشمه تراز و یعنی عین لمان چشمه برام عیبه عبید
 معناسه دو کوش چشمه چشمه بویک حوال جمله نور جی ساج عبیدر بیخ او رنگ حصار
 ساز او از بی چاه که قوش سور بی چاه و غل قوی چاه مسموم و تصدیر چاهانه به خفا راسته
 چالو کما بجه جنیت و دستک و بصدق بی چاهوت مثل چشمه شرم بی مضمون بینه کی اکت خفر
 نور و اولیک جرم و اول یله در که انجند غل قوش اوله جوا به پوس جواد مقله چشمه کوش
 سور بی و کافله قوی چشمه غل چاهو سوسه بکر بره ندر ریحوا ره نور بیوسن بیخ حصار به حجب
 ظلم و ستم چاهه قوش سور بی و غوغای چشمه چشمه لفظنن سینم ماضی در کنگری و اکی فاعل و اری
 و بزرگری و قور و اری و اوزم سلطی چشمه چشمه لفظنن اسم مفعول در حیدر یعنی اکلمش

شهنشاهی که هر خدمت او همیشه کردون جنبه باشد و هر که که از این ایش اول بعض
 ولایتها و کلا و در بر و آفته معنا سنه چوسته یعنی چوسته یعنی مهر یا چینه کی و دور است
 جن قیامتی جنبه بو یک خلق و کوز بر بلخ یعنی ابابیل قوشی جنگ قیامتی تبسی یعنی قاضی
 حتی تریب ایدب حکم دیبر و طلاج تویغی چکا تونو قوشی و برزق چکا بکا ز و چکا ملک
 چکس و صواش اسم مصدر در چکا داکش و باش اورته پی یعنی در پی و اول که در برتره
 دیبندن آننه دکن سیاهی اولیه دوخ چکا دخی دیبر و ان او پی و طاع در پی و چیل
 قوشی و چکا قوشی چکا ز یعنی چکا دجال و ق نشان او مان معنا سنه چکا طلم چکا که
 منله و بنو باغی چکا مشرو و قیصد چکا و تونو قوشی که عرجه تونو دیبر و ابو الممالج دیبر
 چکا وک منله چکا ک او بور آمدن صادر اولان آواز و خور لای و توش آوانی و چکا
 قوشی چکا ک بوسه بوسدن صادر اولان صد اچری خردل یا خود ابرق دیکلری
 اوت چکا ک بوک سونک اوسون و غیر نیک اوسون و طلم چکا طلم ای و ج اولاده
 چکان خوار زم لغتند بر یوزی جو قالی همتان جبه معنا سنه چکن منله چکن بر درلو
 م عرب قماش در و اوشام معنا سنه چکو جایی زحم پی و چکا قوشی چکا طلم چکی همتان
 چکو ک بر قوش در سر جردن بو یک چکا و معنا سنه چل انزک اچرو پی و طلم پی و ذکر
 او رته پی جلاب سلم کوبه جلاب طره پی و چکا عربیدر جلاب ک جند ری چکا ک معنی چایاک
 و کوزنگ جلب و پی عورت و زنج که جلابار و نوا آورد یعنی طرفه تیشمش و غیر
 چل در یاد کرا و رته پی جلابست و چابک و قی حکم بر و قی عیدر طغوزه همتان
 قوزی و جام قوزی و قسق روی که کونیر دیبر جلو جو چکا ای پی جلو کوی و
 سهر طوبه سر دک و ناز اهل سلق سماع عربیدر جلو زلف و نماز جلو انا ز اهل سلق و آینی
 کیک عربی در چال قفنه و قلان ان حاج جلو که کردک بری و صلح بری جلو زخبا ر
 او حاجی که بوست نده ایدر لر و جبا را جلد یعنی عسک کز نده پی و قف و نماز جلب
 حاج که کافر بر طبره زهکیر که اوق اند قرای وقت یا بی کرش انکله طوتر کرش
 طو توی و چکا در وانگش و ان معنا سنه چم معنی و چکا در معنی مطلقک معنا سنه چم

در بر دعوی کی که شاعر در هم و یک نیست و رشو تو لذت و نه مکتب و نه هم در سبیل
 موزون مشهور و یادش که بعد و چه شده و در می در بر و بر غش زینعلو معناسنه هم در
 جام جام معناسنه تازه بیل ووه سی و محل دوی سی جان طناز و کوار و حیل و نفاق و کون
 کوربا و غزل این بویلی بی تو بی خوشتر که هر امیرک صیفی در و نشاء لر جویلیک کوزلی بی معنده
 استعمال ایدر لر حمان خرامان معناسنه چیدن لفظان صیفی معالوف ز زیاده صابلیج و یک در
 و محل خاص معناسنه چانه شراب قباغی که اوزی نقتلوا اوله و یاد شاه بکت یا اسد رش خزی
 خرفان نفور در حیتت بیاد او بود جام چانه و بر کوه در زنگی او که قبیله ای که حیتت تله
 آهله کست و رفیق با بر حیتت بر او اول طاشک خاصتدن در که انی کورن کشیدن و خوش
 زحمتی باذن الله دفع اوله و اگر بر کس بید و غ الله فوسل حلام ردین امین اوله
 یعنی بی ارم ووش کورمکن دن تو دله و اگر بر یاره بر قد صر و یا بر بر دی قیور کندن تیر الی حبسه
 هر که دست او یلمه جمل باغ پیشه بی چشم میک نیکو نیله معنی چشم معنی کوز بعضی یک فحتم سبیل
 تصحیح ایلش جان معناسنه در دیو جلوه صابلیج حین بشتان و باغی و م غدار و در کتبی
 تا ز دکلن فدان و باغی لمره آغاف آراسنده خنصه صنف بکلن اولر نین بند بونک و نگا حیل
 معنی دانه یعنی درت آهلو و اولیج حیتت یعنی اول کور کطاشدر عین سدرک خا لجاج
 یمت بی بیدر جبار طرف و قدر و قیو او کنی و کما بر بیدر خراج بر بیدر فوش قنادی و کس
 کناری جلال ایدر نیکو بی جباغ غنم حیک فحتم سبیل در نیمه تسیا جاز در جم صفره کله که کدر
 جبر فقصق و بوغقی جنبر کورن بوین جبر غا و بوغوق جیلول مثل جلول یعنی صلی جنبر بو
 آرد و بر غلن آغوز که طر قز زور و اول و زم چاد کی و کازور و تویق بیخ او زم کور کی و توفاج
 جنگ با بوشنی در نیمه معناسنه جلیج و قواج در در یک در عددن شوآلد جند خلم حیرال جنبه
 یخه و شوآلد جند راجلا ایدر کالندر و سلیمه آجوق و تویق جند صدال انغ جندن مثل جنبر
 دو کور قی جیدنی فحتم سبیل و همد توان شوئی و کونار جنگ جم بیدر صواش عر کیم حرکت
 معناسنه جنگ جم بیدر و و و س ساز در نکریده استعمال اولور و قوش قباغی و بر بی جانور کک
 بهنجری و آدم بی بی جنگ بونک فحتم سبیل اولدی دیو ظاهر و بر بوتیله شمشه ایدر

چاش اولد کتکاران
 اوغرین کورب بویلی حیدر کتکاران
 فذمتن کورب بویلی حیدر کتکاران

هفت مندیوسف باین و داد بچکال خوش آن عرب ابداد و چمدنک معناسنه ملاق
 وارشته چکال هم شده چکال خواست بخورد دکتری طعام عربجه و لیکه پولو و کتبه
 و کلپی و اوچ آینی وارشته و کنا و معناسنه چکالی منله ترکیده بخورد بر لر ایتد لکه ایتمک
نیلم تر شد من چیکل بر عی جانور لر قیناخی و بورنی و چمدنک و در مان معناسنه چک
 جلاب الور دیم تر منق تا خیر معناسنه و صلیم کویته چکلوک اول کسندر نجدن و زحمدن
 و حرکت بجالی اولیه خنی ان دزی اوستنه نیوب کی بوکلوب بر بره کله چیک مرغ قوش
 بورنی و صوغی چیک موزادکن و زنگ سورجی لر و زمانده ایسلر دی چینی
 صواسن اری و چایک آن جنور یا دشماک تقابلنده اسن یله بر لر بریدر جنین دل
 یعنی بویور که کوکل جنان معناسنه و خواججه و عید آنا قنده یتن اوغلان دیلر
 و مقیریه دغن اولش میت جنبیدک آبی و قر و اشک عبیدر جنبیت منله جنبه خلف
 مرغ چینه معناسنه فخله و کوله لغندر فقه افخ در جنبینه آچوره سنگی طره جو آریه
جواب آریه جزیره یی طیبیلر اصطلحا خنده و سواک جواب کی موقوف مشهور در جو اولمه
 جواز اغاجدن فریق دو چک هوان قوچی ای کوبال کران کوفته پلان ازیست چون
 کرجی مور کوفته باشد بجواز کرج غضبناک و جوازک بر معناسنه دچی سلیق صغیری
 و مشتری یلدرزی و هوان دسته و یولم کنگ و یول چینی جواز هین با بر دکتری
 و ایشتمه چو نشیدلم عبیدر بوجه و فوق معناسنه جو سیمای بر لر یعنی کوکل اوسیتی
 جو سینه ها قوچی جو زلم یعنی کوج اتمک جو زکره و کله جو زکندم یعنی مند و روس
 که انکله بعضی سنه مند روس لر جو زهره عبیدر قوچی کلیدر جو سلی عبیدر کوسک
 معناسنه چوئن در یعنی جوقال عبیدر چوکان اوچی اکری عصاره که یاد شاهلر
 آلتوندن و کشدن ایدر لر دینی انوکله طوب و نازلر میلانده جوق کرده معناسنه
 عبیدر ام خرس در جولان و اوک سلکونیلله شامده و طانمک اسمدر عبیدر جولان و اوک
 فیمه سیکله آمد سکر دن در میدان یعنی میلانده کش کدش اتمق و صالحق عبیدر جو نه
 کشن جوی یعنی جای چقه هاء ملفوظه ایجا به لفظدن مختلف او نشد یعنی قوچی

چه هاء علامت حرف تصغیر مثل خوانچه و ناخنچه کی یعنی ناخن و خوانچه و بیک در چهار
 درت یعنی چار چهار خانه تیرون و کینه و بر در لولوا شده در چهار ده او درت چهار دم
 او در دین چار شاه یکا چهار شاهه مثل چهار سو درت یک در چهار سواد ده
 یول با این چهار روز درت کونک چهار ساله درت بلیق چهار کانه درت در لو چهار
 مغز تو ز که جوز وی در چهار ماه درت آلیق چهار یک درت بر چه صورت همزه مثل
 و بکر و پوزده نشان و حقوق هم که درک حقوق چهند بجز ای یعنی چالوات و جالفو طوار
 هودانه یعنی چه روزا هیوز لفظدن تحتضا و تحتد یعنی نمودن توغنه جوئی جنگال
 به چهار کانه درت درت چهار کانه مثل چهار شنبه هفت کونلادن بر موف کوندر جهان بسیار
 به چهار نادر یک در چهار یعنی چه یعنی چهار جیبه و جب و فوفه و عید رسیدیم چه بود
 یعنی نظری آنچه جیبه و زردی چه بود کبک لول چه مثل واسا در جالندر و بلفک
 اسدر چه بود و شک و بصدق ای و هوسم کبک ای چینی ای **الحال** و چه بود سوزنی
 حجاج بر یک در که مویان دکور بر طبعه و لورا ای و لول تو بر لور بر ایون در ایوم بر ایون
 جام آخک صورتی در موم کی تو بر جران یعنی جراق اصله و مثلده بیان او در کاسندر
 مجاز آلت مخصوصه در جران در لور بر ایون اولدر که او در نه جران تو بر لور بر ایون
 بر ایون جراق طری که جرانک نزنه سدر جران پره مثل و پروانه و اعلمه کجیله بله بلدر کی
 ایشیلین بوجک در لور بوجکی در لور بر ایون مثل جران یا جران سیم وانه جران سدر
 بر حوضه قلغان در کی نیم مشوره بیان اولدری بر حوضه منکته جران بلبلان دکوی اوسلو
 نهانک نواغدن بر سید بر کبک و یاس و درخت آویر جران زانو و یاسلو جران وایت
 او کی و یاقاق ریجی جران بر طاش در معدنی من و لایتنده او لور لاسله کونلادن
 حکم طاش تو بر ریجی جران او لور یاسما و لور و او لور که قولنامه میل در جوق در لو
 خاصیتی وارد در جستان لوزر که ترکیده یکلهج در لور و بلبله مثل در لور غوسه و جاق منسه سی
 و بر جن هر ایینه طوران دم آنک که اکثر نسیم چه هسته واقع او نسیم رخت ای نسیم
 در لور آکی بر بره بلبل اوله مثلا ارغورنگ چینی در عورت در جی در لور ای کوزه کنه سو

بویندرقه او بخت دیرلر و اول چلدن دکر فلان سوردی دیرلر کی کوزی لور کندن و نری
 و هوانک کجایر بخت دیرلر و ذک مقابل اولان عدده دیرلر زوج معنا سنه و بخت دیرلر جکر
 بکدمعنا سنه ترکیده دخی مستقر در نغمه معنا سنه جکر کوزه بیخ و بیخ بیخ و بیخ دیرلر جکر سواد
 البطن معنا سنه عربده عجمه جکر بند دیرلر جکر کوشه زیاده الکدر جکر ی ربواس کلم کبی سپر قلو
 بر او تدر بعضی فوزی قولانی دید کرای او تدر در لری کجکل ترکستانه بر برک اسدر ک
 محبوبی جوق اولور لیکن خلیج بیت پر سدر در ومع اوله یارده بر کلی اسدر غلبه کابو
 نای دخی دیرلر و اول دیارده غایبده خوب و محبوب ولان جاری لری اول غایبده خوشی
 ایدر لر تا که اول غایبده اول جاریه میل و رخسار یلیوب بند دخی میل ایلوب غبت
 ایدر لر یا خود طیر و قزاق طیر طایفه دخی اطلاق اولور غالباً اول چلدن دکر اول طایفه
 اکثر بنیانی اولور خود عقل متاع نیا ایدر لر بیغ جلیقه و مشابیه اولدی پس کرای
 دخی بواسطه می قلدلر جکلین فرج و لغی جکلین مندر چکیین بر نوح عاقل کجولونه در لو
 دیک در عربده کیف معنا سنه جل فرق یعنی جمل عربجه اربعین معنا سنه جل عربده بیست
 جلاز اولمک تخفیف علم موینی برده لری در و بنوسق برده لری در جلا کمر جدره جی جلا جکلین
 معنا سنه جلیاب عربده رغو زتلر باشنده آرنگلری چادر و بو یک قوم جلفه عربده ترانسه
 قلم جلیاب عربده رقبولوفه و جلیه معنا سنه کونجون بملوفه یا ووسین فرق کویله جومش
 اما جلیاب شیخ جلیه رعد معنا سنه جلیه صوفیک فرق کون مقدار ی حلوتده اولور زلفه دیرلر
 و مده نقاش در و مفر در کیردن بز جلیه بوز کسیر ک عربده رطلون مفر و خا جکلین ک
 قوش کوی جلیاب برای کلبه کجاک ک جلیاب موف آخادر ترکیده دخی مستقر در بعضی لری در جلیاب
 قواق دیرلر جلیاب اولور کور جک تخمه نایبک فتح سیله اولور در عربده رطلون کور قوش و ذکرت
 او کجی سنه صد کرای سور جیم موز جوق جبه دانم مرغ جیم معنا سنه در و شور کبان نه دیک در
 رهنه دان قورق جیلیم یورک جیم نغمه معنا سنه جواک لوم کماله کجایر جلیاب جلیاب بشور سر
 جواک کجایر جلیاب دخی لغز رآخزان مرقق دویکی واسطه جیم جیم کجیم کجیم سیله
 و هار و علامت کجایر لفظ اولور استغوا ممدردن دیک در گاه اولور فروردن اوتی کسیر لشیاع

ایدرلم بریا حاصل ولو کاه او لو آردن سکه کلن کلن یک لوتن ساکن قلوب لکما اولاشدر زخو آه نشانی
 تو که در قیاس کلک انغای بجهه را از نفاست نای اصله حرف استعما مد بجهه نارج لفظ تک
 جمعده بجهه از ترکیه چیز دیلر بر عیدر جمع بر یلم در جهان دنیا عریده عالم معناسنه در جهان ایان
 جهان صیاحی و جهان ضبط ایدر بی دیکه زبان لفظی حراست و ضبط معناسن افاده ایدر بشر بان
 و سلکان کی و حرف سبندند رد دلوی معناسنه در ترکیه دوی و قمری دیلر بجهه ان بان
 حوا نقالینک اسما سندن زیر ا حقیقتا جهان مقیله اولدر جهان آور بغایت عام کشی و بهادر
 جهان در ایدر شاه صیغی در آله اطلاق اولونور بجهه کلمه مثل و هم که جهان دوی دیکه در
 جهان زنده نش و یا ز صولم بر کج در جهیدن افرا تفرق معناسنی با حافر ایدر و نقد ایدر
 هر صورت بجهه بجهه معناسنه چنان فرق بمعنی جهان حاصل بی جهان غریبی زه لو در دوی
 و غیر حیوانی صورت و فرق آنعلو معناسنه آفرندن یا یک حرفی دمی جایز بی بمعنی چاه نه کی
 چمک کسره ن اشباع هم که ن حاصل و یورچو رسکو دم بر چیمو بول راه معناسنه و بمعنی سیور
 چیمو ریخ و زحمت چیمو بولک و غالب و هیه و کسح و او کلو و بی ادب بویک بول چیره
 مثل و بوا و یک آیدر بر چیره دست او را لکی کسه که نه بایسوشه حاصل اندک کله چیره کی سورک
 چیز سنه چیری بر سنه چیز و کتی تیره و اقلیه چیزه چینه تر که آنو کله عوز ایدر زنگ قیلن
 بولدر چینه ندر لفظ هم که درجه لفظیل است لفظیلن چینه ستان لغز ترکیه بلی و یک کسح
 دیلر و بجهه سوز دیکه در چین بر بولک آدم معناسنه چلمان مقابله مین که آنده خود در
 اولور چین لولک و بر مملکت در چین لفظیلن صیغی نام و وصف ترکیه در ضلع اعرق
 چین و دانه چین کی و راست بمعنی لغز چین در بر مملکت آنده بر چشم وارد دایلم نده
 هر دو سوز اواز کی کلور چیمو راست معناسنه چینه صولم ریغ قوش فریغ دیلر کله و قوش
 که آنده ازان قوش اولد اینه کلور دقلور و دانه و قش کله دیکه رود آینه معناسنه
 چینه دان قوش چیمو بمعنی یو چینه دانه بمعنی انغز چینه چیمو منسور کله و بر رنگت
 اسدر باب **لغز** چینه جمع ایدر تیره چیمو عتا زبانه بمعنی چین چین عیدر ایا معناسنه
 جدا آیدر و جم جلدانی بر لقی بجهه آب بجهه زبانه کسره عیدر زبانه سی کسره در طر معناسنه

رودکی فولدیشم فزوی دیرک و دانامعنا سنه کنوردی نتم مضمومه کل ککر
 ان شاء الله تعالی موتبان جمل و تشدید عربیدر کربان و همتان و خشنکی و قلابی
جز بنگ نیکم لو سوز سوبیک جز خشت منکنم جود او نلکن توئی برجه ابوالنور دیر
جود ان کی اسب یعنی ات بسکی جز طوی دد کلای قوش و بربر در که انده خویش
 اولم عربیدر جود کج صوکی عربیدر جمع جز کلور جود ان مصلقی طوخنی و جولون
 بو کجی جود ام کلور طاس جز عالتو مندی فرم کنا عربیدر جمع جز ام کلور جود ام کلور جود
عربیدر جز عرب معنا سنه ملا جز او دیر یعنی انگ غیری جز جمع عجیل جولون بو کجی و آرو
توئی که فرق توئی دانی دیر جز جمع عجی و زاد عجیل تمان یعنی که او چو ر کجی که بر در
جز مندی جز یعنی جولون بو کجی حسب جمع عربیدر بن افظان مائی در اسدی
دیک ر ومعید و معنا سنه دی کلور جست و جولون است که را معنا سنه حسب جمع عجیل
چایک معنا سنه شس فزوی جوخ در مشرخ ابوالسنی جون یمان بست حاکم حسب
از لی فخار و خشت خویش شیر را ع او ند بر است و بر بر ی او ز نه طبق موق
جز بو بذر ق چند بیوش بعضا او کل در دولر و بعضا کوف توشند جود و بیلق دولر
جوان نرم بخت و مطلقا بوت تو بیلد بستغلا دولر و بر طها مک اسعد عزیز
یعنی کلند حسب جولون توئی جفومعنی جود جور که یعنی یک تا وق با ور وسد عجیل
یعنی فیلد که با ام خای و توشند بو کجی حسب یعنی حسب یک سرسلم و ضم تسلیم ذی جائز در
جاء نوما فناء السیل قال الله تعالی فاما الزید فینذهب عجیل ای باطلا و صوا وز ند
خاشاک یعنی چو جوب حقیقه خویش جمع یعنی که ر کیده ذی ستغلا ر جده در بان چینی و بان
چار دی و اصح یعنی جوسته مصر انجند کی دم انکند خون دیر یکجی ریاس کس طسیر انحن
دیر بر اود بعضا توزی قولانی دیر کلای او تد اکشیر قدر دولر حالت و سیار طوار
جلی عربیدر عجالت دیر ای بکنین یعنی بال شربتی در عربیدر اما استغلا ع بیطیف
و خوش خو و موق شربته دیر و فخار او بر اوستا دو ماصر عذر طلاء طعونی طایفه

دبر و جلباب عربی بر عورت نوحاری که او زنور لر و جنبک و بسند جلو و منبر و نماز کلاه
 عربی در قوسه یعنی سینه که پیش قوبر لر و طول منبری حکم که مل از نزل جلیل بر منقش بود که در هر دو
 او در نه او در لر یعنی محفه جلیل مثل جمل و عربی در چاق ترکیه که می مستعد را و نو دم دن او لر
 آغا چون او لر جنبک الملر بندد رهازه بوک و در بی حازه معنا سنه که در گری کش در حازه وان
 در بی حازه یعنی میان قوسه عربی که شده قفا معنا سنه در و آغ و قوج چو آغا ق قوج و کچه حباب کی بندر
 که بر بر نه سول بغله پیشه که آنای بر بدن کریمه جنبه بنا بر او بند که وای سولینه وای نگنه در لرس
 چنغ ابر و پنکوس و ابر صوغی و ابر و قوج و باین بالق جنبه مثل چناب چنابک قوش آغایان شیلد و اخین
 چنا و رسته بر ستر که آید ر جنبال در بی و آرا یک اران معنا سنه جنبه یعنی کینه جنبه لبقتلان
 اسم صدر در در بر سنر یک در و حرکت معنا سنه جنبه و در بی قدرت آرنه آتولو بو یک چنغ او زم
 یک که کی جنبه استر قدر زاری می که منفعلو در و قوج بول و تر با قوه که در جنبه در ستر و در بر جنبه معنی
 جنبه جنبه قدریم و تر سن معنا سنه جنبه قولق آتش که قوری آل و قولق چنکال یعنی هرد و او و آج یعنی
 اوق نشانی جنرال بلسون و لنگر خاص سندی و مصاحبی و اما که جنبه یعنی فصل الخی و او
 رتی ال لفظا اتمر جنبه ای چون کلور و و ف تلیل در جنبه معنا سنه و تر و تیل ای چون معنای بله خط
 او لور جو آر در تور خوارش کوارش لفظک تویی در زنا سبب کوارش در بر موجود که معدوم
 و بر لر جو آرا چ هموان جوال که کیده داچی استقال و لور جوال و بر لر جوال قو مثل جواله و جوال دنگ
 بو یک که در جوال کینه جوامر دیکت کینی و سنجی جوامر دمنل یعنی بونستر در خ جانر در جوا نبش
 یا شلو و چاغلور جو اینک یعنی هر چه بعضی خود جو اینک قو او شون جو سببش آغا اما یا ش
 و منسل آغ در خند بر لر جو بان قویان کوردی جو بیا زهور ق جو پیا در بوقه لبف در جو بان
 مثل جو پیا توی کسی بو یک ک تویی جو بیا ر آغا ق قوردی جو پیا ی در تی جو پیا ر
 تم آغا جی جو پیا ت سببیک کدی و تم آغا جی جو بیا لفظک یعنی در رایجی در یک در جو پیا ر مثل
 جو پیا ر او قلی جو پیا قورد کینه جو پیا مثل و ور دن جو پیا ر آغا چون اولی سنه جو پیا ر آغا
 قن تویی در بی جو جو پیا ر جو پیا ر جو پیا ر جو پیا ر جو پیا ر جو پیا ر جو پیا ر جو پیا ر جو پیا ر
 عربی در و یا توش جو ر آه سونیدی آتندن برن صوبه کر لر جو پیا ر یعنی جو ر او ابکا کله بر

قفان و کوه کلک که یکی جوش جو سیدن لفظندان ام و وصف ترکیبی در بعضی امصار در
 دو لری جوشش معنایست یعنی قینایش و فرس آبلر نیک و ن در دخی کونی جوشش مثله
 جوشیده بودک تو تاجی جوشک که الکی جوش صواری و بویدر ق بوغ معنایست
 جوشی منزه بوغرت جوشات معنایست جوشک دشت و چاق و ترکستان دلدردند
 فارسی نامه لوده جوق استعمال اولور یا د شاهر اولنده دزی بره قور بو کنگه دیر لیر
 و استعمال معنایست جولاه یعنی خلاه جوله مثله جوه اییشی و ایچ باغی جوماق ترکمان دلی در
 باق معنایست که دگری چند روم دخی جواغ و لفظندان مخفیفا و لندر چون ضمه
 صر حاله اما که زواشباع ضمه بلبل خمر و نه دیمک در عیدله کیف معنایست جوان نمغی جینان
 ایله و انجلان معنایست جوبین بو یلم و بو بخلین جین معنایست سردی طوبی جین بود کیتی و
 جین بود کفش معنایست کاش کن بود جوبید نم نم و جمنه یعنی او منزه جوشش عکدر
 جونی اشباعه نم نم بن حسن دیمک در جوی ارق و جوبیدن لفظندان ام و وصف ترکیبی
 امده اولته بر بازیده ایدر لر تحسین لفظ ایچون بجوی دیر لر جویا جوبیدن لفظندان
 صنفه مشبهه در قاعده بود که ام صنفه سنگ آخونه بر الف لاحی اوله صنفه مشبهه اولور
 مثلاً دانا و بینا بلبل و کوریدی دیمک در جویا استیج دیمک در جویان مثله بلبل که جویا دیمک
 آخونه الغله و نون لاحی اوله مبالغه ایچون اولور بو غدی کن مثلاً لکی جویا ارق
 کناری جویا ناز ارق جویجه ارجاجی تصنیف در جویک مثله جوبیده فوجی فوجی مطلقاً
 صوره اولور خوشلر جویجه راغاج فور دی جوبیده اغ هقان ججه راغ او عنانی زهود
 عربجه هو دیدر ز کیده دخی جود استعمال اولور جهور دیان جهور جهور دانه باغ ارق
 دیر لر قلمت سمدن بر طاهم راغی بلوشن بوسوق در جین ابرای بری **بسط و استو**
 حق بود که زبان فارسیده حاء محمله و لزم اما معربیدن آلوب استعمال ایدر لر عربی
 دل کواشتری و افیج در عربی دل کواشتری اما ان آلوب استعمال ایدر لر حتی بعضنده کند و
 دل کواشتری فرفر آتش در زخم او ایکی تابدیه قواعد با بنده کرا و لند که زبان فارسیده
 سکروف بودر اولور فاری غیری دل کواشتری استعمال ایدر لر لازم اولدی که حرف حاء

معلمه با بلایر ایدره و حاجب برده معنا سنجی بجه کور و فاشن معنا سنج در جمع حاجب کور
وقابوچ و بوده داره معنا سنجی بجه کور حاجب سنجن اول ظاهر اول بی
طلوع اندوکی زمانه حاجب ملک حاجب مندر حاجلو حاشا کلمه تنزیه در یعنی آبرو استمطلان
کشی تها بی اندی دیر یعنی آبردی و بر او در طیبیلر قنده و وف در حاش فح شنبله حاشا
لفظندن تخفیف و تنش در لته به معادن اول حاشا لته دیر لشماع در حاش فح
معنا سنج حال تمدکی زمانه و ذوق معنا سنج و حالت معنا سنج کراشیا صفت
واقع اولو حالیا تمدکی زمانه و دیگر در اکثر بود که خلاصه کلام ده استعمال اولو حاشا اور
اندند راکه در لواعتار اولنو حاشا بی صغیر و رهامای کبر و ار حاشا بی صغیر کراشیا
حاشا بی کبر اوج متغایله حاشا کلمه کلیمه مدح در نغمه معنا سنج کور کور کور دوست
دیگر در حاشا الیجل نه دوست آردیمک در کلمه بیجه در نه نغمه معنا سنج حریم کدر بیرو
بزرگ و فاضل دانشمند معنا سنج حاشا کلمه شبیه و مرکب معنا سنج حاشا کلمه سیله کلمه سیله
جایز در جمع آچار کور و عبد آتدین تقاضا رضی الله عنهما حضرت جبرائله دیر لته بر
جکر که آخر نه دیر لته که ای آیه آخریدر جمع کعبه وار ب لوف افانک و شاعر و در کنگر اوسر
حاش کول بیج حاجی حاشا کلمه کلمه و چادرو و حجره وسرای عروس و بی پوش کلام در و ن
چلیبا بدیل دهان کبش در زیر لب حدیثی میکنند بهم حدیثی صفتی حلال اجماع حدیثی
عام منو اکثر حاشا کلمه حدیثی در کلمه سیله در کلمه حدیثی در کلمه سیله حدیثی در کلمه سیله
قران او قفه دیر لته تنلیک قیامی در حاشا کلمه حاشا کلمه کون قلابی دیر لته کلمه در ایما
کنش دایره سنده کور نور حاشا کلمه حاشا کلمه حاشا کلمه حاشا کلمه حاشا کلمه حاشا
تاهی کبش در و آخر حاشا کلمه حاشا کلمه حاشا کلمه حاشا کلمه حاشا کلمه حاشا
حاشا کلمه حاشا کلمه حاشا کلمه حاشا کلمه حاشا کلمه حاشا کلمه حاشا کلمه حاشا
فتش کبش کلمه حاشا کلمه حاشا کلمه حاشا کلمه حاشا کلمه حاشا کلمه حاشا کلمه حاشا
حاشا کلمه حاشا کلمه حاشا کلمه حاشا کلمه حاشا کلمه حاشا کلمه حاشا کلمه حاشا
معنا سنج و قدر و اندازه و عرب لیدر ادرین حاشا کلمه حاشا کلمه حاشا کلمه حاشا کلمه حاشا

و مال و دیر و ایدر که محکم بحسب ذلک ای بقدر و الحسب ایضا ما بعد از ان از من قاضی آید
 حسب سینه کسکوفیلدیر و ابغی دیک در عین یکی معناسنه و فارسی سینه ما سینه حسب دیر
 ابغی و بر معناسنه و خدا ملک یعنی صایق حافظ اشیرازی حسب عالی ننوشی و شیرازی بند قاصدی
 کوه کو دستم بوی بگای چند کسیه ایلیک ایلیک و کسیه ایلیک اولد و غل ستم مک حسود
حد ایدجی حشر شده ندم یعنی ارباده بپشمانلق حصیر زدن دیر لرتکیده و وف در
خالی التند و شرار حقیقی رشت روی معناسنه یعنی چون یوز لوز عنز جیمین ان کمال مکلنه
حفت بر آوج طویلی و اوجه صنوننه حق صوابی حقیقت بجا رک ظلامت حکیم علم
حکمت بلجک و داستا ایشلو و حکایت لولق بفر حلقه موفد ر قوده اولور بپو حلقه سی
دیر و غیر ییده اولور لرتکیده و ستم در حلقه لامک فی سیام صوفیک دک کوری دایره سی
حلقه باش تراش لک طاق باش تراش ایدجی استیم مخلوق دیر لمیک کس هی و لاکت خستیم
حلقه چینی مروف صلواد رکرمی اولور حائل عالم کت جمع در حال فکرت سینه یعنی قدا بغه دیر لرت
عربیر رحمان خوار زم لغفته آزاد مک التند دیر لرت و مومن حکم سباهی یعنی و ز لوق شوی
مولوی چون زمین برخاست از حلقه کت فی شب نسی سیاه ماندر نیک حر بظهور
شور بایس و ب او تدر بادیدر اولور و غایده اکتیه دیر لرت که دل طویر قدره مجر انشرب
دیر یعنی تراشیدی بیزوک کن اولدی و صیخامره حو حونا یعنی قلو صو اصل
سردر کور کدر و بر قوش در حلقه صق جو بوی طوای نالط صومنه نو انکر یعنی خیر ان
بترشته یعنی باش غم و عقی کت ش خیر ز حائل و غایله جائد بر اوزن کوه کد راندن
چیری قلغاند ایدر و عصالم ایدر لرت صند و ستانده اولور حیکم ایشا و زوی اول و تدر که
دور کوردی شندی طویش او غلنگ اعضا ستم کور و سورد **باب الحاد و کور جز مکت**
که انوکلم با ز و بیز لرت صوفده دکری پیش در و جبال معناسنه طمان حسل لمبر در دیر لرت
یعنی کور لرت دیک در و دیش صر لعی حر طمان فرز صیغیه و هیکل حسب ایلیک حصار
قلع حقیق فتم که عزت لرت و با شکر تم تقار لر جیره ففاکت معناسنه چیز حقیقت او غلان
عبلویه تمام غاسنه دیر لرت بر ا و غلان تمام طاسی کی لکان لم وار دغدن او تری کا

دینی جز در برابر آله که نوز طبعها نیک در عوام تعلیط اید بجانیه نلفظ ایده آیده شور اولی اول
 اعلان حاد همایا باند و یازدی و هابا نشود دینی کس که کدر انشاء الله العزیز **الحی و المصنوع**
 چه جای شلوار بید یعنی تا ناک و تصور که یک پری تزل حصص دبر بر او تدر دار و سوزند
 حکا منعت صوری و دنیا وی حقن موفد را نکلیم حسینه علاج اید بر بر طلم خود در او چند
 امر کی دار تر کیده استعمال را احتقان اندی دیک حقن د و کدی دیک رخصه جوعه چو رخت قوی
 و چور لبینه دینی حقن د بر عجمه ذریع مفاسد در رخصه باز حقه او نیامی و کوز باغی حقه که چو بی
 صولی که حکم انداز او ز ایچی که آند و عن شائخ التبه او رر خود ذوق هم ارم کویا د شاهک نکر اید
بار خا و لقمه خاک مخمزی دهانک حلقه منضم اولدی بر دندر اول اول جلد ندر که فراییده
 اگر بود که خا مفقودن و خا و مکسوره دن مسکه روم فیه نثار ت اید بر او بی ندر
 تلقظه اصلا دخی بود را نخوست و استخوان و خواب و خوان و نیش کی خا خابیده
 مفاسد و خا بیدن لفظدن صیغه ام و وصف ترکیبی در شکر خا و لب خا کی و اموز کن
 مفاسد در بر قبلی خا توله ددی و رغای بود خا جوسک اوت بجه یک اوراق خا جوسق
 منله خا جوسک منله خا د و لیک چایلیق دینی دیر لم دار عوده دیر لم فار سده رن مفاسد
 چون در وضو لان و عصیان ای شم راه یافت کاجها شد جای کوف و خا نداشت
 جای خا و شمس مخمزی هاشم که اکو در صوای او بیزد عقاب اید نهدر و زکار برت خا د
 و بعضی خام و چو دکنی خا د که کوشکو که انوکله او و فر شد ر لم و طوی بلاق خا د کن حارا
 قی طاش و بر نوبه قماش در ابر شیم دن اولور صوفد ر مومج مومج لو خا باور و کنبور خا بلیت
 کرمی خا ر یک شینج خا ر یک دم دینی خارجه یدق دینی که بر و کنبور و ندر زاوه اکن
 کبره سکر کیم ترشی سن ایدر لر خا بیجینی اولدر که آینه جینی آندن ایدر لر کیم د و فر سه
 همان ساعت اولور ر خا ر خا غصه و حرارت و بریق و حرارت درون خار خا ر
 محنت از بهر که ابر وای کلکشت بهارست دیک ریاد رفت از چشم و در دل خار خا د و
 همانند بر که صد داغ حسرت بلادر او عا ندر رر و جو دکنی خار سکو شمشه منله خار ش
 یکیک و خاریدن لفظدن اسم مصدر و ر کیش دیک ر خا ریای بو سکن بالوق خار و قلیق

خازون یعنی خابن خا و منشا را طار و وار و کتلو و کن و در بخاران خزان خاش
 رخاش لفظند تخفیف و لغت در جنگ و خاشاک و خاک و نیز معنای خاشاک و چوب
 و دون و سیب خاشاک مثل خاشاک و او ت پام خردی و پسته و پودن بن بخار و
 خاشاک و خاک خاشاک دخی در بر وجود چوب ن کوز و کوش و شتر ایدوشن
 خاشاک و چوب و معنای خاشاک قبل فو ترق فویی خشتتار معنای خاشاکان یاد
 ایران زمین در عربیدر جمعی خا و پان کلورنته کم بادشاه چینه فغفور و بر جمعی فافره و در بر و یاد
 روم و نیمه و بر جمعی فیا ص در و بادشاه هند و رای و بر و پادشاه ناما و خان دیرلسر
 کز و اهل اطل اخذه ایران زمین خسته بادشاه اولن ملوک عم درت مرتبه در او یکی مرتبه
 ملوک پیش دادان دیرلسر و یکی مرتبه ملوک کیکان و یکایان دیرلسر او جو یکی مرتبه بی ملوک
 اشکانیان دیرلسر در پنج مرتبه بی ساسانیان دیرلسر پس امیدی کی تو مرتبه بی کعباده کلخه
 بلادیان و پیشین داوان دیرلسر کعباده و اسکندر ذوالقورینه کلخه کیکان و یکایان دیرلسر
 اسکندر ذوالقورینه در دیرلسر اشکانیان دیرلسر در دیرلسر و در دیرلسر و در دیرلسر
 دیرلسر معنی اللغه حاجی مطهر لادیتی بویله بیان ایلیت در خاک طراق خاک بر طراق ایلیت
 کوز و ر و غلیبه خاکدان بطر اقلق عالم خاکدان عمارتد که بود زیاده و چوب یک معنای سنه
 خاک ر و بی سوزی خاک ر بطراخ فرغش سنه و بطر اقلق خاک تر کل زمانه معنای سنه است
 کوز او پی که جم باینده ذکر او خشت در بعضی انیدی شول فرجه دانه کجادر که کافورک
 ایچنه قویله کافور ر یوب محو او سون و بیخس قزبی اعظم جمال دینی و دین بادشاه یک
 ای خاک در کشت شده آثر خاک نر خاکشور طراق فرسیدری خاکشور قیل بودری
 خاکش کجیلک سور کسی که اکدن خوره او سمن آنکله در ایدر خاکش کتک بر او بندر
 که او غلخه طراق ایچنده بر سنه صفیلر و اوچ قویله اول سنه آردار اول و یونک
 اسد ر خاکیند یعنی خاکیند یعنی قیغه خال زبان فارسیده کتک در شاه معنای سنه در عیدر
 و عزیمه انا فر داشته و بر لکه ترکیدر ای دیرلسر و جغت معنای سنه و بر قوش در قوش خون
 مقداری آتی قازاتی طوعه بکر زعمس مخزنی بانقام کز در همان عجب عجب بهمد مرتله او کبوتر

و هم حال دلم و اوق و قره اسلان و بنور بلوطی و ابونون و ابوا و و کبر خالی یعنی تری و ابو
 قفطان و آنا فرداشی خالی معنا سنه و مرنیکو و کبر خوام و ککنه بنور و کلننه و جند و ابو قلم
 و قره طلع و بنور بلوطی و ابونون خالودانی یعنی آنا فرداشی خاله ریژه خاله سنی بر خالی و بولاج
 خالدر وین زرده جو ب خام بنفشه شش نخیزی بخت سو دای ملک حضرت یک شکر ابرو
 که بود یک قلام و اولمش شش و اینضایی و طباحت و اینمش در پی و ککنه شش نخیزی
 باش تا دولت جها نیکرش اقلند بر حصا کر دوز خام دستالی دخی ایشله و ککنه شش
 کیشی یعنی خامسوز خام کفون و اینضایی و بزکلیج خام شش خاموش لفظدن تخت و بندر
ایسم عربی ساکت اولو معنا سنه خامسوز کله دیکاری او ندر رطیبیه قشقه شش بطرح جریسر
 خاموش یعنی خامش خامبار بویک قران آغزی خامه بولطوق قلم باد ششایم از انامل
 او حامل عقد را بود خامه و قلدن او و معطلقا او و قش و کرب و کیزنک و قش یعنی خامساز
 اسیم خامیازده مثله خای کند و قش یعنی خان تا آنا ریشایی و کاربان سزای بریدر جمعی
 خانان کلور و او بارق و خانان معنا سنه کمال باشنا ذاد حضرتای ایدر بریس
 معنا سنه در چینی دهقان مورج یعنی در آصلی خان درود معنای ریشالو تور درود
 بیان ایلدی خانان حال و ملک و طوار متصل با ذلوب بر لفظ و لشتر خاندان اهل
 بیت و او ایق خانواد قشیمی خاندان که اولو اصلدن اوله و خانو معنا سنه خانقا
 فی نسبیل الله بنا اولنان او در کر صوفیها اولور خانم او و شو و بغرای چی و قش یعنی قشیم
 دیم و ترله یعنی اگر نبری خریدیه بومنی ضایه مهمل ایلدر جانلی خوشنکه او دن اوله خانیه
 منسوب بکلدر و بر طولانک امدر خانیکی خلوادیر و خانیه و معنا سنه خانیتر نرد او بنور لادن
 برا ویوندر خا و چو قش وی و قطیفه و اکا بکر زنه و ارسم اندک خاوی خانه کمان یای
 بنوی و صوصو جینی بر خا و زونجی مشرق در در آنا مورج معناسه اولمو اص در آنا مینند
 مشرق معنا سنه شایع در تم کم بانم نوب کیش معناسه در خا و ندی مثله خای ایدت
 و چو قش و خواهیدن لفظدن صیغه امر و وصف ترکیبی در شکر خای و لب خای یعنی شکر
 و لب چینی چی فایسبک کیش نخیزی چو کلپین هر آنکه کوفت که کند شش کوب سندان چو میرا

خایسک لغت بهلویه سندان معناسنه خایه ده و او دملک بخری خایه خایه بی خایک هر که
 خایه بر یو قیغه کپه ده دمی دیکه ریخایکینه مثله خایک کشته خادم خایه بی کلک دیکه دیکه دیکه
 ابرسم و یعنی هر صوق ویدی جب باش ابرسم ول جاک نوغ ضحای و زبون ایله و آغیل و حار
 دیوار که اویتا آجا اوله اش خیزی بیسته برهنه برسا دقتس دشت رابو کوزن کردن بک
 دیقی زکلن بیسته برنیران نفس کرد کندش دشت بر کوزان جاکا و نوغ ضحای و حار
 معناسنه رودکی بادوسه بوسته رهکان این دل از گرم و جاک نامنه آسان باشد احسن
 آله جاکا و کوسفند معناسنه خیزه خیزی یعنی جاسوس ده استمال اولور خیزه بره و مثله
 خیزه جو مثله خیزه مثله جیک نوغ و نوق جنبه مثله خیزه و ملکو زلان قوردی غم خیزی
 میخشم غم در خوبست هفتش بودن بجه در چشم خیزه و خیزه و ک تله خیزه و مثله
 جنبه کله شوم غم جنبه اعلان ایچی بعضنده اوچی و آقا و اش در و مرضی و مرضش
 و پیچید معناسنه خلان خس و لایبنده بریرک اسد خیزه بر جرمه دیر که طوطی بونه
 و آزی و غنی کیمیش خیزی بر دست تو بجره خیزه لاف و بی عقل اندک هست و خیزه
 و غمیل و جوق خیزه بلن گسنه که بنجه بی اولیه حتمه سنتت ایکن خورمش ختو مثله
 و بر معترنگه که آخویی دغه ایدر اگر زه لو طهامک او زرنه قوسه در لر که کردن
 بوینوردی و بعضی ایدر چین و لایبنده زغ اقلی آرا سنده خایلی دیر و او در آنده
 بر بو یک قوش اولور ختو اول قوشه دیر بو و ضفا اولمان سلکو کدر آندن بجای و خایه
 دوز لر بکلر باد شاهل بانده کو تر لر بر شهلو طعام اول او زرنه قور لر اگر زه خیزی
 وارسه اول سلکو لر کر بر اهرم سندا ایندن روایت اولور که بر لوک حاجت علی چین صحرانده
 کیدر دک ناگاه کون طولدی یولوا اشکر خه قوشنلندن اندیلردی یوز لر ی او شته دوشد لر
 تا کون آچیلیم باشلین قاله هدر بن بولدن صورتدم که بونه حال ایدی ایتد خود لر بر بو یک
 قوشه واردر بو کر اولمان او صافه وصف لدر لر کتا بده بدی بو بوه او زرنه روایت
 اولور ختو قوش اولور بر و بر روایت دای اولدی که قرن ایچی در دیور روایت اندیلر
 خیره تک شیبانان یعنی جبانانده کلیمی مناج خیزه جیح بمعنی جیح یعنی خایله جیک تقدیمی و ناخیزی

جائز در بعضی قاصد و تحقیق برنج خندان و کوشیدن معناسنج خنج یعنی درش درش و جانش
 جانش دیمان رکناک فیض آغاجی که آذن اوق دوز لر و اینجی قوش یعنی نوش و شدر
 دوز بعضی قوش اوق دیو یعنی ایتدی یعنی قوشه کلمان اوق و کبری و بیچ حد و کبرک یعنی خنجر
 حد و کغضب شمش خزی عکاشتست خوار و جمل غیر آه ازین نام و شک عم خود ک
 خدیش که خدا عورت که کد با نوید بر شمش خزی فلک نه بجد و سر خود رکش زنی آن که سر
 نباد و از حکم آن خدای خدیش خدایو اوفدی خدایشک و اوله باطی و توفیقش خزی
 باد با سیر او بوقت شباب چون خرنک مانند اندر خراب بران خرابات چنانچه در زمانه
 خرابه یقی بنا و عام خرابه یک در خرابانی فاسق خوار و ش غوغا و غلبه چراس آت و اشک
 دکبری شمش خزی دوران و خود و سر کسه جز شمش همدم بود رکون خزی بر همانا که خراس
 و دکون او ی خراط چو خراطین سفیان عبید ز غرام شرت فرانساراد نکر عالمه در
 آشوبه الفزنی حکم کز دران نشاء الله تعالی اول که در کت شمش اید بر اشک بندر کت در لر
 شمش خزی میا رحا لید برایش لیچون جمع اول معناسنه در کونکد و بویتله شمش ایتدی
 شمش خزی همدم اوقصد دو شمش شمش صحیح زندان و جز فرانساراد خرابه کطل و شمش
 بر خرابان اشک خرنک بیچار یعنی نعل بند خرنه قاون و قارنوز خرابه کوز غلوطام و بیع
 خرنه تابلوت و کوز غلوطام او بیعی و بلک و دیه جک و آشی دید کوی طر اقدر خرنه
 آت و اشک سیکر خرنه عبید رابل و یون کیشی و یان کیشی و از عون و عون بیایان خرنه
 اکی در لور بر بی خرنه بسید و راجق اوجی سورید بر جکر در و بر فلز نیایش
 قرطبه دانه حکمی اولور ما و بی در لر و مرشق در جری سیه کزنی و بعضی طنه قرنی در
 در لر خرنه قرنی خرنه نواز رینه که کچیله اوچر زبر انش کور جک کوزی لو قدر اید لر که
 ککن یعنی فاره بش ای کتیر آسه اهور شمش خزی ز نور طلق او دشمن اید و محروم
 سندر که نور زدمه خرنه از بعضی سجاد در لر خرنه زه مثل خرنه خرنه خرنه خرنه خرنه
 و کز تلن خرنه کونک کز خرنه و توی خرنه او یوق که بوستانده اید لر که کوز کسون دیو
 خرنه کت نیک و در کتی خرنه کت بیان و یادی و عواری و اس جریک خرنه م الاوی اید بر همه

نجمان کیتی و خریک کون تو قواخ تربصه خریک خرنسخت تعصم یعنی اوزم و غیره می شنود
 صغی ننگه خرنسخت یعنی فرشته یعنی غوغا و غلبه و برقی جنگی خرنسخت را ننگ زنی خرد اوزی با حق
 و فرقه بتقلو بر و هم که انوکله بز و قلابی و درم باشد در رشتن فرنی هم را و بود کوه و پیش
 بنا شد دیو بلاخ و شور و خرد را و دیکله و بسره بر جوق اولن پر خرد یعنی قلان دید کله
 بیانی حیواند کزینگی درانی پور خرد اول مودف تخم که زکاید و مستعمل در عبید زفار سیه
 تخم بسید دیو فری کا جوج غما جوج اقلمنه یعنی بر بویک شهرک آمد رخلی هم و در فر
 بوخی خرنسختان نوز و زکونی خرد و بوق بویک که بولاده آت رسن پوار خرنسخت
 یعنی در خرنسختان غوغا دخله معناسنه و اشک بتنی و فرخند و لکی خرنسخت منابه خرنسختی
 همه صایحی در خرنسختان که نر با سود و کله حیوان بخند فرسخت یعنی خرنسخت یعنی ننگه
 ایمنی و اوزن اشک بر بویکله و او غنا غنقه او بنار بر بویک که زمین و اواق و خرنسختی
 که اشک بویک بر بویک بدست برد اقرار خرنسخت خودی ز راه انکار خرنسخت
 تصویف خرد و او یوز و طنبور خرنسختی و نگرشی دو و کله و صیبت و ابلک و یوز و چکانه
 سکره بر بویک در و صوغان خرنسختان که در آن اود که نر کمانه دریم و دیو بر بعضی نر در کله
 خانک کمر سینه اهنه در خرنسختان او یوز و کز کز بویک و یوز که آخرنسخت بر خرنسخت نین بر سه سوز
 و نور بر جانور جقدر کله و منافع کله خرنسخت و در نشان معناسنه بود و کوه کوه چین در
 که پیا ندره اولور خرنسختی خودی خرنسخت کور کز بویک که بر با پیشور که در خرنسخت معناسنه بعضی
 سخته کوهکن و اوه او شدر و جمله ایله اشک نندار کس در هکله در خرنسخت بیانی در
 اگر خرنسخت و جوق آتقلو بر بویک در بر و دشو ریتو خرنسخت قلان دید کله حیواند
 بیانی در کله کله درینور کوه معناسنه کوه کوش لوشن خرنسختی خرم اشک خرم اشک بلیک و قطع بلیک
 و بولان دو ننگ خرنسخت کوز بویک خرنسخت مناسنه خرنسخت سبکی خرنسخت شهرت پایداری ننگه
 بندر و کله کس در و برایش جمع اولی معناسنه در بیانی نو فرود بخش در ران کله
 الفخر انا ز خرنسخت چنانه کز بر او تدر کله اندن اولور بولان ننداره کله خرنسخت و فرخند
 و در بویک کور تدر با حق اندر خرنسخت نهند کوزن تا بعد از نهر بکندستان

خوبت کج بونیوزی دیدگی آنچه بر عبید فر و اربوک اشک نوکند دیر لای می مکر
 یوکه استمال اندر و اشک یوکی و برسی خروک بر جانور در که بوستانه آواز ایدر
 و صحراده اولور فر بری بری اوزرنه نعلن اسباب از لوبالین خوب نابک فرا
 چاوی خه خشت کرج یعنی خه سسک طلس یعنی خشت اشک سیدگی حزین کب عبیدر
 حزین ترمه یعنی کوز آبی عبیدر خیزو ز بر سه خزد کویو ندر که یوکنده فافر لاسلر
 ایدر لر اول لبا سله دخی خیزو بر و ایشیم دخی خیزو بر و بر تماش در که تاری ایشیدر
 و قدز دیدگی جانور در عبیدر خیزو نیم خزان کوز فیضی و شهر بورا نیو کون سکرخی
 کونی خه دلت طیفی کما همدن کما ایدر خیزو بوغنی خرف سقی یعنی طرافان
 به حق و چونک عبیدر چینی خراف دیر لر خزمیان قدز خار سی طیب جلدی دستور
 دیر لر و اوغلان ایشی دایج دیر لر خیزو چغانه بکر زمر او دت ریش موی هر کج تیغ تو بود
 قهار بنود حاجت نهار خیزو خیزو خیزو خیزو خیزو خیزو خیزو خیزو خیزو خیزو
 بر د عبیدر خیزو در خاک کاسه سله و زانک فیضیه جمیع خیزو کلور خیزو مکر
 و ناک و خیزو از رض فرین شاعری معنی ز اوقله دیر لر شش موی ایشی موی
 که مهمل بدل عطای تو خالیست از که ورت و پاک از بخار و خس خیزو خیزو خیزو
 تیغ یعنی یوز خیزو قرار و قین آن خیزو در در و شش قضبان که یوکنده اولور و یوکنده
 یاره لومغیای حقیقی در و صبر و مغیای مجاز بر و مفلسی برک یعنی خیزو خیزو
 یو قدر خیزو قین اما بدخواه ترا حال چه باشد که کفون عفریت زین باشد و شش
 خیزو خیزو کین خیزو دیر لر خیزو خیزو معنی خوش و ناک خیزو یعنی خیزو
 وقتی مکر خیزو خیزو و نظر خیزو ارقیبی کوز یعنی آرد بی حق و کوی بی حق
 و صبر کس و کوز یا شش خیزو خیزو نقلی کس نقلی کوی منوی مولوی
 خیزو خیزو موش در کوشش رسید خفت دوشش لذت کس کلر مید خیزو
 مثل منوی باد این سبب این ناموش کوشش که فر و م دار تیغ خیزو
 موش خیزو یعنی خیزو خیزو موش خیزو موش خیزو موش خیزو موش خیزو

یعنی ترجمان خشک مانده و کوزه دوشن چو چو چشم قائم کسره خایله مشهور و اما فایده
افصح در ششما بعد کین وقتند که کوزا و حیده تاق چشم کو و غضبیل طو شکست خستین
ما آن خشکی هفتانگه و کولکلک قولغده و وردی خستت اریقل و توری که اکثر
صوابیجید و اولور خستت رمل و قه یق و دکای قوش در و ایدلم که بر نوع بویکه و ردر
و بعضی فایده مفهومی ایدلم نقل ایدلم خشک باشد اولن دران خشوقین آنا بخی خوشین مهله ایدلم
و شین مینه ایدلم در لغتد رخشو دستاخی طواری و او زامش بد اقی شش نخزی در مرغز
ملک هم تخم دعا گشت شاخ ستم و ظلم نخزی همه نخشود و اعضایی در نغله قوی پیشوب
بر عمق و ابو زلد رقی شش نخزی در دولت و فتنه سرناخن زحمت یک زره رخ امن
نیارست که بخشود خستور بیغام خشوک که کین و هرام اده لطیفی هر که بد اصل با خشوک
بود حیف کور هر موم بود خستیف قاریق مفاسنه خستین طنق رنگلو و بوز رنگلو
و کولکلک قه به مایل اولان ویت که مایل اولان آقلی و آوجی لغان و قیق لغان خستینه
منه خستین اریقل و توریق بمعنی خستت رخش نخزی اگر از عدل و باشد عنایت عقاب
بیخ را که در خستینار بعضی خنده خستیناد و ارق اولش در خستیرا و لوشه در خستیرا و ده
اولو در بد رخش و اخیض مثل کبیر و کب صاحب موسی علیها السلام بمعنی بوی بیغام
مصاحب اولوب قصصی کین خستیرا بیغام در و خضیر باطل در نتم ایدلم رخی غراب
ذهبتیم خضیر امیر ای باطل ایدلم رخش امیر ای هفتانگه بیغام بیغام بیغام
و ایلک سکه تمک و ذرنه اولسون خطریق و صقل که تازه بلورش اولوب و بزل خطریق
خط اوریغی و صیغی از جمله کلک خطک شس خضیر بزدن اندکای قوا و خضیر
دولک و خام قاون خضیر قوش سورسی و جغلی هفتانگه و کیم و کیم خضیر او کسرک
نظم بمعنی شوشه سبکه مفاسنه و شرعه حد اوزق و اول حد اولن حصایه دیرسر
خضیر طاق اولان بویک نخش و و مثل خضیر دوک مثل خضیر و مثل خضیر بمعنی خضیر یعنی بو خست
نوعی شش نخزی بهمد عدل تو در داند معذب هفتانگه خشکی که بود از غنای
خشک خضیر قه چبان خضیر بو نوعی و ایدلم مصدر در رخش مفاسنه و کسرک خضیر او و شش

اعضا و بطن شکست متشن بر دق که او غلیظ ایون ایدر لطف قدن شش مخزی روایت
 اید که اول بر دقای خاشخنده فرخوزد و زردی جایی که ذکر کوزه با توت و زر کند
 این بود که شرح دهد کوزه خلک شک خلم اولو یعنی بشوزم از خاک خشکدن تخفیف
 او نشد و خل سیر که بر بیدر لامک شیدیلیم در خلا نشه جو خوب و کی دینی خلا نشه تخم خیز و یخی
 و بوخزایه برون آراسته اولو بر عکله تخم دن حاصل اولو ز خلاوش غلبه و قتی و کنت
 و کوی یعنی ددی هودی و سوسر اذر و خلای آراسته اولان جا و شش مخزی بلبل
 این بشیند و در رازی فنار و ز خلاوشن بر آمد صد فرخوش خلب فام خلا خطا عکسته
 بر شوک اسد رجبور لری جوق اولورش هانجی قد افرای سبی هر و روان غلبه جمال
 آرای رخسایان کلان خلای ضلعه زرین و سیمین یعنی التون و کس ضلعه که عور ملر
طیقله طوقو خلایان چغانه بکر بر او تدر طوق لامک تخم سیسی ایسی که معنایه عسر بیدر
خلای لامک که سیسیه خوش که در عسریدر خلای تخفیفه بصره نیکو عیدر خلای تمام عسر بیدر
خلایان عروش ایسی بوسیله صباغی خای بر آغاجدر که آدن چینی دوز زر خلد که کولوا و قی
د دکبری بر خوش قوقولو او تدر خلایان عودان بر نوع در کوزن خلای کسینه دیر لر
عسریدر خلای نیک دینی و هوزه و هدریان و مهملات سوز اصل در صمغ ضایله بر بفضیل
مشترک روایت ایدر شیدیلیم و شیدینر خایدر عفری اوم ان را حدران بلکه که آت
مه او راز دل حکم کرد است خاء مضموم اینل دینی روایت اولدی اتاء الله تعالی خلکده
کلور ضله کشتی در من آغاجی خلای ذکر قلیاغ خلیه خلیدن لفظندن صیغه میا خدر صیدری
و صوقدی دیکل اولورش شش مخزی کردن حات در اکثر ذکر ان شش شکست خیده بد
خواه را توک شانش خلید و ایچ و کودی دیکل در خلایه توکیت خلایه و بالیو خلیش
ایلیق صو و کرم بیدر که ایلیکی و صوقلیغ معتدل اولا و قده بلچی خلای معنایه شش
خلیدن لفظندن ابع مصدر در صخش دیکل در خلایک توینو توینی خلایک معنی خلایع یعنی
دولیکه تمخه اکثری بگازی و بکلم و یازا وی و صمغ و ایوان و کندک بویننده که خلای
خاخن بر سیاه همه در قلیغه میا کدر جیراغ دینی دیر لرشش مخزی برای لوقی قواء

صیوت بیسم از روز سازد مخافن هر آنکه او ستم سازد چو بیدار و صیوتان اشتر
 . حجازه در بعضی محل و بعضی روایت اولاد بی که اول طاشنگ آمدن بخری در دمه در میان زار در
 ایوبی اولاد که صوی قول اوله صوی ابلخیدر کیفیت علی اولاد که اول طایح صوی بوزرب بکویسه
 سوره قول صوی بقر اول صوی بعض صک او ستم سور در بعض صه ابجور رس
 و بر آدی دخی سلطان همه در حجازه فتمه حجازه اسنگ حجازه قاولق کبسه بی واری
 بوخو مفا ستم دخی کلور دیم باند دخی نعل او ندر حمله شه بای بایشی حلو ش فتمه حمله
 بیستی حلو ش یعنی خاموش یعنی اسپم چند یعنی جلیده و دشی غیر شتمه یک در رویشش عیدر
 غیر مایه اتمک مایه بی حیمه مثله و پر و پرده که کلان و بنفشه زن ایدر که حیمه بیدر یک کتوت
 معنایه حیمه کتوت و حیمه زواله بی حنت یلدر اتمق و فلک خیمه فایده یعنی کم و ستم اصیبتی
 و طرب ناز و نیت و عیش شمس نخوی سیمه دهر ابر خیزی ران جنبش بادی
 اندر راحت و خنج و دیک و مثل خنج خنج حمل صفا سندن اولان آواز بختدر
 معروف یعنی کبی هر اقدر بیلده کتور در دشمه معنایه خیمه منوش میشی و جماع و قند
 صد او نخوی دکن خیمه یعنی خنج خیمه خیمه خیمه مطلقا قوتو بعضدر حوش نمازنگ
 قوتو سرد در لو شس نخوی جنان بسوزن زنا بشتان محنت که بر نیاید از و کر
 بسوزش خیمه خجیل اصفا نند دخی صابیحی خندان میا لغه یلکلی یعنی الفه و نون
 کلمه آفرنده میا لغه ایچو ندر خنده خندیدن لفظندان اسم مصدر در کلمه و کلمه در یک در
 خنده ریش سنگ کلمه بوزنه کله کلای کسبه دخی دیر لک خنده خروش مثله شترتی
 ای که ماحده خروش هم کس ما را از توبس جان ما از توبس خندق خسر بیدر
 مو و د ر با غل و بوستان و حصار لر در بزه سنده فرزند کیده ده استعمال و لو نور
 خندیش کیم کلمه و حظه بی اتمق و خندیدن لفظندان اسم مصدر در کلمه در یک در
 خنده خروش مثله شمس نخوی شمشایحی که زنده با سبان در که او ز قدر و شیمی بیبر
 چرخ خنده خروش خنج قوش اتمک دید کلای او ندر خیمه و دیمه یعنی خندیش یعنی کسبه استغفا
 ایدر بسوزنه اتمق خنج ادریس بیغایم عم خشف که بویک او در ک خنرفت حلق

خنده ایونک و فشنده بهر ای و آری یعنی که فلان ذره در خنده هیبت و صدرا و بانو و چاکم
و او زدنش و عاق و داننا خورا و اسبابی متاع البیت معناسنه همای لطف تو بر
کسی که ساینه کند دهد ز لعل و ز رو نوره اش زمانه خورش و چون یکی از آینی و فشنده خورش
و اینس خریدن یعنی که وسه بر تنک و تحقیق عریدر خناس بودندن منت تو در این تو خون خناس
د در که حق تعالی تک اسم اعظمی ذکر او و نوب خیز غدن او تری خوشترق و نیز او تدر که
اکن اچنده تر اکنی ضعیف بر او بنا لفره چاوی شمس خزی هو که تطین کند اساسه
عوش با بشید که باشد او را خو و یخه و آغ بدای خوی آب و بخونوم معناسنه و او هم خواب
آودا و بخونو کو ز خوار جامه دو شک خواب خرگوش طوش او بخوشی یعنی بلان و عدو
دن کنایه ز خواب دیده و او هم کورش و حضور با لعل او موش و اختلام او موش خواب استیک
انر غنی خواب کنایه را و بخوبی که خواب بدینوس اکی خاک هم تسلیم و ختم سید چایز در
مضمونه ان شاء الله تعالی در کرا و لولو خواب کاه و بخوبی یعنی دو شک خواب و یاد سهر
شهره کلای وقت ترین اند کلای کوشک خاک هم تسلیم دخی چایز در و او بر می الی اولور
خوار زنده کلان خواب کرا و اصلید شیخ معناسنه اتما شمس خزی نقلند خوان الی الی
معناسنه چون سپهر سیت بزم او در دست فهمان تیر و موه خواب یک خوان خشمه
آراسته اید با بچنده یک پیر اکا خوان اطلاق اولور و او بر می ایلد رافقا بندر
خوان سالار چاشنی و او بر می رافقا ثابت خوار فرقه دانش موه و او دیده اکی
وجه چایز در در اصل بوم مذکور علاء مضمونه رکن ختمه جمله مال اید تلقظ
اند کلای اطلدن خیمه باند از لای و الا اصیل ختمه در خوی لذت دا و معناسنه و او
رشیه رافقا ثابت رو جایی قافیه شده استعمال و لولو خو عادات و قوت و بلوغت
به لولو آغ بدایخ در و بنا کرم چاوی خوار تقی بر تهر ک اسم در که عاقده نغان شد
اگر بنا تمش و سرای بهرام آورد در خوق مش ان یا خود التون نظمه خو نظمه
خوار مش و کرم یعنی خوار ان خضض مکه که دار وله ندر یعنی مکه آری خو نظمه
و یعنی ختمه و خیمه دزه خو ید گشت دار و حصیل یعنی بیش ریمه مکوره و خو

کلور بیدار یا بیدار استیلا و انور جو نور بر سره خا بکوک و طناز که فرمده بفرای و آرنه بنینه
 دیدار ختم زنجی وینکا بنگا و بجب عجب و بی بی و خوش کلک و یکد رخ خرم مثل
 و بکوش یعنی جانش و فرش یعنی زنجی **بست** زنجی شکسته خط بست زلف مهر و بیان
 یعنی پرده بست چشمه جوان یعنی خجی یعنی زنجی زنجی حیاید جینیه دیمک در عس خیزی ازان
 کردست غمت نیزندان که خلق دشمنانت را حیاید خیز بیدر رضو شمر در ایلیک معناسنه
 و یکد یکد زخار آتیه لگد دلر و عصا لایدر لر یعنی حق تعالی سکا ایلیک ایلدری دیکدر
 و مال معناسنه زخیزندان براوزن کولدر چرتی قفان ایلدر لر و عصا لایدر لر **بست** و لایدر
 اولور و بر خوش قو قو لولو آغا جدر عید زینوب یعنی ختم معناسنه خیال او قومه کورتن
 صورت عید زینلا فرامان کندی دیمک در خیلان نکره انمکد در خیال فارسیده علیکد **بست**
 معناسنه در عید راسبان یعنی آنرا جمع جنول کلوز شکله هر علم دید کلری او قدر ضعیل جوق
 معناسنه خیمت **بست** عید خیمت جواد و جی خیمت حیام حیامت در عید زینور بر سره حیوننگر **الحاقه**
الحاقه حیام حیون آغلی و نقات **بست** بیلک بعضی لغتده بیلدر اقمی واقع او شمر در و معناده
 بیلدر مکرده یوتصلیح شمش خرا و ریاد شاه خدر تو مو بیدر یعنی او رجب خدره او دوقوعی
 خدر شکار قولی و حیوانی خدرش که خدر انورت بانو معناسنه ضریو ابواب شاه و مال اصابعی
 و فریدیکانه معناسنه شمش خیزی ابواب حی شاه عدل برور که کبریا نر یعنی کبریا خدیو است
 و یار معناسنه حقیقتده عالمک صابجی و مایلی و فرید و یگانه حق تعالی اولد غنذ ان اقری
 حق تعالی ایچی اولمشد رگر و ایند کبی خراش طویق در نعدان اولسون و کندن اولسون
 و سقط و کوبنی معناسنه شمش خیزی رسید زاف عدل بران که تابن شمش خیزی نماید
 ازده که تراش خراش خراش شاه خرام خوب عورت و مطلقا خوب صورت لوتش خیزی
 تا بنا شد کرم **بست** تا بنا شد کرم **بست** تا بنا شد کرم **بست** تا بنا شد کرم **بست** تا بنا شد کرم
 و مالک شمش خیزی کاخ او بر خرام و جاد و بیش بان او بر تیان کبک خرام
 و صیغه ام در صالان دیمک در و تنم شاد بیلغمک و در و بیش عجب جود عقل خرمند
 عقلو و موفلو خرمش لیک طماع جانور زارند زدم و قدر خرمه باره که مابن خرمه خرمه او

که بگردن او لور و ریم او بیخی دیلر و تورلق دیر لر خز که منله خز که لفظان تخفیف نشد
خز من ترک دو بجک بر دور و آی و کون ایغی و شمدان خزن کوپ خزن دو بجک و خزن دو بجی
 که خز خزع معنی و زنده گنه او بی کطیب قنده بیدر ایخیر و مکلمه مووف در خز نوذ بر دور و
 دکشک احمد که در زیل قنده مووف در خز طمان خیدار مشتری خز بر صا تو انش و جان
 غالب یعنی او تانق عورت خزانه بیدر فارسید خزینه معناسنه و اسباب طور خج بر تخینه
 معناسنه خزانه تک جمع خزان کلور و عمل حازن معناسنه خج کلور خشت و ندر بر ملک بیدر
 خشت هجر ستر که در خشت کرج و کوه خشت بخت کرمه و تو و لم شجسته منله خشت خج
 تخفیف او نمش در خشت کرج بجک و بیکه یعنی تصیور در خشت معناسنه که خشتان
 و کولک قولتقمه دکولریزه خج منله خشت ن کرج کجی خشتک معنی خشت که
 خشتان دکولک قولتقمه دکولریزه خج خشم غضب خاندک فته سیلدر خج جان بر در کبانی خشم در
 که اول اضع و اضع در شم آو و غضب طوشن بودی بخش در و غضب خشت یک در خشتینه
 بر نوع طغان در خشمین معناسنه یعنی طش و کلو خط یعنی هر حد و نور و بنا کن بنده جلگه کوی
 خطر در خج خج معناسنه خج بعبی چوکا و کل معناسنه احمد که مانی فضل مار و نه او ش
 معناسنه در یودر کرایدر خج با بلی و خج کاب غلب معنی خلیف معنی خلعت بخشش
 قضای عیدر جمع خلیف طور خج شمشک که بر و ندان خج بلغم در نفس خوی عدو و احوال شریخ
 او زبانی کند خویزول خج خلیف یک معناسنه هم منله خج و خوش او از لو بیقوش و
 زحمت و اکثره یعنی خج خنک خنک و غایتله اکثره و اکلن خنک خنک بیدق او بی خنک
 متوافق آخ که خج حبه انفراد بر خج بویاد و یعنی جربش تویی قعوی و کند و
 جربش قعوی خنق جلبان دن بر نوع در و سگر کجی خنک بوز آت و کولک کلو
 آت خون بیقویی قضایله او سنده ات کسری و او او سنده او دن بر کرای
 ترق خوان منله و بیدر خوان نارا سسته معناسنه در یعنی ایچیده یکی خاتم او شسوه در
 و فارسیده فانک فی سله در یعنی خوان خویله تحصیل یعنی ایک یا آنله ویر دکرای تحصیل
 که شیبیل آرد برید قافیه سنده استعمال و نور یعنی سر هر جمله در او و بر می نقطه او غز

یعنی در شش مخزنی هر قصبه فرساید بطن عظم او او در این مخزنی هر دو شام خود
 خوش و او بر می در کند و دیگر در خود معناسنه وضع و قوم معناسنه می یعنی خوشک
 یعنی نوعی خیار زبان فارسیه بوستانه بن خیار اما عریبه اینکار که معناسنه خیار
 راه راست یعنی بر طوی پولدر که انگلیز کیده و هم بقدر کت موکنار بخار کیده خیار وایش
 کوچ خیار و ارمنه چیده در پیش و بونش جز یعنی خیز یعنی اویش نشان و قشش و ناچار
 معناسنه خیز میتر آسیدی کس از خیل ایشان بند دیده میتر بماند و در زخم او خیز
 دیگر شمار نه شده است همانده دیگر دل شاه لشکر خیز و سبب صای جبر و کل خط
 و بر درو چک در آن اولور بنفش اولور و کوه اولور خیزه اویش نشان و خیزش کوز
 و طوق و بوس و پورغن و خیز معناسنه در کور و بلنگ بداندیش و طوج کشش می
 اگر چه بدسکال آستانش بغایت سخت چشم خیزه باشد ولی چون نکره از آستانش
 مدامش خیزه در آنچه باشد خیزه دستالی او را ویول بنشین یعنی که خیزی
 یعنی خیز و خیزی و بر خیزی چک در که چرخ در لور کس اولور آید که سبب بوی چکی در شش می
 در و در وقت و شش زانو کردن نسبت بر و خیزی و هو او خیزی و صورت
 دیگر که آنه یاد گیر مرور اف خان معناسنه شش می یاد شایع هست طاق سپهر
 باشد از طایر شش کین خیزی خیزه و در آن فالقوب آری طو درق و خیزیدن لفظان
 صیقله و وصف ترکیبی در خیزه صوموعی خیزه در آن بر نوع قوی در هند سانه
 اولور اوزن اوزن کوکلی اولور جونی قلقلی لایدرم و شایع خیزدن هم لایدر
 کمال صوفیانی چون نام اوکل او شش و در شش خود را فرود در دو شاخ خیزان
 باب صفت خیزه بیان اولش در آسیدی هم دست او و کل خیزان یکی بکینوس شسته
 زعفران خیزان منله و جمله ایچی خیز که طوط اوینی خیزن لایس خیز منله خیزه
 به کار دک خیزن سکر نخج خیزک تو و موعولق خیزه صونومی خیزه توئی و کومعناسنه
 جو جو در بر خیز اشکینه قرند و می شش می اگر که خور در عجب بنود که سگانه آکل باشد
 نیم و جوال پانی و جوال معناسنه که آسکی بنیون در طو خور لر طیمان سبوی و سانه و آشن و

عدلیت حصر جای روبرو وضع بالان و کوی چینی شهید و جوی روان در دشت
 زخم و درین زبر و چشمش زخم و تکیه نه و زخم چشم و آنرا و برون صوتی و طبع
 خوبی و جلاله و بیونیک **باب الحائیه** و غما و خون معناسنه در و ضا نکه کمر سید و بلفه
 دلغ معناسنه عید رخاک **قوان** و صنوبر آغلی منس مخومی بیسته را بر خوب رساخت نفس
 دست را بر کوزن کرد خاک **فجکال** عذر یعنی او کشتانی خباری آید کچی دو کرای اوست
 جنب یعنی جنب یعنی کتب جنبه رکبند و توش آید دید کرای دار و در ختن بر مکتب در خجتمبارک
 و بر چک در صرار و او را یابی ترجمه جنبست مبارک قتل و معناسنه و موثق **علمان** بزیر کبک سدر
 جمد غم دیار نده بر شمرد و آید کچی برای و خج معناسنه خدا حق تعالی نکه سما سندن در علمای در
 غیر اطلاق و لغز اگر چه اصله صاحب و مالک و غیر معناسنه و لیکن حقیقتا صاحب مطلق در خجتم
 مطلق حق تعالی در آغلی غیر صاحب اول و مالک املاک و عزیز ذمیک **حائز** اول اطلاق خدا
 واجب الوجوده غنصین ولدی و کثرت استقامت علم حاصل اولی استیکه حق تعالی در غیر
 خداوند **لئنه** درین کم لازم کهور و دولا لا مکر معنای ترکیب می داد اول کند و کچی یک **نظم**
 آمد بر من که من رسولم لغتم تو بر که من خدایم یعنی خود آینه دید که اولانتم خول اول کیهان
 آینه دید یک جمله خوش آوینهان او در بر و آفرینده یابید در لغت در معنی خدای و سجای و حجاب
 و جاکب اقا صفت قصدا و لند فقه و او رسمی اله یازد اول در خداوند مالک و تر کوار
 معناسنه خدا خوان شهادت بر معنی خداوند کارا بر این صاحب **فدک** حکم خدا و ایا میر که صاحب
 مال و صاحب خانه خضض مکر یعنی مکر بر بی خد و اول متلا صد و ک طره یعنی غنصین و تامل و صد و ک
 یعنی او شنید مکر زعت و بر مکر تر کیده و استعال اول و که صدک و بر هم در بر و او تر کچی
 استعال الیدر خنفری حکم بر در که ملک بود از چنین کار با خدا و ک بود **قوان** معناسنه
 و کشتش خور معناسنه **جواب** به سوید نندن سز صو خراج اعضاء و عین غری شش خراش
 اعضاء یعنی در و شکن و دایم اشکن **خوت** سوراخ بر یعنی بایته و عین قولایح و کسبیب و آکنه
 بود و بی جرح حکیمه و فرس آکنه جین خله در جنبه مثل خود اواق دور و کچی و کسبیب و آکنه
 قولایح خود و صد کوز آبی و ایونک آغلی کوی خود و خام قلوب اواق اولی خود دست

ال اویسی ویدیه و بیان کجی خود کز اذ بلوغه خود خان طارطن و تار مار خوزه بک و بر مقل
 سبتکی و صفی ابراهیم علیله تمام خزلزنگ نفسیر نه دیرلر و بازی و آت لنینک خود بی بی بلکی
 خوزه دست آدمک بلکی خود ها کسور عد و بی لنگای خوزه ادریم بلفه خوزه دست بیان کجی بک
 خوزه خروشن بوختی و اوراق دوک صابجی خرد کی اذ بلوغه خود بی بی قوی خود بک کوجک
 تصیغ در جنیم کنگ معنی کنگان خرسند قال خرسند کنش خرفه نیز اونی و نکلان و تخم
 پرین دیرلر کجش اکثرجه و غمره و محو خرم شاد و خوب کار است اولن به و دیرلر
 و زمانه دخی صفت اولور و برتران کجی در نیمه زمان اولور و خمامو و میشد کجی و دیرلر
 ابروی مینه مظهوره اولور و زمانه خوما اننگ اوردکی و خوما اینجی خود ان کجی و بیج
 خوس بدنوس خروچمه کلو مینی بوغ و کرتیک خروسه و کورلوی خروسق فریاد و نغان
 و بر با کد که کورلر لیا اولور و س خری اگر بنا شدش عون تو در چنین وقتی بر آیدار همه
 طلق جهان نغان و خروش و حله و کورلوی و خروشدن لفظان صغفم و وصف
 تکبیر خروه ایک بدنوس س خری تاج یا قوت و غملاق کجک بافت از بن دعای خوه
 خروه معنی خروسه و توفیق ایازی از غم طولش قوش اولور کجی درانه بغلر
 غری قوشلرانی کورب زانه کلسونر دیو الکا کجی دیرلر قش انا خرمه خسته خسته
 منله ختواقر استوانه بو کدن قفتلر کجی در ویشلر کجی لرو ایلکجی جویایم قمر اولور کجی
 کویکون خرم انگری قین لوق و کورلک خرم و یاد شاه دیکد رشمس قری ای ندیده و خوج
 ابواجی افسر و مت و ملک خرم و خرم وانی بکشنه و انیلی ایچلر یعنی الروز نامه اولن
 ایچلر خرم و انی درم بر نوع ایچلر خرم وینه قین انا خرمه منله خسته خسته خسته
 منله خسته خسته خسته خسته کن برین صاهر لوق خستار کجی خستار کجی بک رکن
 دوکلن یاره ایشم برون طو بلوق خستار معنی ننگ خستک موزی و برم خوکو خستک
 ابراز طهام حور لچی که طهام قویلن اوت یام در خستک لمر از منله خستک اوزار منله خستک
 اول انکد که اری او کیش و الگنک اوندان خستک اوله خستکار و لفظان تخفیف
 اوت خستکار و منله خستکار استفا بر بلین بی برسته نمایتنه اری بره صورتی و

خافات بیخبر لرو اسکلی
 دبت بازاری سردی
 د خوزه واکلی

و تقیبتش انکس فخری خدا یکان سلاطین که روزگارند بد نظرش ارجب بیست که کرد و
خسکار خشکایه خشک اندام و بوی که در خاک اطراف خشکمانه آغا جان بودن قوری
بود ق خشکمانه خشک ریشیه مهره جرات یعنی باره او ششک مهره بی خشکند و سپردن
اولان او بوزر خشکمانه بر بناسبا بخون نمک صوکنه بر آن که بر خشک نامه قور خشک
یعنی خشک نان خشکی آت رسید که قور در لاله که بخون خشک مصل می خندد رانی
خسود و قله شنودی قانیک خشک طایع سه طاز لوقه مناسسه که با شنده قان به خسود
در تیق یاره بی و اورامش بدایق و بناداش بدایق خسوک حرازه لطیفه به آصل خشک
بود چفکه او در جمملوک بود و صوفی بوی بی برنده که آلتون دان و پاکتدن ایدر
آنکته براب عیر لشمس فخری که فلک نقص علم زا چه سود از بنا به جز او چه خسوک خسور
یعنی خشتان صورت او او بر قورن در خشتان ریشه یعنی بویک اند که در کبیر کبیر قور
و سوز در اخصض مثل خذل مکه آبرغی که خضض می کرد بر عید خفا بر قدر خفته
با تمس اولش و اکلش نخج با بیوش و کوز خانه خفجه شد که خشک بر نوع بود قدر خور
ایدر لوزن نغش او ایدر لوزن آتشوز در خشتان زده او او رطل نمک خلب نم خور حکمت
یا رشفه آیدر صینه یعنی خور بر جوق و جلیان و نیوک و مهره حلقان اسکا خلیه یعنی دزدکاری
راغ خله بالتحفیف و التشدید نمک خلم معنایه عیبری جو ایدر و برون حدان بران ماند سر
سر خشم که از بی بیغلابی فر و آیدر نمک و مهره و حدیان سوز لطیفه به فضل تو که معرف آید
که دانشد اشعلتوبی چه و سخنها بی حوضه و کمی خرمی که کمی اولکله سوز در لطیفه در یاست
و راجوبه و شله کبران جهمان در و جوضه و تحفیف لامه جایز اولدی بیتمس فخری
رای غیر قور معالی و احتشام در روی بادشاه فلک افکنده خیمه ان که بمعنی خرم کب
و بورین که جلاله کتب که بیست جمله کویک بر اندن غلط در قمره اولدر که طرادن
ایدر لوزن ایینه اینه قور بر خلیه بی حوضه تملی جم و اول کوبیدر که ایینه عله قور بر شمس فخری
ز اصطناع تو بگرد و سائل و در پیش زیم و زرسید و مجزه و نغار و کوز و غیره خشم
قوری قول تاجر معنایه خفاق بر بیدر کبیر بی جکر در خشتان کبیر خفاق و کبیر و کبیر و کبیر و کبیر

جای نذر خشت مثل جنگ کوی یک وصلق ویرمک و شت که دن معناسنی آتی مو پیر کن
 و بود کلای سقلی در وقت لفظک تصیغ در جنبه غله جنبه عاقل و پندیدر جنبه سوره شور
 معناسنیخ با یغوش خنده آنز روت و دکلای قرمز رنگ در جماع صناسندن اوج اوخ
 و یک بعضی خنده جزه و اوج اولمش در جنگ نوشن و آن بغوی و آت صواب کن سقلی و یک
 حجه مثل خیزه خیزه آنز روت خنک خاک و نوک ختم لریه معتدل و آسان و بختلو و عریطو باله
 معناسنه ترکیه نه مثل و یک در شمس فیزی سعادت شرف بندگی حضرت او خنک کسب کس
 ینا دیده ار باز جنگ خنک هوا معتدل و خوش هوا خنود تبدیل بعضی خنده تبدیل معناسنه در تهور
 مطلقا اووه اولان قبضه نوز و وارسه خنک اول کسک خنایا خرایلی و صغوخینا که صاغو
 صباغ و مطرب کوبیده و او زمان که ترکیه ابر لرزش فیزی مو سیاقه هلا ساعه اوست
 مشتری بند زهره خنک خوب کوز ل غوی کوز لک حواجه بای ویر عزیز و دانشمند لطیف
 من چون دیک خون همچون و جابه بر تم بند راست بر توضع حواجه لطف لایطی اید روش
 ابکی جز و سگ طیوک خنک اید بوسیدند که تعظیم اید بعضی عزیزه ویر امان غری ارباب
 لغت ابکی معنایه بلام متکر در دیو غیور ایلد یعنی هم عزیزم توش ابکی آوری حواجه در جل بند
 چنان معروف که بیل اندرون دود را جروج خوس ابکی شمس فیزی هو ووی کس
 منع شنش خوند با امداد ان ز شرف ز فکس سیاه خوج حواجه باش بر خواجه سنا که دلری
 و بر حواجه قولی حواجه بر بلخی جام ساری حواجه مثل خوج حواجوت خود و او کسیدر شد
 و بد قافه سنده کند و یک در خود و او اصلیلله بود وجود قافه سنده تلفه که جنگ کونیند باشه
 کیلور در تقیه جلال الدین رومی مشوید بیوشدر چند راتش نشینی همچو خود چند
 پیش تیغ زنی همچو خود دیگر آن زره و آن خود در جنگ دعا و این تبار و نقل در سزم
 صفا خود بین کند و بی کوردی و صف ترکیه در این فاعل معناسنه و لو و مو و سکر و یک در
 خود خوزه امیر عاشقان دیک کلای رنگین بیو قدر بوستانا ده اولور و اولور زنگه لولور
 و بوستانان افروز که سلطان بر کی در لرزش فیزی که ز فیض دست امداد حباب
 لعل و زر و پیدای خود و خود خود و مثل خود خود کند و خوسیدر بیست بیو کس

کر که بر او اوسون کر که بر او اوسون خود دار قمانت لید بر هر ایچی خود رنگ کند و در
 رنگو یعنی کس نو یا حدین ز رنگلو اولن خود رو کند و در کوزل و یا مانده بتن خود و قوتی کند و در
 او کب صاحبی لقا و غسانه خود تا مکه کند و اوی و در نیاوی و فضول که خود بینه و خودی
 و اینجک خوار و او بر میل یار و خارقا فینده خیزد که خیزد رعزت و حرمت غسانه و برهنه
 معناسنه یعنی چیلق خور الف سوز منله و کنه غسانه و مشرقا و یعنی لایق و شریک
 ز ملک پیش چوانی و سلطنت بر خود که از شهران جهان نیست شاه اوز خود و طعنا و اکب
 او ن بدیخی کوفی حواله بیکین بر عجمه کول معناسنه خود ریدن لفظندن صیغه صافد خود را ن
 منله خور آب یک اولین صو و صونیدی که صون تو و مشا و لاکر که بیلانه آه خود را بی سوال مانعه
 دیو که آندن بر طرفه و کوبه الی بکیده لم و صونیدن نیش ن سزیدی و بر اولوبه دیو که جمله
 اولوق اسبابی نده حاضر و مینا اوله شری بنویسند و مردمان اهل خوار اتقانی بر سحان
 کلامه زانکر از خود شاه جهان هست بسکشت زار فضل خورابه و جمیع اسبابی حاضر اولن
 اکیجه دیو خوار بر ملک آید در این اویرس آنده بیور خوراک پیسی خود زاب و منکر نلیه
 و نادان وزیران کار خود یار بنسند او ریدن تو رنگ که میکر بر نینه و بیکی بنسند که بر مردان
 بریزد و کله التور که خود برست کشفه طابوچی کینک چکنک حمد زبیر اولن عجب سباحان
 اخشا مدکن بوزنی کشدن یکا و در خود ری پیسی و حاضر پنج خود و او و سحیل طعام
 معناسنه و در وقت فینده و خوردن لفظندن صیغه یافی و اشم صدر در محنتی و کوبی
 معناسنه و کلو زنه که خود به عطار منط لیرکت او ایلنده بیورر خود در بیماری بدن کشته
 باز با قوا قش بر دو دستش ستم باز یعنی بر عیار در اول حطه بر مستندی و بول کشدی
 خود در ده اولوق دوک خود ده ادم بلط که شتیانی انکه اصلاح ایدر خود ری شور با خود ری
 شول نوارد کاسبابی شتیانی اولیم خود ز میان دست بنده اوی یعنی پنجه خود زور و میان
 واقع اولمش در خود ستم مصدر در پیش و پیسی و حاضر بیجک و اینجه ک و قین انا معناسنه
 کمال صوفیانی ای عجبش بر خشم و از چه سینه آنک شد چون هم ساله ز خون همی باید خوشش
 خور کشدن کت آفتاب معناسنه خود صلا کمار در یعنی او اسبابین متعلقه قوی هر کلا در بر برتر کیده

استعمال و نور خورما یا ذای خون به نور من که هر چه کله دیر و جوام رنجند و بی درین نور با تبه
من هذا خون را با دوسر ترکیب و در غلط ای ب بعض عوام خوب بود و دیر و تسلی و دیر
خونده طگوز لان بوکی خورز بر دو آغا جدر خورستان شسته شهید و روانو که با بود که
سرمقد و یقین در شکر خانه در خوزیه با شامه کله کله ای وقت شهری ترین ای دب خوش خوش خوش
و نفس تمام شله بز دکای کونسک در و اور سمیدرو و اصلید جینی استعمال و لنو خوزیه
بمخ خواجه یعنی خورس لکی و بتمه غناسم خورس ان اواق قور و خور خواسته دک و تماش مال
و اسباب خواستار و کج خواستار لفظین عرفا و غنم در خورس قین خوش و اور سجا بله
ملام و قین آگاما در زن معنا سنه و لیونشی معنا سنه اما اشباع و اول خوش و مؤس
قافیه سنه و تری خشک معنا سنه شخی اگر چه بنودی نجا و فیض تو و حجت شد بنورت
امید جهانان همه خوش خوش شاب خوش هو و طگوز تریه دینی در بر هم و قدر ترکیب و عمل در
قوری اوزمدن و ام و ددن و آلمان و یغیری بونله بکر زسنه دن اولور خوشا و شله
خوش آمد طوسه لایم سوز و کلای در یعنی طبع خوش کلو سوز سوبیکه خوش آمد سولای دیر
و تواجیه و آتش و صفا کلای دیمک در خوش شای یعنی خوشه خوشه صلح و بغرای و آریه
بایه و آنرا بکر جوابا بک باشی و سنبله بچی و الیم صلح که بچی سیر اب بر خوش شمش
طبع معنا سنه و طوطی و سنسنگ و صبا کلو کلو دیمک در خوشه چینی بشق و شری خوش
قوت خوک کلو ز خنام بچی خولای تمان قوشی و خورس لکی و طوز غای و طوق قوشی
و لایق که آغا جان دوزدر ل و آجا بیه هم بجه خنک دیرل و یابن باق بعضا فرم بچی در
ددر و اوز قوشی که بچک دینی دیرل خولای جوق قوشی و اوز قوشی خولای خنک و بچه خون
و او اصلید در و او دن صکه الف بو قدر تمان غناسم خوان و او اصلید بفرق ذکر
او زنده او دن برادر و ات کسر ل و حاضر بیکه طلیس قنده اکلم ضمه دیرل و خواننده
معنا سنه و خواندن لفظین صیفه ام و وصف ترکیبی در خوش خوان لکی خوبه فاله و صو
و موش و سنسکن خوبه منته خوبه انزوت خوبه کوزا و بی و افک و انزوت
خوندست شوه خون سینا و شان لکی قرش قانی دیرل بر طاش لکی سنه در خوش خوندن

لفظ ذ اسم مصدر در وقت شفاعت یعنی دگر خون طلبان خونگشت مصاب موعی
خونگوست مذ خون مذ هادیت خون سالار جانشینک خون یعنی انج و بینه خود و عوق مفاسمه
خوها و لحن عربی چرا مفاسمه مبالغه ای اسم فاعل در خواصه فرود سن خواه الف نه شلم خواه
سوی کتبه خویش خواستن لفظ ذ اسم مصدر در استین و دین و شفاقت دگر
خواهر پیر با با فرقه داشتد خواه ما و آنا فرقه دانی یعنی دینه خواه اهل کز کز و مخصوص را جنگ
اسدرب شقی چیا کز آنگارند بر عجم صفار دیور و اور سید در قفقو جرد کز می نش در
لطیف کف کس زنت را که جز نیست قلب که تو جو کج خون خواه اهل و ب کشتک خواهند
دلجی و طالب و قانع مخون نریز می خستی که انوکله اخنی ملحق بر دانه باغ قویور خواه
دگر مراد و مقصود خواه مذ خواستن لفظ ذ صیغه نام و وصفی در جوی و او
اصیله بوی و موی قافیه سنه و عادت و حاصل کلمش بر آفرنده یا سوز و جی جایز در
جوی و اورتجا له و ضمه مذ اما لیل و صهره تلفظ اوله و می قافیه سنه و عی یعنی در و در وقت
که نوبه جی دیور و تکلی و کیم با بنفشه مذ جی و او می از جی جن مفاسمه جی
خوردن مذ و تکلی جی خورد در عین و ترک جو یوز تکلی و بر سه باب ادال لغو
عدال که کماله کند و واقع اوله که مابقی حرف صحیح ساکن اوله اول ال مذ در و اکر
مابقی حرف صحیح ساکن اوله اول ال مذ در نتم و اعظ شو اوله مذ مین مولانا بدرالدین
محمود بن مین اسکند الله تعالی در حرف العلیس بو قاعده در شین کبی نظمه کور بیان
اتم در در زبان فارسی فرق میان دال و ذال یا دگر ازین که در نزد اهل
مهمست پیش از در لفظ مذ و کرم و ساکنست دال خوان آنرا و باقی مذ است
چنان و ابی و لابت فن شریف و نام مذ خواهیم طرف فارس میدان کمالات فارسی و عربی
یعنی مذ فارسی و جی بو قاعده لفظ ذ تا زیله بر قطعه سوره مذ در
اخطوا الوقت بین دال و ذال مذ که کن فی الفارسیه مذ کل ما قبل سکون بلا و ای
مذ و ال و ماسوی ذال مذ و بو طرف مذ فرجی بو اجلی رعایت ایتمی شویله و اجب بلدی
که حتی عربی دلدل مشغول و ال مذ کلمه جی بو قاعده مذ ابر ال مذ که صفت لفظی مذ

وال جمله ایله نزلان مجمل بیده تلفظ ایدر بر بوسور اصل کلمه بنه در اما نصح اولدر که ذال نجه
 بوزبان طرافندن اران اوله و آنته لیا قطن انکورد ایزه چوق قومی داچ موکوفلمت
 معنا سنه عربی صحیح در اصله دخی ایدری دجلان مشق در فارسیه تاج فایضه استعمال
 اولور نظای ای زور سفید تا شب تاج بدهای فیض تو محتاج داد یعنی عدل
 و دادن لفظندن صیغه مایه در ویردی دیمکه در مصدر معنا سنه یی ایدر ادرکی و نظمه
 یعنی شکایت داد ادرکی تالیکن ایما سننددر ایزدی پیش خری بناه ملک سلمان جمال
 دینی وین که آفتاب شهناست و سلیمان دار داخلش قلغن خری دادان عجم
 پادشاهای دیکومر نه کن گشتا سبکلی دادان ویرلور دادا است آمد ویرمه ارجاه
 شکایت ایدر عدل استیجی داد مثل دادار مثله و مالک در دیمکه در داد ستر انتقام
 الموق داد کتر عدل ایدری و شفقتلو یا حق عالی اسم اولمش در و پادشاه عادل محبت
 داد ندر اونی قداش کا ه اولور و فراء حرف ایدر اذ ندره ویرلور دادنی عطا
 و عطا ایدرک محل داد کتر عادت دادی ایوک یکری شیخ کجسی و ویردک بغی عطا ادرک
 دیمکه در در رفوسور و موصولو ایچی بهر ویردک که آلتون و کتس سبکلی یعنی عطا کتر ندره
 و وار ندره یعنی ذال والف و اکل آفرنده حفظ و ضبط معنی افاده ایدر و داشتن لفظندن
 صیغه ام و وصف یکی در جهان دار و علم در کی و صیغه مباله در ویرلور و جانا اصل
 اورغانندن یوق ویرتیبنا ندر و کتر ویرلور و جانا دار و غانم ویرلور دار ابر پادشاه که اسدر
 که اسکندر زوالقین دن اول مره پادشاه اول ایدری و اکثر کما کیم ایدری خریرون
 فتح نلندن ایدری و داشتن لفظندن صیغه مباله در ویرلور زیاده طوفان دیمکه در ایدری
 غنمت از جهان آفرین کردیاد کردانای دارست و دارای و دار و انار در ارمقانه
 دخی کلور دار ایدر اناک اوغلیدر اسکندر زوالقین الله هلاک لور ویرمختن ایوک
 آمشدر و دارای مثل دارا و انبار دار معنا سنه در پربنیان پنم انجای داپره اسکلی قومی
 دار برین نیکه گاه وایت اوزی و اربوی عو و آج پیش خری بیزن صام زار اناست
 خطب در مبلغ او داد بویست دار خال فیلان کتر ندره ویرلور اناجدر که بقرای اولیله بیلر

دادار صحیح لیا و لغت عربیه
 سیر ایدر و لغت خزیره موضع
 صلیبه دیر و کاشتم لفظندن
 اسم مصدر در در کتر لوب
 قلمه معنی شکایت
 در کلب و مار هلاک
 معنی شکایت
 دار و جاکم معنی شکایت

برآغا جنر آوب برآغ دینی اشلی قلم در آفرنده لامله و رایله درختی لغت یعنی جایزه یعنی دارا
دارد و دستیات اوزی دار فرین مثل در زمین دارش بویانش و تون دار و دوام
و ایو کیتی داروی بهوش عقل لایج دار و معر شکله عقل کدر راکا اطلاق اید لر و مخصوص
بر او تک ایدر داروی هفت بر متله دار و پیش علم داری یعنی انبار داری اولی اولی گنجه
یا دشاها علیه اکات سلم رایله و داشتن لفظن استقام در مثل ایدر زمان داری و آفته
داری یعنی تمک و آری دیمک در و ساری و قیم مفاسنه و چاک که کبالت که در بطار داز
قلبی و بلبلجی و با یغله یا یو یا عجمی معناسنه بولفت هم دال با بنده جواء با بنده و آینه و غنجر
داز لایه بچیل فرین بسترندی و مطلقا بسترندی داز آرایه بوی و مثل دار و در و هلو ممتند
لغتنه ضا معناسنه در اس و راق که انوکله اوت و تکرکه بچیر و جنق و حکمت با بچی
وهلا کز ف و معناسنه و الفاظ انا عندر مثل داس و لوس و قوم و وقاش فاش کبی اس
در و بچک و اوراق دیمک در داستان حکایت و حیل داس دوس و کوی و دوک الفاظ
ابنا عندر بونک قلیا عید و فار سیله و تکرکه بچیر در اس کالم بوشانی در کوی و بچک
اوداق که انوکله بچیر بچیر نشی قزی برای دیدة اعدای خسرو بر دم تیغ بکوه اسکاله
داسکله مثل داسه مثل قلی که تکرکه بچیر و اولور داسه حکیم فرونی و مطلقا فرول و تکرکه
معناسنه جوامع داس و سبق داس کبی تکرکه بچیر یعنی بچیر و کوی بچیر یعنی بچیر
جوامع داس کبی و هم و معنی معناسنه داسه دایه کبی و مطلقا عطا و بخشش داسه مثل
داس و داشتن لفظن صیغه عطا یعنی در داسن عطا و بخشش داسه اعضاء و بچیر اولان
کوکرا سازه و کک حیوانده و لوسون شمش قزی بران سخت جز نهادست قش در کله
ستاره و کف الخضب اذ و هفتان لکیمی دایه دایه اذ اذ قتل و کوی بویک قش
و لوی قوشی و بویک باق و الایم قراول دایه بیان تمام اذ دایه اذ قوشی و کوشی دایه
قوشی و اسکی قوشی که لاجه قوشی در لامله و رایله دایه لغت یعنی دایه دایه اذ اذ
مثل دایه یعنی هنوز دیکه فران دال و دایه اسکی قوشی و معنی دایه اذ اذ دایه
دایه مثل دایه یعنی قوشی و بچک قوشی دایه قوشی و کوشی دایه قوشی و بچک دایه

زرق و حشرات ارض موزیات داماد کوکتو عزیز جن معنایست در دام و اهل کلب
 و زاغی و سوسنج دامال لات خانه یعنی اواسبانی و امان آنگ عریجه ذیل معنایست امن
 مثل دامغول آورد کلهی شش در که آمده و غیره حیوانه او و اورا غم و خنام بخینه
 و بیلر داموز اول سددور که آکی یا نینه ایچر بر کلب انکله که طاشر عریجه و زوزو و بر سر
 و بویک کور کدر که انکله قار کور لر و ضایق داموزه مثل دامان انا عیدان تن لفظن مینامور
 دامانیدنا و توننا و شناسا و الفذن که نون دینی خرامان کی دایم حکم عریجه در
 معنایست داموزه مثل داموزه مثل دامان تن لفظن صیغه اسم مصدر و یلش معنایست
 دانشور یعنی دانشمند دانشک علم صابجی دانشمند مثل من لفظ اوات نسبت در مثل داموزه و در
 و ستمند کی دانشمند بلو مینسور و عیگر دانشور و انکله کور کدر در عریجه در تور بیلیب
 دانق و بیلر دامنه جبه و قوش بی و عالم علم معنایست دامنه دل جبه القلب نام غیر شوش و بیلر
 او تدر یا خود دامنه در سهل شرتبه که کردانیه یعنی عریجه در او خن و قمار بازرگن در
 کرده دن او ققاری ایچم بول و یعنی خدمت هخته ایش داموز نون لیدی یعنی سوکت ایلیخ
 بعضی هخته و اور واقع اوشن دینی و اودن کله راء جمله ایله و نینای بی باوجی داموز حکم و کم
 قاضی و مریکلو و حق او زرن حکم لیدی نم کم جلال الدین روی مشویله بیورر که عریجه لیدی
 که نوزان داموزست زازو کسایخی ترا چون باورست و حق عالی هم اسم و شن در زیر لفظتده
 عادل حکم اولدر صل جلاله داموزی قاضی و حکم و دعوی و جرنک او زاری باوجی داموز عریجه
 عریجه عشر و معنایست و ندر زبان فارسیه قاعه کله در که حکم که آفر نه الف هاء اوله مثل
 شاه و ما عکوتاه کی الف حرف ایچم کله در که وره و کوکتو کی فر دوی ابداه دو هفت شد
 که خدای گرفتند یک سر او ارجای بوشکور الاماماه نوحه کماست بیهر کر دمده و ده و
 بهمدار و صبار یعنی قریق قریق خنک آنیم در خانه تو باضرای پسر و دختران میر و بند و
 داد و مطلقا متکار و غایتد ملایم عورت و او علان و اهل علم الله که عریجه لیدی
 ایدر لای که صید لیدی که و بخرن راغ دشم دامول و خشیله دایخی عریجه جمله دامول و بیلر دامول
 مثل دایحی و برین و زیزک عبیدر دایحی ایلام نند عریجه لیدی دایحی کلور دایحی کلور
 مثل دایحی کلور دایحی کلور

اما له ایله او قلوب الغلی صورته اولدی یا ئیله یازلوب بر لغتا اولدی یعنی در بعم دایره
 و جوره و بر سنه به کوکل و بر ش کی شی دایره او غلان امر زکون طوتلان عورته دپله و یا نشت
 چکر که بریدر دیا به مکتب خانه دیندیکه دبلک بریدر دینک محکم بینی آتلوا غلان و یا ئیله
 تبتک فی لغندر دیوچه سلک بیوش نوز دغان و جماع بریدر طوطی معنا سنه دتوس بر
 تمار او بریدر دبه تخفیف بایله خایه بی شیشش و خایه بی سی بر سق له طولش که که
 معروف مرض در ترکیده قاپو دیرله دبه تشدیدم یانغ بر دینی که کوذن اولور تبارگی و کون
 بردق و صفاقی بریدر بره قفصل خودی معنا سنه کایش و شیخیل آره در دزوه بانک فتح سیله بریدر
 بر دن بر باره به بر بر جوی دژور دبیله طیبیل اصطلاخنده دوا و محول و دیک او لوور بریدر بر جوی
 بکر لوبو یا معنا سنه دجال بوکیکل رمان برای دشمن معامله و یا شیه سلیق دشمن یعنی نه سکه اولیک
 معامله کی دیک در دخل بخقل و حاصل دجه شهد ویر آلتند کوز فایه بریدر عفری هم هر صری
 کلاغ بود بی تکان دل بندم دل کند دخل دست و بمعنی قنیل معنا سنه دز دزتی جانور بریدر شیخ
 دد بنور توان او تی دودام دز قوش و بر تی جانور له دده مثل دد زقبو و اوچر و وداشتر
 و طایع و بهی و عین لفظ ایچون مسوده اولور نه ادخال اولور آخر نه الحاق آیدر له بریدر بریدر
 دریا معنا سنه و دریدن سیغه ام در و وصف ترکیبی در دم در کی و حرف ظرفی در ز تشدیدم
 بکر تلن نمیشه دیر لوبیل قنده علق و میکلیم و قدر در تشدیدم و آفرنده الفاعله شیه و چاک که
 کلیک ارده بطول دراج اسم موضع در در اعوش اسم مصدر در استعمال و لنور لفظ مکرر بر اسم واحد
 کلنت در قوی حق الطبیغ و ه که من می توانم که بیوس بی او ای سناک بر قف ذراعوش کشت
 در آقن بر نوع شغفنا لو ذراع و طتلوا اولور در رای بمعنی در ای یعنی او یک کلدر که و به برینسه
 آمر لاش قزنی دشمن در کت که نشناسدن داو و آزاربانگ در رای و ایچر و کل دیک در
 و یکک مخالف معنا سنه در زبه و طوی در رای بر کردن در باش کوز دز دیک در وزیر اول
 معنا سنه در رایان قویجی یعنی قویجی دیک در زیر ابان لفظی که آفرنده فقط هو استفا سنه در
 در بابست بایستن لفظن صیغه یانی در کرک اولدی و کرکله معنا سنه کلور دریدر قویجی و آفرنده
 توشو معنا سنه در بر اوزر نه در بندر یولده تور قور و ز حمله کلین بره بر و بر و قویجی و دیک در

بند و در قورند و در بحر مجله مغز عین مصلحه ایله یعنی شول قیو بیج در که اول ویلجی قیو بی آلفه
 قورم در بزمه یا در قور معناسنه در بیج حوی در بیج جزو و کما بتلوریجی و در مک معناسنه بی بی در
 در بزمه مرتبه جمعی در بیج کلور و در رجات کلور و بر سید و زرد بان قدم لری در حال فران که
 شندی در حکم اغا جدر در خوردار یعنی خوردار در خوردار و او سید لایق معناسنه در کمان پیش
 معشوق من که رشک مه و غیرت خوردست جانش فلکیم که بدین بایم در خوردست در خورد
 منله لطیفی هر که صاحب بود دست مرداران کس که در خورد دست در خوردن کند و
قدحی در خطاشدن متغیر اولی در ذو آخوی و مری و بوری در داوه و در کن صواغنی
 در ذو آرقه آخای عجمی بجزالتی بیلر در بند بای نویسن چینی در ذو آفلان نور سیاه
 عورت طوخر کن اولور در دزی منله در کنگر حدک در ذو سبب طیبی فوات آریه دکلی
 زحمت در در سیاه قهای بحر قیو یعنی نزلت معناسنه یعنی در دماخن اولون زحمتی که در نهار اولور
 در ذو دوخت قویا و در داخ خسته کن در قالمش کسسه در دمنه در لولو و کوه و مند لقی نیست
 ایچیندر در زراکت و یو در زری دکلی اولدر که یولور در کور ایما در ذو کن که چکب سیر
 و خواه معناسنه در زری عجمی جیاط معناسنه در زاوه و در کن صواغنی و اولی در داخ در بند
 و طایع در بسندی یول و قلو درغان مراء النورده بر شهر آیدر در غشت سینه در کن قلکان
 که کوندان ایدر لم عبیدر در قه آنچدن چنبر قلکان و سکو در قهستان بر نوع انجلی در زریا
 در قباغدر و رستان لفظی خود کتر تا ایچیندر کستان و در خستان کبی کیلچوق و ایچیندر
 بره و بیل در کن ستار جیم معناسنه یعنی ذو قویج در کاه قیو او بی و قیو اویستی و اولوصفه
 و آتشک در کاه لفظدن تخفیف و انش در اول غیابه در در کشون نوکی قیو بی فراک
 معناسنه و در کاه معناسنه در مان چاه و علاج در مانده چاه شر و عاقر و زمانه کیمیا بر ملک
 در منوره و مانده لفظدن قهر و انش در اول غیابه در در ذو اعلی و در دست و محقق اولی
 و قیو اولی و حبل و لب بر اشته قلمی معیا جمالیده آمده ش معناسنه یعنی و انش در
 خلدای کانی و شاهنشاهی که در سن او زعم همیشه تکرار و وجود در ذو آرتون شاد و رواندن
 بر نوع در در ذو آن محتمه و انش حتمه هر کدر در اول فاضل و انش را سلسلی معناسنه در اکثر

اشیا بی صفت واقع اولورشش فخری جمال دینی و دین شاه ابواضحی که خرم افشود در بنجا
 در واخ و درست معنا سنه در دروازه قلعه و اسپکی و شهر سفلی و جراتک
 در وازه مثل و در یوز معنا سنه و اول سفاق و بنا در در که آنده دالم کم صاتم ایدر و در
 آنده یارب ایدر یعنی فرود نیک خواجه سنایی برتر از صورتی مکان و عمل در ووازه
 بجهان ازل در واصل و نیک دیکری آغاز کرد که اوک اطرافه حکم اولیغجون ایدر در ووازل
 در بنیکجی در وازیان مثل در وای مثل در وای یعنی صفتش فخری ختمک تری در وای سنایی
 در ووازه دایماد وای در وایست یعنی در بایست یعنی کله در وقت مراختمک شران قدخل
 اولیک در وازین بجز در ووازه جلاج یابی در ویزه جراتک مثل دیوز در ویزه بی بی معنا سنه در واک
 فخری بوقول در که کوش که دوه و صورتیون می یکدیگر نمانه کوشه الکلایر و ایک طاغ آرا بی که صلوات اوله
 و اول نسبه در عزیمت کاکرش در آدیده و معده برنده در و آنده بغسوق بر بنده و خوشه تی سدر
 و بوک جرن که کبرکی اولیوب طوبی در رحم فخری و لوش و پیرشان در یادگر غنجه جرد
 در باب آکل و میل دیک در در بایکان در کزه اولاند در غ معنی در غ معنی تعلق و تقصیر معنا سنه
 در یواس معنی در واصل یعنی او نکند دیکری آغاز کرد که اوک اطرافه تورشش فخری آن شاه
 که در عملکشد هیچ کس را نه حاجت در باشدونی حرف در یواس و بوسیوه بی در باینداکل
 و بیلورلم و در کزیمانی در غ احمق در غ بنجره و بوقوکللی یعنی بوک قبورک اجندن او بیلکزی
 کوچک قبو بوک طاعک ز پستی دریم اودن آوه و تمک دیوز جراتک در ری زبان فارسی
 دری دیر بعضی ارباب لغت ای کسینی اولدر که هر کام نور کم بادشاهلدر در شویب ساق
 و همدید اندر بی که کد و قایوسنده فارسی دلان غیری ذل سویلیغ و برانل و احکام و حکما ب
 حمل فارسی یا ز غیری دل یا ز نیمه خیلی مدت بادشاهلق سوزدی بو بقی قور او کسند و
 قایوسنده بودلن غیری دل سویلیغ اولدی تا سول مرتبه اولدی که بودلن کت و سنیست
 اولدی و لوحال شایع اولدی و بوددی غیری دلان زبان دردی دیکله تیز ایدر اولدر
 اول زماندن الی ایضا هذا بونک اوزر نه شیوع بولدی و لغت اقوم صاحب ایدر دی
 عتده بر طایفه ننگ اسدر آنرا لغت غریب سویلر و دردی طاعکند دیر که آه بوی لطف

اوله اول سپید بکبک ری دیو لک و قرارگاه و بقی بر و ظرف معناسنه اما فرهم و حرم
یعنی حضرت کمال با شازاده شویله بلان ایدر که بارس بر دیارک آیدر که بیشتر از دکله ری شیوه کف
دار الیکلی در فارس بارسک معزی در بای عینک طایفه بدیل علامت توپ در توپ بکبک باغی
یعنی عربی بر و ندر که در معناسدن نقل اولمیدن اول قلمیست اولان دلیم زبان فارسی
دیو لر اعرابان فارسی دیو اول بیک فصحی دوری دیو لر نه که خیر البشر دن صلواتی علیه سلم
منقول اولان خبر معقولن اکلون حافظ الیرت سینی کانی اولو کتا بنده ابو سعید بر عدیل
نقل ایدر که اول جرتیک جبارتی بودر که اهل الیمه العربیه و الفارسیه الیرتیه و اوسیک
در سیه تا زینک که عربنیک فصحی در مقابل سنده دکر اولونو زینم کتف الیرتیه بر دینیک بدینده
بوسه قما سنده دیمشرواق اولیدر ز اولن بار عظم صد سیمی تنازی و دوری و قلم تحف
تنازی عربنیک بروسی در بروی آتیه است تنازی دیو لر در ای قلم فارسه بر نایجه عظمونک
اسمدر بکبک ری و لک در ای کما نسبت اولونو در ای بوی در طایغ دیو لر حتی شوم و در دست
خوی اولوق یعنی قغلی در آگاه بدخوی و بد طبع و جلاد در در آکه مثله و در معناسنه در اشک
مناد و در نیم شمس خزی بوی جهنت مقصود خلق بعد کسل نه آن شهان ندانند و کلام در کت
در کوا رکیج هم اولان طعام در کت یاره رقوم معناسنه دره هم که کیر و ایبارک اور لر دره کیر
نکنه دل خیزی قوی بوی هم کور کت کت کیده اکتیس دیو لر بعضی لر دره اکتس و دیو لر در نیم
طایغ دیو لر دست ال و صدر مجلس و مندر و قوه و غلبه در کن معنی هاند دست آوزال او کت خیره
والره او کت مشیم جوان دست افرازا ال آتی که اکتلام ایل شلور سنه در دست آوزال منظم
دست آوزال منظم دست اترار منظم دست آوزال منظم دست ابرنجی بلک دست آوزال منظم دست
یعنی جوق دست آوزال منظم دست آوزال منظم دست آوزال منظم دست آوزال منظم دست
خلاف آرد و محبت بر دست آوزال منظم دست آوزال منظم دست آوزال منظم دست آوزال منظم دست
الفارسیه بونک کی انفرادی الفارسیه اولوق قاعده اولمشدر نیم کم برنده بلان اویشدر در
دست آوزال منظم دست آوزال منظم دست آوزال منظم دست آوزال منظم دست آوزال منظم دست
پیش کیر دست آوزال منظم دست آوزال منظم دست آوزال منظم دست آوزال منظم دست

آذن غلط ایدر دست و بر ال بچستی یک اولور دستا ویز حقیقه آرخان که آن توش المول
 دیوال که در دستان حکایت و مکرو حیل و بلبل و آرقه و ستم با تبق و رسم داستان جاده بزرگان
 اکجیل القند ندر دوتوق دیلورد است آهنگ مثله دست اور بن معنی دست بر نخ دست بن
 مثله دستا ویز آرخان دستا ویزه واسطه بزرگان دست با ذال و زارد وال و ال ویز بکر
 دست پر دست نقد دستا دست معنا سنه و آل که یک در دست بر دهنده خایمک و خمنه
 غالب و لقی دست پیمان جلوه عوس و امانت افر لقی دست نه معنی دستا ویز بی لغان الکتی
 دستا که در بچستی میان دست بند رقص انگار کافور که در دست بی دست س ال بر توشی وال
 او رنگ خلد زان بشارت در جبار باش دست بی بچستی که نو یک دست در دست مثله ترکیب ده
 شایع در دست رست بندر که و زنده او تر لر و خمار مار بود دست نهانه فرا زده دست شکن
 قورده سنج و آل صحیح یک در دستکار اصل نه معاشه و صنعت دستکار صنعت دستگاه
 عامه عرف ایدر بکار بیدار باش شلیک بر در انوری با صطناع بیار است دستگاه وجود
 با ستنا و بیغ و دیبا که صد و در آن نیا ال بر توشی معنی ستم استعمال و لئو لطیف این از بچستی در
 دست رس دست گاه او ندانده کس دست مثله دست که ای طوقی آت و اغوش
 دست بر ال بچستی بزرگی یک در دستا ال سکه و حرب کل و چین کل یک در دستنبویه
 بیلنج خریجه نما معنی سنه دستنبویه مثله دست سئوی ال بچستی و ال بچستی که دستنبویه
 مجوسیدرک بر او بندر دست و ار ال غازی دست ان تمام ناطوری دست و اردن و اجابت
 و اول دفتر در کجا حب یوان آینی امام و مقنن الطور لر یعنی انوک بوجید عمل ایدر سر
 اما داک فهم سید و لقی مشهور در دست نه طغان ال لکنی و مجال قولی دست
 صاحب معنی سنه و دم که لکنی بچستی کوی وقت بغل قاری دست که ترکیب معنی شایع در
 نیک قولی در بزرگ کلکی دست اخلق ایملک اما فرید عم کمال با بنار زاده ایدر دست ده
 ها اختصاص ایچو ندر آصلی چوب دست در علم اولجی صورت ترکیب معنی و لئو و مضاف الیه
 تقدیم اولمش در جابویه که ترک کاجر چوه و بزرگ بیدن مرکب در آخوندکی هم معنی آری که در
 معنای خاص علی نقل ایچو ندر دست چوب کونک و چوالک قولی دست در خور و لوف

دستار اول پرچی و معاون نیست در در ماندگان فاقه را جز با پاید عطایت
 دست یار و کور شیکر کاین هلو اندن آشوق اولان هلو انه دیلر دست یاره بکرت
 دستیا نهچی دست یافت فرصت بولوق دست یافته بول بولش وای ایشون دنگر دستینه
 بکرت و دستوانه و قول باغ و توقع پادشاه شمس غازی شهبی که انقاد احکام قضا را کنزال
 و بی و دستینه او آل دینی توقع پادشاه فنا سنه ربو مجله دسکر طایه بشده کوی و قلمه کرم
 شین اولسون کرک خراب ولسون فارسیده و عریه استعمال وار در عمر قنانه و بکر لجه دیمو
 بکر لجه دستینه جلاهاک بمعنی که طوقیر خیزدن زیاده کلن ایلیکی و ابرشچی اکام لر و ایلیک ضرسنه
 دخی دیلر بعضا در خون انجمنه دیلر که جلاهاک آلتلر ندر دست بدسکک صندغندل چوک تباکا
 دیلر دست صوا و صو سیر و کورستان دستینان قور و بی یعنی نیتل و نکه کچی دستینه مشله
 دست سواران کورستان و باده عربت سواران مثلا دستینه بیانی دشنه خرد سوسه مشله
 دغ طزلوق باش تر کلبه ده ساله در شول باش در کمال تینه دغا آلوق که از دن دیلر و کلن سلق
 و دغل فنا سنه دغ غه عبیدر بختلمی و نکر که بیکر نه چون کورسون دیلر و سلکک
 دغ طزلوق باش دغل قلماش کیسه بر معنا سنه که باک سچی دلر و اوک شیه دیلر که ابرج طاشنه و نیمه
 قلب اوله بیر تو اولدغی دغل از زغود دیلر اچول حور بیشت برستود و صار
 و خاشاک معنا سنه دغل زن زبناره و قلبن که کوزلوا بی کس و خاین خانه دغل
 ذنوک غاشیه دف دغری که جنگ یا بنجه جیلر لر کلبه ده استعمال اولنور کنارنده بیویوک
 یولیزی وار در دفتر نام معنا سنه عبیدر جمع ذفاتر کلور عبیدر دفتر دار دفتر طوچی و دفتر
 ایتی دارنده دفتر تغایر نده در ذق بمعنی طعن یعنی ارمق و عیبلیک عبیدر دلاک دلاک
 ایدنی یعنی اونی عبیدر صیفه معالغه در دلال دلالت ایدنی یعنی قول اولدغی و توجی
 و یا ز ایدنی عبیدر بود میا لوه صیفه سیدر دلاله بوزونک و ذم ایدنی و توجی و تکلیف
 دلق در ویش لر خوف معنی وسکک و دلو توغا و در کمن سیکری بولوق مشترک کرم علیک عجم
 دنده دلاک شیدله نام دلمه خماله دلمه خیفه سکر و وانجک اوزدی و دلاک یعنی خزان
 که هنوز دلمه کجک اغا صبر و وسکک کرک بکر کوچک حیوانداریکی دیلر اولور اوسنه زدا و دیلر

ص و ح اوله و بنی سیدن کوئی سینه سکن اردو بر سوره دخی بونکر انوا غند نذر دلیله بلخورد
 و یک اوج دم غنای سینه در فارسیه و دم جیر کوزگی و دهه کلن و فزون و قشر خون
 مغنا سینه و غش و غش و ذوق و آه ایله غنای سینه قان مغنا سینه جی دما کلو و دما صلتن مری
 که کف کف صولدر و تویی او زینک دما بر صولدر که ماد نم نفس یعنی وقت وقت دما
 کوک اصل مغنا سینه کرک انگ کرک غری سینه که انتقام و هلاک انگ مغنا سینه یعنی و نیز
 یوق مغنا سینه دما ده زود و شتابان و با صیدت قوت و نیز و او کرک و هینامه و قوت و یک در
 دما بلکه ماد مغنی دما یعنی صولدر دما و بر شمع آید در دم ایض نفس چک بچ و چار دور
 یعنی توتون و آنوک و قوی و مز و ذوق دما در مواقیف دما در اداش دما ن غلامه مد
 عربید رخو غنا و غلبه کرک دما در دم گرفته قورش و آفرش متعقل و در سینه و فزون
 دمه جی کوز که دم جیر انگله اودا و فز و طمان دمیده بلورش و تاز و بنش و افر و شش
 و صلح بری بو کرک و غنای سینه که بر المی دما کوک و سینه دما بلکه سکر تک و سینه
 مشهور دما فارسیه مشهور و محقق دخی استعمال و لنور و دیدن لفظ صیغه ام وصف
 ترکیبی در دما بله و بون و بی با مغنا سینه در اطمان سینه ذکات و عقل نخب شمار و عاقل دند
 و ذوقه ایحت لطن و خود و کما و کما و مغنا سینه دما که سینه یعنی با و قشش دندان دیش دندان
 آسیا لجه چین دیش دندان خنده یان دیشی که کشی که کی وقت کوزن دیش دندان
 امر جی دیش و دیش قشر دخی سینه دندان کلید و طرنک دیشی یعنی سینه که سینه دند
 دخی استعمال و لنور دندان سینه آرد و سینه دیش ناک ذوقه بغرای لوجه سینه انوار با جینه
 بر آدم بیجک بر سینه و لور دنگ جران و بله و دنگ بله و بی ندام شش قری چار کرک عاقل
 شش نیست ظالم و غیر مفید و دنگله دنگاله و دنگله چک که چار کی بو و اولی بوزی دمه
 بدن و نگر صحت که آتش طبعی لورک صیفی در دوات دویت که کرک قریل و اوج تحت
 و فز و جی و چار شب بعضی بوزخان در دلدرد و ادم آرخ کوکلی دوران و دند لفظ دندان
 صیغه مبالغه در زیاده بله و یک در دوا چ خست کلرک قالیقش کسه دوران و اوکت
 و رانگ قشر بر بله عربید صیغه مصدر در دنگله مغنا سینه در روز کارک مغنا سینه

جملاتر

عبارت در دوزنک بقاسمه و بر شوخچه و بر خود در دوزن دم جیک قوزون دم می بر تقوی
 صورت که معدیه زیاده قوت و بر در بر و قبض ایله و غیره فایده لری دخی وارد بر عجماء
 اندید و بر کواصلیله ایتی اولار که دم می حکم قوز بر آندن باک دوری صوابچمه بر شکل
 دولت عزیز جنگه ده یکسکنه دیر جمع دوزن کلور دوزن یعنی دوات که ایچنه مرک قوز لری
 دوزن شور دوزن قوش در حقیقت ده اول عزیزه عنقه معناسنه و فرین و فرین کنفرین
 و قنده دیر ده داون قوش و بر مرک یعنی فرین و لیزیرنه در ده ناسر نعلین دهان غار دهان
 باکت ونوعه اگر نه غنایات عدالت بود بکدون در آرنم دم دهان دهان بکر دهان اغز
 دهان دوه اسنک دهان اکی او زنگلوه دوه دهان اغز لوق که جلا هرک اصطلاح اندر دهان فرین
 قوش و بر مرک معناسنه یعنی لیزر دوه او راق و باله جوز دیر مملوانی درنت شد
 از خانه دوش تاج و عت و نعل بند لک آت طرفق یونین ستم لری و غنچ و باغ بودی
 دوه عوام آتیره دیر دهشت یعنی هرت دهش صدقه و عفا شمس فری نیست کار
 تو بخرداد و دهش دهل قیزر دیر لبر او تدر و هر سازی و قفا دکملی سازگی
 او تدر و کون دم او نوچی دم ده اول کشیک دهشت دفاغی که شتم حبه الغار دیر
 دهن اغز یعنی دهان او ایوان کی دهن بند عوزنلر شمی که عریک انعام دیر دهنه و بر عورت
 او اخلان دهنه ها کت سلو نیله بر قیقه طاش در تعبیر بدهن دیر غنچه در لو اولور ایوانی
 کو کرک اولور قریدن کلور دهنه قزنگی دیر و بونوی دخی هم ورق اولور و بر نوعه موشی
 دیر و بر نوعی قمری اولور قزلقه مایا طاوی دیر دهنه حکات ثلثه ایله اغز فایان کی
 دهنه کلام او ایوان کی دهنه نل دهل دهنه درت ایلم اغزی بر آتجه در دره یک او نده غنچه
 معناسنه دهنه نل اغزی دخی قش و قشیک اول آبی و ایوک سهرخی کوی بعض لغت و
 اول کوز آبی و صوت کوز آبی در دیر لری دیر دهنه دیر دین اکتیکه منجی و او بی کونی
 دیندن مثل دیدین مثل دینو دخی دیر و بود یعنی کی عمل او قفتان دیر عید رسای دار
 معناسنه در مانی الدار دینار دیر یعنی او ایوانی او قدر دیک در دیر صومعه سربان
 عید جمع دیر و دیار و دیره کلور رس بولاش دیک در بکشدش و صورت سبب شله دوش

عمید رینی عالی کندی و قرنا دینبهر فوس آینه ک او شخی کونی دیجوز عید رفته کونو معنی
 دجا و مملکت معناسنه دیدن رسم و عادت عمید رینه قنابرت کیش کلد کر اوج یو کوش
 بیغیر عزم صورت لری آندو نیش در دیمیر آتوک او انجی کونی دیمکت بر زهلو بو جدر را در کت
 کبی در بو دیر و عمید ریلوک مثله الدیم عمید رجاعت مردمان و معروف صنف رستینه
 طایفه در و جزغالی در لکی بر دیر و صوایح کب بر و معنی عدا و داهیه معناسنه و در ارج
 قونشک ایگی دیمهک آیوک شخی کونی باب اول دیر یا زنی دیرستان مکتب خانه
 دیرستان مثله دینی برج مینی که ترکیه او کت و یکم قمر دیر در بر مثله دینی بر نوبت قنابدر
 حیردن و شقیه که کز رود اکل صفت سیله و بانکت فی تسلیه و بانک سکونیلیم بر شهر اسدر
 و ایدر که قناب شهر نه دینی دینی دیر لرد در از اول در از اول مثله در از اول و زلق
 در از اول مثله اسدی زدر یا فاده بخشکی برون در از اول او چار صد سن در اول
 بر یو یک بانک و صفر در از اول او زلق او زنج در از اول او زنج در از اول جاکت
 درخت باش آجاج کلسیم ش اول درخت خانه نک درخت شنبلیله قوری و آجاج
 قن قوشی درخت سینه مثله درخت سبت کرد آنجی درختستان آجلی درختان انچل
 درخت کز م العوان آنجی درخت مقل ابو جصل قوری آنجی درخت سیدرم شوشک
 و علم و طوفان لوج عم اصله اسم مصدر در بیدریش دیمک در و در شیدن لفظان
 صیغه ام و وصف ترکی در و رستاره درخت سبک عیش فخری خسرو از سینه مکتب علم
 پیخو خشید و شتری بدخش در از رود ما و راء النهار اما غدر که آتو دینے
 دیر بعضی کند و ما و راء النهار اقلی در دیر یک سوی مباد از سر و کم که جانرا
 آن سوی به از جمله کند و در از رود در از کوش حروف کوش معنی اشک و طوشن
 در د یارق و بر تن در کوش با بوجج و بشمی بی بی و دم پیل که باغ بیل لر
 و علامت در هر رنگ دن و بر شهر علمک احمد بر حده فریدون فتح زمانندو بر بهادر
 دم بی کپی وار دی شودم جید او فکر نه طوئد قاری بنشینان باره بی که کند و کت
 وار دی بر سو آنجی بغل دی دخی انی سنجی ایدندی و خلیه یا ننجع ایلو بر برونه

معاونت بلای طالبی عده ایلوب بنی غلبه اولوب فریون باد شاهلی بولدی اول
 سنجی فریون دروجوا اوله زین طوئردی آندن ضربه باد شاهکه تیشدی
 تعظیم ابادی و مبارک بلورردی و هو جنگ ده آنی ایلر و طوئردی فرصت و طفر
 بلورردی اول بنیخا درفش کاویان دریلردی نفس خیزی شیکه کین وارث
 ملک کچی که چون بر فراز دیکینه درفش درج عبیدر عورت کویکلی و زوزنجی دروغ
 کلور وادزغ وادزغ کلور دریم آنچه درم دوز سر کین کردان دکلی بویک دردم تک
 دروغ آخیری طاش دیکلر درمنه ایا ریوشی دیرلر طیبیا تشنه شیخ دیکلمه و وفدر
 درم خوزیه آنچه بلیه ستون آتش درنگ اقلیم اسم مصدر در و صیغام و وصف ترکیبی در
 درو بخین در فواج آری سنه و صیر و نقدن قانکوش در روش اسم مصدر در بچش دیکلر
 دروه همه دره یعنی طره و برلق در پیش سه دره یعنی دروغین اوینی دروغ منع
 یعنی دارنق و تقصیر انگ در بچ مشایه در قلع و شمر بغداد و کوی و بچه در دار قلع
 بکی و صایکی و ناظری در اگاه غضبناک در اهنک بدخوی و چینل درم سخت
 ناموافق یعنی قی خانکک و یوز کوز یوز ریش و غنچه و صیدتلو و قی آشفته
 و غنچه لوی خسرو ادر زمان معتدل نیست چون زلف پارچه درم
 در زلمه یعنی دکه که بغداد شهر ندره ارماعدر در دام یعنی در دار در زغال حصار
 قلمی درنگ سبار صیغی قلم در پیش طوق و ملول در بند خود زحمت کنگ
 قدس مبارک شهر هجراته تعالی در زینبش سماجی و بابو جی برنی دست فرس
 و سره درینم مثل زینب در کوز برنی و آبرق و گند و قی عم معناسنه و کرم بار
 بر کوز برنی و کرم کون بر درلودجی دل کوه کل دیورک و کوز و اوزدک دلا و کویک
 دلال عبیدر ناز و غنچه دلا زام کوه کل دکلند ریجی مجازا جموده استعال اولور دلاور
 بهادر دلیپ چنار دگر کوه کل ایچی دلا در شده دخواه کوه کل دلیکی و غایت خوب
 شنه و محبوب معناسنه دگر با کوه کل قی در نیای مشدلسان کوه کل ایچی مجورین
 کنایه در دل سوز کوه کل یا قی یعنی یورک یا قی درک دشین یعنی غنچه سردکند

دریغ کوه کوه و کیف

عقیلی و کویکی گشتش و غوغوش و لغزب کویکل الذبحی دکت کویکل ایچی دکتش ای مثلہ
 دنوا کویکل اوغش ای دلفین کلوز باچی دکت کویکل طویچی و کویکل نفت نیک ای سندنه
 و قورق زلیله مارد دلماب جوق قینا یوب غلیظ اولمش سندن دماغ بینی و اوست چکمه
 عربیدر دماغ عربیدر اول داویم دیر لکه زعفرانله اغلا غصه بوزنه سور لر و هر غصه
 اولن سنه لکه دماغ دیر لر دمنه عربیدر دکتو عربی غلبه فاسنه و قعال و ن شان سرای
 و سکرین دان و بمعنی هقد و کین و میاطی عربیدر بر اعلیف قماشن در دمنه عربیدر خربس
 قماش در که فارسیده اکسون دیر لر و ترکیده در می دیر لر دکت بمعنی تلک بینی آوار و درین
 دکتی در دکتا دکت بر ابر و دکتی در دکتی ایل و بی اندام و چکمه بی شرم و دکتوس
 معناسنه دکتا له قرف که قار کی یور ویت بمعنی دوات بمعنی کت طینی و دیت شور
 مرکب فر شد رجحالت دزه کوی دبه لفظن تخمیف اولمش در و دان لفظن
 ام در و بر دیک در فرید عمر یعنی کمال پست ازاده ایدر دزه کوی در ننه کم مولانا و نیک
 قلمت ستر مشنوی سندن ظاهر در دزه مود مودرا الحق کند عقل را بی غروین
 رونق کند آفرینه کاف بضم و طاق ایدر لر دهک دیر لر معنای ترکیبی ستر کوی جهادر
 و آنوک آفرینه بای نسبت زیاده ایدر لر دهکی دیر لر دهقان مویدر فارسیسی دختاندر
 آیهلی خان ده درم کتی علم ایدر لکه تقدیم مضاف ایدر لر شایع در اقا فاعله مطر ده
 دکل در دده ها کی طرفدن اقدام و یک برکن آنوی کی طرفدن آجلیق ده خدای کوی
 که خدای و کوی صاحبی دهفتن بخشش دان لفظن اسم مصدر در و نرس دیک
 اولو شمس نخوی نیست شغل تو بجز عدل و عطا نیست کار تو بجز داد و دهفتن
 دهفتن مندا و بقرات عامه قبیلند در دهقان آچی و کویلی و کوی سا لاری دهقان
 آچی نیک و اکن بری دهکانی منله دهک منله دهک قنیزه و دکری سا زکی بر اویدر
 و صیر قشبی دهکله کی قابو آرایلیق دهنوس سندی قنیزه بری و جطاعک ایدر لر منکر
 علیه السلام آنده ایزی وارد در دیر لر دهقید و بر کوز دیک در یعنی ام حاضر کن همدر
 دهفتن سدا غزی دهقیده اکی طرفدن دیک در دهقیده منله دهفتن دی دون عربجه

امر معنایسه دیار ایل و مملکت دیباچه کتاب قلی و یثاق عبیدر دیباچه ان ایلیاتیق
 معنایسه دیبا اطل و التول و حیر و ایک و نوخی کونی دریمه منله دید دیدن لفظنل منضم
 ما یفیدر کوردی دیک در و ام معنایسه ده کاور دلدردیدار یوزک کورن بری دیدن
 لفظنل مشتق در اسم مصدر دخی استعمال و نور نمودار کی دیدن الکت شس آبی دیدار کی
 اقدی کورن صود بدکاه یعنی مردیده کاه منله دیده بان کوزجی عریجه عنین و طبعه
 دیرلر و کور کوز دیک در و یعنی دیده و دیده وان منله دیده و کوز کوز کوز کوزجی
 و جزجی و قر اول دیر کج و دزک و جوقدن دیک در در با جیان دیر بای منله
 و خنکوت یعنی اورجک و یا شلو توجه و حکم از جلو آدم که آکین توجه دیر باز اوزق
 دیر کوار کج سلی نظام دیر جی غایتده کید دیک در دیر تدده و رور کار دیر روز
 دویکی دیر باز دینا دیرینه قدام و کهنه چوقد نوخی دیک در دیر تک که نور قی رنگلو
 سنه در استعمال و نور و اسب بود و آسبست و بدوی قلاآت آنزرت صغیره
 استعمال و نور هم عارضه هم موضعه اطلاق و نور جمع رنگه دلالت دیدن تک
 جالی بود در دینه و دینه رنگ دیرلر و دژم معنایسه دینه منله و مور رنگه و اکثر
 آن و نور دخی دیرلر و کور آت دیرینه بر سنه در که عزیز غده دیرلر دیس
 ادات سنه در همانا معنایسه اسمک آخر نه لاحق اولور اکا بکر بکچون مثلاما به سیل
 دیرلر آبی گبی و آبی صورت لود دیک در و صورت معنایسه دیریمه یعنی بیسته بی آجه
 دیشل کا ویر و آبی ویر دیک در دین اوتک که بلوقه دخی دیرلر دیک اما لایله چلمک
 و اسم عام در هر سنه که ایچنده آت بشنه بودن اولنه ترکیده قرغان و قرغان در بر سر
 و فارسیده دیک سن دیرلر و سفیدن اولان نبعی طرادن اولان دیک
 سفالین دیرلر دیک دون دیک در ام معنایسه و دنی معنایسه دیک کاف عریله
 عزنی در جوس معنایسه در دیک اقوار هوج هوج و چلمک قباغی دیکانه بیلوقه
 و کزینی دیک پایله سراج آتی دیک بای منله دیکت محنت چلمک آتی دیکر در و پیک کون
 دیکر و منله دیک بر دیک اولدر که خامه عریف ایدب ذکر در دیرلر چلمک چلمک

اوستنه قور بضعیدر او نیش در اول سجدن دیک بر دیک دیر لجه لجه چکک اوستنه دیک در
 و یجان اوتی معناسنه دیک برگی اول چرخیم برگی که جمیع اسبابی اینجند بله اوله بیس و فکله
 ونجه اینجند بله اوله بعضی خنده دیک یا برکی واقع اولش در دیک عیزی واکند و قوی و کلبسی
 دیک شیب و دن بجه دکشبه شد دیک که طوطی نیز دیکینه دویغ و دویغی کون و چکک آتی
 دیکینه مثله ذیبا یا بیجی دین عبیدر کیش معناسنه جمیع ادیان کلور و بمویشار یعنی بعضی
 و جراحطاعت و عادت نتمه کم مثله ما یدر لر فلما تو بن ندان ای کما تجازی یوم الدین و غیر
 و بمغنی این یعنی بونه کم ایدر سربین قدر و فرس آید نیک بکری در دخی و بکری بشی کوبه
 دینار عبیدر جمیع ذیبا کلور مطلقا بجه و فلوری و بر آتوند که بر مشغال آغری واردور
 دینار و بجه زک دیک کرای اوندربیان طراغی دخی دیر بر دینور مرطک بری دینه دویغی
 دیوشیطان و قهره و شگک بوجه معناسنه دیو آبا دیوشستان یعنی دیو طور و دخی
 بر و قهره دیو اسپنست قهره یو یغ و کیک یو یغینی دیو سپنست مثله دیو سفست مثله
 دیو ادر دصنوب و همد و ستان جای دیوار و وفه و زکبده ده ستغال و نور و حوی
 دیواری دیر لر و بر شد لو آردج آغی در دیو ادر و مثله دیو اریسی بر و نک و تر نی بر دیتی
 دیوان یوغوری یعنی دعوی بری یوغو بهلوی لغتونه دعوی معناسنه در دیوانه دیو
 و مجنون دیوانه سگ قد و زابت دیو با دغا بند یو کزک آت و بیل دوه بی دیو با اوردجک
 دیو با بی مثله شش خرمی ختم ملک تو دیو با بی آسای دیو با بادای در وای در وای
 یعنی اصلش دیک در دیو بجه سگک و تخمیل بی و کوه دیو خا بر اغانه رانجهل چندن دیو
 رواست اولندی جرت العنونه و زک دیو ادر یعنی دیو ادر یعنی برسد لو انجد بشه دیو ادر
 دیر لر دیو ادر آچی قوق دیو دست نیز کار یعنی آشی نیز اشلین که انو کجوند زانته بر
 اولان کاتبه دیو دست دیر لر دیو ک تخمیل بی و کوه دکرای بو چکک که تمامی بر صلاک ایدر
 و دیو دست معناسنه دخی کلور دیو فرسای اوجی دوش دیو و فرسای مثله دیو سینه
 بو یک دیو دیو سفید زاهد لر و عابد لر آرز دخی دیو در دیو کنم جاو در دکرای تخمیل
 دیو لاج اولوق و طاشلو و کتلو دیو لاج مثله لاج سگک معناسنه در اولوقی ایدر و کلقلو

و گنگو در دیوه دو ملن تیرگی و سنگ و تینل بی دیر یعنی ده قرمغسانه دیهار زمین بخیر
 دیهان کوی که خراسی و سالاری دیهیرگی او بش کون دیکدر دیم باج مرست که عجم
 باد شاهای کیر لرایدی و بیج مثلثش خیزی شهر یار جهان کم طلقا وست زینت
 زیور دیمیم و جا باشن مغسانه در دیهوار آسمان کوک مغسانه دیمی کویلو دیهسان
 کویلو **باب لوان المصنوع** ذنبه باه ناطف یعنی آق توز لو طوا و شیمینه طوا در دیم ششید
 بایله کوندن اولور مکه کی صوفایی دیر سفره کتور لر و مال طرفه و مجوز دیر لر برید
 طیبی اصطلاحده و ادبک در بعضی مجوز در دیر دینی عبیدر مجوز دن بر نوع
 قاش در دیشیم بکر داک ضم تیل و مالک خیمه سیله و سکون بایله بر تیره کسدر
 و ایتد که دمشق شهرن دخی و بیقی دیر لر دخی کبیر ازی از به حیدر باهت
 از سره و طوبی آمده ذبح دخت قرینت مغسانه و قوت دخت رای قو طوبی
 عورت دخت مثل دخت زای دخت کرم و ب کتلی قزو اکتری دیر لر جو خیر ک
 حقه اوچی بر لای بر دخت بنه صغور باشنه بشمش قز جو دختنه مثلده خسر طزوق
 باش دختار قفتان کیر لرو اولم دختکار دظلق باش لو و عاینده کمال ک
 دخت کتور خانه زین دین مغسانه عبیدر دخت عبیدر طاری در و نشی دختنه مثلده
 دخت بدله و تخلفه جابز در اغودر عبیدر در تراج بر خوشه قو بخور کک کبیر
 عبیدر در تراج قو اجه قفتان در تراج عبیدر مثلدم و کک کک در رای ای می دکلای
 دو کک لواتلاندندر در خ حقه و ضد و چه و فرج و خون ققو لوسه عبیدر دختکار
 بو یک صندوق دختش شک و سباق بلی دخت خوشا لاری و لطیف ایجو دختنه
 مثلده در دانه ایجو دانهی در دجو ک کج کک و هوشنگ خرابی و ثقیل عزی دزدی
 دیر لر و فر کیکت بی قوشنم و جرم در دست صناع و بتون و سکه نیش التون کوش در دست
 اری و ناهموار یعنی نژد کلسنه پیش قسور مغسانه دختش و طوق و دکل در دیوار
 خایند اری ایجو در دست کوش یعنی تمام اشتر که در کور مخالف مغسانه در دست
 موضع مغسانه در نون بر دلوش در و اندر در و دانسک سلام مغسانه

درود کز دوزخ و کز دوزخ و کز دوزخ اول زخم یا خود او اطاعت کرد که طوارره ایدر سر
 کرک قصد که کرک ناکاه اوله فراسلین اصلطلاحیدر دروغ بیان دروغ زن
 بیلابی و فاسق و فاجر دروغ کوی مثله دروش مثل دروغ زن در وزن نینجلی بخوردی
 دره اسنگه ریجان اولدر که یلدری اوچر اوچر تقیم هریمی بریلد نه تعیین ایدر بر
 دژبله و یوز و مثل دژنه دژنهک به خود زخم ترش و برک و صلله دژد اوغوی دژد
 افارعه کوزکن ارضیلین اوغوی و یعنی انبار دژد افشره مثل دژد افشره دژدان
 منگله دژدان اوغویله دژد دان حرف زادن منگله کی الله در یعنی کلید دان یعنی کلید قویانی
 دژ کوان ناما فاقی و حوب دژ زینش کولکل و عک و قهقج کلک که عرجه غیشال دژد
 دژن آئی و کسین ویز که اکشیلده استعمال اطنوره نرسکه دژد دژد نام باشن برت
 که اعضاده بلور دژد در ری آکنده اولان بیکه نیم بلور دژد دژد کیشی دژم دژد
 معناسنی دری آکنده بین برد زینه قلعن در دردی ویز در که در ری آکنده اولور
 و قرحی دستور و زبر و قانون و قاعده و اوزک دستورن سرکن دستخار یعنی شوار
 یعنی کوچ عسیر معناسنه دشنا در جوق دیکه در دشنام سوکله انکده دشنام دهنده
 صلوات بر نبی و شهادت بر یعنی دخی دیر در تمن موفد یعنی دستک صدید مطلق
 کشیه پرامزلق قصد ایدن دژنیم مثل دشنام دژد عروس کلن معناسنه غویلیخ در بی
 دعول حرام اده و بویک قرح و کولک و قوه دلو معناسنه دغوی ترک سانه دژد کتک
 اسدر که حکمتک سر صدید دژنی یعنی دژنی دژک لغوشق و ابکت دژکان عیله
 جمع دکا لکن کلو یعنی مستویله ایدر یک اودر و بلوقه اوز دکنده بین قار و کجا نجه
 بازار اسکیبی و دکا یعنی دیکه دژد کزان اوز که در عوزله لیکه کز لر دژد لام
 بیچش یعنی بچیدن لفظندن اسم مصدر در صارش و بوش دیکه در دلبند زنجیه
 دستار در ترکیله و مشایخ در دلابت یعنی ولایت اودر لر ری اچنه ایدر لر استاب
 قویق ایچون دژلبت ل غلط در عرجه مجزع دیر دلفیق بو باقو در که در یایه غرق
 اولنری خلاص ایدر لر یوس بالغه در کله ری در دیر دژم قویق و یارش آبی دما دم

بربری آرد بجه دیک در دعال جهان و قویق و نیک نجه قوش قویرچی و یونجه
 و چون خوب و سید که میش قویر عرجه قوم. معناسند در مدار قویر علی دغور قویق دنی
 عربجه عیب دیرلر دغورش بایس و چقد دبنال قویق دقل جهان دبنامه دبنال
 قویق و کوز قویرچی و جهان دبنال و سر در لیه بویس کیشی دبنال چشم کوز قویرچی
 دنی و قویر علی دنی و دبنامه دبنال جهان تشریح عیله دقل بوندن تصرف اویش در
 دنی قویق دنی ابله و احمق و حجت التسلطین در کله ایغولور دندر دغور در ددر
 دنگل احمق و ابله و بی اندام دنگاله دنگله که قاری بی دنیا بو جهان و اولی که کوی عبیدر
 فارسیده ده شایع در اما بخلر دنی استعمال بیدر نه کم عیبی و موسی و نجلی دیر لیر
 و یکی بجه اثین معناسنه فصح بود که و اولفظ اولینیم کاه اولور و دن فرودن
 تلفظ اولنور و آفره لاجق اولچی الله و اولفظ اولنور دوا زده اولن یکی دواج
 چارشب و یورغن و قزاجه و نکلر قفتان و اوست قفتانی دوا زده و اولن کنجی
 دواسه اولاق دوال قیش هر دغور دوال باقیش بالدر لور دیر لیر
 بر طایفه و ارضند و ستانده بول و زده کند و بی کتور مکه و رب یقارن دوشرب
 اکنته لورمش باینه کلن آدمه بی کتور مکه چه کرسک دیرش بعضی لیکور بامورنه
 آکوب کتور مکه لشمش همان آیقارن آدمک بلنده حکم طوبوش دخی اشغه بو قارو
 سول قدر سکرند دیرش که بجالی قلیوب دوشرش اولورمش دوال باقی مشله
 دوا الحاره جفت صفوی و بویندرفی دوالک مته هزی قول و تصیح حق دیک در
 دوال بردار در آشنه دیرلر دوا مکر بونف و انور دوا لورن یکی دوا بازوه کله دغور
 سزجان در کله قوش و صا لشم ایلیک بومغی که سونی بیده کی اولور دوا بردارن
 فرقدان یلدری در بر نیک یا ننده قطب شمالی حوالی سنده بنا لشمش صفوی قنده
 اولور و سلسک قوشی که برچی لردن در عاجری دغور دیرلر آهسی بر اولور زده متفق
 اولور لور بیره لردن دوا بود یکی علمو قفتان در دوا بدنه کله دوسیتی چارمه اید دیرلر
 دویک جواز برچی در شمس خنزی ایا باد شایه که از به حضرت کسبت بر شانت

دو بیکر و ایکی یوزلوبالتمه دوتا ایکی قات دوتا ه قلمه دو تمشله دو توغلمه دو جارا ایکی شیش
 بوششق و شششق دو خندان ایکی اول قدر ضعیف معاشنه دو خ صیبا زنی و قش
 و قیدره دوخت نزا و غلمان و قوت دوخ چکا دیکندن سیاحت اولیکم که عزجه
 اخلا دیلر شش قیزی عجب ملار که فرقی بیهری موسی که شذر سله تا دیشخ دوخ نکاد
 دو در دوشن دغان معاشنه دو دالود نو تنلو واسلو با بسلو نسند و توغلی دنگ و هسکمانه
 بر ارمانک آدیدر دو دانه تکاملک دو صغلیک و تو تنک کج کلر دکنه قلمه دو در چپ
 و راست که عامه عریف اید بچیز دیلر و ایشیم کلابه دیلر و کم دم لونو استعمال
 ایدر لر دکنه ایس قوششش دو دل هر دو کمنه دو دلم چیک و طغور جن در عجب
 قلمه دیلر دو دمان اولو قبیله و حوق بوی دو و ایکی ایکی و او از فرما یعنی دو دکن
 آوازی دو و دکی قبیله و قوم و مکتبه قوید قری دو و دورا اقی بر عجب عید معاشنه
 دو و زاوه قیتی براق دو رزق ششش نوت دور و دریک عر عجب عمیق معاشنه
 دو راند رمنده و ریاشن چاق و کونک و طیو قز با شده لغت رد و برین قتی نیرک و
 دقیق فکر لوکمه اراق کوزنجی دیکم در دوروی بر دور لوکل در کم ایچی بر سنه در
 و طشره بی بر نیک دنجی در و ایکی یوزلوبالتمه کسیدنجی دیلر دور کس خا ولی قوم
 و سطلو زلی دوری شش قلمه دو ز لکن لوتی دو و زو نا عجمیل نیرق دو و خ هتم و زنه
 آری و سسک کتمبی و قیل خور طی دو و زنه دارا کتمه لوسسک و بوجک که زهد لودر
 و سوسسک دو و زک قیاشنه دو و زینه دری آکنده اولان نیر دست سوتو لو و محبوب
 و معشوق دوست سوسسک دوست دار قلمه عاشق وی دوست کمال محبوب و بیایلم
 محبوب یعنی محبوب لیدر و کوی قرح و محبوب بچلن قرح دوست کجای کسک حال دوستلر
 مردانه اولمق یعنی ایکلم دوست کمال محبوب و معشوق و معشوقه ایچلن شراب
 دوست کانی مثله و مجسده ایچلن شراب و طو لو تشراب ظرفی در عرکف که عامه عریف
 ایدر بولان دیلر جو با بندر دو و شکر ضوایحی دوست کین عزیم لوزج دیلر
 دو سسک قلمه دوست کجبره صفا و موه در دو سسک مطبق دو سسک بله شسک

سنه دوش و پنجاه و یکم غریبه منکد بر لر و دون کیمه دیکه در و بر دار و در بختی صین آن نوکله
 بر کمر لر یعنی اوک در و لوم در که نوکله نو و دم پاپت در لر و حاجی معناسنه دوشا و او
 ملفوظه ایله مغلو و چون در دوشاب بکر غریبه سبب بر لر طیبیا قنند مطلقه و دوشاب
 و درین دگر اولون خیا بکری مراد اولور اوزم بکرنه زب العنب بر لر دوشاب کس
 زین و دوشیده ام کل و حورت و ساغلو و جوان و اگر اعلان دوشینه قرأ اعلان و در
 قرق یعنی بکارت دوشینه و او بر عیلم و وف عفته کونلندن بر کوندر دوشینه و آن کیمه
 یکی و او غزق دوشینه شب دون بجه کی دفع آنزان که عو بجه عیص بر لر و لیرن جامض
 در لر دوشا توغنه که بوزجه آشن بر لر دوشا یان در تیس و عواما استوا آشی تر کیده
 عریف ایدب بوغاد بر لر بخت آشی دیکه در دوشا یان در تیس دوشینه منله دوشا یان
 کشری یعنی دوک ایکت که ایکت کر لر دوکار در قرق یعنی ضدی که بویک مقص در
 و ایسی سنه دوکان دوکان ایکی ایکی دوکان بمعنی دکان و ایکت کر تشر دیکه در
 دو کیمه سور و لولت اگر بیک ایکت دوکران اینلک غریبه عرض معناسنه و کدان ایک
 قویبج طرف دوک رسته آغشق دوک لیسیم منله دوک لیش ایکت کربی دوشا غوغا
 دوک معناسنه و تول و کولگ دوک لایب جرح مطلقا کرک صود و لابی کرک تشر بجه و لابی
 دوک لایب اویغنی زبیه دوک لایب غریبه باکر دوشا معناسنه و کر تکله دوک لایب بمعنی دوک دوم
 ایکنی دو مغز بادام معناسنه دوشوی قرغل که سفالنگ برزی آغوش اول و برزی
 قر اولد و مویب منله دون کیمه کرک قبیله دود معناسنه و ناکس و کوفی دوشه یعنی
 دم یعنی قویق دهل طبل کرک کیده عوام عریف ایدب لول بر لر دهل باطل باطل معناسنه
 دهل قیوره و کوفن دیکه لای دکنلو او تدر قاعده اربالغت لغات نزنه دال عجمه
 یزد قوی بودله دال عجمه و ملاغندان او تری دکل در بیکه درن اشغال نزنه و قافیه نزنه
 دال دال مجرایی فرق اتم کلندن او تری در و الا و لغظ مود که وف عجمه ساکنان
 حکمته کلام اول دال همایه در باقی دال عجمه در دیو لیر لیر بیان اولمش دور
باب الواء المنقوچه را کلمه ناک آفرینه لاحق اولور علامت مضبوطه رگاه اولور

تخصیص ایچون کلور لام حازه معناسنه کاه اولور قس ایچون کلور شلا خدار اولور رضا
 بیچون دیک رکاه اولور زاندا اولور مضاده دخی بو قدر مجرتحتین لفظ ایچون
 کتور لر کاه تعدیه ایچون اولور کویا که اسباب تعدیه دندرنتم حرف یا کلمه اولنده
 اول معنیانی افاده اییدر والصاق معناسین ویرر مثلا وزم را بریددم معنی اچتیه
 زیده ویردم راغ هندوستان قوزی عبیدر راست رزق مقسوم عبیدر را تم ولیفه
 وین و اوکم عبیدر را تیان راده یکام صوفی دایانه متمک را تیان عمله عبیدر را تیان
تغییب ولت در راحت عبیدر کسایش کلیمک معناسنه را ح بی تار معناسنه عبیدر
راخ یقینه دوشن ظن وتمان راخته کذکر ختمه معناسنه را کوریم وا اولو و جانم دوختی
شمس خیزی بعول و دادی اود بجهان شاهان جوخ اوند بجهان بهر عادل ویراد
عسجری اکون بیم نیست لیهت غم و کریم نیست یا هست را درم و حوی و دیواری
یا بوی و با بوی چی و عقاب را از خمن و خنده آر ب و بغدای چی بوی بغی ز بغی در
رازن خمن و حاج رازی بر طایفه نک سدر را زان موقوف بمورد کر بوستان د
تکیده د مشایخ در تقریب ایب را زان ب دیولر راست طوی بوشتم نک طرف و شده
استعمال اولنور وصایع یا ن وصایع ال راست کار صالح و دین زار واستاد که
راست بمغیر را سو یعنی آفرندن واوی خذف و لمق دخی جمله در راس یواس
الفاظ اتباع عند راست سایش واو نک راست ایشی صایع ایلم اشلی کشی را
عبیدر لوه بغ آور بغی نک و کو کلی طایع و تمام عالم کشی و کو تم بغی قصاب آور بغی بورین
قوتونی راحت راست طایع مغله راست آنرا ز اوی و ار ب راغی عبیدر را سو
کلمک د کلی یو ب راغی د ر و ب کو جینی راغ طایع ایتکی شمس خیزی کر یا د خلق وی کذا ندر
میان دین چون باغ در بهار شود کوه و دشت و راغ و دیر بغی و بلغ بغی
بکجا باغ بودی هم راغ بود و شول طایع ایک در کیشل تان و تو بکجا و این بوش
اولم را قدرات را بغی عبیدر را قادران قدرات و دجله را عاری را قنا بغی در
اوی عبیدر شفقت و مع بانی معناسنه کلور را قنا که سوسیله عبیدر زندان بغی و

اوزرنه اولان کشتی را لموده اوزرنه نلین تولقن نام ذولک مطیع یعنی بیریق لوبچی و
 ملایم و فرس آیدنیک اون کتچی کونی زلمش شادمانی و سرو دینی بیریق و کور و سیر
 رامش کر مطرب یعنی حاجی و ایریلاچی دامشک مشتمل بر موقوف کر کبدر و شهور
 معجون در رامنا ذولک و ملایم و ایک بکری سکرچی کونی را یعنی هند و سنانده جزیر کرکه
 وارد راندو کوز جوق اولور را ایما دایک بکری سکرچی کونی یعنی اغانداران اولیق
 عربی نجز ذریلر و راندن لفظندن صیغه ام و وصف ترکیبی در رانه صر مشتمل بر مزراوند
 بریان ایدت برلر را این جغشیر و تمان و شلوار و اوغ را ایما ذولک مطیع و رام و ایک
 بدیچی کونی را و اول پر در کرک بشته پشته اوله همه را و د بود کوز و زینش نباشد
 دیو لاج و ستور و خود و بر نر بای و در لور و سینه لر و چکل اوله را و ق هوشنیک
 صانیج عبیدر را و نذر موقوف کو کدر هندیدر و رو سی و نچی اولور حکم مضر نه
 ویرقان مرضه خصوصاً غایتده نافع را یوسنک ایچ قزل اولور را و ه زاری معناسنه
 راه پول راه و در ارمان راه آوریوچی را بصره لاور راهب عبیدر کشتش
 خلقندن غزل لیدب آبر کشتش دیر لر جمعی را هبان کلور و یونک جمعی نچی راهبای کلر
 راهبان کشتش را فاری قاعده بنه راهبان محمد رهانک کسره سیله راهبان
 هانک سکنو نیده یوچی و طرای راه دار بر کتک غافل اوستن اورب بغلیو را اولدرن
 کتچی م دیلر راه دین شریعت یولی را فدن حرای پول اورچی دیکر در راه شاخ
 سینه کسنم که دایما سیاحتده اولور راه کدر پول اوغراچی و کور و قلاور راهبان اول
 کوز شریح قلاور معناسنه راهبای مثل راهبای قنبله راهبایان که کشتان که کتیه
 حاجیا یولی دیلر کو کده یلاز لر جو مقلندن آتی پول کی کورنور و صمان اوغری و نچی کلر
 راه کدزی یوچی راهلور دیر کورن طوار یونوز غم راهلور باج آچی راهبان پول کلر
 راهن قرنبلن ایچ و آند زرای عزی کلر و تدی معناسنه و هند و سنان ماژ ساهلر
 رای دیلر غس نچی از تو موز کشت خانه جان و ز تو مکتو کشت خانه رای
 رایت علم و سفای عبیدر جمعی ایات کلور را اینص عبیدر آتسکر نیکون ریاضت و برچی

را یکمان ابلق گفت معناسنه باب ابلق دو کله ای سانه سید و نبط یاری و شول ابلق که
 آق کی و سینا کی کو رنور و ریتوز ربانی باب چلی کبل براندر خزان او من رین دیوار
 شمع قلمه معناسنه و آری اولش عورت عربیدر رنج عربیدر منزل سهرای در رنج معناسنه و الطلل
 کالبدن و الطلل و الطلول رنج و الطلال عربجه بستان سهرای معشوق و دیکه در
 عرب یا زینده شهر در جلال الدین روی عربجه مشوی در عربجه اصطلاح معناسنه
بیورمش در چون عرب باربع و اطلال ای ایاز می کشی از عشق گفت خود دراز
دیوت هدهد کونک سفته و ایی رنج معناسنه و صا و بازار را فحشی و دشاق
رت نمی باشد از بوشش یعنی اور نوسر و جلیق و بانی رتبت زندگانی و رین
معناسنه رتبت هندستان نیدی کم بر مورد آلق ایون بر معه ایکن نغمی عربیدر
رجه بر م بعضی متر در دول سار معه معناسنه شمس قزنی نهال دولت بر بار ادا
حی تا بوی کل آید در جمله رخ نا ساز و رحمت رخین بین صوتی و غلط باز بعض
قینت بوغرت در دول و مصل خراسانی یعنی خراسان عادت کش در آزانی قناد در
قوبلو مصل اولور و کون قوس تور سیم رخین اولور حاصل کش در که بوتن اولور
دخت قاش خان و شنگ دخت دخت رخ جو کین و تور رخ بدر م وال لجه کلی بورت
و آبر شآت و بو کرات و رستک آبی ادید رشم قزنی کیان بنده شم بود در وز
اکثر زنده که دو خدا ند رخش و شعله نک دیوار ده و یا جو دغری بر عک اور دغم
دی لر شمس قزنی روی ترخ زرد گردد اگر اقلید بر سیم تور رخش دخت
رخشیدن لفظ دن صیغه سالمه و بها لینله بدر ای دیگر در رخش ان شکل نم قند که
بوتن قزنی در رخنه کوک و بای کزی و هوشک نک بزرگ که ولسون قزنی بوتن دیوار
جمله سند اطلاق اول نوش قزنی اوقات سلطانی که در حک نه هشت انصاف
عدش هم رخنه رخش کوخینا کتر معناسنه رخو کیم جی و کون رشی رخش اکند و بونی
آبران زرد انا و دند عالم و فلسف و بزرگ بکی نم ساخت با خردان
هشبار و کار آموده ردان و تشدید دخ باید رده صفت شمس قزنی ده و رخ

خون کز در زتس ووم و خوف لشکرش چون برکشند از تو کین روزی روزه وسط
 خلد از زبان تکرمی و صواصن یعنی رزم زبان باغبان رز بر بلخ کبک کنه روز و یکین
 کنه عریجه اول معنا سنه رز قاتی رزان وقت خزان دو کلکن و یک در ووی کنه
 رز در حق صفا رسته معنا سنه رزم جنگ و صواش رز روزه و راه الله و انک
 اسد رز روزه بود کنه پی رزده ضمایر اخذن ایست مرتب و نیم و بنا لاری وانی و کمان
 رشت اوعزی واریخی وصف بزگی در فرم یا درس کی و رسیدن لفظن امر در
 و یعنی که عورت را بویون نکرده در لغتس خزی از موی زخ و شن شده را فلک آرد
 هنگام خصم کردن او بختش رشت رستابا معنا سنه رسایا دریم آهنان
 یعنی قوم بوقی که آهنگر شکر جو دو تو گوید بکوره درون در شود جمله باید
 رست حرمه بازار دکان نکره دید لر و بازاره دخی دید لر رسته نله و تو رشت
 رشتکار خلاص اولمش یعنی تو رشت رستل سعید روزه سور بی رستم
 قانون و نیم و جری رستن ایب و اورغن رستن باز یعنی جاننا رستن تاب
 ایب بویگی رسیده باله اولمش رشت بیدرم و فزاع که بکلدن بوقره و رستکار بخیر
 و یامری بومری ارش لفظن تخفیف اولمش در و فرس ایله نیک اوان سکر بخنی
 کوبنی و بر شادی و شنسنگ در که عجمه بیلده براید لر بر سعید رشتگ کوبنی غیرت
 شش خنی خادم آل بر مک اندر نور از تو کشتن خرق و خوی و رشتگ
 رشتگر زاج رشتگن کونلو یعنی غیر تلور رشتگن مثل رشتگم بت سر کپی رانک
 کسره سیله دخی لغتد رشتگور حسود رشتگن ایک سکر بخنی کوبنی رشتگورک
 کوزنگ واید لر که آروم قدر به ملک در کورین اولدر انک اسم رشتگور سعید
 رعدا انداز طوب ایچ رعنا سعید رزم و نازک که خوب لغتد بخت اولنور و کلد ویم
 ناز لرنک و قیسونه جمع رشتگر زغاوه صو کو یکانی رشتگر بیخی جانور لر آوازی
 اکثر بایس آوازنده استمال اولنور بولفت هم راء مهمل باینده و ایت اولندی
 هم راء مجبه باینده ذکر اولندی رشتگن همان را این معنا سنه و شلوار و خنجر

رعین شد و کوزل معنا سنه زنگ کوزا و جیل تهاق رنوه یونو قوشی صفوه معناسنه ف
 عید راف که اولوده دیوار لوده سنه فوق ایون ایدر راقاف حنار فال غغان
 زقار آتیکن رفتن لفظن اسم مصدر در فاسیر معناسنه در دیار رشن معنی فریش
 یعنی بشماچی و بابوچی نری رفو کوزمه که برد کش در رفو کوز معنی ویکه که رضانه
 یملر فون مثل رفان رف عید در دیدن کاغذ و مطلقا هر سنه که اوزنده ییزو
 یزر لر راقص عید رماع ایدر چی رقم خط کتاب نشان ایلنیش و زلمش عید
 جمعی ارقام در رک طر کیند قان الیکر ک طر بعلجی قوشی کزن فصاد یعنی قال
 آلی کبان دینه رکه کبکل رقم سوری یعنی رنه و میدن لفظن صیغه امر در کاد
 کل خاک ر معناسنه و هلاک و لوق و سبز نری عید رمان ر میدن لفظن صیغه
 مبالغه در مبالغه ایلر و یکی و فون چی یعنی او رکک معناسنه رمد کوزا غنی عید
 رقم اشارت و کزن لونه عید جمعی موز در رفی بقیه جان در نزه عید رمان
 قشق قبلی شش نری موافقات چو کیم نذخت ما برها مخالفات بریده سنند
 چون زهکان و رهم تک جمعی در سور یلور دیمک اولور انک فهم سینه قور قدر
 رنه معناسنه رنده او رکک حشی جاوور صیفن در بعد ان جوان و سور یلور
 رکه سوری رنه قشق قلبی ریخ اعلک زحمت حستک و رنجیدن لفظن صیغه
 امر در رنجیده رنجیز زحمت چکلی یعنی کار ده کسده اکتب حکلی کوش ایشیلر رنجور
 خسته و رختلو و رنجلوک و آندن غلط ایدب عوام رنجیل دیور رنجن قوشن
 قزن رنجین صبان قلی رند و فتره آغی و عود آغی و چوک رنجین رندیدن لفظن
 اسم مصدر در فریش و خزندی رنده و لکر آلنلر نند که معرفت رنجیده چی
 یعنی فرنجی آلت در و فرغش بر نقیم دیلر و برا و تک سدر بعضی قوشن در دیلر
 که صوفی کنار دیر و بویک سیاه پشینان و بویک سیاه پوست رنگ مانع بویک
 و طاع نگری که بیانی در و لیک نور انوشی و جیل و مکر معناسنه در کیده و چی
 استعمالی واد در ایدر که فلان نه عجب تک بچدی رنگ آور در لودر نوسر نری

ووزب وپراشد رب سوپلی کشی ورنعنا نوکر رنک یا آل رنک و استقلا طریقی رنک زد
 بویاچی عزیزه صباغ دبیلر رنک ن منله رنک زان بویا جید و حزان وینی رنک لاک یعنی نوکر
 مووف قمرزنی بویسیدر رنک یعنی رنک یعنی بنده عجزه عبد معناسنه در روا لایق رو دست
رو آذجایی بنیته رو اس صوتی رو اس یعنی رو اج یعنی کبرک رو آقی رو عیدر رو آقی
 و بوجه رو و رو کبر رو در بر عود او زرنه و او کث او کث و سقف مقدم البیت یعنی نوکر
 طریقی رو آک سوزش خالصنه رو آن جان یعنی روح عربسی روح در
 شمس فخری زبجی عیون خرد از تو دیده نور بر خری وجود بقا از تو بوده روح
 روان و موضع جان و آفر صو و غیره افر نسنه و نیز بوری نسنه و در دخی استقال
 اول نور و قوه معناسنه و رفتن لفظن صیغه مبالغه در خبر رو یعنی رو آلیش
 زاده ایدر رو آن روح مجربدر که آن مخصوص سایر حیواناته اول رو آن عریده
 اکانسف ناطقه در لر جانله رو آن اورتاسنه فرق بو بیندن ظاهر در
 سپردم ترا جان و رفتم خاک سپردم رو آن را بنه رو آن پاک رو آنک جان او رو فضیله
 بو بیندن ظاهر در قزجون سرو و جانست مابکره رو آن سوپلم ای هر و رو آن
 شوکه فدا سازم جان اما جان روح حیوانی در که هر دیده و او در نغمه کربوبیتده
 ظاهر در گریحان زنده کیست حیوانرا زندگانی توی دینی جانرا و انخواه دینی
 که قبو قبو کز خاندن هسره اولان و او سی در و الف ثابتدر شاه و ماه قایمینه
 استقال و لور رو آن بول بولش و کجریور معناسنه رو آلیش کبرک اسم
 مصدر در وقتیلو معناسنه رو آنی منکله رو لای لایق رو آه یعنی رو آه یعنی
 زندان طعیای رو جبه خام او زم رو زین پیغمبره و بجاروزنه منکره رو آنک سر باشد
 ایک دد کلری یوشق به رو دیر رو آلیش رسم و طریقه یعنی عادت رو آلیش
 لفظن اسم مصدر در رو آلیش عادت و ایک رو آن طموزنی کونی رو آلیش
 پیغمبره رو آلیش رو آلیش رو آلیش رو آلیش رو آلیش رو آلیش رو آلیش
 یعنی صوبه فاعل رو آلیش رو آلیش رو آلیش رو آلیش رو آلیش رو آلیش

و آمدغان ره قلاوز رهاؤ یوچی و صولوی و علم موسقیدن بر مقامک سدر ره جان
یوچی ره گلزار یول اوغراغی و یوچی و کجلا و قلاوز و قول اکوکر هکله منته هکله زنی
یوچی ره ضمایول کسرتیمی دلیل و قلاوز معنا سنه منته هکله ره ضمای منته هکله منته
ره صوار یوزنه و اشکن نوار ره صوار بر طاغدر که دایما آنده قارینو ایدر که آدم بیغامیم
آنده اندی اکا که چشمش و کل در آدم بیغام علیه السلام ن غری و یوچی و قلاوز ره پی
بنده عزیمه معنا سنه اسدی ری یا هکله دوان چنان سرفراز که نتواند آور داذان
پایه باز جو حو اچی ریچی رایحی که دمه بز کیش جز پایه پایه میزه که چون آنکد افش
بزیک دیچی نه ارج تواند ونه راج می ری رهین عبیدر رهین قویچی و معنی المجرس
و کل اتم مجس به شیخ نور صنه زنی هندستانه بر شهر در ریجان اسم جان ندر ریجان
طیبه یعنی خوش فتول و حکله اطلاق اولور و معنی التوزق والولد واللطافه الواهده
ریجانته ترغین نوکری ریت زندگانی یون اوکن کرجی **باب اسراء المسوره**
رباط کاربان ساری رحیم بیجان حریف ریخین اوکند و رد عبیدر طاشکین
لباس و یون بری که ترکیده دیچی زود استعمال اولور و ریخین سرفه کلید و مفتاح
یعنی اختر در در بعض نسخه در رفین واقع اولمش ریخین سین هکله ایله ریخ
و معنا سنه در شسته یعنی ارشته و دری معنا سنه و ایلیک بر او ندر که بیسیر اکا غوق
مکنی و بر لر شسته منته و برم ضد که اکثر بخارده و مینده اولور ایلیک و بر لر اوزار
کیدر اوزادیم هر نیم در بعض کس هلاک ایدر رشکت تکریم سی پوشق معنا سنه
رشکت منته و عجب لعل عبیدر یوز اولور دریم اغرنه بر لر و جامه شراب رشاع
غله قله جی و قته و بر لر عبیدر رفقا حینا و زرخوان در در لر عبیدر رفون منته
رکاب و زنی رکاب ار او زنی طوچی ریخ قرن بودم عبیدر زنده خیار و طلاع
بکسی ریخ طلاع کجی ایما کجی دیچی و بر لر و اس مو تره سی و قوزی قولای دی کلمی
اکتبه اوغوز در ریخ منته و فدان ریاس منته و اشخون دیکلمی او ندر اکتبه
او ندر ریبال عبیدر ارسلان ریچار یعنی ریچار ترکیده غلط ایدر بکل دیلر

اگر نیشدن ایدر لر تو بیایدب دیصال دبر لر ریجال منله و نیشی ریجال منله نیشی طر ق
 طام اوستی ریخته سنگردن دو کلهش دار و در و مطلقا د و کلهش و قیفنه ریخته سیر
 نکه ایش ایشلیکین که ریجن یوشق قون رودکی یکی آلوده کین باشد که نشوی ببالا بد
 وانکا وان یکی باشد کاوانا کذر ریجن شمش خیزی مقام نیک خواهی عت نشاهی
 طعام دشمن جاه نور ریجن ریجنز اکی و قلابی و صبان طی و منل ریجن ریجن منله ریجن
 منله ریدک غلام قیطان که هر ریدکان ترینه شوند نو کینیا کچین بی کینیا ناطف
 د دکوی حلوا در ریز ریجن لفظندن صیغه ام و وصفه ترکیبی در حوز ریژی و قیفنه
 مفاسسه و دو کلهک و اواق و اوشق ریژ آونده زایع جمیله نفس آرزوی رودکی
 تو ریژ و کام بد و اندرون سی با ریدکان مطرب بودی بنو قریب ریزان ریزیدن
 لفظندن صیغه مبالغه در کلکن و دو کجی ریژان او مرغن ریزیده العظم المقتت بمع
 اثرات یعنی دو کلهش کلهک ریژان سمره کلید ریزه فو و مفاسسه یعنی اواج و کلهش
 و قیفنه ریزناک اواق فرق دیک در ریزین غایتدا و اق ریزین مثل ریزین یعنی شو
 کورکی ریست قشقی ریست ریستن لفظندن صیغه ام و وصف ترکیبی در رسم
 صورت و عت و طاق خنر و پوز و زریسمان ایپ و او زغان ریش ایله ایله
 یژه جرات مفاسسه و اعضاده باش پوت ریش اما لیم کسه مر محال سقل یه مفاسسه
 و کشیک طون و فرآجه و بوکت ریشن یه سقل انکی یعنی سهل آلتنه بن سقل
 و سقل خردی که عوجیمه اکا غنقه دیر لر ریشن ترکیبی سقل ریشه یعنی ارشته
 و دیزی و قنبل و اول مندر که غاراده و مینده اولور انلیک کی اوزانور بعضی آدی
 اولدر ر و اولیک مفاسسه ریشن هن آغوزه اولان اوجق و بیلامه پش ساز جراج
 ریشن کا و منقدر و کنا پندر شول کمنه لودن که ریژه تان اولم و انک مخونه سی اوله
 ریشه سخی و کویک و ناصور زلی ظاهر بود که عوق بدکنی علتیه خیر کوریشیده کوز کوز
 نقشلش هر عهری کفت پر بیان ریشیده طبل عطار شد بریشیده ریغ
 کین ریجن عبیدر تک یعنی آغز باری لهاب مفاسسه مفتاح الابدیه اوزک

معناسنه نقل اولندي ريكا مالله ايدقم قير و طاع و خط او زو رسا چه قاري ريكت
 ريكا سكرپي ريكا شنه منلم چار شيت معناسنه عفرى كسي كردنتوان زهر انگين
 نه سازد ز ريكا شنه كس بوستين ريم اريكيت واق ليك و معن قواغي و دم بوئي
 ريم آهن دم بوئي ريم كوش قلق چوكي رينك كير لو و اركلو رينك كير و كيتلو و پليد
 و آلوده و افسون رين منلم شنه خزي مر اوليست ز جو ز ماه و رين جو زلف
 يار بريت ال كشته بزرشكن ريم كوز پنج عرجه ريم معناسنه در ريو خيال
 و غوده و كوزنجيلاق و مكر و آل و جو و بر جانور در رسو سهاره بگر ز يو اوج عبير سميخ
 ريو اسل شون ديدكاري او ندر آرق ديگر و قوزي قولانغ ريو اس بعضا ايدر
 سگم كمي براو ندر ك شر كنور ريو غنل ريو اوج ريو جو آغاج قوردي ار كفته معناسنه
 ال ار كفته باله نيك و ويته تا كل اجنه تعال عرضت اجنه على ال بهول تو عرض رضا
 بالستكين زني مار و قته اذا اكلتها رنجو خورده شد صحاح ريو جبهه نله
المغز ريان بمعنى روبا ه يعني دكورت عوسم نك عقيده اولمش صوبي عبير
 ريو صجعه و قنده اتزالي بين اولان و جمل صنعايي ريو س بيگن عرجه
 كول ديگر ريو ن ابي وسفته و دشاق ريو مجون رت بوش و بهنه و باك
 رت شانه خامت رنج ينگاق عبير رخد معناسنه رحام م و اكنت قوشني كه
 او ز ككه بگر ريو خاج م مردن اولن شنه و بر در لو موش اعجز در و بر ماش در كه
 ابر شيلم و قزميلد و قش در رنجين بيز صوبي و خرات اربانغ و قوربي و ت
 رجا ريو نيك و در كزي ينگاق ريزاسار لفظي هر اسم كه اولاشه كرتنه و عظمتنه
 دلالت ايدر مثلا كه ارونك روكل دار و لاله زاردي و شان لفظي نجي بونك
 كبي در كل شان و در دنتان كبي و زار لفظي آخري خاوها اولان كلمه لاحق
 اوله ناسينه منطبا و لو رجا را و لو ريكانك بو يكلكي و در كميكي مراد او لو ر
 اما فريد عمر يعني كمال پكاش زاده ايدر لفظ رجا ر كه كتر رخله ساردن سار
 لفظي خود پته بر ديگر رجا ر كه معنایي بو زك تو فاروي يعني يوم چه بري ديكنه ر

رخاوه بکر رختن بر تو عکس معنا سنه و قوه سقل که آغ دو شب یاری بقدری آخر
 اول آغ بیلار و قوه قیل لر اجنده ضیا و بر راکما اطلاق اولنور رخت بمعنی رختا و بمعنی
 فر او ان رزه شربت رختن عبدالبطن یعنی قونی قوتی اولان واعضای هر مورق اولور که
 رختا رختکلک و ستام معنا سنه رختا خیر قیمت کونی آتقا و صدقنا رختای ایچنده
 صوفی و بی اولان کوی رختن رختن لفظندن صیغه مایه رختی دیک درگاه اولور
 حاصل بالمصدر مراد اولور رختن بمعنی رختا خیر رستاق بازار بمعنی رسته کوی و او با
 و بر کوی در که اجنده بازار اوله وصف کیم مقدمه بر لکه صیغه نجه و دوز رختن اعلام
 در حالند ر و موشه و پهلوانک اسد ر رختن بغداد ده تقیاجیل فر تینه بر مد رکت اسد
 رختن تکک بر و بخت زهان و بخت نه رسته تیش و بر کوی در که حیره صره قومش
 اوله رستاق بمعنی رستاق رستاق احوالات اولکشنه رستاقی مثله رشت نقمشق
 و هونیکه کشوب خوابا و لغز بقین اوله رفته بختی رفته رور ستر که رقتان
 نان تکک بمعنی یوفقه که معروفی در سیاح اوز رنده بشور لر عبیدر که تو بن یاری
 و کیم و قول بغل قای بز و بخت نغزعی و ابو النصر قوشی و اعلان نری رکوی
 مثله رکوک مثله رسته قیتی قیلی رند فر کلک در کوی قوش در اکثر چنگک برنده
 اولور رنده مثله و بر او تک اسد ر روتن لفظندن صیغه ام دور و وصف
 ترکیبی ذی استعمال اولنور خانه روتن بی رور و غزه یور و یوز بنور روتن بی بی
 روتن بر ق و طواق روتن و بار و بمعنی روتن روتن روتن دیکور روتن مثله روتن
 دیکور روتن روتن بر دیکور روتن بیان کر و روتن بالغی روتن خام اوزم روتن
 لغت بیلویده لغز معنی سنه روتن چکا دباشی ملزاق عریجه اطلع معنا سنه
 روتن روتن جو بیله روتن فرقی اولدر که جوی ارامتک بر نه بر لور روتن صوفی بر لور
 و سازه روتن بر لور و سر و معنا سنه معاشه خوش و روتن روتن
 که شرح عشق بکویم بنه نیم وزیر و کوزل اعلان و عت معنا سنه روتن
 آوز د سیلندی یعنی سیل صوفی روتن بنسوق و سازه قلی خشت کلمه روتن بار آفر

در روز و دو کمان کده بنوسق و بنوسقار و ده ها جنگ نبلدی روز کند ز و طالع
 و نور و ز و قوت و ضعیب و نور معناسنه روزانه کونک یعنی طایفه روز بانان
 چاوشلکه باد شاهک قیومی انکر در نفس مجزی زحل بر نام آواز یاس داران
 فلک بردگش از روز بانان روز بان مثله و قیومی روز از قرون دعا خیر و صده
 روز بازخواست روز قیامت روز تاب استی کون روز دیده پشامش روزانه توی
 و تر کلک روسا معناسنه روز کار جهان و زمان روز گمانه و طیفه مثل روزانه و ایک
 که باشد و عشق بر در روز کوز کند کوزی کومین که عیبه ای معناسنه روز رنگ سیر
 هند هند که ایک دیر روز و اوزج عیبه صوم دیر روز و زوداد صیام یعنی اوجی روز بان
 کونک و زینه مثله روزی زرق و بر آرق معناسنه در آرق معناسنه و لیون پائس
 کلمه دن او لور کون معناسنه او لیون یا سدره منک یعنی ایلد و اما الیسیله در روزی در
 زرق و یون یعنی کوی تعالی روسن بر مکتب در کافرتش اندر شهر و در ایدر که اول
 مملکت بر طایفه و در در بر و ناری فیصل خطومی کی در روسی فاحشه عورت روسی پاک
 عورتی و عورتی هر یک ز بنا بر کوی روستا بازار و ترک و کویک و شینگ کویک
 و زید عمر ای کمال یا شازاده بیور که روستا مزعم در روسن دنا خد او نش در
 آنکی اعتبار یکه یکرده اطلاق اول نورنته که بو بینه ظاهر در قول پیغام بشنو
 ای روستا کور عقل آمد وطن در روستا گاه اولور و او فی حذف ایدر روستا
 دیر کورنته که بو بینه اول قدر هر که در روستا بود روزی و شام تا باجه عقل
 او بود تمام فرار عدالت بلری اعتبار یکه کوی اهلته روستایی دیر کورنته بو بیدان
 ظاهر در زان نمودار عدل در همه چیز شهر آسوده روستایی نیز نظامی
 که بو کلامه شهر ایچی زندان کلور اندن چو روستایی بی حکمت کرده روستاییه
 پیش در احوال اتهم شهر در روستا کویله و روستایی مثله روستا زاده کویله و طوس
 که روستای بیخ یعنی قیامت کونی روستا خیر مثله روستا خیر راستی
 بعضی نسخه روستا و احوالش روستا کناه و پراثر اشلو و یوزی قره و قره عرب

رؤس تند و سخت طبع غرضی برفق خوش بینی کار خرم دولت ساز که نیک ناپه پسته
 کار دم روشن روشن آیدین که کند زک صیفی در روز روشن کی و عجزی سزید باجی
 واقع اولور و ظاهر و واضح معناسنه خط روشن و راه روشن کی روشنا آیدنلو و استقلو
 مرقشیت ناطاشنه دخی دیلر روشناس بللو و جملو و کوزکم کیشی روشنای استقلو
 و بعضی کتب یونانله دخی روشنای دیلر روشناسان ایمان منوره دیلر روشنی
 آیدنلق و رسم معناسنه دخی کلورش روشن مطلقا یاغ ننگ یاغ کرک اولسون اگر چه
 عرب داندو ما بین ایزنه فرق وار و حیوانانده اولانه سخن دیلر و جوبو ابدن و بناتاندن
 اولانه ذهن دیلر روشناس قول بویا روشناس لفظیدن تخفیف اولمش در روشن
 جوشن بشی که یاغله یقیمه دروغ خالص و یاغ سیغی دخی دیلر روشن زربسته یون
 یاغی روشن کجی شیره و غن یاغی روشن روشن یاغ صابجی روغنی بر در لحو اولور
 یاغلا ننگ و صبح و یاغ چند بشتن بوسق و یاغی روغنین مطلقا یاغ ایچنده
 بشتن سنه و جوجه که تقاضی لغوی دخی دیلر روشن و بیره ساده یاغ روغنی
 یاغی روغنی است کسری رو که کرنگار و کرنگار دن کوچک رجهو انجدر و فیلیانی
 روم عریه و عجره استعمال اولنور لغدر و بنم یوزم دیگک اولور روی رومه
 منسور سینه روی دیگک در رومال یوز سیک و شمال معناسنه روغنی کافوشنله
 رشهر در معظم آئی یوز جمای وار در دیلر روشن تعلیل انجوند ریم معناسنه روغنی
 قول بویا رونو بوسق و سوبوق بجه رفیق معناسنه روشن بولاد دن جوشن در
 وجود دار قیروضا منله یوهیضا منله زعکس رنگ نخ دشمنان او در
 جنگ جوشن باید زشت کوز و وضیا روی یوز وجه معناسنه و اما الیلک یوز
 عربی منور معناسنه در اصله یوز آرقه معا یاغی در وسط دخی استعمال اولنور مجازانتم
 ازنگ سطحها هونه روی زمین دیلر رویند شماق و تقار روی بند منله روی
 بوشن سرق و طوقاق روی سخت استیق روی شناس بللو کیشی و کوزکم روی ناس
 قول بویا روین قول بویا و انگلکش غرضی زیم تیغ یوزدخواه را اندره نشود عوق

در بدن الهی بصورت لین زویند شکر و نقاب یعنی چتر که عورت را بوزیر نه طو تار لر
 رو بین تو جدر اولن سندر و به توج و بیک بوزر و بیند قلابی و قلابی و قول
 بویار و بیند مال مرآت یعنی امر قدر حاشا و هم کوس روی که قرآنی و غیر قرآنی
باب المثال المقتوم زواج چشمه زواج خوشه عورت و عرید بقره بویار و زواج معنانه
 زاجسور او غلان لوشی یکی طعام الواده معنانه لحشسه در یکی در زواج فریبی
 مرکب بجز اسند در زاجور به طها مد که او غلان لوشه بشتر زاجسور معنانه زاد
 یعنی در و عجب آرق و زو او معنانه و فارسیله ذول و لوش معنانه و مثلاً
 آدی زلا و بزی زاد و بین یعنی یا شن بزاد بر آمده دیر لر کا، او لور که مصدر معنانه
استعمال اولنور توانست زادی توان زادی و زاد لفظدن صیغه فاعلی در
 زاد بوم کشک طوغنی عیگی در عرید بقره معنانه زاد بود و مثلاً زاد خوش
 و او بر بی در دست و دست قایم بنده استعمال اولنور اول کسیه بر یکر که بشا بویار
 بویی او زمین کز و دیر لر زاد و غیر امراده زاد و پیش عطار دیر لر زی زاد زور و یک
 و اینگلک و باطل بعضاً اینگلی نا لان معنانه در دله و ادات اسم مکان در
 وزار لفظی که کلین آینه لاحق اوله اول اسم کثرته دلالت ایدرتیم لاله زاد
 و کل زار یعنی لاله کل و کل یک زاد حوار ازینجی زار خوش مثله زاری اینگلو
 معنانه در دله و لابه یعنی بلوار حق و فریاد و فغان و آعلیمی زار معنانه شجری
 آنکه ازیم تیغ او شبک روز ضم راهست نا و زاره زار قالفن کنی و باطل
 سوز و فومن پسر ندی و فومن قیوی و دو و کنی حسود نشردل که پیش کند
 سوز و آنکه نشکید انش زاز و انگر درت بانی و بنس زاز و کنی کله بویار
 سوز و بر کتلوا و بدر که اکثر بیلر ده اکا کنک بیلر و دوه زیاد بیکر و لور تاز
 ایکن آدم دنجی بر زاز خای همات و باطل سوز سوبلیج راست بر ولایت اسعد
 زاسک دنجی او توره دیک در و او ترکدن دیک و لور زان سوز لفظدن
 تخفیف اولنیش در نمائی بیفتا دیر هوش و رای چو آمده بشتر زاسک شد

رنجایی زاع بودنی قزل فرخه و قزغونه دایچی دیبلر و مطلقا قرغه و کوشه کمان نیشخوری
 بر بام قعر دولتش از زاع بگذرد. شایچی دیدن سیاه خود چون های زان آویکی
 زاع قزغون معناسنه در صخره غنی زاع کوشه کمان معناسنه در زاع پیسه آلا قرغه
 زاع حوصله مرغ یعنی قوش قورصغی. دایلم از جنبه های انفا مش بر بود مرغ
 آرز از زاع زاع غینه آلا قرغه زانم دوه طیبانی و کمرن دکطری او در که انغز قوشی
 واد در کز دلو و ترکل بریزان یعنی ناک یعنی قوه بو یا زاکک تجربی در راک غله نوب
 نیک و زاج قمریسی دکوشه عورت و خراج زاکا سمکت که باز و یاز لول و زال رستک
 آتایچی آیدر رستش قزغی جمال وینی و دین شاکا مکاک که هست خوار طام طایبی
 هزار رستم زال رستم بن زال معناسنه این مخ و قدر ویر فرتوت معناسنه در
 وسال معناسنه و قرانغی و قزجه و طوی که نوتنگر معناسنه شش قزغی ایا کر فیست دست
 او یابد در هوا چون کهر شود زان ویندله طولش تعلق زایما در قوس ایلد نیک
 یکری سزخی کوبنی زانما جرم و بزچون دانو در زاکم معناسنه در عین زانوکا همان
 بقونی زان و زبان هندو بنای یعنی بالوجی معناسنه در و اشاد زان و زجهو العارین
 سیاه معناسنه در و زهوه و طاق و یاز زانوش زهوه یلدری زانوش مشله
 و عطار دیلدری بعضا شتری در دلو رستش قزغی کلمه بن منشی و زانوش
 کهر بن جاوش و زابوقام و زوانش دنجی دیبلر زانول رستم زاکک جمیلکی در زانول
 دنجی دیبلر زانول بر یعنی ران بر و ناهیدری در زانولانه بقغوز او و رکند و و
 زانلق زانول بر عیدر بچاق کوشه معناسنه جمعی زانول کلو و یکدیغ معناسنه ده
 کلوز زاهوی خوش قوزا یکدیغ قوزغی زانیند مشله زانول در انکمان زانول
 قوش قوزانور در سیسی زبان دل عرک لک معناسنه زانول که ضمیمه تسلیم در حین
 لغندر و قوزغی زانول نو و تلی و او دیاکنی و عورتلک فرجه کی زانول زانول
 سائل زانول به جسم قوزغی عیدر و اجدی زانول زانول زانول زانول زانول
 و قوزغی معناسنه زانول زانول زانول زانول زانول زانول زانول زانول

و مشهور قتی طاش در زبردست که بزنگه زره آب صوده اولین پوست زبرد زره
 زبطانه اخذ توفیقی و دلکو در ای قانون ابدیه او تک اجنه خود قاری سکه در
 زنگه کلی ادرم که او غلظت بن بر او میدار آخر لیرین و آور و لیرین طایم طول در لر و لک
 طرفین یومر علمه اور لر که کانی صفت سبیل بر و مرقایه سنده استعمال اول نور است
 زانگ تخمینی خا بزور خورد زهر نیمه فروزان توی سلی داده بز برای جرم و
 مصتی زنگه لطیفی کولاف ز نضع دهان کرد پرا زیاد اذ دست حوادث بکر
 قسمت او باد و تشدید در جی جا بزود بنگه کوی که نم منم باز از ندها بس خورد
 ای مهر باز از زنگه زنده کزن زور داد و بیغیر علی السلام حضرته این کتاب در
 زبون عاجز و ضعیف و مغلوب و ایوشش و شمش و بیغیر علی و سفینه و لیرین
 قیمدل و ای معنای سینه زبونی ضعیف کت بر هضه عریح عریان بینی جلیق زج صاری
 آسم در کوی تو شیخ زخ بر عی جانوز لک نیز آوازی و زاد و حوزین
 زبس غراب که گردون و حصو و تر ایوب بر فلک هفتین بود و زخ و غصه لو
 زخره او بوند و بر تق و زرخش قوس فرخ یعنی کم سفلی شش فزی زستان طبعش
 ن نیست خلد زبوان قدرش متالیست زرخش و صمله در لغت و در و تروینی
 عکس زخیره و زهواقی لیکه نم ساز زخمیه بی زخم بی معنی ای باخی وقون در صنف
 و سطر زره التونله شد بدلم و تخفیفه جا بزور و لک آتین او بدر و بیغیر علی
 فرجی کلو ریش فزی تا که گیتی ز کردش خوردشید گاه باشد جوان کای فزی در رسم
 عصفه زال سان با دا بندها در کیه تواری زره زره او عرید زره کر تینی زره بی
 زرا دشت ابراهیم بیغیر علی السلام ملتدن بر او او اما مکث اسمد زره زرا اسکث
 دیکت در که با زره او زره بزگر زرا اسکث مثل در اعن برک و حکم و قیام بر زره زره
 یا لای زنی سنده زرا اسکث مثل در اعن و او زراق یون مفا سنده در و لر زره زرا اسکث
 کش زره صاری عارضه و معروضه اطلاق اول نور و عصفور معنای سنده زره کت
 صاری صوغی صیدید و بر لور زره بود قولات فیستی زنگ زبوان التون و کلو

زرد چهره مصاروشین زرد چاه و اصار و انجاج زرد چهره مثله زرد چهره زرد آلو
مروف عیش در زرد کیده شایع در زرد چهره صفاریه در بلوچ بجه بهر وجه قوت خنجر در
و ضد انخی زرد چهل چیک که او غلبه اوینار ار و جلق قوتی و چکک قوتی زرد چهل
مثله زرد آهنگ مثل زراغ زرد چهره مصاروشین زرد دشت یعنی زرد داشت یعنی
ابراهیم علیه السلام ملکن برآمد زردا دشت مثله لطیفی بهر آل بن بر زمین و زردا
دشت بشرع احمد مخازنه بشت و قوشلر سوری او کچه او چن قوش زردک
ص وجه زرد خا بیره مصاروی زرد زمین هجو زرد سز نوی دقوشی و آتش رستلر
طایفه بزی زرد دم ره گذر طعام زرد دم مثله و قزل اکک که تولغی زرد ده مروف
آش در صا و برنج آش در و کثیر وص و روق معنا سنه زرد صد بغی غایت و قیمی التون
و بر و زراف الص زرد جعفری مثله زرد گوش منافق زرد کی تی صاری زردی
صا رلق و کنش اغلی زرد و ز التون دکی زرد و اصار و انجاج زرد و چو پیش
زرد ساک سور التون و التون خردی و اشلندر التون زرد سان التون و انج
و التون کی دیگر در زرد سا و التون و انجی و فیش کش و التون حل بید
و اشلندر التون زرد سای التون از بجی زرد ساده مثل زرد سا و زرد تونه التون
تل و طلاب اندان زرد رشته کز خرم کش زرد و عجوق در یک معنا سنه و چو ش قوی
هنکام فکر بجن بارها اگر چم بریدم بسی بجور ف جز از بجور خ نه ب رون
یا ورده ام لفظ و بسی برون و تاریک معنا سنه بغی قوا کو زرد بن عبید قبول قوی
و کلید بیری عس قوی چنان ز معاملت اعیست بیک جهان که فانست دراز
بار منت زرد بن حق بود که بولغت عبید و بعض حرف بفصک و زرد نم تعلیم
و لش در اصیلی زرد بن بیری زرد کز قوتی بجی زرد کیا التون کی بر او تدر هند ستان ند
بتر ز کاب مثله کاب بغی مکتب که باز و بر لر ز عام غایت بیره بیر دم مثل زرد
و کو زرد بسی قوتی و بخیل معنا سنه زرد بن مروف طیب قصد نذر زرد ب را خا صدر
کو بغایت آبغذ عیشی اولم و بجه البحر بجه م معنا سنه در زرد کن جغم زرد نون التون

در شکو زرق ساسا الوسلق یعنی ریایده برهیز کادق کوشه تک زشت ان التون اوتوریم که قله
 و بخورد و بجا فاده ایدر لر زرتوقان تیوچر خنک یکی زرتوقان یعنی زرتوقان زرتوقان زرتوقان
 زرتوقان مثل زرتوقان زرتوقان کلر خنک و آنچه حقوق زرتوقان بمعنی نصف زرتوقان و صارتوق
 اوتی عارضه و معروضه الطلاق اولونور بر مر و اوتد زرتوقان چوب معناسنه بعضی زرتوقان و چه بدیدر
 دولر اسدی طوسی و شس خیزی بر صر و اوتد رد دلر عدوت عالم با قوت اگر کله زرتوقان
 نهیبت تودر انکشتا و شود چوز زرتوقان و زرتوقان علت زرتوقان زرتوقان و معلول زرتوقان
 الطلاق اولونور زرتوقان عبیدر صیانی مو زرتوقان رانک تخفیفه زرتوقان معناسنه زرتوقان رانک
 تشدید التونو کله کله یافته یا نیله نون ادا ت نسبت در گاه اولور کاف غیلیم بله لاحق
 اولونور تخلیش و نمکین کی زرتوقان لفظه که مخاچو ایدر استعمال اولونور و و یکی زرتوقان
 پانخ و و اندر جهان زرتوقان زرتوقان میان م دمان زرتوقان غیبت زرتوقان شفاعت
 و طاری ایتمی و کمور و ایت آوازی و با بزم و نوره زرتوقان زرتوقان زرتوقان کف و باس که بر غیله زرتوقان
 او زرتوقان زرتوقان زرتوقان زرتوقان زرتوقان زرتوقان زرتوقان زرتوقان زرتوقان زرتوقان
 پرتو زرتوقان و بر بزم و طاری ایتمی و کمور و نوره زرتوقان زرتوقان زرتوقان زرتوقان زرتوقان
 که بر نیاید و صورت زرتوقان زرتوقان زرتوقان زرتوقان زرتوقان زرتوقان زرتوقان زرتوقان
 بود چو کلمه و شمشیر اگر کردون دهر او زرتوقان و کله معناسنه زرتوقان
 زرتوقان زرتوقان زرتوقان زرتوقان زرتوقان زرتوقان زرتوقان زرتوقان زرتوقان زرتوقان
 زرتوقان زرتوقان زرتوقان زرتوقان زرتوقان زرتوقان زرتوقان زرتوقان زرتوقان زرتوقان
 برون فکله بخار و بلبله در کردون عوصر از زرتوقان زرتوقان زرتوقان زرتوقان زرتوقان
 تر کرد و یواز حیوانانک دیشان بجز در تمیمی غایت معضلی و قنده اولو جلال الدین
 روی مکتس زرتوقان زرتوقان زرتوقان زرتوقان زرتوقان زرتوقان زرتوقان زرتوقان زرتوقان
 زرتوقان زرتوقان زرتوقان زرتوقان زرتوقان زرتوقان زرتوقان زرتوقان زرتوقان زرتوقان
 و م داریم بقی قوش زرتوقان زرتوقان زرتوقان زرتوقان زرتوقان زرتوقان زرتوقان زرتوقان
 چه زرتوقان زرتوقان زرتوقان زرتوقان زرتوقان زرتوقان زرتوقان زرتوقان زرتوقان زرتوقان

مفاسسه زفت یوزی ویون برزور کباشن چو اسب تازی جست مباحش
 در ره حکمت چو کا و کاصل زفت و کو بند و اوسر مفاسسه زفت زای عجله کلتک صدغ
 مفاسسه زفر اغز و چکنه و کلتک و چرک زفته مثل و ابونده آرتور حق زقان عبید قلوب
 بیای کو مفاسسه زفتس یعنی زرفین یعنی قیو طر قزی و کو رکنی عبید زفتک کوز چیاغی
 و حرک و شیک زفتک مثل زفتک یعنی تمک زفتک ابتداء کار زفت زفتک یعنی تیزدن
 یعنی انجند و کندن کند و کند ویلم سویلوب که رنگ شمس زنی حسودا و زید رخ میزکند
 فلک یکینک شمس خون ی خور و چین بی زک نکات اکرم کنه کاسه کونی زکاب
 مکره زکاب لفظندن تخفیف او شمس در زکاب طوح کمر شمس زنی فلک بر شمس
 سر نهادی اگر نرسیده کار و زکاره زکاب کلتک بعضی لغت موزک تصحیح الیش در زکاک
 مردار یعنی قوش در زکان مست و بناچار زکال کور زک معاذ الله مفاسسه یعنی
 الله تعالی مفاسسه زفت شمس زنی بی مهر تو تا بد و خور سید خاشمه ته از کم تو نماند و ایام
 سر زکس زکوز زای عجله یعنی چمن زکید کلال زلم یلو. دیدگری قوش در زکاب یعنی
 و بوزا و رمق زکک او زکوزی انحر مفاسسه زکوسک زک تخفیف مثل زک تشدید
 حصه و نواله زلفین قتی تو رفیق و تهدید زلفین مثل شمس زنی ایاشای که سلطان فلک را
 اگر قهرت کند روزی زلفین زم آورد هیا می دخی و بر لر زمان عبید را این دن مکره
 مروف در زکیده و شایع در و محفل مفاسسه جمعی از ضمیه کوز زمن عبید یعنی زمانه
 یعنی روزگار چنی از زمان کلور زماهن دیشی دم زحک کسکه که خنده اولور زکک
 قوش صایند ویرلر و نا کس کشی اصله انعام واحد ایله یعنی خیر سوز کر و آغز نمزه
 غوغا و صوت و خال او قوق و کرمک یعنی نوال او از که حاصل کلیمه حق او در که عبیدر
 و رعد او از نه ویرلر و جو سیرک تک برکن اندک لری کلا غبه ویرلر زکال شوق قلی
 زنج آورد و سسکست قوشی عاجزی دخی ویرلر و د زطامل او زرنده و اوق طاشنه ویرلر
 موملوع طاشی که د زطامل او زرنده بل اغن و زحکچون بوالرله زموئی برده کلتک او
 زمه سبب یعنی وزاج زمن میمک کسه و سید عبید زرم و مرضی ایکیوب ویرلر قلوب

و برین کسین بر آرض معناسنه زین مثلک یعنی مثل ز موفی یعنی یزدن کس که وزن عورت
 و ارک منکو صیتی و ناز و فاطمه بوری کس و زدن لفظ ندان صفت امر و وصف
 ترکیبی در طبل زن و حشمت زن یکی زن زبان مهلویده زشت معناسنه در زبان
 اینسون زن بدراوکی انا زمان خوارنده کلن آلفه کلن عورتا زبانه عورت حی
 یعنی عورت سوچی و عورت حریص زین تذکره که آنو کلمه کفره و باجی طاشه لرو و کسوت
 معناسنه زین تذکره موف و فحک در ترکیده و شایع در بعضی ایامین در دولویاتین
 یاغنه در بر زین معنی زین زینوری که بال ایدر عینه نخل معناسنه و اسم عامه در جمیع
 آریله شاهل در زینوری زینک اوچی زینب عوی زهار یعنی تیشوق نالی شمس خیزی
 نغمش نزن و در آغشان باد که از عانه بزخم تیغ زینب زینبیل خایه بر آغشان او شمس
 سینه که موف مشهور در زینبیله در زیلک آتمه کنی کما یخیه آتمه قوی لر زنج بر عکک آدیدر
 زرخان خوار زنده بر کوی آدیدر زنجور یعنی زنجیر زنج با زار عورتی یعنی فاحشه عورت
 زنجیر موف و ترکیده و شایع در دم دن حلقه در بر بر ناولاشق آنکله صولوی غلزلر
 و غیره زنجیر لر در افعال و نوز زنجیر کتس سلسدن بر نوق در و تصغیر زنجیر در زنج
 اکک عی ذقن دیر لر و قوی معناسنه در زرخدان اککا و اکک جنوری و قوی زنده
 جاتق و بنگ و ابراهیم سینه کت عیله السلام صحنک تفسیر در زنده ستا و زنده ستا
 صحنک تفسیر در او کت لفظ اصله زنده ستا ایدی باء معناه جنکله کت لفظ اصله
 زنده ستا ایدی بر سبیل تعداد او چی لفظ زنده ستا ایدی عطفه و یا خو زنده ستا بایله
 ثابت اولاد قن صکره بودله خود بایله و او آراشده تمام مبادله وارد در زنده بایف
 خوار دستان یعنی بلبل شمس خیزی کلن جو دینه ایران بیار مدح خوان بروی آغچون
 زنده بایف زنده کافر کتابی و بویک و قور قنج و مهیله لان نسه اسدی بیان سان
 نرک آژوها کزد و میل بیو باشتی او بدم زنده بیل زنده کهنه بایه آره اولش
 هفتان شمس خیزی تنها صاحب قرانا اطلب چرخ بود بانست شمس چور زنده
 زنده بیل بویک فیل و ارکک فیل زنجور بر سازد که قیلدر چلر اکثر فرنگه چلر

ضنطور و نخی دیر لر زنده ستان مثل زندستان از دست خنله و عورت سوچی دیکه در
 زن شوی که زنگ نوک سکونیه چکرغو و برحکلت آید راول ملکته کانست
 اندکلر نه زنگی دیر لر شس نخزی خدا ایکان سلاطین که هست معارنش گرفت
 روم و خراسان و هند و خلق و زنگ و کنش نوری بعضی آری نور در دود و دوف
 که دمی دیر لر انک بولری و خایم معنا سنه زنگ نوک و انک فخره لر به تصیون زن
 و شعاع آفتاب رنگ زار بجایه و نوک سکونیه باس و کف معناسنه و ایندکر که
 بو معنی زار بجایه و راما عوام غلط ایدر زار بجایه بله لفظ ایدر لر و یونقل
 اولندی شس نخزی بخسروانی بر باد خسر و ایران کشاده ورج زبان و کتیه و
 جام چو رنگ و شعاع آفتاب و لایت زنگار دخی رنگ دیر لر زار بجایه شس نخزی
 خدا ایکان سلاطین که هست معارنش گرفت روم و خراسان و هند و خلق و زنگ
 زنگار قلی زنگار و باس زنگاری قلم زنگار زنده اولان دیر لر زنگار برحکلت
 آیدر و چکرغو و هفتان دگریمینی زنگلار قرمینی که خار کبی نوزنگله زار بجایه
 بتعقی بی جیل طویق صنون و قونیک کبی زنگله چکرغو و علم و سیدی و سر
 آواز رنگ اسدر و الکت دگریمی زنگله نخزی ایچ چکرغی و چاک زنگی رنگ ملکندن
 اولان دیر لر مشهور در زقونه ایت اولورسی و خرد اولورسی زنه بوک و میزنی
 ز نیر کلم که انکله طریق چکر لر زنبیله مثل زنبیله یعنی در زنگار کنه کبی رواد آرون
 دوا ده مغله زو آرزندانده محوس اولندر که صفتین ایدن شس نخزی سینه
 بجن رابنر دست خلاص ایس چاه غنار ایدنست زو آرزو بنای در زوار
 مثل و رستمک بر آذری اسدر زو آرس زو قه بلدی در زو آرخار چو سیکر که کو نیدر
 و بر مونتک اسدر چو سیارون شس نخزی زمین اهتام او در سلام حب نبود
 ایمان زو آرخار زو آکر مثل زو آکر چه زوالیسی و هوشنگه دگریمی بولوق اوله
 ماکر که بولوقی کبی که چه ترک دلنه خیمه ده شایع در و اوج جیل بر آخچر که او زنده
 الکلر اون اگر لر زو آن یعنی زبان زبیرا اوله با راسته مبادله وارد دور

و بغضی ایچده بن و اوجه که آدم بچک و کوی ایدر زوانه مرکب لغای زواة
 شعل طعام در که اهل زندان ایچون بشورر لر زو رفی بزرفی بو قوعی دیک در
 زور زین مثل و غایتد بوجه زورین بو قوعی دوزین نور زلی زور زین بچک
 یکی ترکیده سنڈل و برمه دیر لر زورین کونک اکڈر کی زورک بزین و او دن
 ضکره نونله سرخ و بیخ قافیه سنڈل و منتر شمس خرمی بحال جسمش که زوریک او
 چولم طورست کتون زوخ زوخ قیم زورین قهره زویمه مثل عبیدر بعض سحره
 زویمه واق اولمش ز زهاب بن زنی زهار قش عبیدر ز زوارخ زوارک قش زور
 که کاحه قوی دیر لر زواربی مثله زوار آب را کک کسه سیله صولوشی و صوچر کی زوارک
 بعض زوارها اهل زوارین کوزگان دلنده آزاد دخت معناسنه زوارکون قون
 چوکی زه پای کرشی و او غلن بو رسی و مقول و قیه و نو و سیر زنی معناسنه زوارکون
 او دوی بو حیر آره معناسنه و مجال معناسنه دخی استعمال اولور زو زاولدش مثل
 معناسنه زوارش ز حیدن لفظدن اسم مصدر در سیش دیک رشم خرمی ششار
 عدل راعون تو بار جو بار بزل را کاکت زوارش زوارعا شق معناسنه زوارن جای
 زیمه نه کو بچک ختمین معناسنه و حیف معناسنه زیمه روی مقام زده و قمار مدله
 دخی استعمال اولور یعنی نه بک نوز و نه کو بچک زور دیک زور زنی صولوق و کو بچک
 شمس خرمی اشک از چشم دغمت دلم بی فراید چنانکه آب از زنی زبان بزنی
 جانور کک صغی و رفعتن و اگر عن دیک ولور زیمه کبیر زبان و کبیر زبان دیر سر
 زبان یعنی زبان زنیون نفلی زنیون عتاب بعضه کله در دویله
 زنیف ناکس و ناسه عبیدر زیکله آوره کچلی ادرق و نیشکله ادرق یعنی آوری
 شش و بکی بانندن غیر غایه و نیشکله ایلر ادرق که او غلن کک اوینی دریا **النار المکوره**
 ز زرای مکسوره حرف زین و عن معناسنه در زلفظدن تخفیف اولونش دیر لوره
 جوق استعمال اولور زبان و رایگان زیمه یعنی سیر زین که زنجش در بیلان
 کمره کک و چوبکک زراغنگ قلی زکله کبیر دیر لر زراغنگ مثله زرنسک قادن طوری

و کوی ایدر زوانه
 مرکب لغای زواة
 شعل طعام در که
 اهل زندان ایچون
 بشورر لر زو رفی
 بزرفی بو قوعی
 دیک در زور زین
 مثل و غایتد
 بوجه زورین بو
 قوعی دوزین نور
 زلی زور زین
 بچک یکی ترکیده
 سنڈل و برمه
 دیر لر زورین
 کونک اکڈر کی
 زورک بزین و او
 دن ضکره نونله
 سرخ و بیخ قافیه
 سنڈل و منتر
 شمس خرمی
 بحال جسمش که
 زوریک او چولم
 طورست کتون
 زوخ زوخ قیم
 زورین قهره
 زویمه مثل
 عبیدر بعض
 سحره زویمه
 واق اولمش
 ز زهاب بن
 زنی زهار قش
 عبیدر ز زوارخ
 زوارک قش
 زور که کاحه
 قوی دیر لر
 زواربی مثله
 زوار آب را کک
 کسه سیله
 صولوشی و
 صوچر کی
 زوارک بعض
 زوارها اهل
 زوارین کوزگان
 دلنده آزاد
 دخت معناسنه
 زوارکون قون
 چوکی زه پای
 کرشی و او غلن
 بو رسی و مقول
 و قیه و نو و
 سیر زنی
 معناسنه
 زوارکون او
 دوی بو حیر
 آره معناسنه
 و مجال
 معناسنه
 دخی
 استعمال
 اولور زو
 زاولدش
 مثل معناسنه
 زوارش ز
 حیدن لفظدن
 اسم مصدر
 در سیش
 دیک رشم
 خرمی ششار
 عدل راعون
 تو بار جو
 بار بزل
 را کاکت
 زوارش
 زوارعا
 شق
 معناسنه
 زوارن
 جای زیمه
 نه کو بچک
 ختمین
 معناسنه
 و حیف
 معناسنه
 زیمه
 روی
 مقام
 زده و
 قمار
 مدله دخی
 استعمال
 اولور
 یعنی
 نه بک
 نوز و
 نه کو
 بچک
 زور
 دیک
 زور
 زنی
 صولوق
 و کو
 بچک شمس
 خرمی
 اشک
 از
 چشم
 دغمت
 دلم
 بی
 فراید
 چنانکه
 آب
 از
 زنی
 زبان
 بزنی
 جانور
 کک
 صغی
 و
 رفعتن
 و
 اگر
 عن
 دیک
 ولور
 زیمه
 کبیر
 زبان
 و
 کبیر
 زبان
 دیر
 سر زبان
 یعنی
 زبان
 زنیون
 نفلی
 زنیون
 عتاب
 بعضه
 کله
 در
 دویله
 زنیف
 ناکس
 و
 ناسه
 عبیدر
 زیکله
 آوره
 کچلی
 ادرق
 و
 نیشکله
 ادرق
 یعنی
 آوری
 شش
 و
 بکی
 بانندن
 غیر
 غایه
 و
 نیشکله
 ایلر
 ادرق
 که
 او
 غلن
 کک
 اوینی
 دریا
 النار
 المکوره
 ز
 زرای
 مکسوره
 حرف
 زین
 و
 عن
 معناسنه
 در
 زلفظدن
 تخفیف
 اولونش
 دیر
 لوره
 جوق
 استعمال
 اولور
 زبان
 و
 رایگان
 زیمه
 یعنی
 سیر
 زین
 که
 زنجش
 در
 بیلان
 کمره
 کک
 و
 چوبکک
 زراغنگ
 قلی
 زکله
 کبیر
 دیر
 لر
 زراغنگ
 مثله
 زرنسک
 قادن
 طوری

و کوز باشی ز ننگ بر آغا جگر کشی و بر زم جان او دین ابد لر زره دم کو ملک طهر ان
 اولور جنگ دیگر لر زشان معصره یعنی پیش صبحی مشکله ز نشت جرمین فتح معناسنه
 ز نشنا و غیبت انگ مساوی معناسنه ز نشنا دیا دغله ز رفت قوه ضمه ترکیبده ده
 مستعمل در ز فرین قبو کو رکب فایله را آرا سنده تقادم وارد را یکی وجهله بله استعمال
 اولنور ز فرین دینی لغت در استعالی وارد در بیانی بخش در ز کاره بوج اکتو معناسنه
 ز کان ناجا معناسنه ز رکش مع معاذ الله مفتوحه کده بیانی بخش در ز یک بویک
 به خلق زلاق بوز اوزمق ز یک مثله ز آری قوشی و چلیق بویک نم یا ز کو نل زنده
 غایتی ای برده او تر فایسده حرو ذبی دیو لر زستان قیش فیضی و عجمکیت ز مته بی
 قوش قوشی و قوشی دینی زمین کو تر تم عجم معناسنه ز نهار مثل ز بنور ز رخ
 معروف جالغور در ویورک او بوق و ریوه زندان جسم خانه زندان بان ز نایمخی
 زندان یان اهل زندان زندان معنی خواد دستان زنده وان مثل زنده رود اصفهان
 بر ارمق آید در زنده نیل حی فیصل ز ننگانی دیو ک معیشت معناسنه زنده کوه کو
 طوق زنده معناسنه زنده اء عبوسله در بی بویک و قورخ زنده و اف بلبل خوارستان
 معناسنه نین سان بوزیم بود زنده و شویله دیک در زندها کلمه رتخ دکلامعنا
 وعصه معناسنه و حوزة عصمت معناسنه انوری دامن عزتوا ز کزد اهل عصمت
 یا بی جاه تو ز سبب ننگ در زندها و اما ان وقول و قرار و خراج زندها ری حراج کنار
 ز نون ناله دایم ز نده و ز نجف و کز ش و کلمه تحین ز می معناسنه و سیر نیدی و یو
 و او غلان طوق بوزی در زنده معناسنه زو آری سیه معناسنه زوانس مشری
 یلدری زهاب قوش بری و سیر نیدی ز هشد عورت نکلاده شدن بر نوع و ر
 زه خیار اقول ظاهر اولان خیار ز همدان او غلان یتاغی ز قوش سیر نیدی و لوله
 و بکار باشی و یایی کیشی و جماع و ز همدان لفظند ان اسم مصدر در سیرش دیک در
 ز همدان معنی زستان ز همدان جزئیته و بشغه کلن شخف ز همدان مثل ز همدان
 کلمه تحین در مثل ز می ز می ز سق لفظند صیغه امر و وصف ترکیبی در و معنی

زیر بی و طرف زری زاء عیله بکیر زبان در نده و غرند یعنی خشناک و هستلو
بر بی جانور لک از می بی و جیان و پیش معناسنه زبان موقوف ایچی کک ضد تری کله
شاج در و در بی دیمک ز زبان کار زبان ایدچی و زبان ایشلو کس زبان کک مشله
زیت جمال و بر شق و اسم مصدر در زیت عبیدر یوشعلی و زک زبان کوزل و بر شق
زبان مثل زین عبیدر زبوه در زیتان زینک یعنی در زینک بطعا حد رک عمود اولر
قوزی بو سفن اواق طور ل و بغور ل بر اغور ل ران دن بشور ل بر لر زینق لوقن دل
و بآلت جنک در ک جنک کونده اید لر و بوجل در صد علمه مقارن و ززه و بقا ل ای
و بر کتابد عبیدر زینق نوک او یق زینق زینق سیکه کسه معناسنه در و آشغه و بر بیان آتده
بشن نشنه و نیز آواز و آرزو و در عبیده زینق یوشق معناسنه در زینق بر یکم در کله نوکله
طرق چکر لکش غزبی یک شخاک خانه غصص قصد کین مؤثر و زینق زینق انوکول
دیمک در و بر نشنه تک آتده اولان نیندیر لر زینق با موقوف آسن در زینق کیده و پیش
تغریب اید زینق باج اید لر زینق و آتم زینق طاک لکش زینق دست زینق
و ایچی حال لوکس زینق باج زینق و آنک تغریب زینق زینق عبیدر قبو کوزکی و غندی
زینق باجه در زینق و زینق و ایچ فقیانی زینق حبست و جاک و عاقل و صاحب ای
زینق گون ترکیده گون دیر لر و یک خیره ای و چین که بعد رفه اید لر و صوا معناسنه
زینق بیان صفین که بر که اجنه اهد لر و اول هر کیه خل زینق دیر لر زینق برفوع
آکده پیشی و نیز اچای آکده دیر لر زینق طرف زینق لوکس زینق بصوق و در کسه
بر کس دن بر کس یک کوه کله و حاصل اولور و در و شیک نینه دیر لر و صفا حصیری
زینق زینق بیونک و صحر صحر ای زینق قح که نوکله شراب بخیر لر بولغه هم راء
معلم ایل و هم بجم ایل نقل اولدی زینق قینس زینق کاشه خاریست زینق و شیک
نسنه در خالی کدی در ترکیده و شلیع در زینق و زینق زینق تصغیر در زینق ایز
و بورادن دیمک اولور ا زینق لفظدن تخفیف او شدر یعنی بولنگ الی حالی
وارد بر حالی اسم جامدا اولوق در ایز معناسنه در عبیدر زینق دیر لر و بر حال زینق کک

اولی در حرف اول اسم یعنی از ایله این دل بودن در یک در که ذکر اولی و بودن
 او تر و معناسم زین پوش آیز او رتویی یعنی غاشیه زین پهن بودن کشته
 زین کز آیز جی سراج معناسم زین کوه آیز قشی زین کوه شله زینو زیلو که درونم
 خالی کبی زینهار یعنی زینهار یعنی عهد و قول و قرار و امان زینو آخج توری زینوار
 کوی بولی زینوار دلوجه که بغیای ایچنده بتر زینو زینکدر آلتونله و کش ایله و بجز ایله
 و بونله بکر زنه وارسه زینو بکوه قوشی زینو بکوه آخج قوردی شله زینو زنه زاری
 بچیل زینو معناسم **بالغیال** **زب** **محتث** **او** **علان** **زبان** **دل** **معناسم**
 زبان او ددی بکوک و فیض زبان بران **مکسه** که الی چو ایدر زبان **سک**
 سکون بویق و بویق بویق زبان بند دل بیجی و دل بچیل زبان توان چو ایچدی دل
 آراز زینو آخج بچیل زبان فریب یلایچی زبان فریفته منله زبان کز دل بور زینه
 و شک کی زبان بختک قوش دی دک کوی تاج آبی زبا بکتر شله زبا بکتر زبان
 لکام اوکیان کنگ دی زبانه توره و عورتلرک او دیرنده اولان دی و او بکلی
 زبده او رندلش و از دس و قیق زبده دم نایه بی زبون ایچریج معناسم شش
 بر تو معناسم خم زاء بچیل و هم راء مملله ایله دایچی لغت زردوده پاک و مصیقل
 زرد قوش معناسم ولو بیایک بر نوعی در زرد دست اعلام رجا لند رفیقه ده
 بیانی بچیل در زرقین قیو صلقه بی عبیدر زرمافقه بونک هفتان عبیدر زردوک
 سنگ بچیل خلق معناسم زره منله زرد زرد و خوب و برم و او دیر زرقیا
 عبیدر زرقین رست ندد روشن ریش چه زخار نان کا و رسین صورت
 داریسی ایچکی زخال زاء بچیل کمور و کورنک میثی یعنی قزلی بعضی بود قزلی
 کورن دیرلر زخال او دگوزی که قوردی دیرلر زخال یعنی زبان زینو فایله
 با آسانده بجا دله وارد زرقت بدخو و بیخاشش جزئی با عطاء شیخ ابوالحق
 راد و نحو کان عسک شمار دابر زرق زرخ بچیل که زرقه اوینده او تومو
 زقاق یعنی سقاق که ترکله ده استعمال اولنور زک زکیدن لفظن صیغه

امر و وصف ترکیبی در یعنی کند و کند و بیا سو بلیت یک فکر نمک ز کوز سنبله و دو وقت
زای عجیل و کاف و عریله در زلف موقوف در یعنی مجویه کرک پوزنک یکی باینده ^{فوق}
ساجل در و بر بچک و موی میان و چشم و گوش و دنت و بعضی همین یعنی بشه سه سوز
بلک زلفین تهدید و قتی ان ^{زنجانه} خیر نای خود بچی و صیابی کش اولان خیر نصیبی
و کش لویق و ایدر که بر یاد شاهک است در زلال آب آسان گوارد در زلفین قوشق
زنجک خسیس و خیل زمره زاء عریله موقوف قتی طاش درین بدل در بر تراج در لوی
اولور بر مشهور خاهتم سیدر که بلانک کوزنه قوشو طوسه که کوز لوی کورا اولور زنجک
کلنگ زنجک سنکسک قوشی که بر قوش در دو هزاران دیرلو آوردن و معانی زنجو
خاک بام یعنی او او سنک طریخی و مطلقا طریق زنجو و هالیخی زنجکه و کلک و بزرگه که
که آنوکله با یخی و کوه کاشور زنج خزانلو حسه عریله زنج کافیره مضمون که قوش در
حتی بر کس آنی قوشنه شریعت اول کشک کفر حکم ایدر اون اکی بزرگه دینی اولورش
گشت لور قوشور لرایش و مجوسیک مذهبه دینی دیور زنج آخام کلمی طبع الشجر
معناسنه و پس دیور ترکید زنجو بیت اولوسی و معرود اولو مایقی ام مصدر در
زوال و لفظان تخفیف و منش را ندن دیمک اولور و نیز سبقت معناسنه زوال
از لفظان خیر زوال بی و معرود سکت خیری و در کرمی اوله کما کوه بویالخی کبی و دینی
اکا بکر زنه وار سید زوال کور انگشت معناسنه زوال مجوسیلر خندنگاری زوان
دل یعنی زبان زفان مثله بغدادی دلوجه بی که بغدای ایچینه تیر او او دیا کتی زوزو
بیت نیز معرود زوزو و آندن آندن دیمک اولور زوانش سینه زوانه
لقاکه که کرم قویولو زوبین خرم و سبقت که آنوکله با یخی بویک بالقرای اور لور
و مطرب و قصه چی و سکتو زود نیز عریله سریع و سر غلم معناسنه و بعضی زود معنی
آفر دره و گاه اولور که تخفیف مقصدا بدب آخردن دالی حذف ایدر لور در جور
چکک که او غلام خمار او نیز زور کوچ و قوت و عریله بهتان بیت معناسنه زوزو نیم
آندر ملک زوزو طعمه زوش نند و بد خوئی کو کلمه و قوتلمه واتی و کسکن زوعار

بر مفاک احمد زو فر اچوردک دککری او تدر که بیان طراغی او تی در زول قرح زول
 اکی ارد بنجتم دوش و چلق قوشی زوله طویق قوشی زونج ات قوشی برجه
 نگرجه محصید معنا سنم آصله بچی در کما صفا نل دیار ندو مویم و بر لرتش قوشی
 حالست خمش که نزدیک او جویم طویرست کنون زونج زو آب بر قوش در
 قوشی دیر لر باب **السیر المغنوم** سا خراج و باج که حاکم مملکت پادشاهه کویدر
 احتمالدر که بولفظ محذوف لو او اول یعنی سا و اولش اوله نتم مغلند کلمه کر کرد و کما
 لفظی کلیمه آخره لاق اول اذات تشبیه او لور شک سا و و غیر سبکی و ساییدن
 لفظندن ام در فرید عمر اعلی مال با شا زاده ایدر سا لفظی اذات تشبیه در قلا ستمه
 تشبیه التسمیه دیر لر اصی آسیای در زنگه بو بیتد ظاهر در جهم چون کلمه بند
 آه دو د آسیای من چون شفق در خون نشیند چشم شب بجای من گاه اولور
 آفرنده یاء حذف ایدر لو آسا دیر لر نتم که بو بیتد ظاهر در شفیق کشت همانرا
 غلام صفت رفیق کشت سعادت مر ام بد آسا گاه اولور لفظ حذف ایدر لر سا
 دیر لر اما باج معنا سنم نتم که بو بیتد ظاهر در ملاذ او را جلام شیخ ابو اسحق
 که شاه هند و هندسوی جنابش کما اصی سا و در آفرند و اوظف و مندر
 سبانیات نلو فر سنگر و پول نشانی و زوده قلانه و داری قوشی و قوشی
 سا تکی ترا علی بنده ایچلی بویک طولو سا تکین مثله خار چون ی خودم سا تکی
 یاد او خودم و زیاد و بنا شده خالی مر اجنه کمال صفا منی در روز و جوینست روی
 ری بو شیدن کل باجه کارست چنین خذیدن مشکل کاری که وقت کل اندر
 پیش قنبل بجای ساتکینی دیدن ساخ ابوس و آردج آغاج اسدی درو
 بام آن خان از خود و ساخ نگارید و پیوسته با ساخ و حاج سا جور است کجکی
 که نیکه آیتا بویننه بغل لور لوری خم بد بخت که کف مملکت هتم کس است
 کر کند خدمت هوش جل با دو هم سا جور باد ساحل کنار در یا عبیر سا
 عبرتد رقیان ساری معنا سنم ساخ دوش و دوش ستمه ساداری

و غیره جنس که ششامش نقصانده استعمال اولنور و هم نفسله معنایه دینی کلور
 شمس مخرب برای سبوت خدام در کشت خورشید بزجرج کا بنقل از دوک
 ساز سادۀ مثلۀ بولفظی تعریلید بساوج ایدر لم تصور ساوج یعنی حکم بهم
 اولمش و ساینه هوار معنایه و عشیرو و حواره و سوده معنایه دینی کلور ساوک
 بر خویشۀ آواز اولو و صلاوجه توخورد ز هوار درستان کی سادۀ ذل آنکه و یون که کم علم اده
 بلکہ الذنور سادۀ شدن روده بر مهند که بوسق صیر مایه دیر سادۀ کرده خادم
 اولمش ساوک بخاری آردی سار صیر جی قوی و فرسکت نیانی و ایدر کر که
 قشلا و نسبت و اضافت معنایه اولنور تم که کوه روستن رورخار
 کاه اولو کر تمدن بوی بکلدن کنایت اولور رخار ایدر بوی بکلک قصد انوش در
 بویک بوزی اولان مجبویه اطلاق اولنور و هم معنایه دینی کلور الفایدا اولور
 مثلا سبک سار و سبک کی و کلمه معنایه در تمامه بدخم کمالا تا زاده ایدر سار
 کتر کزنی بود که تریا بشد که بوزیر مده داخل در سادۀ داخل و کل در سار کلمه ده
 ساچ بن بر دیر بوی و جملہ رخار یکا غت بوقر و طر فی اولوز نخر الغراب صابحه
 شاخ رده سولید و بی نیازی سا بقایان اونشن در بونودۀ سولیشن در که بعینها
 نقل اولنور رخار بویک و در کزنی و آفر نودۀ خاکلن اسماء اولان شب نایسته قلب اولنور
 رخار و شاخ دینی بر کیشی ده یکا غت جو تغذیان م ایدر بوی بکلکی و در کزنی بکلکی در
 سارا خالص و محلول دیک در نم که جنبه سارا ایدر قلوبتر دیک در و آینه که عمال
 ساطل نده بر برک اسد رعبرک بوی آندۀ اولور اکانسبت اولنور سار بان دودۀ
 ساروان مثلا ساز حکم اوزون ایتلو او بوز سبک بعضلا اواجوم وجه
 سبک در دکر سازج خونش آواز وجه بر توخورد ز بعضلا هوار درستان در دیر
 سارک مثلۀ شمس مخرب جوم و فاضل بی سم و ز کر سمنه شود چه بانگ نقلی
 پیشش چه نیمه سارک سار سبک شل صیر جی کما کما قاریه دیر سار خاک سوزی
 سبک ساز تک و تنگن ددکاری قوش سار جی مثلۀ جو عنقادان و رازش

جو صعوه چو شهباز است او و خم سازنج و برا السنه صو طور حی پره دیر کر که
 ترکیه دخی مشهور دروشایع در سازنج اتلو کن دیر کله یی کرک تو خور زری بود که
 افوا عند ندر بهار مو عتله بلبل دیر کر تلن و قسنده اتلو کن دیر کر لطیف صفائی بی تنگر
 یی نایب از و نج بنا شد ساز در نعت چو سازنج سار و نج قلی کرخ و ابلیس ساز
 نشان که یولکره مور لر میل کبی و صوفی قویی و بر نوع سر بوش در یعنی باش او روی
 که هند و لر او تر لر ساری بر توش در که عرجه بود اینان دیر کر و بر فرسخ برده و کلن
 میله دیر کر با مید عطای شاه عادل نهد رخ سوی او هر کامکاری
 نویدی یافته از خود غامش بهر گامی و هر فرسنگ ساری ساز براق و دو وزن
 و چالغو و فایده و ساختن لفظیدن ام و وصف ترکیبی در سازاک فیهل سازا ه
 یول بر ایغی سازه مثله سارنج که صیقلو جام ایچی در بعضی پر کرده آنی موم بر نه میگیر
 ساز کار کاف عبریله موافق و او دوزن ساز کاری دوزنک که یا شتعلق و آلت
 سازنده چالچی و دوزن دوزنجی و مطلقا ایش دوزنجی ساز و ار مثل نوا و اساس
 لطیف معناسنه و بر قبیل آیدر و اول قبیلک که هله ساکان دیر لر و یاد شاه عجم
 اردشیر بابک دن خسرو بر فویزه کلجه که آخر ملوک محمد رسا سان و سانسایان دیر لر
 سا طور قصا بکر آت کسک ساطری که ترکیه دخی استعمال و لنور سنا عر کلک که
 دیر لر سنا عر که دوزن آذ سنا عر سوزن قدح معناسنه سافسک و سنبوی یعنی بلینج
 عبرتیم تمام دیر لر سنا عر بیدر ایچک معناسنه سیاتی صوا و لشوری و شراب صو رنجی
 و شراب ایچی عبرتیم سالی پیل الف و نون ایلم جمع اولدوقه بر یا زیاده ایدر سیلیان دیر لر
 سال آینه کلک سی پیل سالی لاریت و نایب ششم و سر شکر و اولو که ساخنه اصحاب
 طالعون عبا رندر ساخنه چوق پیشانفش ساخنه مثله سالیان بلایق و حفر معناسنه
 استعمال و لنور سالیان مثله سالیانی مثله سالیان انا ت با نی یک ام و سالی دیر لر
 سا لهما پیل لر سام قوس فرخ شمس نخری گمته بن طاق حشمت خسرو در علم حویل
 کمان سام بود و اما س معناسنه یعنی شمس سر سام دیر لر بر شمس در که باشد اوله

و نیز تانگ برهلو آنک احمد سامان آرام صبوری و عقل و صلاح و مجال و خداوند زاده در
 ایشد شمس فزنی جهان کنی بر و سامان بدار و قیام دهر زمر گرفت بجهاد غایت
 سامان و نث نگاه از زبان و تون بوش معنا سنه و ایو و عادت سامان که کوکک
 بعضی سخته کوکک واقع اولش سامونا اوج قوا و عا مایه بویک علم سان رسم و خو
 و عادت شمس فزنی عد و شیکا بجهان کنی شیخ ابوالفتح عزیزه و دو جهان و فرشته و
 سان و ادات شمیر در کلمه یک آفرته لاجری اولور و غرض لشکر ترکیه و چنگیز تک
 در لر و کسه طایفی حق بود که وجه اعتبار معنا سنه اولسا نکیس ذکون و تون و خوی
 سا و خراج سا معنا سنه که بیانی کچس در و آلتون اولیغی و صا تون آلتون تون شمس فزنی
 ای پادشاه عهد که شاهان و روم و چین بر سر کشند سویی در بندگانش سا و
 و باغ ماده کا و و آنکه بریدی و سایدن لفظن صیغه ام و وصف ترکیب در سا و
 خراج سا و آبی که بریدی سا و نیکه او غلال اصبحی پنبه با خود نیز سا و آن کلمه
 که ایچنه پنبه مقبول است و مذاقیه شو سا و آلتون او ای در بر در بانک احمد
 سا و این مثل سا و آن و چرک معنا سنه سا و این پنبه بیتی سیدی و قوه که در کنار نه
 سا و آنکه بریدی و آلتون او ایغی سایی سایدن لفظن صیغه ام و وصف
 ترکیب در ساییان کو که یک صا تون مثل سایی بروج مو تدبر جیس المانک احمد و بجه
 بر بروج دیلر لاجر چرک لما جکر در سیا او توزی و یک در سبار عکلت که کبلیس
 آنده اولور دی و عینده بر شو که احمد سبار منکنه که نوکلر او زم و غیری میث صر
 بورت سا و لانه زباده قهها ندیو بروج قوا بخورده زخم سبار و صیان حری
 و او آتی و اگر تری ظاهر بود که نطس اوله سباری آرتو و آرتو قلان جهان وین
 کشت یعنی آنک دینی و روده یعنی بوسق سید مو و ف در بجه قوه معنا سنه
 ترکیه و ده سید شایع در و آن سید دیلر سید چین میث شیخی و باغ شون در میک
 شمس فزنی حسود شاه را در باغ امید غامد است از غم عزیز سید چین سبت
 مثل سید سوزک در ستار چه یقینی معنا سنه سبت بوش الکت بازاری میسران دلتو

ایلول دیر بئرجه شادان بئرک صاری آناج بئرخی بومعنی ستر بومعنی اورد صلوة در بلغو
 شش فری بئرکه تاک بیت دو تا ازی چند خوشه بئرخی بئرشش بیدان
 بئر بشل و تازه بئر خنک آرزات کرفردنی دیو بئر بئر و اتمنگش بی بی بئر بوش دیباغ
 ویش کین کس بئرآب یوسن بئرک زده چوب خشش و تو با سار و دی و دیر
 بئرجه پن بئر و اتم بئر زا چا بر و جن بئر و ار بئر آدیر سنج نوز و ایو و کوکجک
 و آری و طری سرائی و بئی جانور بستمال خوش نولوسن دن بونوق و در طبلر اما
 اطمینان الکلک نی دیو بئر آصلی بئرستان ایدی کمره استعالمه تخفیف اولندی بئرس
 حاکم و آردجه دیک در سبتقاسم سبتقاری بودیک در نئم خواجه ناش حلاجری بر
 دیک در سبک بی سبک روضه دایما شاد اولدی و لطیفه بی سبکتین بخیره سلطان
 محمودک آتای آدیدر و خایتد بهادر و جوی اولنده اطلاق اولور و فاتح عورتلمه دیو
 بئرک ریبنی باشلوبسک مغنا سنه آذن تخفیف اوشش در سبک کد ااسکدرار
 مغنا سنه در کیم بار الفدر دکر اوشش در بی بیک در سبک یار بی بی بهانوسنه بسک
 کوز آعرب عبیدر سپیل دوه طلی مینک بیق سنیلور زایت اوزی بسود بیق
 سبوح ذنک و دیق و باش تو کابی بیوسن بیک و حریب بیوسن ایتا و زی
 بسود بیق کوکجک بیوسن و اهره آبی و حریب بیوسن اتمه و کمر و تراش دقه بیوسن
 باش تو کابی بیوی بئر سبیل و بیق و بیک سبب بوسن زرقطوناسک فخرخورت
 و اینتر آت شش فری همدکام بئشش از گرم بی در بیخ خویش زردرد و جامه
 زرم بکرده ستاغ سنا و بر وراق خانه سنج بئشش یعنی راست طوی بکنده
 بئرک شطرنج سنوا و قاف سئو کماله طغان و کرکیز که کله کرکیز دینی دیو
 بروش زر و کجر ن قوشی سئو کماله سته ضعیف و بئر بئرستی مثلک سنج سنو یعنی
 سنج و طفری سنه بئرسته ما سوره سنج طوفسنه اوق کی سلکوش شش فری
 بچوسوم زعفر آزاد سفر از و کاشده و سنج سنججک پاک و مصفا و مؤزر
 ۶۰ بعد ریخیف زکمان یعنی پای کرشی سجان بر باد شاهک امد که عاقل و فاضل

اول از دهها بد باو

و فصح بادشاه ابدی حق شوال مرتبه ده سوره قدرتی واریدی که بر سوبیلد و کی سوزی بر دلخ
سویله روی عیگاه صباح و قتی یعنی طهارت قتی و سنیق نیز و ترا و نوح و یوقی و طمانش از درش
یولار و وحشی آت و اوژد چک یاوزا و ابان بی تنقو کبیا یعنی خوشتر بودگی مانند بوز بدر
میتان مو و فسنه در که ترکیده شایع در یعنی در باغت اولنیش کی در بی و یعنی سنی سنی
قیاق سخته سکه لیش در هم و طارتنش یعنی قیاق یعنی سوزن سوزن سوز و وزب
ر شدیدی و هر سوزی بر ندیو کما لند سوبیلیغ یعنی معناسنه یعنی غم و تمام یعنی قوی و کمال
حاضر جواب معناسنه و راست کوی و صاحب و کلنج یعنی نرجهان یعنی آوری یعنی سوزن
یعنی سوزی خوش و جهلا و ایلیم یعنی گذار سوز سوزی و حاجب یعنی خورخار سوزن یعنی
سوزی آرتورمه و اوزقمه و یک اولور یعنی نافه جام عبت و کرکمز و صویکی تیوق سوز
یعنی برلق و لغزیدن و کهنه و ایسی معناسنه یعنی ابله و بون یعنی غافلان سوز سوز یعنی صد
یعنی بوز که عدد موقوفه راهل سبیل در زربا فارسیه صادق بود قد رسد استعمال اولنیش
تغلیطات عوام تبیلند نرسد او عز بیدر صورت و حکم معناسنه سدره طوبی اونی سکه شش
قوس قرخ سناک بیان کنونی و معنی نوس و صدق و دکوری او ندر سکه شب بیلد و
کچیسی و یعنی ساده و بهمن آبت او غوی کونی عبد فارسا باند یعنی بر کیمه در که عده او که عده
شاید و دوقلاید لر و آتش لر ایضا اولد که هوشنگ شاه زمانه بر از دهها پیدا
اولش و هوشنگ شاه او را یکلوب اول از دره قوتی حقه ضغوب بر طاشلش
اول ما ش بر طاشه چی دو قنوب حق تعالی کنشام بیدر او و ظایع او بوطا طرفه
نه قدر خوری اولر و انگلر و ارسه با یونیا و او اول اول اول اول اول اول
شاد او لوب اول آتش درن آکوب یعنی پرورد و قی آتش پیدا ایدر ایدر ایدر ایدر
ایدر لر اول کجه اکثر مالکده تعظیم ایدر لر اول کجه سینه سیاه دیلر سینه باش عجب
رأس دیلر و طرف معناسنه و اگر نه اویج و بقیق معناسنه و آحمق و سبیل و او کجه که معوا
و مراد و تمام و اولو معناسنه و استعمال اولور مجازا و وقت و شاد بلیق و کیمت
کسک ستر شد ایدر لم سبیل معناسنه ستر یعنی سترای ستر آب ترکیده اولم سبیل و دیلر اول

سند درک

ننه در که اراقدن صوبکي کورنه قننه و ارجق آهلا صودن اثر بوق عبرت برب
 دیرلر سر آیدده اول بود و در که باد شاهلر سر ایله رنده اولوخا توغلا و کلر نه
 طورتلر و خیم اطرافنه چکدر کلاي حویلی بی دنج دیرلر و کونکلا اولو چادر و سر آچه
 جره و آي کون انغلی و بر سبیل استغاره خیزه برده دنجی استعمال اولونور مضاطینه
 اولن اینه نظر یعنی ملاحظه اولونور کرک سر آچه ماه و سر آچه آفتاب بر لور سر آفتاب
 کنش چو کرکی و باثی دغش سر آستر شدن بشم سر آینه جیران و سر کینه یعنی صنیع
 سر آینه مثله سر آعاز نسوزه بشلق و آبر بغه بشلق و سوز اولی سر آغوج
 عورتلر باشلر کید کلاي کرکب که مو و قدر و باشلر ارنه کلاي بیز باره سی
 و دوه تک بزنن بغلدر کلاي ایب سر آراز اولو و فاخو و باشن کلکی و یولار ارنه
 مثل سر آغوج سرف ربولار باثی سر آغوج یعنی سر آغوج سر آمد بر صفتک اعلی
 مر تبند اولان مک و شقه چیش و تمام اولش معنا ستم سر انداز بهادر
 و بیق سر انجام آخر کار سر کنشتی بعضا فی سر و ای بر توغلاو ماشد بعضی خلده
 قیمتی آراطاشد سر آینی باد شاهلر اولو رنه و لرنه دیرلر و سر اییدن
 لفظلن صیغه ام و وصف کرکین در سر ای خراج دیوان خانه سر آي بیج
 خانه دوشتیپانان دشتیبان چلک بکچی در سر آبر یعنی سر آبر کرکرف
 اولمش در سر وار مثله سر باری مثله سر داری مثله سر بانه با در و باثی
 آچی سر پاس کرک و چاق تمس خوی کجا برادر و سر دوشش که پیوسته
 ذراه کینه بر شش سر پاس سر نایش تو خوش و پیر اولش که سر بان یعنی
 سر آبر و یوقش سر با بیان عامه و دستار زره یعنی بولوغه التنه کید کلاي
 مشق و پینغلونسته که باثی اجنتون دیو اکا سر با بیان دیرلر سر بر عریجه
 علاقه معناسنه شول ستمه دیرلر که بو کدن زاید بوک و ستمه شورلر
 و شول باش که بو پنه متصل اوله علاقه صمه یله بو چکک اولو لوق معناسنه
 سر بزی باثی سر نایش خوروشی سر بانک مثله سر آبر باشن شمه و برابر
 سر بند دیند و چیم که عورتلر باشلر نه کیر سر بکند مثله سر بخره صوی و غالب

سرپوش بستی باشکلو و بر او تدرس سرخچرخ باشی جلیق بر پوش در نیک عریجه مقفه
معناسنه و یقین سر تا سر باشدن باشه و او جمن اوچه سر سه شمله سر تاقی بستی
جسندن برد لو فغانند سر ترون و فیر غورت سر نخته سر کوش آلی در سر نیز
اوچی سوری یعنی آنچه و کس سر جاهد معناسنه سر چنگ جمله باش اول کس
سر چیک بولفت یا بله رو اینتا و لذی خیک نیک قایینه چاوش در نو نوله
دکوری سبقت بستی چری باشی معناسنه سر صلح مملکت سنوری سر خاک او از سفاک
معناسنه سر خوا لک آغوش سر خوا او مشله سر خاره التون آگنه که خا تونل باشلنه
صوق بست ایدر لم وطرا قدر شانه معناسنه سر س دغه انچی و بر مصنعک
اسد سرخش ایلی دیر لیر بر او تدرس سرخ کلب قباغی سر خوش سرک یعنی بست
فر بر عصر یعنی کمال باشا زاده پور رک سر خوش اول کس رک اصد وی سگردن باشی
قرمز مش اولا آما غنی حد سکه وا مش اولیه حد سکه وارد قدر کس سما سست
دیر لیر نم کس رک بو پیتنه سر خوش کس ک فوق ماهر در خوش ان
دیها که پیشش بودی کس مست که سر خوش جهان می شودن نار کی چمن با آرم آن
شها سر خوش وصف سرخ سید صفتل موصوفن بر چیزی سرد کرم موصوفن بر چیزی
خوش در کصفت در جمله دن مرد کصفت اولش در ملا کوی کفیشنه تکلیف اولان
کسیم سام دیر لیر جو جنس مکیده گاه اول لیر کلی نوعه رعایت اید لر ملا عنا کیشنه
دیر لر موصوفی تقدیم اید رک کس سید عنان ده دیر لر صفت تقدیم اید لر سرد موصوفی
عریجه بر معناسنه سرد اب صو صود چمن سرخ مین معناسنه سرد اب ملا مز جا ردق
وز ر مین سرد رکلم بر او یند رک بری یتور باشی کلیله بوز لر ذ کل چر اول
یتانی طره ایللم اور ر زنجی وار ر یند اول تور ر اول تانه صور ر لر کس ینی کلم اور دی
اگر بلور ک اول قالتو اول اور ان یا تور سرد ستا ر د کس سر چرا چری باشی
سرد ست بلک سرد سیر صوابی صوق بر سرد کچ ایشن ممش سرد وان باشن
صلکم صنک یورد ک سرد است طوی قطه اولش قلم سرد مین سرد مین یعنی مملکت

صنوبری سر زش سوزله باشه تقوی یعنی لغون اتمک سر زیر باشی سر نسام ستمه و دماغ وری
 و میقلین میر و سر سرحق و قیق سر سره بوقش باشی سر سرری قولاینه
 و آغملق سر سینه اکاب السزینجی مرق ذقن معنا سنه سر تن برنجک عربجه
 معقنه معنا سنه سر شجاع دام درگی که خزوج اینج دیر لر شول اینجدر که آنو کله او اوتون
 او زولر و او رتویه بصفوا یدر لر و لغمه بملوید اگافز سب پر لر او جن دیولر دن شتره
 چوار سر سب بر سنده تقی سر سر ستره مثلله سر طاق عامه تحریف لیدر چاردق و دیر سر
 سر عوث لغنه خوار زنده نعت و انعام معنا سنه در سر خاک آواز سر فر ز باشی
 لوکسک در بکدر آمده و آنچه استعجال و لنور سر فوج باشه صوفیای سر فوج که
 تر کیده و استعجال و لنور سر کذشت باشدن کس حوادنه دیر لر سر کزده استدره
 دیر لر بر ضد ر آدمک باشی چکر نور سر کزده آن خیر ان و سر انیمه معنا سنه یعنی منتقلین
 که سر کزده منانه سر کزیت باش خراج سر کزان آخر باشلوک و مجور اولوشن
 عبارتدر و کز کزان سر کش باشی چکلی که و توسن طوار که رام اولمش و محرف
 کسکش قلم سر کشته یعنی سر کرد ان سر کله و دماغ رنجی سر کشن قوس قزح شمشیری
 بهر سالی مثال در ککش را فلک بنماید از شمال سر کشن سر کین تر سکه و کمره سالی
 کرد ان بوق بوجیکه کیو لدر ده آت تر سن بوالر لر سر مچی و دکلری پیر قدر تره
 آجی بنور سر مایش صنوبری سر ماسر دیایلاق سر مایه مال باشی که عریجه زان مال
 دیر لر سر سزج و تیون سر شیعی سر مرق مثلله سر موزه ادرک و کلک و سبیل سر مست
 اسرک و زیاده مست معنا سنه سر مرق سر کن و دکلری او تدر و مرق و اکر تر
 سر ان برنجک در سر سیرن کبی و آق زینق سر ناس لوشن سر انجام سر کوش
 اوج آفر کار معنا سنه سر ندام مصدر در بر خیزش معنا سنه و سر چیکر جی بر
 قوش در سر بنست باشه بازن نقد بر رتبان معنا سنه و عنوان نامهم نوشت
 مثلله سر نای دزنه که جلا زلر و سینگ منته سبیل دینی جانور در سر تک سر کن دکلری
 او تدر و سر سزج و کیکت بول و سر نیکدن لفظندن صیغه امر و وصف ترکیبی در

یکی

سزبون سزکن دد کلری اوندرو باشی اشغه سزمنهن تنور و چلمک
سزومووف انجدر که میشی اولمز قیدی موز و ندر و آند ز انجی سزوا
باشی اچوق ویلان سویلیجی و حدیث فاف از و چارداق سزواد
شعرش سزخی زخی بعدل نوم هون عمارت زینی زهی بمدح
اوشحون و سناییل و سزوا و پوش معناسنه سزوا ز باشی اچوق
سزوان یعنی ساربان یعنی دوچی و شروک بمعنی سرور و میمندر
سزواند از یوقش باشی سزوا باشی اولان مک و بهادر و اولو
وایش معناسنه سزور باشی اورتوی سز و چمان نازله صلنان محبوب
وسر و سزوقت خلوتخانه و کشک کند و بیق یر بکندی و چهره پی
سزور و آن کما تیدر محبوب دن سزونا ز اعلام رجاله ندر ددیلا اما حق
بودر که مطلق در رجاله و نای علم واقع اولور سز سزمنه اچمه اولسون
قماش اولسون عرقه رایج معناسنه و بر نوع ایق قایبی در سز سز دیر لر
ترکماند کیر لر و راه عفته معناسنه یعنی طایفه حرپ یول و بار معناسنه
و خوش اشکون طوار و خالص التون و یوقش سز رفتار اشکون و بار
یوز بیجی سز رفتار مثله سز هنت حرپ باشی و ییکا باشی سز اولیاء
آلله دن برسنگ سز سز سز سز سز سز سز سز سز سز سز سز سز سز
ازماق سز سز سز سز سز سز سز سز سز سز سز سز سز سز سز سز
وصلی آخاجنه دیر لر که اور زنده میت اولیمه سز سز سز سز سز سز سز
سز سز سز سز سز سز سز سز سز سز سز سز سز سز سز سز سز سز سز
سز سز سز سز سز سز سز سز سز سز سز سز سز سز سز سز سز سز سز
سز سز سز سز سز سز سز سز سز سز سز سز سز سز سز سز سز سز سز
ولایق سز سز سز سز سز سز سز سز سز سز سز سز سز سز سز سز سز سز
عزیدر کوکتو اوینی و کک و زینون که عورت سز استعمال ایدر لر و عورت

سَوْنِ عَوْرَتِ سَفِيْهِ اَوْ سَوْنِ لِكِ فِي رِيْقِ عَوْرَتِ عَوْرَتِ سَقِيْنِ
عَرَبِيْدِر اَتَكِيْبِيْنِ وَ سَكْنِكِيْنِ سَعْتَهٗ بَاشْدَهٗ اَوْلَانِ يَزَهٗ وَ بَاشِ بَرْتَهٗ مَنَاسِنَهٗ
عَرَبِيْدِر سَعْلَابِ عَرَبِيْدِر اَدَمِ اَز دَرِيْجِي دِيُوَسِيْخِ يَاطِلَشِ اَوْ سَعِيْبَهٗ مَطِيْعِ
وَ رَامِ سَفِيْزِ سَفِيْزِي بَر لَوْحِ قَلِيْبَهٗ دَر كَمِ عَرَبِيْجِهٗ بَقِيْبَهٗ دِيْر لِرِ سَفِيْغَتِ
حَكْمِ وَ سِيْقِ سَنَهٗ وَ اَمُوْر وَ دَامِ اَوْ سِيْقِ سَفِيْغَتِ نَفِيْسِ وَ لَعْنَتِ سَقِيْمَهٗ بَرِيْزِ
كَطَلْفِ كُوْنْدِر مَكِ وَ بَر كَمِ صَنْغَلَهٗ وَ تَكَلْفَهٗ بَرِيْزَهٗ كُوْنْدِر مَكِ سَقِيْمَهٗ نَكِ
اَصِيْلَهٗ اَوْلَادِ كَمِ بُولْتَر قُوْرَقِ اَوْلَادِيْ زَمَانْدَهٗ بَار زَكَانْدِر حَرَايِجِ
قُوْر قُوْسَدَنِ مَالِ لَرِيْنِ شَهْرَهٗ بَر مَعْتَدِ وَ مَكْرَشِيْدَهٗ قُوْر لَرِ وَ بَر كَاغْدَهٗ اَوْلَادِ
اَوْلِ اَوْلَادِنِ كَمِ اَوْلِ وَ اَر حَقِيْرِيْ شَهْرَهٗ اَنُوَكِ اَدِيْسِنْدَنِ اَوْلِ قُوْر قَلِيْبِي
مَالِ مَقْدَارِيْ اَسْتَدَكَلِيْ قَمَاشِدَنِ اَوْلَادِ بَعْنِيْ اَنَكِ اَوْ مِيْسِيْ اَنْدَهٗ وَ مِيْزِ
اَوْلِ كَاغْدَهٗ اَوْلِ حَقِ سَعِيْمَهٗ دِيْر لَرِ وَ سَفِيْمَهٗ اَتَمَكِ كَنَاطِيْدَهٗ بَر كَسَنَكِ حَاطِيْبِنِ
سِيْخِ حَوْرَهٗ نَا رَسِيْدَهٗ بَعْنِيْ قَامِ اَوْ شَقِ اَوْنِ وَ قَرِيْزِ سَتَمِ رَا سَرِ زِيْشِ
رِيْ كَرْدِ عِلَشِ كَمِ خُوْر دَسْتِ اَز طَلَانِ يَاطِلِ لَرِيْ كَمِ سِيْخِ سَقِيْمَهٗ دَوْدَكِ
وَ تَرِيْزَهٗ دِيْخِيْ دِيْر لَرِ سَعِيْبَهٗ بَعْنِيْ سِيْدِ سَلَمَهٗ مَعْنَا سَنَهٗ سَقِيْمَهٗ كَمِ مَكَانْدَنِ طَشْرَهٗ
كَمَكِيْ سَقِيْمَهٗ دِيْر لَرِ جَمِيْ اَسْفَارِ دَرِ وَ خَارِ بِيْشْتِ بَعْنِيْ قِيْلُوْغَهٗ سَقِيْمَهٗ عَرَبِيْدِرِ وَ بِيْشْتِ
سَقِيْمَهٗ دَانَهٗ خُوْر اَسِيَانِيْ بَعْضِ سَخْلَهٗ سَقِيْمَهٗ وَ اَقِ اَوْ شَقِ دَرِ سَقِيْلَاتِ اَسْتَدَكَلِيْ
بِحَوْقِ عَرَبِيْدِرِ سَقِيْمَهٗ عَرَبِيْدِرِ هَر نَسْتَكِ بَعْلُوْسَنَهٗ دِيْر لَرِ تَرَكِيْدَهٗ مَسْتَقِلِ
اَوْلَانِ بُوْدِرِ وَ فَا رَسِيْدَهٗ مَسْتَقِلِ دَرِ عَرَبِيْدَهٗ شَوْلِ نَسِيْمَهٗ دِيْر لَرِ
كَمِ اَعْلَادِنِ اَدْنَا يَرِيْزُوْلِ اَتَمَشِ اَوْلِ وَ بَر اَعْلَاشِ وَ عِلْدَانِ قَالَمَشِ
اَوْلِ وَ كَلَامَهٗ خَطَا اَتَمَكِ دِيْر لَرِ جَا زَا شَوْلِ اِيْشَهٗ يَرِيْمِيْنِ نَسِيْمَهٗ تَشْبِيْهٗ
اِيْدُوِيْنِ سَعْلَا طُوْنِ عَرَبِيْدِرِ بَر قَمَاشِ دَرِ كَمِ رُوْمِ مَمْلَكْتَهٗ دَوْدِ قُوْر
سَقِيْلَاتِ بِحَوْقِ سَقْفِ بَامِ خَانَهٗ بَعْنِيْ اَوْ اَوْ سِيْقِيْ وَ يَاز دُوْ سَقِيْمَهٗ نِيَا
بَر مَوْ وَ مَسْهَلِ اَوْلَادِ عَرَبِيْجِ حَوْقَهٗ دِيْر لَرِ سَقِيْمَهٗ رُوْمَهٗ بَاتِيْ كَمِ

تم اینجده اولورش سگ کاف عربیده توتیت ایست اوزی ویکسری سگ کاف ویکسری
 ایت عزیز کلب و خرا تمک سگاب صوا اینجده اولور برجه و اندر قند ز دیر سر
 سگابانی مندر سگاب چه خرنبلون ز جیدوس فرخی دیر سگابم زخمه سگاب برشم
 کلورسی ویا تمشکس سگاب و چورک و بیغی سگابیردان یعنی لیکده اولور
 قویجی نظری و قیور سگابرون اوزون توتی کره بی سگاب کورایت اوزی
 سگاب اینجی سگاب ایزرق سگابری بر طایفه در سیستانده اولور لر رسم
 زال اول طایفه ندر سگابردان ایت اوزی سگاب بر نوع مخلوق قدر
 ایت باشاو وایت ازلو و غول یوزلو و کچی قتلو و فیل قوتلو یوزلوری هر
 کوز لوری کوک سگابکنین طوار که یورسی قدر سگاب چرخ زو چکی که تمامده
 اولور و تکی دوه چکی که سگاب دخی دیر لری یا زجه زنده آسکی دیوار لر ده
 اولور ایته کن او تر طور رطیبیلر بودردان دیر لر سگابو ایت
 اوزی سگاب کتور معناسنه طیبیلر عن الثعلب دیر سگابانی قدر سگاب
 معناسنه سگاب رتله اوسنی ویر او یوندر که بر دایره چیز لوری اول
 دایرونک ایتخیم که ر سگاب ایتی دومی دو کورک بر ایتی در و سگابرون
 معناسنه سگاب ایت طوشی سلقور و چو فیک سلم او غلطان تخنیتی که
 اوزنده سگابین یوز لر سلم منته سگابوئی ایت طوشی سگاب معناسنه
 سگابوئی منته سلو بمعنی سگاب سلوئی یوه توشی سگاب بر اوند که آواز اهر
 سگاب عورتا سگابیند ر سلیطه یوز سوز عورت عبیدر سگاب سگاب سگاب
 سگاب اوزی سگاب که منته سگاب زهر آغو معناسنه عبیدر سگاب ایت اوی
 سگاب منته سگاب طعم ذوق دونان مرغ و حلوا غزای نقل
 اهلان از سگاب سگاب ایت یکری در دخی کونی سگابیند چن و سگاب
 معناسنه سگابیند ادا معناسنه سگابیند و بندر و م که سگابیند در و آویز
 کلمه سی سگابیند حکایت سگابیند حشر و عهده سگاب ایت ایت که سگاب

در زمانه و سرگذشت و کیمیا و اشک و آب ز سنج فغان اللاحق او و او چ که تره
 خراج آلق ستم قندی مرتکب سمغند بالغوا حض اولمش عورت سخن بر آق چکب در
 و یا سمدین و یونجه چکلی سخت و آت و طلاآت و بغاآت و کل رنگ سنده بی رماد
 زکننده مقدمه آداب صاحبان ایلخانی در عبارت بود و سندا نکه رنگ بر ماد
 دار دل ان عریبه فکر ماد دیر بر عجم خاک تر دیر بر سندر بر گوش در که او دایند
 اولور و عجم او دایچنده حاصل اولور روایت اولور که بر برده اون سیکه دایانسه
 اول او دوده سندر حاصل اولور بعضی ایدر بر جواند رفیون دکلو اولور و کلون
 اولور و شیل صاوا اولور تورون الور کرا کیر لر مندیل ایدر کیر کیمکچ اوده
 بر اغور کیر کیری یا نر کیر و چور لر کیر یا غز دیر لر و بعضی ایدر کیر کیر کیری بر جواند در
 در لو در لو رنگی اولور کیموتر در پناه دولت تو در آتش خان ساز چون
 سندر سندن منته سندن بر ادا در و سندر معنا سنده کیمو سندن مثل
 سندر سندن و منته سندن کیموتر در پناه دولت تو در آتش خان ساز چون
 سنده و ز سندن سندن کیمو راق تنلو محبوبه اطلاق اولور زیر اسال لفظی ارات
 تشبیه در سندن راق چکله سندن ارشته و هره آشی سنده منته سندر و مو و ف جو و نجه
 در سی خاتمه سندن اولور جانبدار شدن کلو رشو لیم روایت ایدر که خاتمه
 صوق بر لرده اولور حتی یا رین دینی قار او ز رند یور یعنی شول مسرتبه
 بیلا فاده اولور که آندن فار کتبه ستم زو که کم عزمی آلتلر ندر رویش و ذراق
 تحت سبی و جلا هرک اپلکه چرش در جنگ آیتی سخط خست کلمه سید سید سید بویک
 جانوریتانی آخری صایله در سید آق آتمک ترکیده سینک کسوس سید استعمال
 اولور سید سید سندن رنگ و کون معناسنه یعنی در لو و سندن خاق و قلی کبی
 نه وار سه سندر سیدر رویشی آیدلق و سندن همی دککای اوتدر سناست
 صوده یوز مک سندن سندن سندن سندن بر طاش در نوک قاشی ایدر لر و سندن
 آنوکه نقش ایدر لر و عجت ایچون کلو من قاینکدیر سندن سندن سندن سندن و کند و دوده

کتور سید باذن التمام اهدن بری اوله سنا صیغی کلجک که بناقوا و له و جواکش فزی
 توان کری اوکندر کرم نیز نذفت عیط و قلم و حیوان بود کینه سنا و صواد و بی
 لمایی سنس بردن کتور او سنس مورف بر کدر که عام بخریفا دب منصه دیر سنس
 بود نعمه دیکدر سنس بر باد شاهک سدر سنس باق یعنی علم ترکیده و به سفاق استعمال اولور
سنس ترازو یعنی سیندر لفظند ان اسمالت در سنس قوش یورنی و حرار اده و سینان
سندر و ام زاده سندر روس اولدر که عام بخریفا دب هندلوسن دیر بعضی
 ایدر لر بر سنس ر که باکی تایم قدر سندر شعق بعضی سنس در سنس کوی مناسنر
شمس فزی چرخ برسنس مهر نهر چون کند نسه زما برون سندل سند مقا
مناسنه سنک طاش سنکبار طاشلو یر سنک شست قیلونه سنک توتیا سنس
دو کری طاشد سنس طوک کو کدن یر سنک خور بق قوشی و قر تل و دو قوشی
زیرا اول قوشلو قر یر یر ایم ش سنک آسیا دکن طایشی سنک آسیا مثله
آسیان بلکنی طایشی سنک خاری تی طاش در سنک سه اول اوز مدر که مکن طولو
طوقش اوله با خود غری مکن دن قیلن اوله سنک وست توس نعمه سنک ان
قوش قوی سنک رینه قوش دلند بو جک تجاجد سنک در جم انک سنس
طاشه طومق سنک سند مکنند هر بیز اندر در ی اول سنک بو کر و کو زوی
دو کری دار و در سنک طوک کو کدن یر سنک مناسنه سنک لا ط لو یر سنک
مانند قوشی سنک ان منده سنکو رسلمه فقایان یعنی شهر تپا سیدی که اندان
سوز ر فقای موالت در ینا بان برای تشکلان بستست سنکو
سنک کری دو جک و جرد که تمام بو جکی در سنک بر اوزن تولی کری در
و طوک کو کدن یر سنک ان آغر طاشلو سنس سوا کورستان سنس کنت فخرین
مناسنه شمس فزی شهر و میسوع وسنه مانند روز چیکند بر تین جهت سنه
و قوتلو کشی فار سید رامال ان عبیده سنس بیل مناسنه در ینی سنکو و عصا
دروی و بوجه مناسنه و عورت سون عورت و لوق درونی سید میش سنس ال طرا

و حوی تا بلک بر آئی در بعض لغتده ما سوره در دیش سو او شهاب چو کی جنس
 نسخی در طرف معنا سنه و سیما هلق یعنی قوه سو او اندر بید راتی و موقوف
 خلط در وقر اگر کچه سوغات خوارزم داند از رفان و در ودر لو پیشکست لغت معانه
 سوغات منله سوک بغرای و آریه باشی و کوشه سوک ریش و بر سو کند اندر عیبه
 زمین در سو کاز بر بر بنون بر تیویم دکله ملک سنول دوه طبا بی عرب شمش
 و بر و غیر بی جانو لمر ده دخی استعمال اولنو رسوی صبا ن دمری سووشن یعنی
 سنول سوید منله سو شمش لاش در شیم دخی و بر لر سفر ان بر مملکت رانک
 طاغنه قلم تر سیم فارسیده قور قو و صیبت معانه سنه در و عریجه او قدر و نصیب حصه
 و تر خانه سمشاک قور قیج سمشکین منله سهری لغو و تقیم معانه سنه و سهری و بر لر غایب
 طهر و سوره و بر لر سیدی دوند او سن بچکر که سیرف او کسر کسیندی مثل سیدی میل
 یعور دن و قاردن حاصل اولن سو کمر که تر کیده سنندی و بر لر و سیل سووی سیکاب
 مثل سیدیل سیم ذوله سیمو در بطون یعنی ابر شیم یکیک **البیت المکرم** و بیجا سراج ایون
 که او ز زمهرنی قور لر و صر منله اوچ آفتلو اولم سیایه منله سیپا زندگنه ما وراء
 النمر لغتی در و او ده اولان آلات و متاع البیت معانه سنه و صبا ن دمری و لرانی
 و وصیت سیپاری آکر که تر که چکر کلندن سکره یز نه آکر و بر لر و آکر ذره قلا ن صبا ن
 دمری و قلبه صاب سیپا سننت و شکر شمس خیزی خداداد ترا تاج و ملک و
 تحت یکان تو نیز لطف خداداد در ان بدار سیپاس منت نعمتی اندن بلکنه
 و بر لر مثل ماتم سکا در و یه یعنی بو نعمتی سندن بلورم دیکلدر سیپا سله لطف
 سیپا سن در امت اییدی سیپا کر میز او سیپال صورت داروسی سیپا نوح ایستاق
 سیپا شکر سیپا منله و شکر و منسوب دیکلدر سیپا ن بو یان و بو زجه ات
 و آذر لک سیر قلقان و اوچ قنتلو دیکلدر سیپا سهری شاد بلیق سیر درک و استعمال
 و نعلق و مندی بل سیر غم فکن حق بودر که بو لغت و بو صیغه اولان لغتله جمیع
 ریاحین سمنه اطلاق اولنو بسم منله سیر کر و انماج یعنی سیر کر سیر قوره بو ی

بانگ سکونید سپهر بانگ فطرسیل و قرین اوچی سپهری ارش تمام اولق شمس فخری فخری علم
 از مالک کرد دست نرو و تین او سپهری و آفتابش بیکر که مثل سپهرش میدان سپهرش
 بغدادی بشینی سپهریک در قفل و صر و افواج سپهرش صخره و آرد چه بیستان بر نوع
 خوش قو قو که در مشک ترکمانی و بر لر و طلیق دخی و بر لر سپهر صخره رف و کم و در
 سپهر آنرا ارام اید که موضع و فنا قبول اید چی نسیم و مشرف خراب یعنی توجبه
 آتش نسیم و کهنه و خانه دشتیبانان و سپهر بیخ لفظدن مرکب اولش در و فخرگاه
 عاریتی و راه کذری و کاربان سرای سپهدا و زرک تخی که باوز کوزلر شترندان
 نشینی اید لر سپهدان سرخ بردار و در که طیبسرا کاجت الترشاد و بر لر سپهدان
 بزرقطونا اسپندان دخی و بر لر سپهدان تلخ و آتش اسپندوش و بر لر بر اچی او تدر سپهدان
 فخر خردل سپندان خوش مثل سپهدان تدر و فخر سپهدان آندوه ستر که تمامه تخریف
 اد صرف و بر لر سپهدان بزرقطونا سپهر جری سیاه معناسه سپهرها ند پادشاه
 سپهدا رچی باشی و جری باشی سپهرند مثل بود ترک گردون یکیم سپهدا
 و کر رستت گوید یا م شاید سپهدا مثل سپهر سپهدا مثل سپهرها لار مثل سپهرها مثل سپهدا
 امیر معناسه و حزنه در سپهره مثل سپهره خرفک و زمانه و آفتاب سیاه لار
 مثل سپهر لار سپهر لشکر خجی سپهدا ق سپهدا ترکیده آستخ و بر لر اقلقد که خورنر
 یوزلر نر سور لر سپهدا مثل سپهدا مثل سپهدا مثل سپهدا و آینه فوق سپهدا لار سپهدا بار
 یوز چمنور با و اسپنای آینی سپهدا بام آخه مایل رنگ سپهدا پوست آق بکزنو و آق کودلو
 سپهدا پوش آینه فوق و لباس کبر که سپهدا روی آق یوزلر و بر خ سپهدا نام مثل سپهدا
 بام آچیل و بر لر سپهدا رطزار سپهدا حیرت کینی سپهدا و خردل سپهدا و اسپهر سپهدا
 بر بیاض در که بقا بلیله جوج اولور مثل امیر ده کمر و سنه زده و آغنه سپهدا و بر لر
 یا خور بر برده آقلق بلور مگ با کوزده یا در نقه سپهدا دم ارت بری اغرق که
 طاک بری و بر لر سپهدا زمان اسپنداج که خورنر یوزلر نر سور و کوی آقلق
 سپهدا سپهدا کینی آقلق سپهدا مهر بوری که جلر لار وایت بو نخب سپهدا آقلق در

مطلقا ستا اوج قات وستدن لفظندن صیغه ام و وصف ترکیبی دروستا یعنی ستانسه
 که اسم مصدر در ستا به مکرر ستا و ه مثل ستا و ه کنایه زلالان دیکم معنا سنه و دریا
 اچنده بریره دیر لکه صوبی بوقفه اوله اما بر کور نمیه و سینه بتمش اوله و اطرافنی در کیش
 اوله و زیاده جو خلق دریا اوله یوزمهک بلین خلاص اولیه چنانم زاندرشم و کبار
 که مدی بود مانده اندر ستار ستاره بلذرو طالع وقوع و اوج قات بیکدر و بتمش
 برده در شرا به لاله اوک سقغه طو بر لیکلر سر ایله زنده او لور و ترق معنا سنه
 دخی کلور ستا رجه اواق بلذرو وقوع ستاره شناس منم ستاخ قهر اولان دیشی و
 آیر سوزات و آنجا بدایغ والقرن ایچی ستا قد درک لوستنده یوکسک چار داق
 و بویک صفه ستاک شاخ لویغنی بککش فدان و آنج دندن جهان فدان شمشیری
 باد از عدل او بچناند برک کله ای کله ان زستانک بر او نکله ریشام آلت
 زینت و ایر زینتی در آلتوندن و کشدن شمشیری لوتی و اورا و ز شرف
 مه و پروین و آفتاب ستام و ایر نفس و آت میخی و سقغه خانه و قهر کاتی در
 ستا ای کز آتی در آلتوندن و کشدن و آت میخی ستام معنا سنه ستان ستدن لفظندن
 صیغه ام و وصف ترکیبی و ادات اسم مکان اسم آخر نه لاحق اولور اول اسمک
 کثر تنه دلالت ایله کلستان لاله ستان کبی و جالقون بیتان شمشیری زهر است
 که با آن زر و نقره بیایغ ترکس هرست خفته است ستان و ستاننده مکنسنه
 ستاننه اشک ستاننه معنا سنه و بیایغ و کلک کوزی لطیفی دل عارف ستاننه حضرت
 دانهای معارف شمع است ستا و ند یعنی ستا فدی یعنی چار داق و وصف ستا و مکر
 ستا و بزر و اوق و تشاره قضا بستانش مدح و آفرین شمشیری بود در آلتن از وجود
 شهنشه خدار اچوشم خلا یقوتیایش یعنی ستودن لفظندن اسم مصدر در
 او کیش دیک لور و غزله شاهبیت ستارش دیرلر ستا بشکاه شایلی یعنی نخلک
 شاهبیتی و مدح مجله دیرلر ستر فالک و قغون و قوبی و سبتی نسنه شیخ آباقی اولرنه
 اولان نسنه ستر وان قهر اولن دشی در مطلقا ستر اول مثل ستم کوچ جو معنا سنه ستمکار

ظالم یعنی کوچ ایدمی ستمگر متکبر سینه تک پروج القتم دیر لبر کو که ر آدم صورت زده
 اولور سینه بن کلدردیو مشهور اولمش در و قهر عورت عظیم معنا سینه شش خزنی
 ز شوق آنک بعد شهری تو باشند هر از طفل نر اید هر می ستر تک و قواق
 آنج در که هندستان ندن جزیره لردن بر جزیره ده اولور یوز در فراغ مقداری
 بونی اولور بخشی آدم بائینی کی اولور بعض بلتده آنکردن و قواق آوازی کلور
 ایدر لبر که اول یله اول دیارده خط اولور و طاعون دانی اولور لاله
 علی الراوی سینه بویک و کوز و کیشی و قونی بویک کیشی و سینه و متکبر
 و بویک دیو و جنگله یا ایدر اولوب بیان کسه سوجه لاجه جگر و لاجه
 طغان سوا اوج قات دیملر سینه در می باشد ده روی زرق و یعنی
 حکم نفس آتون و کش یعنی ای و فلوری سوره مثل و صدرا شر بوم حکمانه
 سینه سینه سینه بوق بر تو بوق در سینه یعون و طغ و نسنه شش خزنی
 بسینه سینه بود قمرین مشید از ان که هست معاش چون ستون قوی
 سینه سینه آتی بچن در هم در که قمار اوینده اوینر اما لغت بهلویده آتیه
 بچنی در هم دیر لبر شش خزنی باد شاهی پیش تکینش هیچکلاف نیست
 نیم سینه سینه عناد وجدل یعنی او نکو لک سینه سینه سینه زاء عجله طاهله
 ها سور سینه سینه طغ و نسنه اوق بی و سکو کی بونک کی بر کرده استعمال
 اولور سینه و سینه کو جرات و جبان و اریک معنا سینه سینه مثل
 سینه سینه حال شک سینه در قور جن اوینی اصله سینه دره ایدمی یعنی نصر
 طرفدن اوج خط جز لر ترکیب اولوب آرا ایدر ان ها علامت حذف
 اولور و متصل با زلوب لفظ واحد کلندی گاه اولور کزت استعماله دلی
 ساکن قلور لر بر خط کف یعنی اوج اچنده اولن خط لر و قمر شش خزنی
 فرد در کرکث معنا سینه عربیدر سینه سینه معروف ارودر و اوق بیور
 که سکت آغا جنه یعنی سینه داب زیر زمین و معدنوس و راز داش و مشول

اسپنق آبی سیفر قیزی کسنه مک نزن صابجی سیکت یعنی مزرکه سیکنا کشی آتش و نیز کلمی
 آتش و عجمه بر طعنا مک اسدر تیکناج خنله بریدر شکا رشوم شکا راهنچ توژردن
 اتمک خورق کشش دیول بر دم در و قبیح شکا را آفتک مثله سیکاف سیم سیمه
 و کلبه بر شیم سیکال بر مزر فکر و عیدت سیکال شش دعوت و مکر و حید سیکال
 آدم خبی وایت بوئی شش نخزی برای ریش خضت میکند راست دعا
 کو ص میسی زنگ از سیکال سیکال وانه چیک قوز سیکلیم یعنی سیکلیغ عصاره
 قسند ندر سیکر فندو سیکر چیک طوار سیکر بیلام دد قلو و اغزی قوز سکنکین
 یعنی هر تکبیر سکنز تقلا اوینی سیکنه آبی سیکه عقیقه لیه مکر معناسنه سیکه
 عربیدر شدیدله یعنی نلو و یازلو آچمه و قلو ری و سوق باشی و صبان
 دمری و صورت سیکر او نکو و یاز و زو ره سیکنی با کلاف البیج تیزاب سیکل خانه
 شراغی زبعی میانه سیکک لاکم سیکو نیدل عربیدر را نحو دزلن ایکک شش نخزی
 جای که دهد نظم فلک ملک سلاطین شاهنشاه آفاق بود واسطه سیک
 سیکک لاکم فتح سیکل بر چو در سیکل جریبیدر اینم اغزی در که اخلاط او نیکه در کلب
 جرحت ایدر او کس زور واریکی اینهال ایدر مرض در سیکل بیلام دد قلو
 سیکان چیلو بول و بریلدز آدیدر ییدی کوه کوه و منازل نمودن او در دخی
 مندر عربیدر سیموار شسته آبی سیموار شسته و قوه آبی سیمج آوی مکلی که
 صید آبی کور مسون دیوایجه نزنو ر سیکه عربیدر خیشلم سیماعربیدر سیماعرب
 دیو معروف و مشهور و ندر ایوی مکده اولورش سیماب سیماب بودیه بکرت
 سیماب سیماب سیماب اعلام رجاله ندر یوسف سیمان دیو و سگود سیماب
 دیو لر سیماب بر جالور جیکر سیمج آوزند و او جاقلیق پیر می سیمج
 آکنده اغنجه دخی دیو لر سیمج سیمج یوی بر دیو کلد ر سیمج از می قوزلم آکنده
 سیمج کز گانی عتاب سیمج ایچی بوش سیمه یعنی قوش سیمج بر اقلیدر رهند
 قریب و حرا زده و صغیان و قوش بوژنی و بردن قاتمش نسیم سیمار

ارس سندان معنا سنده و بر اولو بو بیک طاش در سندان و بر امانی آید در سندان
 ارس سندان بر در لوب طبل در سندان و بر عوام تحریف ادب سندان و لوب و بر
 سندان مثل سندان سندان قوس قزح سنده توری و بو خون بد اقس سندان لوب
 آنجی و سنده مشوب بیکدر سندان سنجی خوف سنجی طیار که خوفنده بغدادی و
 آریه یغونه در لوب سنده نقرین و لغت و تو تلوکیشی عربیده سنجی قلم و صباک و قزری
 معنا سنده در سینه و ذوق که جلا هلا آنگر ندر سندان مبارک و اگون سنده و میس
 آنجی عربیده بجه بلتر دیک در یعنی سنده لفظ تک جمع در سینی طشت خوان از تو
 یعنی چیده یکت یک سنجی که ترکیده میستقل در شش قزری شهر بار از خود
 شامل تو سایلا از از رست و هست سینی سیوا از خاک شاک مسجد و قیاز
 در دکتری سازه بکر زیر او تدر سونوم او چینی سینه اوج عربچه ثلاث معنا سنده
 و سینگ قلم سینه دینی لغت رسته بای ساج آبی که او زنده هر فی توری
 و هر سنده که اوج اقلوا اوله سم یا دیور سم یا سمشک سمانگشت یا اگر توکی
 سم کوشه دمر دینی سهری غوز و واندام او زرنه و بر اندام سم کی اوجه بر
 بی او تو زیسیا و لوش ارباب دار و قاضی غفری سیار منگنه و فرید
 معنا سنده بیاسست سو جلوبک جندان کلک معنا سنده استعمال ایدر لکر کن
 عربیده صغلیق معنا سنده سانس اخیل و الرعیمه دیر لنگاه داشتن معنا سنده
 مصدری سیاسه در سنام ما و راء اله اقلعنده بر طاعن اسد رمتقن حراسه
 آنده سحر ل آبی کوستر شدر و جاه نخشب آنده در شش قزری که متقن در او ایدر
 محلی از چمن نخشب و زکوه سیام بنماید زرای روشن تو هر دی سحرار
 بدر تمام سیمیاوش کیکاوسک اخیل آیدر سیمیا و شش منگنه سیمیا ستره
 سیمیا چورده قوه یغیر سیمیا دانم خورک سیمیا چه فرجه سیمیا قام ستره بی
 مایل سیمیا زوزنه قوه کونلو یعنی بدخت و شیعی سیمیا کاسه سنجی سیمیا
 سیمیا گوش قوه قلق دیر لوب و جوا بخدر که ارسالک قلا و زیدر که بر حیدر

کورسه ارسلانه اشارتله خبر ایدر ارسلان دنج اول یسیدی صید ایدر بیجک سیاه
کوشن اقیمن بر اما آرسلانک قننه کلیم و بورسق و بد کلری جوا نجه دنج و بر لر
سیاه قرق و مرکب سیب کله و اتوک التذ بن بلیسی که بر یک دنج و بر لر
و آنک قویرخنی سیب کرب یا لعی که دژ کینوکی آنک کلکلندند و بر لر سیب کباب دمی
و آنک و نطس و یا لاندوز دمی و جوال اغزنه صند کلری جوالد زنی اوچی
سوری اغدر رنج کلک کباب انوا غندندر ولیکن کباب دمی اولوق نطس اولنور
سیدر دژ کزک و معنا سنه عبید رحی سیدان کلو رسیده و قور جن اوچی
سیر اما که زنی کسه صخره کلک مرسق در سیر اما که ایل طوق طومیس و معنا سنه سیر
قنمش سیر بنیر بر طغامدر سیر بن برنگ و طواق سیر کوب صخره صق و دوک
هوان سیر کوب منده کاف عبیدله در سیرغ اوزم سلیق سیر ناس بر قوش در غولدر
برنی اوزندر و بیجی برده و کلری واردر در لور لور نغله لور ایدر و بیجی در لور
آوازه لور ایدر اشید ندر چران اولور کیدر کن ایس طم ر شولدر و ایت ایدر لور
اهل افریقته دژ کینی اندن آتکلدر در افریقته مغرب دیوارنده بر شفر در
و بعضی و ایت ایدر لور که بر قوم بر جزیره ده کیدر کن بر آوازا شدر لور طلب
ایدر لور لور دیوار یا پیش لور اول دیوار لور ده و کلکل آتکلدر بر وجه کلکه
اول دکلکه بیلد و قنور آوازه لور پیدا اولور اول جزیره اهل اول آوازه لور
سیر ناس دیر لر لطیفی ای بالوع نم چون سیر ناس می شد از نغمهایش سیر ناس
سیر کیک دینی خامدن اولور قیش در آنو کله بولار لور و غیری سنگر
دکلر و بش چقیدر آنو کله صبوذ بغلدر سیر نکل یعنی سیرغ سیر کورنی سیر بن
صخره متلون سنه سیرده اول اوج بیس چغندر کوزده و سایر اعضاده اولور
سیر رول جورک اولی دینی سیر کک قویرخنی منگن قوش سیر سیر
کینک چکی و صخره سیر باغی که خوینده قوقر لطف است جلی ایدر چو بودر کیم
سیر بن تمام اکیس بر در و صخره سنگ غم ایدر متا قورین بو بیلد دینلری عظیمه

ایدر سیسکه بر منته سیستان رستم زالک مملکتی در سیسکه یونند قوشی سیسی نفر
 و یونک و صخرچ او و او و کو یک وار و معنا سنه در سیغور اطلاض شدن بر قاشن در
 سیقان بر مملکت در سکا و جوهه بر دمک در سیسکه الکی اش و سیر کواش سیسکی
 شتر بعضه منگ شترعی در د و لر سیسکه فرسنگ بر پیل بر وار قومی سیسکه بکنه
 سیان تکلی یعنی سیل قزوخی بر سیسکه و قج آرقمی و یلمانی و جغور و یق آرقمی
 سیسکه قیون و صنو سوری شش قزخی برده زانعام شیخ ابوالفتح خفیله
 نغار و هم سیسکه فیله کلمه اسب در سیسکه کله کا و آهود و عجزی حیوانانگ
 سورنه دخی سیسکه دیلر و سیسکی و رقی سیسکه طبایخه اوزق و قوزن سیم بانگ
 و میسک سکونیک کش در سیم بانگ ضمه سیسکه و میسک سکونیک و قزخی دیمک در
 سیسکه بقر و جغره سیم سیسکه دیلر آق بکلو در میسکه رسیسکه یو کاسیم بالاسنگه
 کش و سیکه قزخی سیم سیسکه و یاقه و بزج دخی دیلر سیم ع عریله عتقاد در
 ایدر که جمله قوشک بکیر قاف طاغنده اولور اما موجود الاسمه در سیم
 دیمکله مشهور اولوش در اسکندر ذوالقرنین قاف طاغنده وارن توکولم شمشیر
 دیور و ایت ایدر لر سیسکه زیاد شاه خد امندن رکشنگ سدر سیمان کشو
 و کشدن اولان سیم بعضه یائیکه نون نسبت یانچوز در د لر سیم شکر و نخچه
 سیم رین باشی سینام بر طاعدر ایدر که آی آنده یلده بکره طوخ و اول
 طاعده بر جزیره و از در سیسکه برده در کله و ارعه درک و سینه بر آلتون کو شاک
 و ارد در دیور و ایت اولور سیم یغ شیار یعنی نظم و صبان سینه پوشن زین و یک
 و ایرکله ری سیم یعنی سیم یعنی کم سیم و او تریخی سیور لغه تهلویده اول یک
 عدده دیلر شش قزخی بادیم و ن عطای توشخار باد افزون بغایت از
 سیور سیکه قز سیمه لفظندن تخففا و لغته در سیم یغ جمل کیم کار
 بخیل یعنی فیس و ما کس سیم کاسه سیم دوران معناه سواد الحام
 و هوشی بیسته شیخ قوشی من الهند سیم دوران منله بالاسیر المعرفه سیم

نایب آویسی سپهر در کربلا بقیع بینه زطلاق سپهر صر و آنجا سپهری تمام اولی و بقیع
 زهدان او غلن بیانی سپهرت سببست یونجه بیست و شش بقیع بی و بوشق
 دیدگاری یعنی بت سپهر که سی سبغ او اویشی و کج بانا سبوح توچ سبهر بانا بویند
 قوشی و صوغتی قوشی اصلی ستور بانک لیدی کثرت استعماله و او تخفیف
 اولدی سبهر تا ک مثله سبهر که در صورت عیروج القیم دکوی بر کوسدر
 آدم صورت نه و واقواق آنخمه دخی دیر لیر سبهرک بویک در کورد که استعمال اولور
 بزرگ کی تا بزرگ لفظ عام در سبهر کش و یوز سبهر بهادر و بویک سبهرک بلی انچه
 ستور و قمر عورت عربجه عظیم دیر لیر سبهره بمعنی سبهره و اولک و کرا سبهره
 بغدادی ستور بان صوغتی و یوز قوشی ستور دان آنور و امیر آنور سبهره
 بمعنی سبهره الکا طغان و الکا کوجکن ستور دان تابوت کورستان
 کبر انست یعنی کافور بقره لزرنگ با بوی نامش فخری یکین بند کاش سبهره
 جال داد بناشد جای او غیر از ستور دان ستور بانک صوغتی و یوز قوشی
 ستور طوار که نیلور اوله مطلقا طوار دکلدرد دلدرا و اگر ک معنی سبهره
 طوار یا غنچه اولن عات که طریق دیر لیر ستور ان جمع ستور در سبهره صوجه
 آری و او سبهره که باش تراش لیر ستور بی مثله ستور در کورد و معانی
 سبهره ملول و دلتنگ و عاجز و بهیبت و سر کزدان و چایک سبهره هبائه
 علامتله که غیر ملفوظه رعبت و ریخورد معانی سبهره کلور دلدرا تا ک سبهره
 سبهره هبائه ملفوظه ایله قوتانگ سبهره سبهره بمعنی سبهره سبغی عصا دمری و بولاد
 کی برتی دم در که صوغتی کند و بیه زیاده و کج سبهره سبهره طوله مرسی و کیسای
 جب سبهره سبهره هبائه سبهره بمعنی سبهره سبهره سبهره سبهره سبهره
 او جبر سبهره اش و اولق در ک بیکر قول لغزه آخر ستور آتم سبهره سبهره
 سبهره سبهره سبهره و خاکت سبهره سبهره سبهره سبهره سبهره سبهره
 سبهره سبهره سبهره سبهره سبهره سبهره سبهره سبهره سبهره سبهره

و یا خود اصلی بر سید فرس دانه نقل اولند قدرن صکره عاقله در مناسب نریق اندر
 سراسر ایکنند و قیلدن اولش بر نوع بشمق در و سبکتر حتی دیمشله و مشروز
 و او کجه لک و پنج بوز می و سوسوی سراج مطلوب و سبک است در رنگ دیمشله در
 آنکه بر سیم در چنین سحر اسراج سرت قرشون وزیر زمین است
 فر قوشی سرت بر سوخته راستی طایفی سرت اکثر کوهی که بزرگ اغزشنه نافع در
 و آیه که کن بالدر نه دیلر سرت مطلقا قول و قول مکتب دیمشله و اولدند که
 قوی برخی قولدر سرت خاب اکثر ات بفر دخی دیلر و اکثر قوشی و نیز بزرده
 بر تنفر جکا هک اسدر و فکر یعنی عورتله قزلبسی و قول صو و قاون و بر شیم
 آدیدر و بر بهلو آنک اسدر و رستم آتلندن بر آنوک اسدر سرت خاب تا کنی
 دیلر ایدی سرت خابی رفوات و اکثر قوشی سرت خاب تک قول یعنی قزلبه
 مایل سرت خا رفویو قوشی سرت خاب تک قول سرت خاب دوری ات
 سرت خاب زده تولا ایجا زات سرت خاب اضرخی علیتی و طیبیلر حمه دیلر کوی مفسدر
 سرت خاب حصبا و قزلبه سرت خاب سرت خاب سرت خاب سرت خاب سرت خاب سرت خاب
 سرت خاب قول لک یعنی حکرت توفار و باشی که بغزلی در سرت خاب قول مکتب و قولتون
 دیکلدر سرت خاب سرت خاب قول سرت خاب سرت خاب باشلو سرت خاب سرت خاب سرت خاب
 سرت خاب زرنالوا عندنفرل بوینوز دن اولور سرت خاب سرت خاب سرت خاب سرت خاب
 قور دی سرت خاب سرت خاب سرت خاب سرت خاب سرت خاب سرت خاب سرت خاب سرت خاب
 لک که قزلبی در سرت خاب سرت خاب سرت خاب سرت خاب سرت خاب سرت خاب سرت خاب
 سرت خاب سرت خاب سرت خاب سرت خاب سرت خاب سرت خاب سرت خاب سرت خاب
 لمور سرت خاب سرت خاب سرت خاب سرت خاب سرت خاب سرت خاب سرت خاب سرت خاب
 توفش سرت خاب سرت خاب سرت خاب سرت خاب سرت خاب سرت خاب سرت خاب سرت خاب
 قوج اولسون سرت خاب سرت خاب سرت خاب سرت خاب سرت خاب سرت خاب سرت خاب
 و قول سرت خاب سرت خاب سرت خاب سرت خاب سرت خاب سرت خاب سرت خاب سرت خاب

که در ملکوت دعا بجای تو گوید عین جان سروش و اینها به علم است سلام خدی
 که تودن ملکوت دیروا تا فرشته مطلقا ملک در سرون او جانشین خدی برت
 دوش از سر دوران زمان که نافر نهاد و دل شمش را بر چین و سرون سرون
 بمعنی سرف یعنی کسک سره توشک دون برنوع در که عربجه نفاشتم دیگر سره بر من شده
سنت ککشک و مشق سنت اندام ارکس که عربجه عین دیگر سره کیده بلوچ
دیگر سره عرب دیگر طوبی در سرخ حاضر و میتا و ایلی بوکلش فوجه و سره سند
قوبزه بر برک اسد سرخه منده سغبه زبون سغدی برنوع قلیده رومنه
طوسی و قر اوزم قلید سره که یاد ملوا اوله و جوز روی که توز دیگر لیوش
اوله بوانتم عاشق و ادخ دیگر سرخ دگر کی و سقف مناسنه و صوف بونیوزی
سفا اوزن تولی کری سفا اکنه یوردی و اوق کزی سفا خر چین و طریق
اولن قب چق و فندق قابی و جوز قابی سفا اودن ق و جوز قابی سفا لینهار ق
اولن قب چق سفا بر سیدان یا خود کودن طره سفت سینق سنه و اکنه یوردی
و اموز و سفتان لفظدن صیغه مایه در سفته کشیلک بر بر کودن در سره
شمس خدی شنت ی که بهر خدمت او میت نیت کم دون تخته باشد
زردم دایما سوی تا اوات دعا دولت و سینه باشد و صیغه ایم مغول در
دینش مناسنه در سینه خام و و کک که کلک دیگر سغدی ی و النج سغدی منده
سفر و بهر تلق توتی سفر خوان مناسنه یعنی ایچنه بیک قول نسنه کر میدیل
اوله کر که تیتنا ذن اوله و بر طعامه دیگر کر ما فرا یعون احضار را طهور و
در و یش در جم دلی سنگ هر سنگ کند و جندن بر کوه اولتته دیگر و بخیل
و دون توت سغوق خر اسیانی سغ ام میرین الحکم دیگر در بعضا بدر خوات لفظن
توبیلا بدر سغ اط دنک در یعنی نرم توت یک در سغ قره ی بیشی داری
بوزه بی سقف یا پاس یک در سنگ خوش قول نسنه خوف یعنی تر توت عقلو
و آغزی طار توتی و عرب ب یو کی خرید سکاجه آغ بصاق عربجه کابو من مناسنه در

سکا چو رک نوک رک سکار و منده سکاری مثل سکاک تخمه سکا ک منده سکا
 تخم غله و کافک سکونید اسکمه معنا سکه که ترکیده بکرت جنق در تعریب لید
 سکر چه دیر لر و اوزانده دخی استعمال اولنور سکر چه ضیفه و اوج و قیه سکر چه
 کیره طفقوز و قیه سکر چه مطلقه آتی آستار و اربع آستار در آستار الی نبی در عه
 دیر لر سکر عریبید رفار سیده سکر معنا سنه در سین مغنوه ایله و کافک تخم غله در
 عربیده و کافک تشدید یله در سکر بره سکر بودک سکره مثل سکر بکرت حیحی شکست
 یلکن طوار و طاشلوچه ام و دوا خلد ام و دی شکله ز نقله اوینی که جابنازلرایله
 سکو باگشتن سکو تاسک یلدرم سکو ک یوزیت و اول سنه در که عریجه
 عقص دیر لر یعنی ماز و وشول طامدر که قبض ایلیه سکو لر یصلو و عقصه او و حق
 قنولوسکول مثل سکو ک مثل او یکن ششش معنا سنه سلاف دل سکر مک که
 عریجه بخان و دیر لر سلاق فصیح زبان و اشی مول ایلیه شلیکی سیده دیر لر ترکیده
 مستعمل در سلت بولاف دیر لر که خلف دن غلطدر سلقو و چه پیکر سلفه لکر
 سلیخ بلامم حنی که دو دقه اولور سکو ره باج شش طرفن ویر آلتنه کسه و کیه مسافر
 ایچون ایدر لر ساق مووف کیشی جو با تندر که هر سه به بعضی طامک اوزنه
 اگر لر ترکیده دخی مستعمل در سمان بلدر جن دککری قوشنوز که عریجه سلوی دیر لر
 سمانه مثل ستم اش غلبند لکر آن طرفن بو بنوق نقره سیدر شیخ مغاره ویر آلتنه
 قارلور قلعه دیول اندکری نعب ویدر ایچلوک شخضه معنا سنه سیمه مثل
 ستم ستم ستم یعنی اف نه و کجیده سولین حکایت و کجک شفتک با اصل ستم ورد
 انکی چیه کرک معنا سنه ستماده سول حکم طاش در که کجک عریجه یاسلی دم کرک
 یاسن انوکلمه آچر لر تعریب لیدر ستم ستم اوج دیر لر ستمه ستمه ستمه ستمه آبی در لور در
 بری ستم کلور و بری فرزند کلور ستم کلور حکم در ایوسد ستم ستم ستم
 دوه ستم ای دفری که دو کلد لکر آلتند ندر و منقب که عریجه ستم دیر لر
 و خانه زیر زمین و طرفن ستماده علم شش در ستم ستم ستم ستم ستم لفظندن

صیغه مبایه در سبیل سیاه صیغه ای بر کوه که مشهور در او و تیره در ندر هندی در
 مجبور که زلفان اکتاشیه ایدر سبیل که پیدر بغدای و آریه باشی و کوه که بر برجک
 اسرار سبیل مثل سبیل سینه در امزده سینه از اجته سینه و قوری آدم سبیل بان
 بلوط انجدر اهل شام قناره سینی نونگ فقه سید و بانگ سکونیکه صا و مسری
 سینی معناسه شمس خیزی آب در خلق بکلا نت بخت از نیش شود جو سینی
 و آید نلق و لشکر سو طرف و جهت سوی معناسه و ضیای یعنی روشنی سینی
 مه و خدر سینه بر کوه دان کردون هکلی که در زاری روشنت سو سوار آنلو
 سواره مثل و سوارک تصغیر در وقت در دکلی سانی و تدر سوبان بملو
 بر او نیک آیدر سو تام آرنه شمس خیزی حسنه و ملک شمس ابواسحق
 که جهان پیش او بود سو تام سوخته یاغش و کوفش اسم مفعول در وقاو
 که خفته که کلور سو دایچی و سو ده معناسه یعنی از شمس سو ارتش و شمس
 سو ممد ایچی او سو در کون و حیثیت شمس خیزی حیثت باو داین سو و مایه
 فغان تمامه و شمار سو و تفریق و حصار بارویی و عذر سو راج دک
 سو راج سبب نغیب و نیش که آنکه آت کوکن و در لرمار و صو حیثتون
 دیو سو زنا غلبه و تفریق و زنا که جلال سو ری بر نوع قران چک در تر و ناز
 و فرخ نغش و فقه بو بانگ قران سو سو ری دیو سو سو سو زیدن لفظان
 اسم مصدر در یانه معناسه و صیغه ام و وصف ترکیبی در جهان سو سو ری و سوار
 و چیران معناسه سو ز آفرنده الفلمه یا لغه اسم فاعل در زیاده یا غنی معناسه
 و اجتمع و بسجوسی جو قیامه و کونیدر مه و دکلی علی غلبه ری جو قیامه و سوار
 و کی یعنی دان و بیوق سو ز آتشی یا کلندرق سو سو آک کونیدر مه علی سو زان
 صیغه مبایه در زیاده یا غنی و یک سو سو زیدن لفظان صیغه
 اسم مصدر در ریانش و یک او سو سو زان آینه سو زیدان آینه که یعنی آینه
 قویجی طرف سو زینام مثل سو زبان دنیا فایده می سو زان آینه می سو زان

یا نمه کوبیده و کوبیده کوس سوزده او چقور و هشت ک و کوه کلک بر باره صوفه دیلر
 و در زیر چاپک دیلر و بر وصله معنا سنه سوسن لویان و بویان میشی
 و طبیعت و ادویه لوی دیکت دیکت ایدان فرد سوسنار کله عجم غنچه سنه
شمس تجزی ظلم در ایام عدل و زانفت مانند در سوراخ غم چون سوراخ
 سوسن موقوف و مشهور چیک در کوه اولور و آغ اولور سوزا راکنه
 یور دیشی و اوق کژی سوزا ل مثل شمس تجزی چو غرق کشت ز سهم تو
خانهای کمان بغیره نکر فتنه در دهان سوزا ل سوزا ل مبارز
 سوزا ل یعنی شوشه یعنی کشت و التون جیق و سبک و رسته سوک بایس و
 نصیب شمس تجزی ما بود سوزا ل سوک دایم باد شاه در سوزا ل
 دشتش در سوک و کونتر سوزا ل و تکره باشی سوزا ل یا سلو سوزا ل
 مثل کله در مثله سوزا ل دوه کلینی و اتمه بغدای سلیم سوزا ل یعنی سوزا ل
 سوزا ل صبان سوزا ل از اجی سنه و چین ولایتند بر برک اسمدر
 سوزا ل دیو و کیک و بت سوزا ل بر یوی و جگن شانی و ضرب
 شانی بعضی سوزا ل اوق شانی دیش سوزا ل شاش قزندی و بر یوی
 معنا سنه سوزا ل هشتک سوزا ل شاکه ملک اسم صدر در واکنه بر یوی
 سوزا ل نوس درت کون آشری طوقن استیم عذیم ربع دیلر سوزا ل
 آکنه و دیتی سوزا ل مثل سوزا ل شمش سوزا ل مثل سوزا ل و ارس
 سوزا ل طرف یعنی سوزا ل کورستان یعنی مقبره اوق سوزا ل اعلام
 رجالد ندر و بر مشهور بهلوانک اسمدر سوزا ل واره بر در لوه کوه کلک در
 سوزا ل بر خشک دیدر و بر یوی زدر که حق تعالی نک حکمیتله و قدریتله
 کوه که منزله لور رکن برده طاش اچنده لعل رکن و بر سوزا ل
 خلعت و پیشکش سوزا ل زحمت سوزا ل غامیشی حوار زم دلند
 نواخت معنا سنه در بعضی سوزا ل سوزا ل شمش و اوق اولش **باب الششین**

المعجم شایسته انجمن بر آنجا چدر لغت عرانی در وجه معناسنه کله و سب
 یعنی شب که ترکیده دخی استعمال اولور و نگاره کبر شبا باش یعنی آفرین و تبیین
 معناسنه شاد باش لفظین تخفیف اولمشدر شبا با یک بر دور و عجم انجدر
 محض و لایتنده اولور بر یوق دیر لر بفصل شیخ ویر شبا بوران بر دم در فنی
 حکم در صوبی کند ویر زیاد چکر شیخ دیر لر شبا بورق مثل شبا بورقان مثل شبا یک
 فرودان د دکله اوت جاجیل اونی شیخ بودق و بویر شباخار مثل سار
 لفظ کلیمه آخره لاسحق اولور اول اسمک کثر تنه دلالت ایدر شیخ انکو زاد و تندر
 عربی علیج دیر لر شباخست اذق شیخ شیخ دلم و لم و بدق بدان و
 دل و یارق یارق و بر یوق بر یوق و ببلبل اوتی شباخار کلیمه الملک
 د دکله اوت در شباخو و کرمه فرونی شاد فرح و شین معناسنه شاد اوت بینه
 تازه و تر و چایر و چین شاد خواب مثل خوش و ظلمو ایچ شاد اوت فرح که ضعیف
 مبالغه در اسم مصدر در سوش معناسنه و سوچ دیر لر شاد خواب مثل شاد کام
 مثل شاد کامه دشمنه توشه ایک شاد روان آری و کون اغلی و مو و خوش بودر
 که ترکیده دخی استعمال اولور یعنی سجا لر و کار بان سرا یله و باخچاره ایدر کرکه
 ایچیدن صوتی و منفش دزم اوه دخی دیر لر و منفش و ونسک و بو یک
 زیلو که دشمنور لر و ساری معناسنه شاد ربان مثل شاد و آن بو یک زیلو
 بعضی ایدر کنگک کرکه اوتاق لر بو یک جا در لر او کنده طو تر لر شاد ربان
 مثل شاد و آن شاد دلیق شاد کونه مطربه عوز لر شش خری و طرارم جلالت
 کیوان هیثم حارس و زبزم دلغوزت ناهید شاد کونه و یورخان
 و چار شب و چکر نهالی و فرج اولق شاد دمان فرج کسه شاد دمانه مثل
 و شنگ شاد نه ادو تدر درم چک طاشی دیر لر شاد و آری و کون اغلی
 شاد و ر مثل شاد مثل شاد سار کر داب شاد رسان یعنی شهرستان
 و قلعو و بو یک شهر شاد رسان مثل شاد رکار ایش سوز شاد ک بلبل کی بر

بر تو خوش خوش آواز لوجه شاد و بپر که او ز خان شاه بر آق و شاد در
 که هندستان کلور و هم انجلان بر وقتنا ندر بعضی شاه غریکچا در دلو
 و چادر که مانند دستار در شناخت طوی قوشی شاش بلحو و مخالف دیگر
 شاشک درت قیل لوطبوره شاشاک مثل شاشته سیدک شاشته دان قون
 که سیدک یتاغی در شاف قبضد خسته اولان مک نک مقعدن قود قوی
 دار و در شاطر عید رهوا تزی ایجا اهله خنت والجمع شطار مثل فاجر
 شاقول ترا زوی بنا عر بیدر شاکا رنخزه یعنی اولاق که اجر تسر طوار قولنتر
 و غلام و خدمتکار و ات او غلغی و شاکر و صنعت آموز معناسنه و اجر تسور
 ایش **یت** چنان ز ملک بر انداخت رسم بدعت و ظلم که هیچ کس نبرد
 نام رشوت شاکار **شاکر** بابه مثل شاکا شاکا در ایش او کرجی و غلام
 و خدمتکار و ات او غلغی شاکر دانه شاکر دله ویرن ایچه و شاکو دبی
 دیکک در عاقلانه و م دانه کی شاکا و کجک کلیم و آق پلاس شاهنگ
 جبری شام ختام و قتی در اما عر بیده خال معناسنه در یعنی کت در لغضه
 و مشهور بر شکر سدر دمشق دنج در بر شام عر بیدر کما و رسن طایدر
 و شر و ان دیارنده بر کوی آویدر بعضی میانه بر شکر در شاکا کلندری
 و جامه ویرهن و نیم تنه و بر یکک کوکلک در که بو یک کوکلک آنتنم کبر
 شامک مثل شامایک مثل شامیکه مثل شاماکه زفت شاماکه قوه یخیز
 شامان اندازه شامانه مثل شامان مثل شامایک عر بیدر بوجه طالع معناسنه
 جچی شامات کلور شامس بر دلو قور بطر اقدر پیشقن عر بیدر شاموس
 مثلک یعنی بروج قوه پلا قدر ایکی در لور اولور آزا جچی اشک ای اولور اکا
 کوکب شاموس در بر کتک طلق اشک غی اهلدن کوکیارض در بر و بر و بر
 دنج غایده یعنی اولور دله دگر چک پیشور صوده تیز اولور شامه
 مثل شام عر بیدر یعنی کت خال معناسنه و کچم ک طعام و طغان شامه

که او زنده طمان او تر و بیق و مکان و قمره سنه و قمره نواق شان او غل بالی
 و کج بال شهتد معنا سنه لطیفی کلب شک خدای و ابلین شان مکرر خوانش از انگبین
 شان و او کبیرک تقابلی که آذک باله رنه کبیرا ترکیده شان دیر لر مثل ادی شان
 چکدی دیر لر و بکتو معنا سنه و بیق حور شی تیغ تیز تراب می دهد مرخ نوک
 خشت تو بر شان ز ندیج و غیر غایبک محمد لیشان معنا سنه در و شاییدن
 لفظدن صیغه امر و وصف ترکیبی در لطیفی دیدمش بایشان و سلبت فر
 شکم رفت از حد که میرس و عرب ز لندانی هوه دن ابدال ایش معنا سنه
 شان دیر لر و حال معنا سنه و حال بود در لر شانه زده اول الی شان کتورق
 و قشغو و یوزن کورکی و یکا شان ندان طرفلقی شان اوان منله شان دست فر
 مرقی شان که تر تابن بر طراغی شانه میزید یکا شانه و شرما و داء النهم کار زنده بر ولایتک
 اسدر اول جانب جمله ریکتاندروانک ما و رای کافر ستاندروا الحوب در
 شمس مجزی خصصن بر همتننه و بی خیره مانده باد در دست ریکت و کافر ازان
 سویی شانه و غره اول دیارک خلق انو بز طقور لر شاونی قدق که او غل غل
 هر لر شاونی بنیق جرمق و بنیق چغری شاونی و و بر و اوله ذی جا بر در بر
 شمسک اسدر که خسرو بر و یوزک مصباحی ایدی و یوزونک معنا سنه استعمال ایدی
 شاه معنی ناپد شانه یک معنا سنه عربی سلطان و امیر معنا سنه و شطرغ شایق و کور
 شاه بچیر بربوع او ابجی ایچیر در تخی اولما ز شاه جابج بر حکم ایچدر مصر ولایتده
 جوق اولور بر توف دیر لر شایانک معنا سنه غیری بر لرد و ذی اولور انا را غابجی
 مقداری اولور شاهانک منله شاهانک قنت چکلی شاه منله شاه جملو کتانه
 شاهیری عنبر شاه جوی منله شمس مجزی شه عادل جمال دینی و دین که خاک
 در که او شانه جویست و مشک و عنبر جوی شاه بیت شاه لر شمس لر شد
 مخلص ذکر اندک لری بیتم دیر لر شاه بزه بر مشهور او تدر صون وار ت غلبه دین
 کسنه لره ایچور لر لر شاه عدید لر شاه معنا سنه یعنی خلق و جمعه کونی و عرفه

و محبوب و محبوبه دخی اطلاق ایدر لر زبان و زلف و مر و حاضر و با کز جمع
شهرود و شواهد و شاهد دن کلور و بیان مفاسنه و محنته و رآن عجوبه
و محبوبه دیرلر شاه دانه آری انجو و کندر تخ و صفت و آقا کونکد استعمال
اولور شاهانه صغو و کونکد دیرلر و حبیب الملوک دکلی دار و در تو بیدرب
شاهراغ دیرلر شاه دیوار خل ایغ و یوک دیوار که سرای او کندر چکر لر
شاه رای اولو یول سلطان یولی دیرلر شاه و اولوار ما قدر و بر در لو
چایغی در شاه پیرم امیر عاشقان و فلکن شاه سپهر سلطانی فلکن
شاه پیرم مثل شاه پیرم شاه سفر عم مثل شاه پیرم شاه کار سخن یعنی اجرتوز
طوار تو لقمی مثل شا کار و یوک و آری نسنه شاه اوده شاه او علی شاه
لوک طنبیل آنک دکلی صا و ترک شاه پیر شنگ اسد شاه هول بت
ترا زوی عریج شاه قول دیرلر شاه مخه بر قی طاش در غا با از دها و دین
چور لر شاه مانند شاه بکر نیکه مفاسنه شاه هوار مثل و انجو یعنی در که تازه
و نازک اول شاه هوار مثل شاه چینی چین د بر او تک صفت وی در شاه شاه
اولو سلطان دیمک در و بکار یکی شاه هفت مثل شاهن هانک فخر سیله چو نبل
دوکی شاه کوشک شاهین استقلو طغان نادن پر صنف در شهر و مرفور
ترکیده شایع در غایتده قول و اقا ملو قوش در و ترار و در که بر عجم دیرلر
و ترار و تک عمودی در شایار اجرت سزایش شایان مثل و یعنی جلالت شایه
عربیدر فریق و شب و قدر و دوش یعنی لکه و چکر که عیب جمی شواهد کلور
شایر ادای آغای شایسته ترار و بر شایق شایسته کی بر اری و بر شایق شایسته
او جرت شایگان بکاره لایق دیکدر ستم زوی شیخ ابوالفتح بن محمود شاه
شاه عادل هست شاه غیب ان نکه باشد کمتر به بخششی از کف او
کنجهای شایگان آیه شاه کان ایدی یعنی یاد شاهله لایق نشه دیکدر
کنج شایگان بر کنجه دیرلر غایتده جوق اولم و جوق اولدغی جیشندن یاد

هله

لایق اوله نفس جزئی شیخ ابوالفتح بن محمود شاه شاه عادل هست شاه غیب دان
 انکه باشد بیش ایش سزغیب روشن و ظاهر چون نفس بر نیان وانکه باشد
 کمتر بن بخششی از کف او گنهای شایگان و کز کوچ و اجرت سوزارث شلکمان
 معناسمه و بر نوع قافیه در و اطاصل هر مین که مبالغه و کثرت مراد اوله شایگان سوال
 اولو شایگان بویکه بر جوق شای و زوای و کون اغنا شت کجه شت تشدیدم
 عربیدر فارس سوزمه و شاب دیر اول بر طاش کی سنده در که رنگه کوز بر قاج
 نوع در بر نوع شت مینی دیر لمشور در شیار کراب شیار و زری بر کجه و بر کون
 شبانه روزی مثل شبانه روزی مثل شبانه روزی که کند زستانگاه اختتام و شتی
 شبانه یکک طعام و کیک دیکلر شت فرو شغ و آی آیدنی و آیدن ایدنی دیکلر
 شبانه یک آیدن دیکلر ز کاردوان قران دچی دیر لرشب یا ز خیال باز و شغله
 باز یعنی کوز باچی دیکلر در شب بیره سینه شب یک مثل شب یا مثل شب بوی
 شل خیره سینه شت سنگ قرنی که کجید قو فر کند زن قوخی اولماز نفس جزئی
 برای نوم او هر شب بر آرد فلک ز اینم هزاران دستم شب بوی شتاب
 کز نه زرد و بیلد ز بوی که بکلده اشیل سینه رنگ بوزرق قرآت شت طرف
 او بی بر بیدر شتک برات کجه بی شتد تر شت رنگ آید مر مشهور مطلقا هر ررق
 کوک ات شتد و کیک شتد بر در لوسلکن در شتد و عینس و کجا بیلد بوزرق
 شتستان جامه خواب و کجه لک شتستانی کجه بیاچی برویش او بی و بر نوع کجا
 شت سکه سایه کجه بی یعنی کافر حاجن مسویه بر قد قاری کجه کیش شتد
 غایت شتدی زمانده اولور شت سادده دن تخیف اولش در و سوسه شتد
 یوشوق کجه شت کیدر شت شت اشکن باخود و بر قرآت شتت تر از ایمان
 یعنی غلیظ از جلو کز کینه و ز کجینکه کوزی کورین عربی اعجمی معناسمه شتد
 ایچی قول منتر و شتد نسیم شت کجه قول اغنا شت عیاق کجه کجه عربیدر شتد
 کجیلد سیران ایدچی شت کز شتتا رض دن بر نوع بوجکدر و بیره شتیکه شتون کجه

او یوموب و تران کشتی و یاز یکم زنده او تن چکر که و سست کار یاید کنی و بحر و قسطن
 دیلر بشکورت کجیکه کوزی کور میں کشتی که عریجه اعشی دیلر بشکون قورنک و قسره
 رنکلو بشنگاه بمعنی بشانگاه یعنی اختتام یعنی بنام کجیکه یعنی نام زالمعنا ستم که ترکیه
 چه دیلر جم عینیک که سو بیست و شش و یوزری که جلد لر عریجه بوق معنا ستم شیو یایان
 بالاق شیوی کویچک شبنه برنج که معدنی در نقره کی رنگی و در و کچیکه کف معناسلمه حال
 اولنوریک شبنه و شبنه دیلر یعنی ترکیه کک و لکی کچیکه دیکلد و برقره و بخند
 ایچی بهالو و توج معناسنه و بردنلو آخا جدر سب همکام اختتام یعنی در شبی
 کجیکه کینان کولکک بو کچه دیکلد در شیباز باش اغیری مجنیدر شیون کجه هفتی
 دون بضمونی دینی دیلر بشیکه در ذق و لجه و دکن دکن اولن سنه شبنه کجیک
 و کچه کی شترنک بمعنی شطرنج شش مخزی اگر تو شاهی و کار شاهی آنک تراست
 شهان دکوری هستند چون شه شترنک ششان ریسان یعنی اورغن شیغم قانلو
 اریکن و عریبه نفرینه لایق یعنی سکلمه لایق دیکلد شیخام کب سب صوی او کوز
 موثقی شکر قی صوق شیخه صوی باشی و شعر نایب لری عریبه شیخه زمره بیست و در
 کوه یعنی طاع انگنده حکم بر و شورستان و مطلقا قی سنه و طاع در کبھی ویداق
 شیخا طریقی شیخا زقلیننه کاروران یعنی کارور لر تفعی و تول و قسره نو با و سرکن
 ددکلری اوت و اوویکن شیخا نه کارور لر تفعی شیخا التون توانی شیخه شیخا
 دینی و قاتی پروکارور لر تفعی شیخه مثل شیخه و قسره توت و کارور لر تفعی
 شیخا نه اشقل آدیدر شیخس بر قوش در و شیخیدن لفظان صیغه ام و صفت
 ترکیبی در و ام مصدر دخی استعمال اولنور و هر سنه که اشکسب شیخس مخزی بحالی
 رسیدست حال عدوش که پیشش به از شترنک مهریست شیخس و لغزیدن
 معناسنه و او تورمه و کسک و لوب و آشفه کلک شیخس مخزی سمدش حیوان
 بیستر دقلمها کلبک ذره محتاج نبودیشش و سبکک شیخن غصه و عم ذصه او و علو
 شیخود زلفام شیبوب بر لوب بر لیشش بر شرف طبل که ترکیه عوام غلط ادب طول

دیر لشکر کا رخ اکلتن بر یا خود نطقش بیان نمودم ده دخی کلور بار و دگی
 تازنده ام اینست جز مدح تو دو کربار کشت در و دم اینست خرمین
 شد کار شد یا مثل شده قوش منقاری شرفه پهلویده شمع معنا شد
 شراب پیچیده ایچکانه صوا و لسون شربت و لسون عربیدر جمع اشربه
 کلور شرابی بر در لو آتش در شتر آن چغلتک صونک صفتد راصله شینک
 ضعیف سیده در شراب ایچکنا عربیدر شربین قطران ایچی که بخاریقون دیر سر
 و تبرق ایچی شتر زو برچی جانور صفتد ریش شتر زه دیر لر یعنی حالت غضبه و دشمن
 صرید بچه لریس بر بر نه اورب سیمق استر و آگرتن و قاققن دیمک ولور
 ارسلانک مدح صیفی در شتر طی نایب او غلانی و شمس عربیدر شرف یعنی شرفه
 شرفاک آهسته و حزمین آواز و آیق طویشی شمس تجزی تا بهنگام رفتی اندر
 راه نبود مور و مار را شرفاک شرف خضرب بول شرفه یعنی شرفاک یعنی صوت
 یعنی شمس تجزی طی تا بتحصیف خواندن توان شرف را بستر و حرف
 بحر و شمس صدای شرم او و حیا معنا سنه اسم مصدر در و صیغه امر
 و وصف ترکیبی در لطیف ایچکان منست در آداب و خست شرم و جوان کرد
 خروش و کس زن شرم رحل او تا شمس معنا سنه شرم ترک انیرا و تا سنه
 قر شوب فار شوب زو در لور زنگ که شمس کس شرتنگ یعنی زهر یعنی آذگه
 بکرده اولور در بجز مراره معنا سنه و ایندو که بر او تدر که خنظلدن آجر قدر
 زهر لور در شمس تجزی خنزنک تا بنود چه عاقل و مطبوع عیبت ناکه نباشد
 بک ان شه شرتنگ و شک معنا سنه و کوز یومق شتر و ایلان سوز شتره
 طاع ملفوظنک سلکونیله یعنی کلونید کنی قرنی قوی و قرنه بخلو دیمک در
 یعنی جوق یکم جریص دیمک در عربیدر شتره علی الطعام دیر لر یعنی میسکه
 جریص اولدی شتر بر لوی و کوزل شست سین مملکت سلکونیله با لوق
 اولتیبی و ایچی شمس تجزی بهمد دولت او در دظالم بکال ما هیئت اقداد

درشت و باش برحق و شهادت بر مغله بای کرشن دو نغده دیر لشکر جزئی
 بدوزد در نهان بر آسمان تیر • بکلمه تیره کی بکشاید از شست • و بیشتر معناسنه
 و انش عدده دیر لشکر الی شش با قرق آیتلو دیر لشکر تارض دندر
 و الی آیتلو دیک در شش بر بز دغان شش تا الی قلا و طنبور و قوز
 شش بر شهر اسد شش در نو او بنی طاسنه دیر لشکر دره منله شش
 شوار و لوی طونی و قلا که جو جو دیر لرو بر او یوند بر عجب کج دیر لرو بر دلو
 بر دقد شش علم زایش شش او خلیفه او بنا دخی بر دجها و کوسه سقا تو و اچ طونی
 شش الی دیک در شست مثل شست اصله سین ۴۸ در عوام تغلیظ ایدرب
 ها و تلفظ ایدر شصم الشیخ بو صا دخی تغلیظ عوام قبیلند در شط ایدر
 ارامانگ ایدر و مطلقا رفق معناسنه در وار رفق کناری و دوه آرکنگ بر کناری
 عربیدر جمع شطو کلو ر شط بر ان معناسنه در و شرع مخالف اولن یعنی شمره مستقیم
 اولین کلامد راما اهل تصوف اصطلاحه شول کلامه دیر لرو که آناه ریح
 رخت و دعوی اوله عربیدر شط بر موقوف او بندر قطع او زنده او نیا نر کلامه
 شایع در عربیدر شعب عربیدر بنو سو الی بر قلا و اوش کن و بو یک قبیل
 و قبایل عربدن و عجدن من شعب اوله شفا اوق قبوری شفا بر شوق کلامه
 حیوان جعد شفا اوق حیواند رعوام غلط ایدرب چهل دیر شفا م رستگ بر
 فرندانگ آیدر شفا اوق مومل و بال شعب غنک فخر سیله عورت اسد شعب
 غنک سکونیه شنی و آواز قالدرب فریاد انک شعبه ایشش قان و اشکلان
 ال و اوق قتی الحق دست شش شعبه یعنی الی قتلندی یعنی درسی قتلندی دیکر
 شعبه سن منله شفا تیر دان یعنی اوق قبوری شفت کرود تحت معناسنه
 و بندر اجمه شفته منله و جلا جیبی شفا حلال شفا حرام شفا مثل شفا اولوق
 شفا نه طوی قوشی و دوی لنگ دن بو یک بر قوش در اکی اوج دزیلی رنگی واردر
 شمس جزئی • بو عنقهای مغرب پیش قدرت • چنان که اکی بر شاهین شفا نه •

شفا لوم و وقت مشد حتی مجوب برک لبلون اکا تشبیه ایدر شفا لود مثل شفا صبح
ضمیمه کشتک شول دمر نه دیر لکه او اجی دجلای او لور هر دکلان تل جگر شفا صبح
 مثل شمس خیزی شها کربس قوی کورد حسودت بشفتا صبح بدترین در آفتاب
شفرنگ قزل شفا لود و شمس و الما آرگی در که یاروی قزل در و یاروی آقد راهها
 تالانگ دیر لوشس خیزی ابوا صبحی شایعی که نزدیک او چه یک یاره کوه چه
 یک شفرنگ شفرنگ جمله ایچقی بشقی ایچقی سنه دخی دیر لور و قیل یوزی
 و کوز قباغده کر یک سن بره دیر لوشفره مثله شفته ایچ نه و کنش طمغسنگ ای
شفس ترک شفته حلاج جینی یعنی شفته و جلا نه فسی شفتک ناکار و جهر
 سنه که کمنه بکنیمه و بد خوی معناسنه و جلف و مفد و طعن ایچی شمس خیزی
 در ملک شنه جمال الحق و الدین نه ظلم و ستم باشد و نه فتنه نه شفتک شفور
معنی شفو یعنی و ام شفا قل جزیری عربیدر شفر کلجک حکمی و لاله عربیدر
شکا معنی شفا یعنی تیر دان اوق بقوری معناسنه شکر مر و قدر ترکیه و خیشایود
 بر طبلو قشک صفندوسی در کافک شکر سیله در تخفیف و تشدید جای بوزدر
 اما عربیده سین مهله شکر سیله و کافک شکر سیله و تشدید بله در شکر
 کافک و رانگ سکونیکه شکر در یعنی عورتک شکر در شکران معنی شفا
شکر خیزی همیشه تا که نکرده های یار تدر مدام تا نشود و همتین شیر
شکران شکر معنی شیم و دالر ذوق شکر بوره معنی شکر بوزک شکر بیره مثله
شکر حند طبلو سوزلو و طبلو کوش شکره او قوشی و کشتن زن شکره فاون
 و قیوز در لی که بجز به ایچون کسر لرشکره شکره چاه و فنان شکره بی شکره
 بکلم و چوری شکره این طویشی شکره کشتک شکره کافک شکره تشدید جای شیر کین
 بعضی شکره و شکره اولش در یعنی کاف بر نه لامله شکره مثله یعنی تا ایچک
شکره و زینل تم و نذاری بره دیر لرشکر در زحمت شکره معنی شکره یعنی آبی
 طوشی و ایورکن خورلدقی شکره معنی شکره در ندر تقریباً بد شکره دیر لور

شمس عربی در قُلُقُ آل و قُلُقُلُق که با کسبهش با خود قر و مشش اوله مغز با ستم
 من ذلک شلووار ایچ طونی و کسبسی اوزرنه کیلن تمان شلووار بند ایچ شقیق
 بر مجوز که آنژی اکلنه و آباغی فیخ اولنه فایده ایدر ستم چارق که آنجی خام کوندان
 کستر لدخی ایقلرنه کیر لر میچیک چندی مدیج کتف و چندی عذاب یدر کرسیم
 نیست باری نجفی ستم فرست و شمس خیزی یوجیلر یا پویشی در دیون نقل ایلدی
 و هم نفرت و بعد معناسنه کلور دیدی بو بیتلری انش ایلدی **بیت**
 جاهلان براستران برنجی • فاضلان پای آبله بدریده شمس • با سیفهمان
 جمله را انس قراره • و ز عزیزان جمله را دوری و شمس • وضه شینله دخی اکت در
 نتم کیم کله کرکدر شمایینک شیخ شامه عربیدر و مشقال ددکری ساز که چالو شمال
 خوی معناسنه در عربیدر جمع شوائل در شمان کزیه واقعان ایبدجک
 شمس خیزی • زخانه تو موافق کنده شمس طرب • زخو تو مخالف بود هکاره
 شمان • شمانه خوش قچولو و مطلقا قحون ستم شیخ خانه زرز زمین شمس کلک
 و کبرک از نوق شمس خیزی • ای بر شیخ تو جبال جریر • وی بردست تو جبار
 شمس • و بمعنی جن و قحلو چارق ستم ادصغر آنجی شمس بر قچ و موقوف
 بر بربک آنجا در تهر کیده ده شایع در بواکی لغت شمشیک کسر سیله دخی اکتدر
 شمس تقاشیلر اصطلاجه بر موقوف نقیشک اسدر شمس عربیدر مومدر
 شمس شمس فرور کچه ایله ایدر کلوق ایبدجی موم دیگدر شمس اوزان اولوش
 چیراغ و او بار حق چیراغ شمس خوی بد و بد خوی بریدر در لور و پدراجه
 شمس چیرک و چوکس خولو و نور ستر و چیل و بد قحلو و یغیر قحوی شمس
 منله و آن عورت شمسندان منله شمس چارق شمس بت پرست شمس خیزی
 خدا یکان سلاطین جمال دینی و دین که رایش و شن فوج و نوست
 شمس • و تخانه شمسده بفشلیجی شمس سندر آنژی و اهلکده باقی قلال سندر
 شمس سمدن لفظندان صیغه مایحی در بعضی ترک سبله ده مصدر مقامنده

استعمال اول نور و اسم منعول معنا سنه دخی کور شید دیر لر و شید دیر لر تمس خزئی
با کرم خود او بخو که باشد لیم با خرد و هوش او عقل چه باشد شید و عقندن
و خوفدن بی هوش او لش کسه سنار عیب و صوره بوزرک تمس خزئی خالغان
تو دایم ز فرط بدهختی کند یکسره در لجه سنار سنار و قر اسینون دیر کله ری
او تدر که طیسر قنده معروف در شناع منگه شنبلیدر و کل و سور نجان چکی در
برخیزد در لو در جگدم آنک انا اعدن بر سد ر شنبلیل منگه شنبوی کل خیری سخن
شب بوی شنبه جمع رتسی کوننه دیر لوی کش بنه و شنبه دیر لر ایرتسه دخی ایرتسه
شخج در ویشک سفید صخره بی که بر جوان قانی در دیر لر تو تیا ا و تیه لر نند
ترش معنا سنه و نظر معنا سنه شخج آد میک او جایی در و سایر حیوانانک
او جاسنه خئی الملاق اول نور تمس خزئی بمعاش حیوان و ان و بری
عمه داغ دارند بر شخج سجار انگل کوی که قزل بو یاد رمو چیلر موم نوران
بویار لر شخج رز الو و رز معنا سنه بعضی شخج شخج و اوق الموش و بعضی
شخج و اوق الموش شند گوش نه قاری و چیکالی شند و هل طبل معتنه
تمس خزئی از هیبت تو زهره بر غشود آب چون ناله بر آید بمصاف تو ز
شندف شنگ نابکار و بدجو و دکش و شول مجوبه الملاق اول نور که غایتیک
بیشتر و مطبوع و قیل خوطی و سینگ نور لو و سمر وانینه بویش نمونک
شنگاه شب هنگام معنا سنه شنگ و شنگ آبی مشهور در امیرا کله دیر
تمس خزئی زرد ز راه زن اطراف ملک کم دیجان که خوشتر کتب ز نام
شنگ ویشک شنگه شنگ مثله شنگل مثل شنگ و حرای در راه زن
معنا سنه شلو ز شرب ز چیل شنگه شنگه شنگور قعا عیل سبکی یعنی شرب چیلر
سیدی در شنگونه بر جرمه در هنده شنگه شنگه تو قاج و عدنان که قوتنک اردنه
قورلر قیو حکم اولمباغون شنوسه و آخی بعضی کراس در دیر و کلم کو کور کن
آخی شنوسه یعنی عطر یعنی شرف تمس خزئی زهره بر غشود چون شود

چون شود در زرم بکیرانت شنه و آرسلان آوارند رشادا ولدغی وقت کردی خنوشی
 و پگاه دکلری کوک در شین مکسوره ده دخی کل که کرد رشیند معنی شنیدنی فوش
 منقاری شنیه قرار طرغی شو معنی شب و شدن لفظان صیغه ام در شوش
 کسکش بلع جعی شونه مثل شو با چریش تمسیل شوغادوه آغلی شوغاه مشله
 شوگاه مشله و شبگاه معناسنه یعنی اخشام و قی شوگا که معنی شبکار و اخشام و قی
 شوگا مثل شوگاه شو شک درت قیللو طنبور شمس خنوشی درین زمانه که نزدیک
 اهلنا اهلش یکبست صاحب فضل و زنده شو شک شوک عربیدرجالی
 و دکن معناسنه شس خنوشی فونی همان قافردن او تری کوردم و بر بهشت
 حسودوی از کلین آرزو و بچیندکل اما خورد زخم شوک شو لنگ سبب شک
 یعنی بوزآت و درم قیرآت شو معنی شبه قیره بو بختلر شوی دریش شنه شاه
 لفظان تخیف او نذر و کو یکو داماد معناسنه شو عورت آری زیبا
 مطلقا آرم در دیرلر شهاب قیر قیر و جوش قیر شهاب و معنی خندق شهر او و عرجه
 صهارج معناسنه ایندیر اهل چهار و در زیرادرت نسنه دن مرکب در زیت
 و کتان چویندن و قوه اینجی کو کنگ صویندن و کرج خط اولنه بو جلیمه خراسانی
 دخی دیرلر شهاب زغاینده ایو نغان و با زشم معناسنه و قوش قنادنگ او خنده
 اولن او زون بو کلری در شهاب معنی شایسته شهاب حرام معناسنه شیب قیرت چلگنی
 شهبه قی قری عورت شه بلوط کزانه شهید چری با شیب شنه توت قو ملوت
 شهر کج بال یعنی مؤمنلو بال و اوغل بابی و شک معناسنه دخی استعجال اولنورد و لر
 شه داب شربت شه داب مشله شه دانه آری اینجو و کنز رنجی و مز دکنی صفت ک
 آتوبی شهر شان کج بابی و اوغل بابی شه معناسنه شه داب قری مؤمنان آیدوب
 پاک و لشن مال شهید نواریو چو حوی که بکلر و بادشاهلر سیرای چوره سنده
 اولور که آندن اینجور سی همان اهله مخصوص در شهر موقوف در ترکیه دخی شایع در
 قصبه دن بو یک شهر دیرلر شهر با ز چون ارمایع شهر نیدحصار و حوی سور معناسنه

شهرستان بویک شهر شهر واسط و نول نوره در لر که کچش شاهراک حکمیه اوله
زیرا اصلی کم در حکم شایع اولیغ نافع اولمز اول اعتبار له شاهه نسبت
اولغش در تقدیم منسوب الیه تراکیب فارسیته ده شایع در نتم کم شیخ سعدی
ستیز از نیک بویتند ظاهر در بیت وجود دم دانا مثال زر تطلیست
که هر کجا که رود قدر و قیمتش دانند بزرگ زاده نادان بشهر و اماند که در
دیار غریبش بهر نمانند شهر مندره یص و طمع کار شهریار یاد شاه
و سلطان شهر بر مثل و جز با ز آبی و ایک در دخی کونی شهر بومثله
شهر بور ماه یا زک اخزایی شهر سوار آلتوبک دیگر شهر فان لب
حد دن آشن کنه شهر مثل شهر یعنی قوی عورت شهر کار کلمش
در کاف عربیلم در ستهل آلا کوز و بویک کوز و شاهین کوزلو و آلاجه
سنه شهر ت مملو بای شهر اور غای نده اوبو واری انجو کال اصف هائی
گفتا جو تو خزینه زر و کوزه من نیز بجز لوی شهر ار نیم شهر ی
خواست یعنی استغش و طلب اولغش سنه عزید رشیار رکط که بعض
یر لاده هرک دخی دیو لر تر کلکده شینی اشکاره و شوش شیانی بر نوع در
که او نیدی در هم چکر شهر خزئی پیش از ین که ملوک اهل هنر راه داده
اندر اچهای زیف شیانی و عوض معنا سنه شهر خزئی شهر صع دهد
همیش هر دم که خرد و تاج شیانی تیمور زای روین یعنی بوری
که چلر لر شید اشفته و دیوانه شید کنج و سقا هت و عار ونا موس
عربیه که حله صوانمش دیواره دیو لر شیر زق خفا شک نی لی در و عرب
بر مذموم طایفه نگ اسدر که نطی دیو لر و بعض لر خفا شکن تولید بعض لر
سید لر در لر غای نده حاز در اکر بر ک آندن نوع در هم مقداری اچسبه
کوز نیک اغز کید ر شیش شست یعنی کزان یعنی آغز و ناخوش شهر کلمه
دکلری اوت کوی در تور باید ب شهر ج دیو لر شیم لوجه د کلری

تخدر که بغدای ایچنده بتر آدم بیجک دلوی اولور شین مهر بیدر عار و ناموس
 و عیب و نقصان و چرکین لک **الشین الکسور** شبت بر نوح التونلو تاشک
 اسدر تر کیده ده شایع در شبت طرق اوقی شبت مثل شبت قورخ و کرینه
 نسه شبت مثل شبت شبلی شبت یعنی آرسلان آنکی بر بیدر شبت شبتایدن
 لفظندن صیغه ام و وصف ترکیبی در ام مصدر ذخی استعمال اولور ایقو
 ایومه معنا سنه و یلدر نوجکنه دیرلر شتا بان شتا بیدن لفظندن صیغه
 مبالغه در زیاده ایچی معنا سنه شتاب باران یلالی بثور که بغتی و صغوق
 دیرلر شتاب زده ایوچی کسه یعنی بخله ایلچی و جمله بلا سنه اوخر مش کسه
 شتاک یعنی شتاک شتا لک ایچک و کسه بک و چنگ ابر شی شبت
 آباشای که قدر رحمت را بود در یای کردون تاشتا لک و ایشق و طبعی در
 شتا مچرکین یوزلوشترنگ تیر بیدر شطرخ دیرلر موف او بندر تر کیده و شی
 شایع در شتام ایچ قوردی و قی صوق که ایچ قور در و کیهی صوغی
 رتخار قلیقه کازوران یعنی کیهی بو بیلر تعقی و بو یا جیرا توفقی و چغان و اغتر
 و بر او تدر تخانه اشقر آدیدر تخانه واقه اولمش شتر اغسلیان و سزا
 برده و چادر شتر حشت کز نکیس و قادن طوز ایغی و لیا که او غلجه اشور
 شتر جنوه چو تخلیدن شتر شیب ایچ قوردی تیرنگ حرمه و یعنی اهر
 و آچی لاق و بر آچی او تدر و فوزه معنا سنه شتر نینه او غلجه باشنده چغان
 باش عرت یعنی اولور کی و چغان کی نسه لرش شبتله یعنی شبت شتعار
 جامه برونی یعنی طاشنه کیلن هفتان تنگ دنارا ایچنه کیلن هفتان دیرلر
 عبر بیدر شتعار بانک و فوزه شتعار طلال مباح معنا سنه شتعار علامت شتعار
 بر شق شتغرتک شتغل و شفتا لوقیسی شتغته یعنی شتغته و آشفته
 یعنی حیران عشق شتغ قلا اغزی و بو یکن محیی و بو یکن نجای شتغ غول
 و اهر من شتکار صید بونی و شکار اهر بر آخا جدر که صیاقله آنی یعنی صیقل

اید چلیز آئی است طو تر کر که انکر آ نلند ندر شکاری مطلقا آواید چی کرگ
 آدم کرگ آیت شیکاسه کردی شیکاف یزق و شکافتن لفظندن صیغه ام و وصف
 ترکیب کمور و برشم کلا و بی شیکافته یارش وقوع زبجی و برد لو صفا دیدر
 شیکافته چلیز زخمیه بی شس مخزی بهنگام طرب عواد برنش کند از زمره شکل
 شیکافه و تصمصعنا سنه شیکال کسک و نغفه او رق شیکاکه کردی شیکانک نشه
 و مکر و جمل اسم مصدر در شیکان بکلمه صیغی و قوزجی شکن بکلمه شکر بمعنی شکار
 شس مخزی در پناه توای دلا و در صر شاه بنده نوا زخم شکر شکر ف ضمتلو
 و قوی و اولوغس مخزی جز از مریع شهنش برون نیاورده ام لفظ و منی برون
 و او حال تو اولن که کابی ان زن زمانه جانی و نژدش شب و روز شکر
 کشت صبور کشت شکر و حست و چایک شکر آوه او کر تندرگی جانور سر
 قوش اولسون آیت اولسون حصری باغلامان و آلت شکر مکر و کار شکار
 کاره نکر کشت صیغی و حسته بمعنا سنه دخی استعمال اولور شکست صیغه
 ماینی در اما بعض ترکیب برده مصدر بمعنا سنه دخی استعمال اولور توان شکست
 و باید شکست کبی و اسم مفعول بمعنا سنه دخی اولور شکست بمعنا سنه حافظ
 یارم جو قدح بدست کیرد بازار بیان شکست کیرد و گاه اولور که شکست
 لفظنی اکانایع قلوب اتباع و غیر اوجه طریقه بین شکست و شکست برلوشکته
 زبان آکنن یعنی پاکت شکست شینک و کافک کسه سیدله اسم مصدر در عجم
 بمعنا سنه و صیغه ماینی در عجب لیدی دینک اولور و بعض ترکیب برده مصدر
 مقامند استعمال باید شکفت دیر بر بعض کافک ضمیه سیدله بچاید چکنینه
 دیر بر دیرلر خواجهم تقطار چون مرید این قصه بشنودان شکفت روی چون
 در کرگ دوزاری در گرفت تلیفته آرمیشی شکله بریاره بمعنا سنه و در لم بمعنا سنه
 مطلقا تا وان اولسون قریوز اولسون شکله خونزه دیرلر شین مقوم
 یکمخش در شکلتک یا ان بلایی شکم قرآن عبرجه بطن بمعنا سنه شکم نیده قرنی

قوی بوقی بجلگدن عبارتد ر عبد البطن دیر لر شکیبیمه و وفد یعنی اشکیبیمه منند
 شکم ران مسهل داروب دیر لر قرن سوری دیمک اولور شکم شکسته برض
 که یک حصص اولمقدن اولور یورک آغز شکیبیمه صیبت سوز شکیبیمه بویکم برض
 و شکم لفظندن صیغه ام و وصف ترکیبی در شکیبیمه یعنی شکم قرن اصل لغت
 اشکیبیمه در اندن تخفیف اوغش در قاعده مفره او زرنه بادن اولدین نون
 ساکنه اولسه میم ابدال اولنور لفظه تابع اولون کاتبه ذخی ایدلقد کر کثرت
 استعادلن اونتری تخفیف اچیلون ها و مضاف اولنوب مستقل لغت اولدی
 اشکیبیمه و اشکیبیمه آشی بکیم و توری و حج اولوب بریده کلک معناسنه منزل
 یلان شکیبیمه بر عیبه عقوبت و تعزیت معناسنه در قبال و جندره شکسته ای دمی
 در کلری دمور و اشکیبیمه معناسنه کلور شکسته کلام قاهر کیم دیر لر شکیبیمه
 آلات حرب شکیبیمه شکیبیدن لفظندن صیغه مبالغه در زیاده صبر ایدر
 دیمک در و آراه معناسنه کلور یعنی کلنگ شکیبیمه کلنگ و طوشق که آتیه مانغه
 اولور لر شکل لفظنگ اما سهر در خلیل قافیه سنده استعمال اولنور و اشکیبیمه
 که بحاق باغیدر و یاره اشک اغاجی در شکل ذوبین یعنی خرمه و سینه
 که آنو کلده بویک باق اولور لر شکیبیمه که توشق بندی شتاق افزا ایدوب
 آیق طولوق و غوغا و ترقش شکیبیمه بنا که بر مقلو کو ر کدر شکیبیمه اولور
 با لحن و چو کت بر در که آیق بهی آریق بجز شکیبیمه خرمی از معنای ظالم و
 بی باک مانده عجمون خرمی لکی که رود از روی در شکیبیمه شکیبیمه منند سلم
 کبچ یعنی که آغاجک صفدر شکیبیمه انکامه در یعنی بر آتش در که انگدن ایدر لر
 با زکال آشی دیر لر شکیبیمه بیکلرک بچر سنه دیر لر اومانلری وقتنده
 ترکیبه ذخی استعمال اولنور شکیبیمه وردی دیر لر شکیبیمه اندام معناسنه شکیبیمه
 بتاده شیم پای افزا یعنی با لحن و طولوق شتاق دست و آغی و شمشیر آغاجنه ذخی
 دیر لر شتاق منند شمس خرمی جوزلف دلبر منشد لیز شد زحان جو قلاموشن شرم

فراز شد شمار و متعلق انج در شست معروف برک و می حکم انجدر ترکیده ده
 شایع در و قلم معنا سینه شین تا راج یعنی بنا سینه صوده بوزمک سینه بوزمک
سینه بمعنی سینه یعنی صوده بوزمک شمس خزنی خام الفان تو ایم زفر طرد بختی
 کند بکبره در لجه سینا شینا اسم مصدر و بیای آب و کی لیانی و آشنا بعضل
 ایدر ستول پره دی رگر که صوا بچیده اوله اما صغی اوله و اتلر تمش اوله و اطرا انی
 در یک ث اوله بوزمک بلین آندل بجیب هلاک اوله شمس خزنی چنام زان اندیشه
 بی عم کنار که مردی بود مانده اندر شینا شمار سینا سا شناختن لفظ اند صیغه
مبالغه در زیاده اکلمه بجی دی مک در وز ک معنا سینه سینا س شناختن لفظ اند
 امر در وهف تربکی در شعر سینا س کی شنا و ریوز ک شنا مثل شمس خزنی
شهر یار اتونی ان بجر آبادی و کرم که کند انجی در لجه جود تو سینا بنج سرون
یعنی اوجا و ایلیق و آدمک و جیوا ناک سیرتی در ویانج هوک دی چک سرخ عج
اولیق سینه قوش منفاری سینا آب بغا و کئی سینک بیر سراخ و فالت
آتلر سرخ معنا سینک سرخ که قرل مرکی اندل ایدر ر و سیم شمس
مایه قند زبانجی و طکوز بالجی سینک و بجیل نرانی سینک و سینک سینا را کلیل
سینک سینک لفظ اند صیغه امر و وصف تربکی در سینا سینک لفظ اند
صیغه مبالغه در اشکن و زیاده اشیدجی و اشید ک سینه اشک سینک
و بیا که بر معلو کور که در سینا سینک سینا طوی د کلری بویک قوش سینا
طرق اوتی سینا مثل سینه هاع ملفوظه ایله آوا کئی شهاب عربدر کوکدن
سینا طینه آتلان اوده دی ر شهاب دوشین منفوحه ببانی کیش در سینا
ار سینه نهایی سرخ شی کوشم معنا سینه سینا ر نطق ک بعض پر لرزه هوک دی ر
خواجه سینا حق کو بید که ده تاده مکافات دهم آن بجی ندرج و
پس آسان بپاشی در شمار دیگر بین نام توغله نهند بر فوس مز اعان
امیانی زمین نگر سینا و هسان دیمی و آنه خانه سینا بوا عوض دیگر

فردش تا دیده گری دارد در شیب مدهوش یعنی عقلی گمشدگی و اینش که یوقش
 معا بله سنده استعمال و لنور و آلت عریجه تحت معنا سنده شیب لفظند تحنیف
 اولش در نون حرفی اول غنن او تری خرف اولش در شین و نین کی
 و تیب لفظی تیل و مزاجه طریقه سنج شیب لفظند تابع قلوب شیب و تیب در لر
 رودگی شیب و با فرار تو با شیب غز زنده می تواند ز شیب و تیب شیب
 اما له ایلم فیک آت بصداقاری یعنی چالده قاری تمیمی در عربیده و فارسیه استعمال غدر
 عربیده فتح شنیده عربیده ریب و زنده فارسیه کس له و اما له ایلم اشعری
 یا اسبیه برق چه باشد که شرق و غرب گای بود بیایش و بی دست برد
 شیب شیبا اشکار و روشن و التون شیبازبان فصیح زبان شیوی بای شیت
 بمعنی شید یعنی عقلی گمشدگی و طرق اوتی و رازبان محی شیخ دریا کناری سید بوکلی
 سخن معنا سنده بزیر لغت سده اقیاب معنا سنده در شیوا سراسیمه و دیوانه و حیران
 شید اسب علم نفس در شیخ یا وزات و جنات شیدات عربی است معنا سنده
 فردوسی نشست از بر پیشده راه جوی نزدیک کود ز زینهار روی
 کنش بگزات دیکه رسید نام خدای تعالی جل جلاله شیر کسره صریح سنده
 معنا سنده شیر فقیه اما له ایلم آرسلاندر شیر اوجوال کوشم بی شیر ارسوزش
 یوغرت و جوال کوشم بی و بر شهور شهور کفارسک تخنکها هدر هم شیخ
 سعیدی حضرت نازیک شهر در شیرازبان دیکه و طئلود اللوشیراز موقوف سنده در
 کتابک جز لکنک بلری آنو کلم برک اولور در زیلر بعضی قضایک فونقلر
 ولقمه لر نه اندر لر نر کیده شیرازی در لر آخری یا تلمه غلط در شیر آلم سنده اصلش
 ایل شیر آوژن ارسلان آفرجی هلو ان شیر با سده او اش شیر و اتمه شیر برنج سنده
 برج آتش شیر تحت شیر و غن یاغی شیرها قره ویران آغزلق و جهان شیر شیر
 برقه کوک در همدن کلو ر شیر حراما سنده خرمایی اصلدر لر اکا در لر شیر خشت
 او غلن آتی ویدر در و در کفند ز طشی در لر شیر خوارو سده امرا و غلن شیر خشک

شدخت معنای شیرزده چوق سدا آمدن صرا از شرا و غل شیر ذوق هم کوره مژگنده
یوزی قوشدر ر شیر ذوق دخی دیر ر شیر د یاق که آنکله سدن یاغ چندر
شیر رام خدای تعالی شیر زبان طتلو د للو شیر دان تر کیده غلا اید ب شیر دن
دیر ر شیر زق یز سه بندگی وز بلی شیر زبان اگر غن و غایند غضناک و
خشمناک شیر عران مثلک وقان آر سلان شیر غیر مثلک شیر شیر زده مثلک
 یعنی دشمن کوسترب اگر نه غضری رو زی کار نه و ر و ر کردن کار ر
سد ند ی ز شیر شیر زده شکار شیر کوک بویک یلان در سی شیر شیر بیم بیم
 یعنی قتی سرخوش اولما مشک که تمام قوامده اوله و ارسلان دو تی دیگ
اولور باز احوال معنا سنه وقند رق مخلنده استعمال اولنور شیر کی چیر طند
اولور بر یر تی جانور در شیر م فر شق شیر مان بها در گنه آرسلان بکسر
دیگ در شیر مست تقی که همز اوله ومست ارسلان یعنی کل میش و یا و نیش
شیر و چیم و بر ونک اوغلی آدید ر شیر ین طتلو طلو معنا سنه در شیر ین
کار حلوا چی و درا تلو و شوخ ک شیر ینه آواجی باش بر ت که احضاده
دری التنه اولور شیر تازه اوز م صوبی که تر کیده دخی مستعمال در شیر م
 معنی شیر بخش بر یعنی بر کولدر هند ید ر شیر ین زبان طتلو د للو شیر عید
آبنوس آچی در و بر آخا جدر که هند ستان دن کلور آندن ایو بایلد ایدر س
شیر ی مثلک شیر قون بمعنی سپرد یعنی آند شیر که ایوشان دیگ در شیر شیر
توک که قائنده اولور تو مقدن از یلور یا خود غیری سنه دن شیر سنه
کک یتشور واسکس و دولش معنا سنه شیر الک کوما نیلور دخه
یوندر قوشنه دیر ر شیر شیر که ایکینه معنا سنه که عزیمه ز جامه در و تر کیده
هر چه و چمه که بر بر کوک ود تا کلر ک حجامت اید بک شیر سید شیر شیر
 بمعنی آشفته شیر زنگ تولو شفقالو و شیر توسی وهو چ املک
سیلان یاد شاهر ک ساحلی که چکلور اکا دیر ر و تازه اکن در و م غزار

و توف زار شیلانک غاب شیل دوجه دکلری تخم ذکر که بغدادی اچینده ترفی
 دلویکی ایدر شیله کپاکه او غلبه بکشور لر و نوشن شیم باق نولیا وایت
 بالخی و براز مقدر که بالخی اکانست ایدب ماهی شم دیر لر و ایدر لر که بزوغ خرده
 باق در او زنده آقا آق نقطه لری اولور شمس مجزی چون سمندر کند در
 آتش جای که برد نام شاه ماهی شیم و غایبی و شوم معناسنه شیم
 یا کف فتحه سیله خوی و عاذلم معناسنه در عبیدر شیم کن خود شیم و
 کیلانده بر از ما قدر شینه سپی شینا مثل شنای یعنی صودیه یوز مک
 شین یعنی شینه و قر لجه آما و دللی آما و دگ و نشن لفظلن صیفه
 امر در نشین معناسنه او تردیک در شین جیار بر جنس خیار در مصر
 دیار نده اولور شین کبار متا شیمو کپا برنج و انیش و آت معناسنه
 که عریجه تحت در شینوا ده یعنی شوا د یعنی طوی قوشی شیوا اصبع زبا کنه
 شیون یاس و ماتم و سگنو و شیتا شیوه ناز و طریقه خوبان یعنی خوش
 حرکت شیوه زبان طنلو و لوشیوه کر ناز ایدر چی و ظریف و نازک
 حرکت ایلیم چی شیم مثل شیم یعنی آت کشنگ شیمه مثله شیمان سپی
الشیان المضمونه شمانظر روم تار بخندن صوکت قیش آبی در و بوک یک
 اول برنج کونی که آنده کتس حوت بر جنه انتقال ایدر رو میار فلوارس
 دیر لر و بز که یک دیر لر شیان یعنی خوبان شیان قریب خوبان
 الی قیچ دیر لر بر فروش در شیمس تبت وینر که باء عجینک فتحه سیله و سکونیم
 دنیا جایز در شول قوریچ و چرکین صورت در که کورن کیشی قلی نورت
 لیلیوب او ز که و تینل قی شیشه تینل بی و عیش قوردی واد و یته
 قوردی شیمه مثل شردوه شتر با کک دکلری خوش قولوجه او تخم خرد
 شتر با دبیل دوهی شتر بان دوهی شتر بار دوهی توکی شتر سب آغاج
 قوردی شتر سب منله شتر بلوک دوهی شتر غازیند ق دینی و دوه

بکنی بر او ندر بخوانده اولور و فراسانده اولور و موصوله جوق اولور شترکار
 پلنگ بچم زرافه و دکوری جانور در که عامه غلط ایدب زرنیا دیر لر اموزی
 غایتده بوسکک و صغری غایتده ایچی در بعضی لر ایدر بو بر جموند که قولی
 و باشی صغری باشنه و آنقدر نه بکر و ایدر که صوصغری ندر بر صنف در شتر مرغ
 دوه قوتی شتر بلوغ دوه قوتی شتر معنی استم یعنی حکم و نزاع و جنوع و فرغ
 شیخ اولور با ایچی و قتی حکم بر که آنرا و ت بجز و بر اعا حد که کیشی اولور بخنود
 راحت و در نغله قزی بوبک قشوب بر تیق و چرمک شود مثله نخوده مثله
 شمس خیزی کندش کردن احداث بسته سنانش روی ماه و خور شود
 شتر مثله شتر در مثله نخولده سطلق و بر حی شده کار حاضر نش و هم الکمش
 بر رودکی تازنده ام م اینست جز بجز تو کردار کشت و در و دم اینست
 حرمین شتر کار شد کس قوس قزح شتر بر در لوی آبق جایی در که ایدن
 و یو کندن ایدر شمس خیزی در بادیه اعدای تو بر خار و خشک ماند نه نه
 نه نا ان مانده و نه کفش و نه شتر شتر طه باز ارنکی و موافق و سیاه پوشش
 عبیدر شتر طه و بیابانی و دفتر دار و کاتب بعضی شتر ده شتر خط
 واقع اولش در شتر ات آقوب شتر لریان شتر صوا و سول خیزی اولور
 شتر و معاند شتر معنی زشت شتر شتر آدیدر شتر شتر شتر شتر شتر
 جایز در مفتوحه ده کرا و شتر در شتر او یکن شتر کوز چینی شیخ ایش
 اشکلدن ال قتی الحق و صغری بوزنی و آرنه شیخ دلیل معانسه شتر شتر
 یعنی بلنگ اوق قوی حق طرفی شتر حلاج شیخ شتر کوزی شتر شتر شتر معانسه
 و صغری بوزنی و آرنه و بوسق دکوری جانور در که اورده قی بوزنی و حرام
 معانسه شتر معنی شیخ شتر ابریشمانی حلا شتر معنی شتر که طون تخمیری
 آرا سنده بخار شتر حلا لکر و بشتر کوز بوزنی و بوزنی و بوزنی و بوزنی
 آغزی و کوز چینی بوزنی معانسه در فخره شتر استعمال اولور عبیدر اما قی بوزنی

ضمه ایله بویک بنحاق و مجلد لک بوکین محفی ترکیده دخی استعمال ایدر لر
شقایق ترکش شکامنه شکر بر در لوا وزن توکو کزینی در کاف عجمیه در
شکر کاف عربینک سکونیلیم عبید رکشس و مدح ایلش معناسنه و نعت
 اعترافه دیر شکفت تعجب شمس خیزی ایی تابا دم از دیری شاه ملک دار
 شیاه و ملک اری باشد ز تو شکفت اصله شینگ کسه سیله در و
 هیبت و شکفتن لفظندن صیغه ماضی در و اسم مصدر دخی استعمال اولور
 بجگیش معناسنه شکوفه چیک شکوله چتک قوز شکونم بمعنی باشکونه بوغی کنه
 و ترسنه شکله قاون قریوز در لی شکله معناسنه و یقه اوئیدری شک وار
 یا سلو و نمکین شکوخ اول کنه در که آیانچی بر نینسیر شوب و متل اوله دخی
 بر ما غیله آیان صغلیه دشینه و سز چک و قدر کسینه ده دیر لر و آیان اوستنه
 طور قریوز لر شکله بجامه قفقال چاینگلی شکوه هیبت و حشمت ترکیه و تقیم
 دیر لر ویراشقاق و عجب شکوه و سز دکنی ویراشقاق و کوز لک شکله
 عورت فرجی شکله تخفیه فحما جمیلرک کور قویجوع سری شکله کاسق و دهان
 کس شیم پای افزار ما فری یعنی مافور کک آبق طولنجی چاقق شمس خیزی
 جاهلان بر استران برودعی فاصلان پای آبله بد ریله شیم و بمعنی نفرت
 و اراقیق شمس سزدیمک در انتم معناسنه در شمار صیغش و بگ شماریدن
 لفظندن صیغه امر و وصف ترکیبی در و اسم مصدر در شمار کتر صیاجی شمار کار
 عرصات بری که صوری و حب اولور شمار کاهه متله شمایی ستر سزدیمک در
 شیم چارق شمشاد افنج حرکتله بلمه استعمال اولور صغیر اغیر شمشاد قافله
 صغیر عجم بمعنی شیم سوزن که دوسم روز زاج بو دشیخ کاغده همی شیار
 اکلیل دکلری اوند کوی قزل قان کبد رطلو اجیلر و مویجلر استعمال ایدر لر
 ششکار مثله ششکال مثله ششرف دهل ترکیده غلط ایدر قول دیر لر
 و نواره ششکار بر نفع کفاند کما و راء النهوده اولور ششوجلا هجری

فز شیل و جیریش و لبا و بمعی شو و عجزه زوچ در شوی مثل شو طوی توشی
 و تن سزاود یا لکن شوا و مثله عرید ستوان مثله شوا و مثله شویان بمعی چوبان
 شویان مریب چوبان الپنج دیر لر بر قوش در شوح مطبوع و موزون و لایق
 قانلو معنا سنه و یور سر و شاطر وی شرم و ظلم معنا سنه دخی کلور و کیر لو
 و قلی چرکی شو خلین کیر لو شوخی کیر لو کک و جیا سزاق شو خناک مثل شو خلین
 شو خلیت کو شکو شوخ چشم بمعنی کساح و یوز سر و کوز لری شاطر و انجمن
 کوز لری شرن مکر و خشنیدن کوز لری ایشلین که شو و بمعنی شندیس
 خزنی با همت و بخشایش او در کرم و داد خون از دل کان آب زر
 خا روم شود و او و ددل صرب بیغمه یقین اولان نسنه شورات
 بازاری و طوز لو و گزکن صو و چورق بر و عوغی و فتنه و آشوب و طلفه
 و قرشم و اراکو شور یا آس معنا سنه ترکیده دخی شان و مستعل در و طوز لو
 دیگه شور و امثله شور تا صر و آغاج و بر او تد که قلی پر لده اولور شور
 چشم کوزی دکنل که شور سنان طوز لو و چورق بر لر شور طوز لاکه
 طوزک معدنی در طوز آنده حاصل اولور و شوریدن لفظیدن اسم مصدر در
 قرشم دیکه در و طوز لرشم و کوکل دغمه در و قرشم مورشم معنا سنه شور
 قرشم مورشم و چوق اللش نسنه عشقندن اتر چکی اولان کشیده و استعمال
 اولور شور طوز لو و مرکب بر لر ترنج بکر زیمش در زیر ام ترنج و هم لیون
 لیتی وارد در ترنج ابوا عند ندر و شغم معنا سنه و گزکن صورات بازاری
 شور کزاق یلقون آغچ شور و امثله شور میر تراش و نطس شور و بود چورق
 بر شور م کب دکری ترنج بکر زک شیمیش در شور و کوکلده عوریا شغمه
 دیر لر فقط نده چایک بر نه در شور و ناعز بیله مثل شوش کسلش با ج چیلدی
 شو شمه التون و کش چیلره دیر لر و طوان ختم لری آراسند و خله قلی آیش
 که شو شمه و ان غلط در شو شیه قانلو صیغه شوح بمعنی شغمه یعنی لده بالتمه یا خود

طو مقدر در پی قیام نور مکنه و نورا کا دیلر شوغالباجی آو که کج در ان اولور
 دریم او دخی دیلر کو چلوخی اتراکک اولو دیلر یوزب کو تر مک دیلر اتراکک
 بالدر ان او بی سوله مزبله شولیده اخور و آتشی او حیاتی شوم نامبارک معنی
 قوت سر شوغ قوا ان چکی میک کسر سبیله در شوغ میک شمسبیله در شوغ نوم
 شوغ نطس که بعض بر کرده هرک دیلر و بعض بر کرده وطن دیلر لطیف
 اندر اصلاح دولت تدبیر کن تخم پاشیدن بس از شوغ مکن شوغین استغنی
 شول عورتلر کو کلک بو بکلکن دیلر قوتغه بکزر و کلن یاره در شوندر معنی
 چکندر شوندر جورک او بی عبیدر فارسیسی بوغیچ در شوغ عورت آری
 زیر اطلاق ارمه در دیلر شوغین بمعنی شوغین شوغیه نطس که بعض
 بر کرده هرک دیلر و بعض بر کرده وطن دیلر شوغ بمعنی شوغ و شوغیدان
 لفظندن صغفام و وصف ترکیبی در و جلا هرک ایلک چوشلک لای چوش
 شوغیلا آق ایوه دته و قوا ان چنک آغی شوغیمان بر حمره در که جامه شوغیک
 کیسی آو کلک هم لدر و چکلا و بر شوغمال مثل و کتره شوغی دیده اردن
 فالش عورت شنه نوبن در نف و اف معنا سنم و قرش و بر مک مینار
 اولوق و یوزه تکمک لاف عبیدر فلق بر کنه دیلر و نف دخی عبیدر در نظر
 آکتند اولان کتر لره دیلر شوغیه عبیدر مصدر در آشکاره لک معنا سنم در
 شوغ بند ظاهره مقید اولوب باطندن بی خبر اولن ک و غایتله اشکاره و شوغور
 اولوق فیهما بر یعنی بر شیب آغ قوروی **باب الهدایة الفیحة**
 صابون هر دله مشترک لغتد حتی تیش کی دله استعمال اولور دیلر و وف
 کیسی او دفای سنم در صابونی معروف حلوا در صا دتو چکامک یعنی بوج صابون
 لکن و قلی ریج و کوفش آنی صابونک در هم در صاع او سکره و ایلک بو یک
 قرح و صوفی اصلده سینیلدر ز قلیط ایدر صا دته نطقا دیلر لوصاف معنی
 صافی صامت زر و سیم قالما لمامت و لانا طاق الصامت الذهب و الفضة لاجوا

و الناطق الابل والمیل والغنم وینها صبا کون طون من ذل اسن بل صباح طلعه
صبار رهندي صباح قتی صبا کون بانک تسندیدیلد بویاجی صبر صدر در کونیک
یعنی قتلغق و بر او تدر که غایتده آبی در هر سنه به قتلغق دخی آبی اولد غندن
او تری هر دو دبلر صبح صبا و قسنده ایچین شراب صفا یازی و او احسن
حاکم سکونیلد او او رتیبی و هو بویک بنا کمال ورت سنه صحن دیر لر و بویک
فلاح و تبسینک لیشی که ترکیده دخی استعمال اولور لکن ترکیده حاکم فخر سیله
استعمال اولور **بیت** یلسه معراج چون نزل و نزول آراسته صفت جوش
جوخ رایک صحن از خوان ساخته صد یوز که عدد معتبر در فارسید رآصلده
سینک در صادم تلقظ او تیبی تعلیقات عوام قیبلند ندر صد آواز و یانقو
ورنگ نی آب یعنی نور سدر رنگ در صد با فرق آفتلود دکلی حشرات
ارض ندر صد پایه اعجاز قوردی ورت تیل صد برک بر نوح کل در صد فرق
بایر که اشکنده اولور شردن دیر لر و یوز قات یکدر صد رکوک در و اولور
او تراجمی بره دخی صدره دیر لر و قاضی کوره دخی صدره بر صدق ایچونک
قانی در که ایچونک ایچنده حاصل اولور واکا بکر نه وارسه صد قه طغوز و قیه
صرف توبه و حیلد معنا سنه مر و معنی فایده و زیاده لکه قه منزل لزندن بر
منزل در صفت بمعنی سعه یعنی کونکوا و تی صغوه بوند قوشی صفا بهاد صفت
برخی دیک در یعنی داغ دخی صفا غول بر تلج د دکلی توشخورد بوستانلر
حویلنده اولور زنگ ص ورق در صفا غول بمعنی صفا غول صلاب بمعنی اصل
صغ بر آغا حاکم لشی در زنگه کیر روم کتبه قور لر صمیم نی آصف یعنی هون تنک
کزیده و کوکل ایچی و یازک قتی استیبی و صونک شیدی و صیمک عینی در
اصلی توام عظام رصندوق معروف در ترکیده دخی استعمال ریخته قماش ریخته
قونجی سنه در موقه صندوق که قماش دن یا خود تحت دن چانلور اکانجی دیر لر
صلح رخ که چلقولر دندر صد و چه صد و حتی دیک در صفت بمعنی همیشه و ترو

ارشد دخی دیار صوبہ پنجاب آنجی و قوزغنه دخی دیور لر زاغ معنا سنه و کوکنا ر
صوب یعنی جغت صوب طل چکندر صوب قومی شراب صوب طان بمعنی جوکان
 لامک فتحی سید در صوب موبیات خانہ القناد الکسوفه صرف بمعنی خالص
 و صوب شراب صوب بوش تپی معنا سنه صوب جند و آله صوب صل مار
 همتها در لر بریلاند که آبی کورن کمنه بی هوش اولور اکثر یا اولور صبح زنج
 د دکری چلفور و صوب اول طاش در که او زنده صوب ک زر لر صوب زنج
صوب سنه و صوب و مشرب و صوب صیت آواز و القناد المصنوعه
صوب مصاجت معنا سنه در یعنی بله صوب ایچک و بارلق و بمعنی جماع صوب
 یعنی اورن شراب ظرنی صوب التون و کش کیسه سی صوب معروف آرم
 او ترجمی یوک کت سه دیور لر جایی نشستن معنا سنه صوب صور صوب فیل
 عم او برنجی در صورت بیکر معنا سنه ترکیده شایع در صورت و صوب خیال
صوب یعنی اصطرلاب صوب چکندر صوب ده صوب چکندر صوب باب القناد
المنقوحه صیف هما یعنی قونق صوب کن بری صوب شیر قوی یعنی
 قوتلو آرسلان صوب گفتار یعنی تیلان د دکری برنجی جانور صوب ان بمعنی
 شاه سپهر یعنی فلکن و سفوم و سپهر دخی دیور لر بعض صوب بوستان
 افروز دیکله یعنی اولور که ترکیده او روزاوی دیور لر جی بودر که تاج صوب
 و سلطان برکی د دکری چچک در القناد الکسوفه صوب کلک صوب صوب
 آرسلان صینا آیدنلق صوب قنقلوق صوب قنقلوق صوب دارلق صوب
 دندران یعنی دیش القناد المصنوعه صوب بیت المور فراد صوب صوب
باب القناد المنقوحه طاری لفت خوار زنده مقل معنا سنه در طارم صوب
 اولی او که کوچکی اثر اک اولر دیدر و هر قوت اولی سنه استعمال ایدر لر صوب
 دخی طارم دیور لر طاش لکن و اکا بکر زنه و ارسه طاعت حق تعالی دن غیر طیلین
 سنه لوه دیور لر تیلرکی و دخی آنلره بکر زنه و ارسه و شیاطین جن وان دیور لر

القناد الکسوفه

القناد المصنوعه

القناد المنقوحه

القناد الکسوفه

القناد المصنوعه

القناد المنقوحه

طوائف جمع در طایفه آرتونملق و آرتونملق بادشاهی طاق کم و تنگ معناست
 عربچه نزد معناست چنگ مقابل در و چاروق و مصدره وقت معناست طای
 قاروره ایندی کی تول و او زرنده اولان کیک طاق دانه قوتی بمشی طایفه
 طایفه بقیه طایفه مصدره طاق باجفت تلخ چغنی اوینی طاقون بر نوع اغولو
 بتور آمدن منقاش و وزرلو و قیل بولر کیر کیر بر طایفه بر فاک فابلوا و در
 که اغزده طویجی انزالی منع ایله هندی رطامات رسوم و قواعط طایفه زمان کردار
 یعنی رام اولوب بویرق طویجی طبت خیمه طباشیم معروف آق قیلر در وزیر
 استعمال ایدر لر طبعال آیا سیدله اورغه دیر لر ترکیده ده شایع در ترکیسی
 یخیز و شیکله در طرحون قون سکت که بید طبری دیر لر شمس نخوی در زمین عدو
 زینخوا و مهر جیرو ویشتر طرخونست و قوری اغاخ و ناز یانه و کوزه بونی دیر لر
 بر قزلباشی رطایفه انجمنه دینی دیر لر طبر در شکر انواع عدل بر نوع در
 حکم اولور بالته ایله کس کس طایفه قزلباشی طایفه معروف در انجمن اولور
 و بعدن و طبر قد اولور اکثر تا انجمن و طبر اقل اولنده استعمال ایدر لر
 طاحون اسم جنس در صوبله دوشن در کمنزه دیر لر طاحون خردی در جمیع لوجین
 کلور طارق ستاره بامداد یعنی صباح یلدری طایفه قوه طایفه صاگ خا تیر
 طبل یعنی دهل طبل باز ایبرده برکتش اولن طبل در کمنغانی او صاگ خا
 وقت چیلر آدن اتر و طبل باز دیر لر طبلک و بلک و طبل حوار طبله دی بیجی
 مفت و حاضر یکلن کنایند یعنی زخیر لک حاضر بینکله دیر لر طرخ صومجی
 یعنی طایفه بنده و دره لوده صوا کلن بره و دیر لر عبری ما جلد دیر لر طرحون
 ترخون دکوری نیور اوتدر طرخ علامت و کونه معناست طرف طایفه رانک
 فتحه لر یکه کنار معناست و یاره جمیع اطراف در طرف رانک سکو سینه چشم یعنی
 و ستاره یعنی بلدی و قمر منظر لکندن بر منظر طرخ خبر در لوا واجی بالو در
 طرو آن یا بق طریقه اولور بلوکی و عادت و عوی توه معناست طریقه تسو

لفظندان تحریبا و نیش در اصله فارسی در طشت کس طعنه عیب انگ او و برق
طلایه نیز اول طلح آجی بنا معنای طلق بر قیچی طاش در کوب الارض دخی دیو بر
طغاج تا تار بادیست همانند بر ششک اسعد و بر شمش در خطا مکنه تغییر کافرستان در
طنباب چادریا بدنه دیو بر طنبیل طنبک معنی طنبه معنی فرنگی خالی طنبور
معروف ساز در طنبی او کی آجی باز اوی طفر طعنه و خورته طنفه معنی طنبسه
و زیلو طول آت طویل می که معروف در طویل منله ظهورت آدم پیغیزان عیلم
صکره رق کلشن بر یاد شاهد طیفسون شهر بغداد در طیلان اولاد که عرب
طایفه ششک ساداتی یعنی اولولری دلبند لوری او ز زندان بر و نزل بر یو یک
بزرگ طیش خفت معنای طیش سبکبار یعنی بینیک کشی طرفین جمه لان
الطاء المسوده طوا از علم و امور با شکر نه و یک آن غزلر نه در زیلاد کله علم در
و علم شهر و بر مکتب معنای اسم مصدر در وام و وصف ترکیبی در طبر آرزو
علم دخی طرز منله طراز طرف مال نو و ابو اصلوات طلأ صواطل
مخفی در زش نشینم بربر الطاء المفقوه طروان یا نوق طرف ایوات طره
آن سچی و طبل باز چینی طره طریه جلال هوا یاد شاهان نی که بر آمده
و حکم کرده اولور طغرای مثل طغری رغوس دکلری استکفوا طغانلک
برسی در طفیل تابع و فرغ و عکدر طفیل منله طفیل منله طراق غیبت و حشمت
طورک اعلام رحاله ندر بر ترک تافیه سنده استعمال اولور و وافر و جوق
معنای سنده هوس بر مملکت اسعد ر طوطی بر مشهور قوش در که آدم کی سولیر
طوطیک تصغیری در طوطی جبک و عکدر ر طوطیک منله طومار و زوننه
مکتوب کی در کس کاغذ و غیره سنة انجلان در کس اوله طومار دیو بر
باب الطاء المفقوه طرافت زیر کلک صیغه مصدر در ایچی زیر کدر
طالم شکار یعنی کوچ آیدنی ظاهر پیدا و اشکاره و عکله آید چینی آهوی یعنی یک
طرف با دران یعنی بت چینی طوفیر و زیر یعنی دشمنه و صحنه غالب و لوق

الظاء المكسورة ظل سياه يعني ملكه ظل فليل سياه تمام ظل عمد و سياه سياه
الظاء المضمومة ظله سياه بان ظلمت تاريكي يعني قزقون ظلم جميع و زطلام
 مثل ظلمات مثل **باب العين المفتوحة** عاب عبد عباس روى ترش يعني
 صورت لوكشي عابق دوشيه و كوكرجن با و روي كه او چغه يقين اولش اول و
 اموزلم بيون او رتايي عاچ فيل كوكي عاجل بو جهان عادل دادايد جي طوز و
 و راست تر از و در عادي دشمن عاذب دره عارض كاتب لشكر و بناكوش
 و كفاق و او چيش يا قوري و سوري ديش و بلوط عار عيب عاري برهنه
 عازل نكوهش كنده يعني ملامت ايد جي عاشق زباده محبت ايد جي عاشق و ا
 قيله سفدي عاش نكهبان شب يعني كچه بگي جمعي عس كلور عاقبت بقبليجي
 يعني آردجه كديجي حبيب الله حمر نك عم ايچ و صيفي در زير آندله جمل انبيا دن صكره
 كلار عار و طعوز عورت و شول ملوق بر در كه آندله نسته تير عاقل عطلو و طاع عبي
 عاكف شهر او عالم ماسوي الله در يعني الله تعالي دن تير سيمه عالم دبر عالم سكلو و ا
 عام بيل عايده بر مال دبر كه چوقلغندن كو زخير اوله و منعت مفاسنه عايشه
 يوند قوش و قويرق صلكن قوش عايشه لب عوي مثل عبقوي آخره ها وقتان عهبر
 نركس و بوستان افروز دكلاري بر قد بر عير خوش فحولون سله و دبر لركم زعفران ايله
 جمع اولش اوله و عرب فتنه زعفران دنجي دبر عاقبي آرش و از عجب و از شيم و ايب
 عجم كريك غير نم دبر لركم زعفران با كره مفاسنه عديم بلفون اعجي و عود و رخت
 ناركه يعني سر و حبل يعني جام آردجي دبر لركم بنده او زول اولور بوي سر و بگنر
 عابون پيشن كس عرض هر لشكر **بيت** عرض را بجان تا بيار دشمار كه چنگست
 لشكر كه آيد بكار و بجمه كوني عروس گلن و كو نيكو عروس بر ده بر در لوكل در
 كه لعل كوفن دبر لركم و سگ شيمچ بو چكي عروسي دوكون عرين بنيشه شلا شير عرين
 دبر لركم آركن يعني دنجي اولمش كس عس كس عس كس عس كس عس كس عس كس عس كس
 عصيده ها كلكو او بون عطار خوش فحولوا و بناصتان عطف الله عسرق عط كردن

مثله عطن طلع ایتکی عتار آغا جلق و فرما آنچی ویر و سرائی عقیده توامه کلمه نال
 یا خود سکر عکاک صغصغ من دد کله ی قوش کلمه مثله و قوره تا و قی عتار کوره
 اسب علف طوایر یکیم و قراوت علفدان قوسق عکاک طلع آری بی علم
 سخاق و ققتال عیلمی و شان و طلع کوه معناسنه عمد صومیه بران غل میال
 عمود سخاق و دبا ق و درگ غنم خوش قنولونسنه دراید راکه دد قنولونسنه تر سرد
 عن تنک عتاران عتار خسته تک عتاره کتکله عتار سیرغ دد کله ی قوش در که
 موجود ال اسم معدوم الجسم در دیر لرا ما روایت اولور که سیلمان بیغیر علیهم
 زمانه اندک دیوان عالی سده هتتا و قدر اکلدی سلیمان بیغیر علیهم
 ابندی قننا و قدر حق بیج که دفع اتمکه قادر دکل در سیرغ بی قادیل دیو
 دعوای باطل ابیدی آخر هتدن تکلیف غایبده او تا نور سوای اولدی
 جانبدن قاجوب تاف طاعنه کندی آرتق آدی زادا اولدی و بی کلمه ی هنوز
 آنده در دیر لرا کف احوالی جو قدر زیزی کتابلده بیان اولمشق در جمع قوشترک
 یا دشاهید در دیر لرا عتک و کجه کدن اشک عتور فر یاد و کورلد و عورت نشنک
 اعضا سندن شرعی کشف حرام اولن بر لرنه دیر لرا رده اولسون عورتلر اولسون
 عوز نیایف بولنم معناسنه عوسنت او چندق لوری قوشی عوسنت سخاق دیکنی
 کحینه جامدان عیمان آشکاره **العین المکسوه** عتار و نیک و باش اوستنه
 کلمک عسرت در کک عتار پهلویده نایغیر معناسنه در عتک صغیر عکاکل مثله
 عیلن تخم عتاری عورت محفشی وات عدیه بی عتارمه دیند عیمان او بیان
 دیکنی و چلبه عتک نر خانم در کگی عتار معروف در بر نسنه کور زن لره بر لرا
 عتوج کین گاه عید بیرام عیش بر او ندر حمیر سازنم کبیر عتار کیم عتار طوی ارجناب
 عتار در دیر لرا عتال زن و فرزند بی عورت و او غلن عربید فار سیده سمع لغتدر
 بی مثل عوال **العین المضمومة** عتار خا کتیه یعنی قیفنه عتار کسکله و عیب
 معناسنه در عتار دسبعه سیتار تک برسد راکچی کور کوره در عتاران حوز و عینی

لغله و عوفان تصویبش را اما اهل فرس طایفه تصحیح ایلدیر و طائمه یازد لرا که چه که با لیم
او قور لر عقاب طوشی عکا ز نیر که کونا ه یعنی قصه حق سگودر غریش عتاب معروف
و مشهور پیش در عنوان شان نامه عود خوش قنولو هندی برانچ ز خوراد و سوز
یا قنوجهار قنوی یا قمدین قنوی بود در نیکم سعیدی بیورش در یانا ساید مشام
از طبله عود بر آتش ز که چون عجز بهوید و بر مشهور سازک بعد عود و سوز
تشی ساقی بی بی **باب الفین المفتوحه** غابیه او ده سوز یعنی باطل
و عبت سوزش قزنی هرنه عن که نه در مدح حضرت تو بود بود در ذر ز کال
روزکا رچو غاب و جنیق دبنده قالمش بقیته طعام در شمس قزنی یاقین که
باشد و سر مایه غذای وجود زخوان و نعت واحسان تو بتاره و غاب
غار مغاره و دونه آنجای غارت یغا غار ج شراب صوجی ایچه جبک و قزرو
صیوجی ایجن کر شمس قزنی شهنشاهی که او را دما هست بسوی عالم علوی
معارج مدام از عار جی از جام دولت در اندازد دلش حکام معارج
غاز شک طرز غار یغا و مغاره غار آنغری بویک که و حریص و طبع کار شمس قزنی
ار سن جمع دوان بنزدیک عم جهان لیم دوان بنزدیک غار غار غار غار غن
و تار مار غار فکر یعنی عوز طرز لیم بی شمس قزنی عروسان اهل اعتماد
حقیقت چون سپید است و غار غار غار غاش او کشید که خلقه و سلقی
ایده و خالص و مخلص اولان که به دیر لر و آکی یوزلو معناسنه قزنی کلو رعاشیه
ایرا و زبانی که آتم بن کشنگ او که کتور لر عاکوک کمانه بو القاری که با لجدان
دور لر شمس قزنی در کمانه غلامان شمس بیک اختران بود عاکوک عاکوک
مثله و مطلقا بومی و در کرمی و لن سبغان صغی غار و سئول اینکر که حیوانات
اولو و ک اطرافن طوشن گسه یا مجتله یا عدا و تله و غیلندن معناسنه غار
مثلن عار ج یعنی شراب صیوجی و شراب صیوجی ایجن که عالیله قیامه شمس غار
مشک دخی دیر لر غار و شمس ایچون توغش چار شمس قزنی با لیز شمس را

چون وقت نوب باشد از بیکرمه و می آرد به سفر غاوش و فیاضی غاوش و شومشله
 غاوشوی منگ غاوشنگ و کندره و خرابه یوز طومش دیوار و صفر و صفر
 سور دکلی اغا جدر نس فزری جوکا و سیسختن بر راه ادب نوبین اورا مکر
 غاوشنگ غاوش کی و اوله نبل غاوش غبا بی خبر پنج جعفر برنجی منگ غازی
 منگ غیب عرب عجم دلنده منقل لغندر عرب دلنده صفرک بونی التنده صقرن
 دریم دیر لر عجله مجبولرک و مجبولرک انکلی آتنده صقرن نوره در لر دوق منگ
 ترکیه سقق و شلم دیر لر عنوق کجیلد ایمان شرابه دیر لر عنق ابله تنش فزری
 هست با فضل شیخ ابوالحسن با یتر کردون ز راه دانش غن غنا و خونا ز
 که آت بویننه آمر و عدروفان لوق و خابن لوق خذنگ ابله تنش فزری
 خالفان شمارا شرنک باد اشهد گرفته خلق جهان شاه سخره مجورنگ
 و چرکن و بی اندام و معنی قدر عد و نوزه عز و ر و بی عورت و نیزه و خالان و ریم
 نوزا و قیلدن چوالدر غراوه منگ عزمما برنجی دانک با خود اکی دانک عدوان
 اکتیجی برنجی جانور لر صیقلی در عراوه بمغنی غرا عرب رانگ سکونید معنی نوب
 و کوز کوشمه سنده اولان ناصور علی و و فواق آچی و کش قرح و شراب
 و اوزم دانسی غریبا سنگ آغوشق و کمانک بوالغی عربون پیشکش ترکیه
 بلک دیر لر علی ترکیه غلط ایدب قلبه دیر لر عرب جنت و ابله و زول و آراء
 الله خلقنگ بر بونمرا بخند کرای وقت دشنا لر بدر عزمه دیمیکله در سنرو
 یا ز اوی و و اخرا ده غرس بندی و ملول و ضعیف و صقله غرس منگ و کرک
 یا ره لوی در که بیانه آتور لر ملوی لغنده خوشه غایغی کرکه بلنجی در غریبی
 منگله یعنی تخنیل باشی غر شامعنی غرش غرقاب نوره و کرداب غر خیمه جماع طومخر
 عورت غرقاب صور غرق اولک شمس غرق قد سبحان و کبی عم بیاب نوشی
 شمس فزری موی شهنشاه عادل که کرد بلیشه قزین شیر غزان و غرسم
 حق بودر که بولغی مضموم زنده غر ماغراما لفظندن تخفیف و غش در غر جرایمه

آشی و چکنند ز غمید و اینجوی اینجوی آغلیق غزن آوازله اغلیق تمش قزلی اگر ز نرسیدو
اصطلاح شاه بادی مملوک فضل بندید همیشه حینت غزن غزبنه بانکه و مشقه
یعنی های تقویم تمش قزلی ز خودش خلق با باشد لیلی ممالک هر سردار و غزبنه غنچ
تنوردن نسیم چو حق جنگال و یارمه آشی غزنگ فی اندام و خزین آوازله زاری و
فغان و ایکلمک تمش قزلی هنوز شاه کل برده برداشت مگر که غنلیب نیاساید
از غز نو غزنگ غز و قش و سپی و کسلدک قلم و غزغزه اید یک صوم و غزلی غزغزه
اید یک نسیم و دب یعنی خدایه سی ششمش که قوچ و بر ر غز و یونملدق قلم غوا اسنگ
مثل غزبانسنگ غز و آتسه مثل و بر و ندر و لطف و آتیکر معناسنه غزبانسنگ پینبی
که یا غلو بفره در غزب مملکتدن آیریش کسه غزید شول عورتدر که قردر دیوار
و بر لر قز قزیم تمش قزلی درخت ابکار من در مدح شاه هست غزبانسنگ
بی شهب غزید غزبن بدیشه شیر یعنی آرسلان اولدی همیشه و انگ تباغ غزوی
معنی غز و ایعی یونملدق قش و قلم غز یون بیتکس غزاک بر ایغ غزالی تخته آهو
غزالی بمعنی آفتاب عربید غزالی القح یعنی خینک او بی غزنگ و زم دانی شمس قزلی
از دست میر شیخ حجاب لینی برده لعل و عقیق روید در زنجای غزب غزتر
قی آچی بر او ندر غزتر زان ایلکلیوا ایلکلیوا بو رمک غزغوا و کز صغوریدر که تو بر غزلی
خوناز اید لر غزغزه بیان ثوخی غزغزه مثله غزال نمودن بدیش یایدی اون اوچه
و اینجه بینه ویر لاندن آرتق اویغی قصیده ویر لر غزیم معنی چشم و کینه او زم
صله یعنی کسه ویر لر غزنگ کز لوجه اغلیق آوازی که بو غز دن کلور غزلی غزلی
کتمش قزبنغی غزید غزبن عربیدر خیانت انگ معناسنه در و ام نمک معناسنه استعمال
اول نور و ام غنق و او غنق و بی خود و لای عقل اولوق غشی منله غزبنه حورق چو غزن
غف قور بقی ساج تمش قزلی شاه تود دست ظفر ایکشاید در شعر که از با و صبا
رایت تو غف غف صولوق تمش قزلی ابو اعنی بود غ و غش غزبانسنگ است اکون
غف و چو بر که آندره صوا کلنه و صوفی غفده قی نسیم غف قرپ اغزلی غفوی مثله غنچ

صوصق و شوربا و یفقه که نوبت بکون کوکر لرغنه قوزجی قوزی دربی کسری
 غلبکین مشبک قبو و در یجه شمس تجزی کردن مشبک از قی آن شد که تا
 شود **ب** بر منظر خلافت او همچون غلبکین **ب** غلبکین مشبه غلبه لامک سکونیده انا
 قرغه و سق فان غلبه لامک و بانک فته لریله کینک **ب** از دام عبید رعلت
 غلبیدن معناسنه غلبه او قلیخ غلج قیور زری و کلیدی شمس تجزی چنان امین
 شد از عدل تو آفاق **ب** که بر کیند ناز درها غلبه **ب** و بر کوه در که آچلر
 شمس تجزی **ب** شاه تویی که دامن غم ترا بنوم **ب** باو امن اید بیضا غلج کرده اند
 و در کز نیلک **ب** بر بوجک **ب** که بوکلور آچلر **ب** چه بنده نور لور کزنی کبی غلبه هو
 بجزی **ب** علطان تکله قفتان غلبه دغدغه یعنی قهلق بر وجهه که خذیه کله
 یعنی فروری کلمک غلبه ایلدیش شمس تجزی **ب** دیده بدخواه ملکت **ب** ایما کویان باد
 تا که بی شک **ب** کو دکانی را خذوه آرد غلبه **ب** غلبه مشبه غلبه مشبه غلبه
 آری غلبه مشبه شمس تجزی **ب** زیم شاه **ب** نیا رد غلبه **ب** بیایر زیان بره بیج
 غلبه راج **ب** رغن یعنی **ب** و لیک شمس تجزی **ب** پیوسته های نظوف نشست
ب بر کنگه **ب** قه جلاشن جو غلبه **ب** غلبه از مشبه غلبه بخیل عبید رعلت
 کلوز غم غصه و تاسه غم حوا **ب** غم بیج یعنی فایر بیج **ب** دستفدن عبارت در
 عمارت **ب** اوسو جل معناسنه عمر **ب** قوجیلق عبید رعلت **ب** قوجی عبید رعلت
 عمره کربک **ب** و کوزله اشارت **ب** کوزایلیک **ب** و کوز قاقق **ب** دخی دیر اعلک **ب**
 آش **ب** ویوله آش **ب** و یار کبختن **ب** و کسستن **ب** لفظدن **ب** وصف ترکیبی در غم
 او زوج **ب** دیک **ب** رعلت **ب** ری یاریلق **ب** و غم اچملق **ب** غم خوار معناسنه غمناک
 غمناک **ب** غلبکین مشبه غمناک **ب** یعنی غمناک **ب** غم زده **ب** غم دن خسته **ب** اولمش **ب** غلول **ب** کنگ
 ایلی **ب** و دنیا برد کهای **ب** او تدر **ب** غمناک **ب** و خشناک **ب** غمناک **ب** غمناک **ب**
 استک **ب** غم غللو **ب** و تاسه **ب** و غم **ب** دیک **ب** و باغ **ب** و چون **ب** کنگ **ب** یعنی **ب** صوفی **ب** کاشی **ب**
 کنگ **ب** عصاران **ب** دیر **ب** شمس **ب** تجزی **ب** مخالف **ب** کوز **ب** استاک **ب** و غل **ب** غم **ب** نده **ب** بهتر

که کما چنه دن آنوک فرقی وارد در دیوار غذا و ذال مجمل بیده فحی مستعمل لغت دیگر یک
 نسنه و قوشلق یکی عربیدر غزلش کزک باره لوی غزبان بمعنی غلبه غزبان اسم مصدر در
 یکنرش دیک در غذا و اشته صوف شایندیک آلترا نند رخ برقمه آشی غز غفلت
 معنا سنه و صنانش عورت غزی آواز ایله اعلی غزیو مثله و فریاد و فغان
 غمز می تیز شد عشق دودلشن بچید جز غزیو و غزنگ نیسچید غزیوان
 فریاد و فغان ای دن که غزلش اسم صوتی که کدی قوشق بیسی دیو لیر
 آنک کی صوتک اسدر غزل حقیقی چکی و بیخی او خیانت معنا سنه غزلش مثله
 بمعنی خیانت غشامشک برده نسنه در مسکه قمر غشته مثله غشته مشک مثله
 عمل عربیدر کینه معنا سنه غلاف قن و هوسنه تک طزنی غلال زره التندو
 کیکن قضیه حق قفتان و کوهکک غلبه آلا قرغه و سقسقال غلج کوم و کسره در
 که هر کز جمله شمس غزنی شاه تویی که دامن غزرا بخوم ما دامن ایله ایدو
 بقا غلج کرده اند و قیو مندی شمس غزنی چنان ایمن شد از عدل تو آفاق
 که بر کسوزند از درها غلج و غلج بر یوز و دکری خوش قحو او و غلج در
 لغتایه بکزر غلج ن قر با لجن غلیو اج د و لنگ دکری قوش در غلیو آرمه غلیو آزه
 مثل غلج بمعنی غلج یعنی ناز و کشته و بمعنی و ن یعنی او جانو الکت زد الوتبی
 و غزرا د مثل غزرا یعنی رو بیسی او غلی دیک در زبر غزور و بیسی پدیو لیر غمز
 کوتی او سینه نترنگ عینت حصیر قش که آندان جوال و ر لرو اول جواله
 دخی دیو لیر عینت غشامشک معنا سنه یعنی بر سیاه نسنه در که مشک قمر غلج
 او غلج غینه نقتلو بلک غنیو آواز و کور لندو العین المفقومه حصار
 تو ز غزیدر غبازه بویندرفی و صبان دمرفی و او کدره غت بله و غلج
 که غنزه غلج دیک اولور غذا کونیدر غذا ذال اولک فحیه سیله جود و نندو
 فارسی در بو دیک در و دال اولک فحیه سیله عربیدر بر شش در که آدمه
 و آنده اولو او ز دیو لیر غزه تک جمع در غزده یعنی خایه سی شمش و صبان

الغیر المضمومة

قوشی

غزوم که از لوله آن غلغلی غزوم در که اعضا ده در یی التندزه یوم نور و در به با مفتوحه
 دخی ذکر اولش در غزوم باد خایه یعنی دیکه بید ر بخور و سیر اسم شسته
 شده • دیوانه و پیشی رو چون مردم غزوم غزوم غزوم غزوم غزوم غزوم غزوم غزوم غزوم
 چار درق محوه معنا سنه در غزوم بیان قویین و بعضی آهوشش محزی • یولی آن
 شهنشاه عادل که کود بید • قوین شیر تران و غزوم • و صیبت معنا سنه در
 غزومش قوی آواز در که آمدن و یاغری چون اذل همارا اولور ترکیده
 آگوشی معنا سنه و قوی فریح دیکه در غزومه مثل موعود عبد رالذوق معنا سنه
 غزوم یعنی دیکه غزوم یعنی قوتلو آواز له چاغرب بغرا و درق غزومش یعنی
 خوش غزه کوک کور ملک و پختی جانور کور کور یوب که در ملک شنبوی جمال
 الدین • غزوم کن شیر و ازای شریق • تار و دآن غزوم بر هضم طبق دیکه
 به جنه جان ملول شیرا کی شناسد موش غزوم شیرا • غزوم شیرا کور کور
 غزوم دیکه در هندستانه اولور ایش غزوم از م و انبیه شمس محزی
 از دست میر شیخ خاب ارنجی بود • لعل و عقیق روید در زنجانی غزوم
 و انگ مکه لری غزوم شمس و کینه کور شمس محزی • بهج دانی که چیست
 زاده تاک مایه بی رهی و ماده غزوم • و از مسیله که اصلش اوله شمس محزی
 چو فرسید در بلورین جام • چون سهیل مانی اندر غزوم • و انگ مکه لری
 غزوم سینی غزوم بر تنگ لرد و بر آغادر که عطفان اکبر طبرک
 مردار قو و آغز قو شمس محزی • باد با دست او زند
 پهلو • شرم می ناید از دهان غزوم • عسبه مثل غزوم غزوم غزوم غزوم غزوم
 قوزی در بی کرگی در غل عبیدر دم فید که آباغنه اور لر و بوینه اور ولنه
 دخی دیر لر جمی اغلال کلور و بیج و غول ببا بانی و دیو و قیون اغلال غلام قول
 بنده معنا سنه و اغلال غزوم جمع غلام کلور فارسیعه قول معنا سنه
 استعمال و لنور آخو غلامبارا و اغلال نده میل ابدی یعنی ارباب لغت

تصحیح کردند فهم اول نور که باره لفظی موع و حریص و تپال معنا سنه اوله بونقلد حیر
 غلامباره و زینباره عورته و اوعلانه حریص و تپال معنا سنه اوله لغته اضموم عجم
 صاحبی لفظ باره باره معنا سنه دخی کلور غلامباره و زینباره غلاما بونقلد حیر
 دیو بیان ابلدی غلبه کلامغ بیشه یعنی الاحیه فرغه بعضله عققه رد دیلر اصنهار
 قلا و زون دیرلر و اهل فرس کچکله دیرلر غلته او قلعو غلو یعنی غلغل و غلغله یعنی
 غوغا و غلبه غلول لیفه رکه مابونله دلاکرا استعجال ایدر لر و انک الی عن مثل
عکب عیغ ناز و کرشمه و اورند و جوال غبار یعنی عورتلر فرجه سی غبار مرشله
 غبار کیشی بیشه و یاشن هس عجه آخلاق چکک که طر بیجی دیرلر و صوفی غی چاب
 معنا سنه غنجه حیت و غلبه غنوه او رچک و سومار و بود و کلری اور رچک کسیدر
 اما عقرب کی صورتی آری هلاک ایدر عقربدن بدتر در عنوده او یونمش و انوش
شمس تجزی بعد رافت انصاف و عدلش فتن در خواب بهوش غنوره
 و آسیاش معنا سنه غنور آلیق عوت یعنی اوت و ینک یا تلو عوت عوطه
 معنا سنه یعنی صورت مالمق و صوموی عوجه بلانوس انکی غوغ یعنی قوغ یعنی اکل
 قیون غور لکر غوره قورق شمس تجزی و رکینی یا لفظ او در باغ
 شهد کرد و نفرم در غوره غور با قورق اینی غور و امنه غوره ینق که قوزنی
 بله اوله شمس تجزی ابراز فیض دست بواستی و رکند بینه دانه در غوره
غوش قین آنی و بر حکم آغا جدر که ساز چلند آندن ساز زجه پین ایدر لر و سلج
الان ایدر لر شمس تجزی نو نور دیده میکی و دشمنان ترا نره بیده زعم
 بود حیوانک غوش و بغزای و آریه باشی و قیون قینی و صغرتو کی غوشاد
 قیون آنی شمس تجزی نیاس پاس نواندر کنا مشیر و پلنگ گندشبان شبان
 از نی کلر غوشاد غوشای بسی شمس تجزی خرد گشته بیای که اوقنا سکر که
 از تو کشید چون غوشای و اوزم میلقی و صغرتو کی تیر لر غوش عبان بینه
 یا لجی رودی لغت هنگامی یکی شماره بود سوهی و بره از اده بود شد یکی

ما به درون بگرد غوشت بود زنی وکلان و جو کوبشست غوشتیک او کند
 غوشت بر دروغ خاندن و بر دروغ غوشته مثل و قین آغی و نغرای باشی غوشت صوم
 طالمق و صوموی غوطه مثل غوشت کله جن عربی حمامه معنا سنه غوک زبغه و او قشانه
 غوکال هم دور و هم جمع معنا سنه استعمال و لنور یعنی قریغه و قریغه لرغول عربی در
 ساحه الجن معنا سنه و هر من و دیو بیابانی و قیون آغلی شمس خری کا چون
 غول در بیابانها کا چون کوسفند و برین غول طرخ اولدی که غول بو بیابانی
 معنا سنه در کجی غول قبول معنا سنه لغت پهلوی در خوازمه معنا سنه در غولین کوبک
 غویه بایق و طور زیمه غویه زول یا یغله باغ چو مرق **باب الفاء المفتوحه**
 لغت فرسه فایله یا یله با آرا سنه تبادل وارد مثل اسفند و سپید و شیر و زرد
 و پیر و یکی و یا یله و آرا سنه تبادل وارد مثل آب و تا و کبر و کوری و بای
 عجله کاف بی مابیننده دخی تبادل وارد مثل انجک و کشک کبی و باغی کرب
 ایدر فایله تبادل ایدر لریاری و فارسی و پیل و قیل کبی و کاف بی تریب
 اولننه حیمه تبادل و لنور مثل لاژورد و لاجورد کبی کا اولوکاف بی حیمه
 ابدال اولنور مثل کوه و جوهر کبی و هاء منته مملو که هاء علامت در تعویب
 اولننه حیمه ابدال اولنور مثل بنفشه و بنفشه و بانونه و بابوچ کبی فاکر و دیکر
 فاء تعقیبیه معنا سنه کتر بودر که واوه ابدال اولنور و قرشو معنا سنه در فادان
 قرشولق و قرشوطوق و باز معنا سنه کلور فائر عربی در سست معنا سنه در لویجی
 فاجا ما عجزه قلان خما و یوقر و دیکر در فاج بدق فاخته او کیکه قوش فاخته غله
 فاخته کون ایواچکلی رنگلور سنه فاخته امده ایملر اولمش دیکر فارغ بوش و ایشی
 تمام بلجی دیکر عربی در فائر اسنک شمس خری چنان رسم عدری ز عالم بکنده که
 برخاست رسم تهذیبی ز فائر فائزه قنده فاء عربی در اسب ز برک یعنی یورغنه ات
 فائشک گرو و رک دیکر و قرغ فائشک فائشک فائشک خری حدیصه کسری زمانه
 در پخید چینی در کرم و عدل شد شنت فاش فائشک صر مسق انواخذند و اولن

کل نهانی فاشترشین حسن یوسف عم دیر لبر دار و در فافا عبیدر شول کس در که
سوزین فایله سولیه و ایونسنه و بد یونسنه فافا عبیدر کوجله بوکن دککری دار و در
فاغره اغزی اجمی دیر لبر دار و در فافا فیکته خسته تا ون و صینی و اجمی فافا عبیدر
فال عبیدر طالع معناسنه تفال یعنی اختر تکب گرفت یعنی ابوطالع طودی فالاد یعنی عقل
فال کوفالچی فالوزه یعنی فالوزه زیرا فایله با آراسته مبادله واردر و بالود تعویب
ایب فالوزج دیر لبر بیانی ذکر او نمیش در قام بر لفظ در که کلمه آخر نه لاجتی اولر زنگره
دلالت ایدر یعنی اول زنگره موصوف او لاکن زیاده توصیفنه دلالت ایدر مثلاً کبود
قام دیر شول که کو که میلی وله تمام کوکی اولیمه و کونه معناسنه و بگذرش که منظره معناسنه در
و یعنی دین یعنی بونج و اکثر ناس او رهنده شایع ولان اولدر که بوج معناسنه
ایچی وام در لکن فایله او مابینده مبادله اولدخندن او تری فایله در ایش
استعمال ایدر لرفا نه بچوی در که بو یک فاکت آنخلر بارملو ایچی آنوکله بار لبر
شمس تجری سزا و زانهدن آران در میان های چوب چون فافا و در آن لاشنه
صوطلان بچوی در و چوال و غزالر آنخلر لندن بر کتدی بچوی در و چو آردنه
تو نمان مند کدر فایند یا نیر لفظندن تعویب و نمیش در یعنی بسکری بندر و وفاندن
لفظندن صیغه مایه در فاد اینها اول اولدر که آنوکله دیر لبر فرزان چکی اولور
طاغده چوق اولور فافا بزمش و بزمش و بریه کلش فافا بزمش فافا بزمش فافا بزمش
و قیمتی قناک ختا فکک بوار سق فافا بزمش آن که الوب کس اولور و در حق فافا عبیدر جواب
ویرمک معناسنه در ارضی العالم دیر لبر یعنی عالم جواب بریدی دیکدر در فتح عبیدر ایچی
معناسنه در و در یعنی فافا بزمش مثله فاعل مومک ایچیده بیان تپلا خادر که بزمش
بلیته دیر لبر فیعله مثله فاعل معناسنه آنوکله قتل بولر لبر و موم فیکس کسر لبر
خ مشهور بیدر راه واسع در و فافا بزمش شول اریکته دیر لبر که اشکینه یوزنده اولور
و توان ایچندوی اریک در و او زم در فافا بزمش محل آنعبیدر فتح فافا بزمش در فافا
موم و در عبیدر فافا دخی دیر لبر و توبره فافا بزمش سبب ایک عریجه ماهقا معناسنه در

فم جنبل چادری عربیدر و بزرگ معنا سنه در و ایکوشی و بر آلو طاغد رآنده
 صباچه دکن او دینار و شکر چین معنا سنه در یعنی بر بزرگ سن یکی چن بر
 آنچه بغل در رخ سپاه ساچله چی و قن آن کوله طو تر ل فدا م یا شتی فدا کب
 اصل و قانون معنا سنه فدا کب مثلا فدا رک تیوار دنه تو نمان مندا و او نی
 یخلی در بر بر آغا جدر فتر شدیده توه و رونق و فروع و دولت و سیاست
 و طراوت و بر اشتقاق فم اگر و وقارشو و یوق و تحتین لفظ ایچون دخی
 کلور یعنی زاید اولر فم ترک و رک و بر باد شناهک سدر فم برین لرو و مزاج
 دست آن کیکلگی بایلق معنا سنه فراختر ایچکلمک فم ارون او اقی پذیرم
 و بول سنه و بری بری آردیجه و کبر و معنا سنه فراوان مثلا فم اروی کاشه
 فراستوک یعنی فراستک یعنی قریغ فراسته کرو و رک یعنی بیستک فراستک
 تخفیفله عربیده و فارسیده استعمال و لنور لغتد عربیده جو ا یعنی فکب که
 فارسیده بجزی قنادی و چیز تک بزرگی فواش عربیدر رانک تشدیدله
 بری بیستور بیاک ایدب و و شیمه دیر لورم انسا بویله قوش و انسته دیمسی
 و عارضی و ترمیمی اولن کمینه دیر لور فراستک یعنی فراستک یعنی قریغ فم ارون
 مثلا فراستو مثلا فراغ عربیدر یعنی فراغت یعنی و از کلکک فارسیده صوتی اول
 و خالی بیر معنا سنه در محس جزئی بیکدم فراغ نیست لغو راد رکش ابریم
 انکه بر سر او بگذر و فراغ فرخوی آتی یا خود مو عمل یا آنگ دکلای تو یخو در
 برنجی قوشند ندر فم ارون و سنه اولان صوتیاش فراوش ارم مصدر در
 او نیمه معنا سنه فرا مش مثلا فراموشی او و متعلق فراتق توه قولق دیکلمدی
 جو انجدر که ارسالک قلا و زیدر سیاه گوش معنا سنه در فرا و ترققان
 زنجی و پروازی مجبور العارفین ده دوشنیک نسنه در دیمش قرب بر اولو
 ارمادر قریغ عربی بیان فرنی مثلا قریغ یعنی بر پرم قریغون یعنی قریغون که

بر مروف او پدید رفت بزایشی و او یک آغ فرخ آنخو روی فروت پیر فرخ
 یعنی بومش توجه شمس خیزی شاه آفاق شیخ ابوالفتح عقل بادای او بود فروت
 فرخ عربید را جلوتی معنا سنه در فرخ الباس بیلوینی بیوی آچیری و کس زن فرجام
 عاقبت کار شمس خیزی چون فلک ماه اوست نی آغاز چون تهنالک اوست
 بی فرجام وفایده و برانسه و صکره ایچن فرخ فرخ نصیب فرخ تو تلو
 و مختلو فرخ کایک واسع معنا سنه شمس خیزی بود چه شمس سوزن پچشمه اعراب
 زب بلوا و عن عالی بدین فرخار صارتق ساج و چین افکلند بر شوک اسدر
 و ترکستانه بر بخانه در و بت معنا سنه و ایدر که بر شهر در آنده مهر و مجلبه
 جوق اولور سبت بوخار در ماه و یکان بسی چنان شهر و مردم بنیدر کین
 فرخاش آشکاره و جنگ و صواش فرخاک بمعنی فرخار و او دش ساج فرخ
 رانک فتح سبله و خاک سکونید و آفرند چه عجم چیل و غایتده زشت صورت
 شمس خیزی دشمن اریب و کند چه غیب غیب خوبان هم فرخ کند
 فرخته حلوای قطایف و پرا و زرنده اوزاریم یا تور سوزنری قوش
 حلوای قطایف فرخته مثل فرخ زشت صورت فرشته آواز فرخنده
 بمعنی فرخ یعنی مختلو و قتلو مبارک معنا سنه فرخو باغ بدامی شمس خیزی
 شاخ ذرا حل کوه آرد بار کمر بنام گفت بود فرخو و ککر در فر دای این فر دادم
 یارن بی فر دایینه مثل فر دای شب یارن کجه فر دم و لنگک معنا سنه فر
 شطرنج فر زینی فر زاده حمیر زوالی بی فر زام لای تعلقو فر زان حکمت و دانش
 و علم و بمعنی فر زین فر زانه صاحب حکمت و دانش و اوصلو و معتبر و قتلو و مبارک
 و اولوش خیزی شاه آفاق شیخ ابوالفتح خسر و کاروان و فر زانه فر ز
 بمعنی طرف فر زوق عربیدر حمیر زوالی بی فر زان و غل و فر زان و چین که دیعانا رانک
 کتیمه فر زانک و غلنی فر زانک کوکی بعضی فر زانک و فر زانک و فر زانک زای عجم
 فر زانک و چین فر زین شطرنج فر زین عربیدر فر ساری تو تلو دیو و فر سود الفظیل

صفت ام و وصف ترکیبی در و اوجی دو تنش فرسب فکر و تیر عصاران یعنی نیک
 در کی در که آنو کلمه باغ جوقرلو و قیونک اوست قانی دست فرغ یعنی فرسنگ یعنی ترلیغ
 فرسنگ یعنی فرسوده فرسنگ اول ایکی بیک آدم و آئی بیک آتیق در عیب بیس فرسخ در
 یعنی فرسنگ لفظن یوسیل ایدب فرسخ و برلر فرسنگ فرسنگ نیشیا خون قندان
 میل فرسنگان مثله فرسوطون بیوک قیاق فرسب ترک و حمل انجی فرسنگ
 قریغ فرسنگ مثله فرسنگ کیج تیشش فرسوداشنش واسکنش و دوشش و دوش
 شمش خیزی جمال دینی و دین پادشاه کشور کیم زهی محمد توست بیس فرسوده
 فرسید و ردکشان شب شاهک بر اضلی آیدر فرغار عاغه مغزیده آئی نکر اسدر
 فرغار صولت و طوائش و اصلش فرغان بر ملک اسدر آنکه فرغانه ویرلسر
 فرغانه آغشته معناسنه فرغانج اوزم باغی فرغ صرسق فرغرا و اوجی از ملک که
 ارما قلدن آبر بر جوقرلر شمس خیزی کرم فرسیتی نیاید زابره کار قلم نیاید از
 فرغره فرغند مشق کیم نه صلور سه فرور در شمس خیزی باغ عمر امبا و فرغان
 شاخ نخت تو امین از فرغند فرغند آریه ایلد خدای فریشق ائنگ فرغوشل
 فرخ یعنی باغ بدامق و کفر فرغول باشی تاخیر ائنگ شمس خیزی اگر ز ولت اید
 باید مکن اندر رعایا شه فرغول فرغوی طغانه بکر طغاندن کچرک برنجی
 قوش در برجه و تیر او اولر شمس خیزی ابواسحق سلطانی که باشد کرم و عادل
 دانا و خوش خوی فرود آوری کردون کرک انرا اگر عیوش دهد بالی
 بغرغوی فرغیش کرک اسکیوب صرقن یازده لری شمس خیزی ز دست
 یا کر شمس ابرلان جو بدین بیوستینش که بر خاک میکند فرغیش
 فرغرتیه و جیل و کتک فرغور مثله شمس خیزی زینت در هوای ملک تو
 نیار که در شاهین صید فرغور فرغ کوزنه فرغون یعنی بر برم فرغی مثله عمر بیدر
 و بنفشه فرغون عیبیدار دویته ندر فرغ عیبیدر بیدر در آکی سنه فرغان برلر
 فرغس بر ملک اسدر و شنگ آنده اولر فرغندان شنگ کونیدر عیبیدر فرغان قلع

فرکن سوار دخی و یکی قازیش اهماق شمس خیزی کسی که رویشنی چشم او نه از رخ نیست
 همیشه باد و چشمتش سان زه فرکن . فو که کند و سیل بوی که بوی قازیش در
 مثل فرکن فرم ایش آفری و غصه و فر و مانده کی از غصه یعنی غصه در معاد قلوب فرمان
 بویوق فرمان سردار بویوق دو سج فرماج آغاج میرانج فرمیکن غصه و شیدا افکنک
 مثل فرموده خدا کنری بویوقی که فرایض اعمال در فرموش یعنی فراموش فرمان یون
 بویوق و فریدون او کزنک اسدر فرمانا اصل سکر و نادان فرماناس این عدل
 غافل یعنی ابله و نادان شمس خیزی در آنکه جرم تراجمه مانی شد خردنا شد و مدهوش
 آسمان فرمانس و انغزش و آغزش و قی از غنوع معناسنه فرمان علم حکمت فرج حال
 چو کی و آن خوره سی فرجام عاقبت کار یعنی انجام فرجک آغری صق فروار مرکب باز اوی
 شمس خیزی اگر عدل تو بودی بهر دیار کسی ز دست فتنه نه رفتی رصفه تا فروار
 فروان مثل فروان یعنی پروانه شمس خیزی همیشه تا که ز نسرتن و کمان بود زینت چمن
 موسم ادهشت و فروردین و ایوک کچی گونه دیلر فرودین مثل و د بویوق شمس خیزی
 ز یاد خلق شد در باغ و بستان دم عیسی بود باد فرودین فرود بان خرمه سرفه
 که بیلدیش کوندر آسک کلو رتولیم اهل قنده معلوم در فرور آنک سوسید و هانک
 سکونیله که نفس کلید در هاء علامت ککلدر عیبیدر و فاکند کسرسیدم رخ لغذراتشک
 و خوشنش معناسنه و هوشده زیاده کک فخاله رشم خیزی بعد ازین در ملک
 انصاف شاه طلمر ایک موی نگذار فرور و سایر معناسنه فرهاج کولک چابکی و بلخ نکلکی
 طالدر مری بر بجه علیس دیلر فریایغ مثل فرحمت صنفه ماضی در ادبکدی در عمد فرحمت
 اسم مفعولدر اوبلش معناسنه و کوز و کوزا و کوز نور ام اولش معناسنه شمس خیزی
 طالما نرا از جهان کم کرده دشمنان را در بلبل فرحمت فرحمت جاذ و لوق شمس خیزی چه غم
 اگر کدوشن جاره او را به بحر راجه ازین تک فرصت فرحمت ادب عقل شمس خیزی
 جمال دینی و دین اینهمه وارد عطا و فضل و رای و عقل و فرحمت و معنی فرهاج فرحمت
 اصول و فرهند معنی فرمند فرهند معر و عقل و ادب شمس خیزی بدین صفت ز سلطانین

که کرده است افراز تجارت و کرم و فضل و دانش و فرهنگت فرهنگی معمیر را و غلبت
تعلیم اید قره دکلمش فری آفرین و تین معنا شمس خیزی سایه که کار ابو اسحق
روح قربی کند بر وی فری زیاد مد دیو آغلمش زیاد مد دایر بج فرید عربیدر
یا کنوز و بی مثل و بگانه و در یکانه معنا سنه یعنی صند فده یا کنوز اول بجو فرید و ن بر اد تپاک
اسد زانگ کسر سیاه دش اعت دستی اگر ماری اول قتل المش رو حکمتی الذن المش در
و بر مع مکونه با دشاه او کشور و بر شهر کاسد رو ضلالان و زده جمع الوقی فرید عرب
و کبر و نا زلف قریضه عربیدر فرموده خدا معنا سنه یعنی حق تعالینک یور دخی و در پیدا
ایک معنا سنه قریه توفین و لعنت و قرش و بر مک سومک معنا سنه زهی کالی حسنت
شور چین کوی شکلان بر فریه کن و فرا وان کن فرم دار و چیل و ایک فر ان شکه
یعنی زشت و کریم نظر شمس خیزی بیش تا که م دصالح و یک کند دوری ز نوبت فر ان
فر دخی آج بر اود ریورک نخ سنه نا ف در کتابه بوی دی بر یعنی اگر د کلری اگر شمس خیزی
مخالفان نهنت اگر خو ند عسل شود ز غصه و غم در مذاق ان بجو فر ز فر منه فر عده مخ ش
کی بر اود رنه بلوشور سه تودر فر م ز ا و عربیدر و ز ا بجیل دخی جا پدر رغصه معنا سنه
فر م دار وز بشت تافش خیزی باز دار دیا کی اخلاق او اهل باعت را احوال فره
و را اشک فشم که بگ و رونق ف که مقل و بویک سوری آت شمس د بجو که رغصه
میل ایلی ک سپول بر ر قطونا فصیله یعنی فصله یعنی پویک ت سوری شمس خیزی بر د انعام
شیخ ابو اسحق هم فصیله خوار و هم وسیله و انجمن آه ایک و اتنال که م ضم مذانی شمس
شبه و مانند و هم مشکل معنا سنه اود تشبیه در اسم آفر نه لاحقا و اور ما ف ش دیر ماه و ل
معنا سنه چنین گفت رستم که ای شیر شمس ترا بزر آیند باید شمس و شم معنا سنه دو
دیند طیلان نه دیر له هیای عربیدر را وز م جگر دی فصیل عربیدر بکر ب قطر عربیدر خیم معنا سنه
فر بست فغان بنگر فغفور عربیدر باید دش مچینه دیر ل جمعی فما ف و فغان طیلان موس
بغرت یعنی شوک که در که عوز کنک خیمه کن بله و راضی ولید بک خیمی مجاز ف د له واضح مخلاس
احق فغند بجو وق و یک آن باد بای آتش اهل که بخواه بود بجای فغند فغوان

بخالد بن سوز سوزیکه قادر او لیکن قطع لاف فوق عبید مرو فدرد و شک مفاسنه
 غنی او یماند دیو یعنی نصابه مالک و لبس چی فوق کلور و سویچن بره دیو را چی فوق کلور
 و دیش کوک آر قه اغز سنه دیو لو و بر نوع قیونک سدر و خیز نیر ایک فیتا ر شاکر وانه
بقیا ز مفاسنه فکا نه مدر قی بیموت دشن و غلان و کک بق بر تک فکا حق فلاته بسنل
فلات بیا بان عبید ر چی فلوان کلور فلاخن صیان که انکله طاش آز لر نخ خز ی فرو داز
از کردن ز حل را غلامان با حمار فلاخن فلا و ده بوده فلا دش نخ خز ی بجز دجای
تو باش نخ چوم هدیان بجز نمای تو باش حدیث جمله فلا و فلان بر آق کو کدر عز عز بند نا
دیو لو فلا سک معنی فلاخن فلا کلید و فوق حلقه سی و عز عز فلا بر م در که ال و آق طومنز
او لو را ول مرفه بشلا اوله مفلوج دیو ر فلان آباد کاز فلا فوق حلقه سی و حلاج آل تدز دن
بر آل تدر فلا نمشه فلا و بنی چک کوی شمس خز ی خمش تعود دست بر دن ز فوق دینا
عز دش شود کا پنج اره و طورد فلا غدا و چی بو کشت نسنه و دیو را یر چی شمس خز ی
جیش نیش و تاز نایه جو دید بجه داز سرد و صد فلا غدا فلان معنی فلاخن کک با و بجد
بر شهر ک سدر فکله آخر شوق عبید ر فلعود معنی فلا و بنی چک کوی فلا سک خز ی
که مرو ف نسنه در شمس خز ی کرا چی شم توسوی کلمه بگذرد در بیش ک سوفند کدر
خون شود فلا فلوان اوده طیمان نار و ز نقل و معه دون اشفا ایون و ککل فلا طرح
خا ون و نا ز و نعت و دبه و شلوار رنیدی بری یعنی اصیق و بری و کلب فناور
شلوار اصقوری بری و چین قز بند بر شهر ک سدر ر حق جمله دیو و ز اندن مفاسنه
عبید ر چی فنون کلور فلا ر فلا بوده سوز شمس خز ی چم کند با توجیله بدخواه پیش مخز
چم قدر و ار و خذ و در یک چقور فندل طز قز و فوق فند مفاسنه فلا کلیان فایده
و کرت یعنی بلکان فلا شیل آخ موردی و فندز فلا کدن مخه مفاسنه شمس خز ی
مملکت دای تیغ کردی پاک از سود خالی فلان فنون فلا بر م ضد را ایجاد دیو لو
و ماند کی دیو دیو را آصل فاری دی تور بیل و لش در نیو فلا مفله و آرام فوق شمس خز ی
ای بش مفاسنه فلا فوق و فلا دی کلای اود در که منوه یدر ر لر سور در ت معنی

صورت

و گوید که طوار آلتی که در لرزه مثل نمک کشتی که کورگی میار یعنی شغل و بار مثل
 شمس خنری بجز مدح ابوالحسن محمود ندارد عقل در عالم فیما و فیما و اول و یک در
 رخ یعنی در بوشکور پس این داستان که گفت ارضال ایریسمه و بی و سینه و
 سال یاشن تکلیف فی شلمه و آت سوزنی قیج یعنی یکت تشریفش سیل باقی بر دم
سرخشت فیلسوف ذو فون یعنی خنده ماه اولن کیش فیلمو سن اسکندر ذوالقرنین
آتابه اویدر و بر قیج طاش در ایدر که بر ساعت بخومیده تیش کی در لوزنگه هر یک
ای کینل در فلواوق بیلکچ در یک در تیلکول توزق تیشی و قدره و دکلی سازنی بر لوز
صوبو بر لوز بر قیج قرح و شراب باب لغای کلمه قال هر سنه در اول کسکک و
طفوق کشفوق معنانه فترک ترکی قیش لرید و دو المعنانه تیشی خنری علی حرج
در شکار کفش بارها بسته اند بر فراک تقنه تزقنه واضطرار و بلا و آرمایش
عربید رجعی فن کلور فحای بستله فدی یعنی بر سنه بر سنه بدل و بر مک و بر سنه بخون
قربان انمک عربید راسی فدی کلور قرانم تیشی و سوزک که ابریق انزونه نور که هر سوزنی
سوزوب صانق اوله و ششبه طیج عربیدر فرج کینک نول واس معنانه فرخانق
کینک لک فرج دستای کینک یعنی با کیشی فرزاز یوقش و یوقش و قوش و سوبک
سنه و جع اولق معنانه و تخمین لفظ ایچون کلور فرزاز آرام در یوقش و کور و کور
فرزاز کوزیر فانه فرار و اکنه فراس تو معنی بر سستو یعنی قریح فراسنگ نکه فر و فرخان
زنجی فر سب کوزی طار و کوزی روانه که قبوا سینا بندیز و قیوبک یوقش و طام و قوشی
فر سست فر سبک یعنی تخمه و صیفه امر در کوندر و یک و لور فر ستاده کوندش فر سست نکه
فر سبک کچ ایشن او زمه و آوجه فر سست مطلقا مک و رسول معنانه فر سبک او زمه در سبک
و فر ق و فر صا و توت د دکلی میش که کیشی بی و طلوتی و لور بخیر در لوز و بریدر
فر ق و اوغلا غلج بلخی فر فر و کمان مثله فریز عربیدر بنفش فر فر نو سنه متوجه در کیش
دکری کیش در فر سبک او بان و طبع بلخی و قیج کوهی فارسیدر عربیدر فر نکه یعنی فر نکه فر سبک
اسم مصدر در فریقان لفظندان آدریش معنانه در والد فر ق و عشوه و ششبه و مدحوش

قران کچی معنی اصر مما یغ
 و ان خال ترکی یوقش و قد کیشی
 عن جمع والا غلج سوزون

و کلمه بویک آنچه در وصفه امر و وصف ترکیبی در فریدون ارتق معناسنه و در پادشاهک
 اسد رنتم که مفتوحه ده و پنج ذکر او نمش در فریدون ارتق ذکر او در فریدون ارتق
 و تخمین فایک فتحه سیکه دخی لغت رنتم ذکر اولندی و سید در بعض جمله سید
 تصحیح امش در و تخمین لفظ ایچون کتور لر فریدون یعنی فریدون ارتق او تی فریدون
 شبهه و لغت یعنی لفظ ویلان معناسنه فران یعنی ذکر که معناسنه فراده ارتق فرای فریدون
 لفظن امر و وصف ترکیبی در و ارتق معناسنه جزه هاء مملو طه اید یعنی هاء
 آهلیا که بر وزن نه دار و بر کین آدم فستار یعنی افار یعنی نیلار افار فیلسدی
 و تخمین بی و نام طونه فان بکن نیچاق بلر و فان یعنی افان یعنی حکایت
 فریدون بالقی بختی و باشن مخفی فیسطاط دریم او که کوچکنی ترک او ایدر که
 بکمد اولور و نشک مثل و حکایت فشار فرادون لفظن اسم مصدر در و
 امر در صفت و صیق دیک در و مصدر معناسنه دخی استعمال اولور فغان شمن ابله
 فغان نشست فغان یعنی فغان و آواز و نفوس فیفا رشا که درانه فکار یعنی افکار
 و کرم و تشویق فکانه دوشنت او غلان شمن مخفی عجب که دیش ملک در ارحام
 مکر و نیست مانند فکانه فکله خلق آرا سنده ایش اری اولور که خالق ایدر که
 فکله کاف تشدید بله در و شکر کاسیدر که بکحل دیور فلان ز طه ام قسمندن نسنه
 بیغلیجی بزور و دم معناسنه و بکحل فلان تک فله فلان بمعنی رنگه ران و کلمه صار و
 بو یار لر و تشکونانک بر قسم در طلات بسبیل فلات معناسنه فلان حه صکان مفتوحه ده
 ذکر ری بجزش در فلک طایح اذکی و مجوسیل یعنی اوده طیلان کافور فلیسوا رض العقل طوره دخی
 لغت یعنی هاینه فیا او او کی بریدر فیا دریا و فوج خاتون فیا که نمک صیغه مبالغه فحکم
 مثله فیه کب قالب معناسنه و او و سندن فار کور ری که رنگ مضر مشک از کج طاش
 و طباشیر دگرایی بلق مضرست طابون و ضابطه اجمالی در که کتابلا اولنه اول کتابلا که بلبرنه
 دیور کما فحست دیور و کتابلا اولنه دیور هرین مثله فیا و مثل فیا و ارتقه رنگه یعنی
 کوی معناسنه فیا برایشه شعول اولق فیا و ارتقه فیا و مثل فیا الیشک اولی یعنی

نیال

پروانه یعنی پروانه مظهر فیروزه یعنی پروانه یعنی که بر صیغتی طاش در موقوف قبول مفید
 و عاز و نام پادشاه کوزنیش برزدن و کلزدن کلان آواز فینک چنبل در موقوف
 فینک معنا سنه فارسیه بیک در بر لوشن خیزی آباشی که بدوزی برور کین مضاف
 بر آسمان مه و خورشید را بیک بیک فینک کبک طاشی که طیبیدر اکا جرحه نشود در لیر
 رینه مذکوره که آنو کلمه طاش لرو شراب مدردی و انج کورک **باب الغاء المضموم**
 فنون دقیق و طیز و طعن معنا سنه فتور سستک عربیدر حقیق کز لوجه سوز سوز سوز سوز سوز
 جراتی که و جواغردک و طلق معنا سنه جبل طرب و طیق و اخطق او ایان کی خزه انک
 و طعام قدم عاقبت شمس خیزی که کند دارای دوران تربیت کار دانش نیک
 کرد و با قدم **جرات** بر موقوف را معانک بعد فراتمه بشکل بعضی کفر در در فراغه
 قلم بیک شکلی فرجه آتی و یارق عربیدر فرزد مشتری بلاری و سبزه تازه و دایما
 آبدار اولن سنه و صوا و تهنده اولن سبزه شمس خیزی کسوت عجز ابواسحق را حسرت
 از نیج ابدتاری و فرث و فرس یعنی زبان فارسی در فرشتک جبه العیب یعنی اوزدم است
 مشکک فایز سنه در فرغالشی تا خیر بیک فرغون نموده فرانس عاقل و قی انعون فرنج
 اغز جوری شمس خیزی آبخنان مولفند در بیجا بندگانش بخون دشمن تیج که خوشه
 برور که دلاب همه در خوان نمند تیج و فرنج قرون موقوف ترکیده و مشغول در تیج
 امکان بشک بر و آشفه معنا سنه فر و آشفه قرون آبی ای ای که یعنی تواضع ایدان
 که قرونی تواضع فروخت فروختن لفظند صیغه ماضی در صاندی دیک در فرود تیج
 فرور و داست انهاء آواز و هو سنه تک کبجی فرور نور و صیایعی اشق و افروض
 لفظند صیغه ام و وصف ترکیبی در فرورج یعنی فرجه فرورند و آبی ویا کبجی فرورنه
 طوق فرورج آید کلق و الود باش و زب سب فرورما و عاقل و یورش فرورما لقی
 مایه لوی یعنی دینی و بی اصل فحوار و جری و و حخته یعنی هم آمده فرور حخته صریح و طاش
 و صیالی و یورش فروریده فرورند و عاقل و زب سب شمس خیزی تا که باشد معقوف باشند
 بر در خور فروریده قرون آرتی شتره طوکش و سونیش و سونیش سبسته سقاط

دریم و فایه مکسوره ده کپش در و بویک حاد و مناسبه و شمع مصر عبیدر اشکاک مثل
فسوس منی سحره کرفتن یعنی مسخره یا لبق و طنز و تشبیه و اوق طوفان سنجر و فسوکاری
خردیدل اشکنش و مکر فسون مکر و حیل یعنی فسول و قوه معشوقه و دوستی نازی
با دیر بستر عکار بخور دور از نیکو راه دیاری و قوه فرغانیان دلخیز بخت مناسبه و رو
ما و راء التمر لغتند و مسته و مناسبه در و بچو بلورده اطلاق اول نور قلمه یعنی قلمه بوی مغلده
سوه قویع کشی قلقل استی و تدر که بیز دیویر عبیدر قلمه سدا غزوی الکر کشیدله دخی چایزدر
قح اذیت و دیکه مناسبه و اول تشش خاییم دخی صفت واقع اولر و موصوفه اطلاق الخیر
یعنی خاییم تشش کسبیه دخی و نه دیویر تشش نازی اینمان مولعند در میجا بند کاشتن خوان
دشمن قنچ و هم قویع کشی کسک اشق در قنچ سبیک فندق مهوف عیش در قابلا و اور و
تکریده دخی مستعمل در سواد اعتماد و آرام و آسایش و بنا هیدن و فریفتیدن بفتوز
دیویر یعنی آلدنری و دکلدنری قنوک و کتوک حواق ایخوق عبیدر قوتیه یعنی قوطه
تکریده دخی مستعمل در جمله بلد و نزلر قوده انکامک علییه سی که توباید ب قونج دیویر
قور خاک رنگ و مور دکدکری رنگ که بنفشه دخی دیویر قور دکال حشمه ستمه رنگ
کونلری قور دیال منله قور دن مماء قور و دین قور غلبه و یورک آغزی اوزان قور قنچ
آواز تشش نازی زرتس زهره مزاج آب کژد کور با سمان زندان هم کین قور قوزان
قوز آغزی روسی قور قور لوج که او غلبه او نوار لر قور کان یعنی قناع تکریده غلط ایدب قوه
دیویر آغزی طبعی شربت قنچ قور دندر قوزل فیک دکدکری صغ علی در و تعلیه قوه قوزل
بویا که طبییه قوه الصبح دیویر **باب الحاق المنقول** حق بود که زبان فارسیه
حرف قاف بوقه زتمه کم کتاب آئنده ذکر اولتش در که بوزبان ظرافت و سحر حرف بوقه
سئول لغتکه قاف که کاشتن در تقض اولور سغیری دلان منقولدر یا خود غلط عامه
قبیلند در و اکثر اعلام رجاله ندر بلکل که قاف ساکنه آفر قنچه ادا ت تیریدر هر طبعی که
آفرنده هاء علامت و له توبیل اولونسه اکثر با جم قلمه اولور کاه اولور قاف ساکنه دخی
قلمه اولور مثلاً بنفش و بنفش و بابونه و بابونه کی و بونه و بوری کی و بیده و بیدق

قاصد شوق که حیوانات آباغنده اولور فایله عبیدر آورده یعنی اعلان طهارت کون کونکن
 کسن خاتون پیشکاره معنا سنه قاور مضدره واکنده صوندرمه قاور اوله طوطوی
 و دیوار او زرنده نمور دن صفلی ایچون اتکلری اورتی واکری طمه دوکری واکری خاچدر
 قاور لامله قاج دیم یعنی قاون و قریور جلی قاور لمرفظدر که ناینده آقده باحوذایته قورده
 استعمال اولور اصداد در شمش خرنی بزگی جو قارکشت دو چشمش و رویش شد
 اخراوشد با زامرادی قار تم که قاور بر عیده دچی کی معنای بله مستعمل بیضا ایندی
 قار شوال سنه در که صوفی اولور رقیق اولور قار سیال دیرلر برقیق دچی قی اقل اولر
 قار خشک دیر لکاه اولر سیالی طیر اعلیه قیندر لر قویور استعمال اتکه وضظ اتکه آسان اولر
 اولر صوفی طیر و کوندن جو یاخود اکن ساحلده قور لر قور الیه بودی لر فارس صوفی
 قار اولر اعلام رجالند رانوری اگرچه قادن و قار و ن شود برور و جمال خافت
 زکم اف زمانه زمین خاک رنگش خم زمانه چون قارون بیاد در هوش هم زمانه چون
 قادن قارون اعلام رجالندر قار معروف نوش در و ایماصوله عید اولور بله معنا سنه در
 فارسیده ویر و از معنا سنه دچی کلور و قلیه قارخان قران غین بر نه قاف دچی جائز دین
 قازقان قاش بکش قاش قاش الفاظ ابا عند مثلا ابور صیور و کوی موی و طوقان
 قاصدیکه مکتوب ای و قصد ایلمی معنا سنه کور قالیق محبت او تندر اصله یونان لغتدر
 کفا القمار معنا سنه محبت بانده مشهور اولوش در مجتهد اعتقاد له محبت حاصل اولور دیرلر
 که قریبه کند و دینی سنه و کز زاکا فرمان اولور و قالیق بوعدن دچی روایت اولور اواج
 مرسیان بر اینی کی بر اینی اولور قاف خشک یعنی قوری و دنیا بی احاطه ایدن طاعنک اسد رفاق
 قوری آت که بصدقه دیرلر و میش قور سنه دچی دمولر و مطلقا قوری سنه قالیق معروف
 دارودر قالیق چغانه بکزی بر او تدر قاقم بر کوچک جو ایچدر در سندن کول لیدر لر بودر
 آنی اولور قاقب لامک خسته سیکه کالبد معنا سنه یعنی آنی و سایر حیوانا کظایر بدنه قالب
 و نزلر و کتب معنا سنه قالون هندستانده بر جزیره نیک اسد لغت یونانده اولور دیکر
 و علم شخص در روایت اولور قالون جزیره سنه سکار اولور و سیما کنه اولور هفت

جوش در آندن بر قلعو با پیش در هر کس که ایندو که هر کز آنم و بر لری ایندو بر آنج همبند
 یو کز کور نور تبقی کی همیشه و لری ای قان کی قولدر و نشکر کی لذت لود و در بر کرم دینا ده
 اول بتن آنج اولور قالی یعنی جای که که دوشنور لر مو و قدر نکید و کایله تعل در و کلر نک
 معناسنه در قالی بجه تصیغ در حال بقی دیک در قام در لو معناسنه و علم سخن در قالی بونی
 بوسن قانون عادت و قاعده معناسنه در و حسابک اهل در و بومع و قساز در قتب
 بمعنی قات یعنی ایشق قبا او کی ایشق قفان و بر عمق معناسنه در کور و در لوقا قالی
 بتی یعنی حجت بقا ندر کینک قبا بویک تر از و عبیدر فارسیسی که با ندر بعضی
 ایندی که اصله فارسی در توریا و منش در قبا یعنی قفان بمعنی قبا و فتح بقیه هر اوتو یعنی
 قوق با پرود کرای اشکنبه یا ننده اولور ققت قت در ایندو بخش اولر هزار خانه درخی
 در لری قبیطاً با دهوا فتح کلک قت موری بو نجه قبا د کون در بر لری اوتد و عبیدر قاده
 خار معیدان و هم ایجا رسول الله دم بر صحنه ننگ ای ایدی قبا قور قورون اولر
 و بریزدن اوزمک و طغیق تنم ایدر لر دم قبال و زیزه قبال شمس خیزی زرد
 کس بود اندر زمانه بیک ندید کسی جو نیر وی اودر جهال صود قبال یعنی آدم
 طغیجی و زیزه بوزجی و طوغیجی فتح بمعنی فتح غالباً ترک لیدر که فاسیدر و استعمال
 اولور اولر که قبا معلوم بودی قور و در لری اکا دیر لری و آشته قلن ایشق که اشاعت سدر
 قویم و لاینگ اسدر در جنگ کابنه و اقلو قیل سقسغان قوشی بجه و بسی عورت عزلی در
 قد بوی و اوزن برنج و قفان و عجب و در ی بوزمک فتح بیال یعنی کوچک اسکر کعب
 که انوکم شرب ایچر لری قدام آینهک لوتی و طبلن و لائق و سعادت قدید توری ات قدیر
 بچونک ده پیش نشسته قلیم جو قینغی و عیینه جمع قدهما کور قرا بیه قوه قوق دد کرای بویک
 دیتی و کلندر و بویک شیشه که ایندو شرب منور و سوز لر صافی و پنچول عم دیازنده
 اولر قریساکر اس قرانوش دیو قور انا قریحی بعضی او زرد در دلقان بمعنی کرمان
 یعنی صیاح و احشام قور دمان کیکه ضرابی دد کرای او ندر بعضی کیک آیشخ در دلق قوشی
 بجز نشق و بر لری برک اسدر و قریساکم دار و در طیبیکر با بویک بعضی خمه و قریساک

واقع اوش در فرسیون شماره قریمان مثل ایچند بونان آغ پار لوری و چو چو مغیا سینه
قرین خوارزم لغتند نهار چار باجر یعنی درت آقلو حیوانات مغیشی قرمان مگنگ
 اسمد و شمر رد کر مک مغنا سنه قربا مصل ایچنده اولن ایچ یاره جکله وقلا قرینه
 او در بر بر شش در اعضاده اولو اما آغ سی اولمز بو چمن زمان نور رکیز قرینه قوش
چکله غوی قرطه تکله تفتان قرطه توزق قرخام ابرشیم وکلن که ایچنده ایک نوردی
 اولور قرآرا ابرشیم ایشن اشلین کس قرانکله تفتان ند کر بنی و ابرشیم طوش اوله
جنگ کونده یکور شمن خزری در مکره شمن ودل جوشن تفتان آن مگنگ خاس شند
خود تزانکند وقستان ویورن وآت تجالی جوشن قرینه سنگال قرین توت شش
 که برخیزد اولو برکی آق کی تروکی طتلو کچی کشی اولو قرین ابرشیم دن اولن سینه شس
بمعنی توت و ترسال رامای فسوره آر سلمان سوق سول سرمشق در کر پوشول
 او رخ دیو لر قسطا لو طریق ک عم او غلر نند ر کسنگ سدر که حکم لرایدی بونان
حکم لری ایچنده شهور در شش کدش قش و تیش قصاب آت صباحی و نای دن سنگنه
قصب آتش قصبه شهر اور نای و عورت با شدر ن ار تدکله ن دیو که عصابه لغظ دن
تخیف و خزینا و لش در قصد تیره و آخاج بدای قطایف مور طویا تند ر طولم
 که اتنگ دن اید ر عستان طعام نند ر عرب تانه اولم دیو لر قران ابرشیم سدر
 و بر قله در کیش بسی عم بمید ر دیو ر وایت اولدی فارسیده کر آن مغنا سنه که بعض
یولو ده بودن قینه زفت کچی سیاهدر عربیده طالک کس سیله و اولی قافلدر و فارسیده
کاف و تاک سکونیلدر در قرقان بر مچوند ر که جمع صوقول اولن مضله نافه در قطره دامله
قطری بر نوع ایچه در قطیفه آزوق بجران مغنا سنه فکاش قصدان عطار لر کاش مورانی
 و بعض اسبان بوجی طله سدر رقص قوشل جسل اولدی غی یز دیو لر قصص عبید ر شله شیل
 بمعنی کفایه و کچمه قغه کریمه و یکونچی و اولما نجلر قور قینا بجون دیو لر عورت لر لند شایه در
و آورد و مای دو کلای عورت فلان چو صوکاق و یطاق قلاسک صیان و صیان طایبی
قلاسک شله قلاس بر که بال کچی دیو لر و غرابانی و مغنا سنه طلاح اغز

قبر یعنی قلآن نروان ولایتند بر نوع صافونک اسد رخوازم اغند مؤنث
 معنای سنه ر قلب بگراچی و لفظه چی قلب در بیلر و سباجو اخی سی و ر حاله بر حاله
 دندر مکه دیلر و مخلوط اولن التون و کشت و لشکر و زبانی و قهر غنزلندن بر بنلندر
 قلآن و روسی بنونک اری یعنی بنول ازه دیلر که عوز تک مجوزنه رایخی اولم و روس
 معنای سنه طلمه صبار و صغنی قلبی تلای قلغج کلید و قیو طبقه سی قلغند بیچین یعنی مزاجین
 نمیشی قلغند لرا اصطلاحی در قلغند ایس قره بویانک یعنی در قلطار قره بویانک صوسی قلغنت
 قره بویانک کوکل قلغند مثلہ قلغل انارایخی که صونن برده بر وه آجی سنید دیلر و بر مع
 که و او یک قوشی و اگا بکر بر قوش در قلدر شتاک دخت یعنی انک تا دینای
 قلم معروف در قلندر اش معروف در قلو نیایام صتوی قلیم بر نوع طر قدر طلمه بکر ز قلمه
 طایب نی دیلر قلیمه یعنی با د امله قوزایمین قلم بر طعام در قلمه اولن اش بر ست قلمدر
 بخردی که دیلر مقام دکر قلمه قوج قنار طوا بر نوعی بر قنار بخجه قناریس قناریس
 قبیل انجیلر آشه توید قلمی جواج و بر موضوع اسد ر قنج ناز و قنج و دیم قلمی و بر ر خبا بنجه
 قراک یعنی ترکی قلمه مثلہ قند سکر قندها بر شیه اسد ر قنطار قنار قنار قنار قنار قنار
 که اید قرق بیکه نیار و بیکوم رطل در قناریس یعنی قناریس یعنی قناریس قناریس
 اوت و میش قوردی قنوخ هندستانه قنکاره اولن قنار که اسد ر قناریس یعنی قناریس
 قواد یعنی قناریس قناریس قناریس قناریس قناریس قناریس قناریس قناریس
 که ایچینه بیایع و بال قویلر و بر چی و قناریس دیلر قناریس یعنی قناریس قناریس
 و عدل و سیاست ایلمی با د شاه فی قناریس قناریس قناریس قناریس قناریس قناریس
 کاروان القطنلند تنویل و نمش در یعنی قناریس قناریس قناریس قناریس قناریس قناریس
 یعنی در قناریس قناریس قناریس قناریس قناریس قناریس قناریس قناریس
 دنه و بوی ماد ران دیلر بر او ندر و قناریس قناریس قناریس قناریس قناریس قناریس
 بعضی نقل ایله که کی طر قناریس قناریس قناریس قناریس قناریس قناریس قناریس
 قناریس قناریس قناریس قناریس قناریس قناریس قناریس قناریس قناریس قناریس

دیلر

جنگ کبابچه واقف قره زمان یک فراسی دکوری او در قرق اغج قالی و انا ر قرقه
 دایرینی قروان نام مملکت در و شهر بود که نمک قین بمون نسبت کشت قنسب صخره
 که قصاص کسب بر نم بر کسند اقلد رنگ قنقه سوسوکان یا روی قنقه حکایت افسانه
 قطعه پار معناسنه شعرا اصطلاحند که بیتیه دیر لر قنقه کری برا و لم طلی اولیه قنقه سی
 کی بر لوفدرو و عزیزی طور معناسنه قنقه قرح قلیما بر در لوار قنقه را قلیما لفظن
 تخفیف و کوشش در باب لغزه ذکر می کجش در قمار و حمله او ناسن اوین و هم مخصوص بر کوب
 اسد ر قنقه بل موقوف در قاف کجسته شیکه هوراوش در اما کسرا فصیح در قنقه بودن قنقه
 زفت در قمار لفظن اما که اولش در طیبیک محققری بودی قنقه آتش در اما
 ارا لغت قنقه معناسنه نقل ایلدر و کازو لر قنقه دیر لر قنقه اذک بعضل
 بر کجکه کدر در دیر قروان کوک کناری و شرق و غرب معناسنه و کوه قاف و بر ملکیک
 اسد ر و بمعنی قروان یعنی شهر که نمک قنقه کافر قنقه سی فقال فولد باش طرنگ ای در سینه
 علت او یعنی آذن قال اولور قنقه بها قنقه آت قنقه باب القنقه قنقه
 قنقه ای مثله قنقه معروف در کسند معناسنه جمعی قنقه بطور قنقه کسند قنقه در آن آفری
 قدوم صیغه مصدر در کلک معناسنه و در کلک که چکر قنقه قنقه قنقه قنقه قنقه قنقه قنقه
 الف غمدم دهان جوشن یا خود قنقه قنقه قنقه قنقه قنقه قنقه قنقه قنقه قنقه قنقه
 قنقه قنقه قنقه قنقه قنقه قنقه قنقه قنقه قنقه قنقه قنقه قنقه قنقه قنقه قنقه قنقه
 بدخوی ترکیب معنای ایدر قنقه ز ناز دیر لر قنقه معروف ادویه در قنقه بر کلک اسد ر
 نوقا کلک او غلیدر بعلیکدن قنقه قنقه قنقه قنقه قنقه قنقه قنقه قنقه قنقه قنقه قنقه
 هم یونان دلدرد ماه ایدی و عالم کشیدی بعضل را تیل لر لوط پیجر کرم او غلیدی قنقه
 قاف مفتوحه ده که اولندی و روایت اولنور که یونان دلجه فی حکایت کبابچه
 عربیه نقل ایلدی قنقه قنقه قنقه قنقه قنقه قنقه قنقه قنقه قنقه قنقه قنقه قنقه
 خونا ز قنقه کسند سبیله فصیح در قنقه قنقه قنقه قنقه قنقه قنقه قنقه قنقه قنقه قنقه
 اولوسنه دیر لر مثل عربلر ایدر لر قنقه قنقه قنقه قنقه قنقه قنقه قنقه قنقه قنقه قنقه

یله زه بنظر اصطلا حدو قطب برلو و پرکار دایره سنک او را تا سندی نقطه بیخ قطب
 دیو لر قفل کلید تسنقن آنرک تسنیقی که ترکیه و حی شایع در قفسن بر بو یک قش در
 هندستانه سنکو ز جیره سنده اولور مش ایدر که بیک میل نیشور سنک الی حد
 مقداری دلکاری اولور و دکلندن قویتر غمه بول واردر عری آخر اوچی برین او دن
 ووشر و بربری او زرنه یونجی کندوی او سنه چوا و نمکه بشیر بور سنه و دکلندن
 بر در لو آوازچو و قندلیرین قولله شول قدر صلکه بلندن او دبید اولور اول و دنی
 یتر کند و بلینیار و کلندن حتی تع بر آجمل این قوش برادر قشوک مثله قوشن مثله
 قوشن مثله قلم بر در بایک اسعدر عبیدر محرقلم دیو لر دریای قلم و حی دیو لر
 قلمقلان یا ش او تدر قلمقلانی او لیک کی بر قوشخو در قلماش عنق قلماش و حوا فراده
 وایش مندر بقال معنا سنه قلمو لیموق و بولمق بعضی شرحه قلمو لیموق و ایش در
 قلم صواللهی بر در لو آجی در عریجه اخلاصیه دیو لر او زرنه سوو و اخلاص منور
 قمری بر مروف قوشخو در قلمق نبر جیله هفت یعنی شول سنه در که آخری در اچی بر وانه
 یاخی و سکر می و صوفی انگله قویو لر قلم که و صکر کیه بکر بر بو یک بر روح پیا دیه در
 فنا خیمه کو کی قند بر مروف جانور در قندس قلم قلمو د هندستانه بو طاع در قوش
 آنرک قیون و نادان و جاهل قورا اوزر یک دلچله قیق باشنه دیو لر قویو لر قلمش
 ای قلمقل قوقو کو کرجن و توق قویق ف کلند بکر بر او تدر قول کاغذی معنا سنه قوش
 بر مشه و مرفن در قوش بلمط و ایل قوم تکلی و ایل طوملش قش قلمقل آنجل و طغلق
 که کو هستان معنا سنه و اور زمان **باب الکاف الفوقه** کاب یعنی کرب و
 عراقی کابلیج صیم بر موق خضر معنا سنه در عریجه چون با ستمق شایع و حاکم
 آن اوست خاتم ملک سلیمان دارد اندر کابلیج اما اسدی آبانک بر مرفن خصیص
 ایندی بر زینل در که اوک او زاینه اصا قور لکه ایچیده کو کرجن یا ورو لیمه و آره
 طریقیه قوشک یواسنه کابلیج دیو لر کابن نکاح و فاکت که قیزه و بر لر کابنه
 بمعنی شیم کابوس او خجوده آنر بیتی و جن معنا سنه کلور کابول قوش قلم یعنی بر که

قللق در بر و مطلقا قوشن هم و لغوی بر در بر کا بیلعهو آن که ایچنده ادویه دو کور کات و رآء
 آنه زده بر شکر کاسدر کا نوار تنه کردن کا نواره مثلک کا نوار قشله کا تان بمنی کات یعنی بر شکر
 آیدر بعضی ائیدی که آکسی بر شکر آیدر کاج جام نخنی شمش نخنی از تخش دل اعرای
 او شاخ شاخ آمد بان شاخ کاج و ستمه غناسنه که بر کسک آکسته نه اور در لر و بالیت
 مفناسنه که کائیتی دیک در کاجال فماش و آلت خانه هرنبدل کاج معصفور نخنی کاجچه
 مثلک کاجی بو لچ ایشی کاجک برادر زاده کاجینه معنی کاجچه کاجکینه سقسغان کاجکینک شال
 عقیده سی کاج کوشک و چاردق و غماشاکاه که بغلده پیر کاج کیر و یاس و کله کاج کوشک
 کا خوشتر معنی کاجینه کا حوال الاجه صفر حق که چکر که صفر حق در جرجان لغتده کاده کلاک
 و جماع اول نش عورت و جماع مفناسنه کا رایش و آن مفناسنه کاف جریله در کار کاف عجله
 ادات بمالغدر صیغه ماضیک آخره لایحی اولور بمالغ فاعل اولور مثلایه ورد کمار کی رت
 مفناسنه یعنی بمالغ ایله ترتیب ایدر معنی مفناسنه و آفریده کار کی خلاق مفناسنه کاه اولور که امر
 صیغی آخره لایحی اولور امر زکای غفور مفناسنه و آموز کار کثیر لایحی مفناسنه کا راقول
 ارغاد و ایش پلینی کار آکاها ان جاسوس کار بار ایش کوچ کار بان یو بیلدر قافل مفناسنه
 کاروان مثلک کار بان ساری یو بیلدر قوشی تجرات کاریر ورد ایو ایشلو و انو فکر کارنه
 بوی اونی کار جنگ خیار کار دنجی کار دان ایش پلینی و عمل دار کار کاجال قوش و جای و بر
 تنه کاسدر کار در و صوابی و بیات نسنه و فیندی و صندینک قریندی کار دان ایش
 سوزی و وکیل مفناسنه کار در صوابی بری کار ساز موافق نسنه و ایش و زنجی کار کیر
 بد زوم و توش و ایش طویجی دیک در کار کن ایشی کار اوزول ترا وینلی یعنی ایله و بیلله
 طوش و غلمان و ارغاد و ایش پلینی کار نامه آزنک یعنی ایشینک ایش صورتی که کاغذ
 او زنه رسم ایدر کار و کار و یاد دکلری قوشک نموده سی در که زه بود در و صوابی و کاج
 کره دایش کوچ کار بیدر ایش کار بیدر اوغون قات مفناسنه یعنی مرآتده صورتی کار کن
 اراق کا زندی که آنکه آلتون و کش معنی نسک سر لر و اکی تیل نسبه بر در و تر مفناسنه
 کا زه لکر در بر و اینلر که ایچنده قونیلر قش لر و یو بیلدر قونلر کاز در ایشینک مفناسنه

وَاَحْوَالِ عِنِي شَيْشِي وَسَايَا ن وَطَوْرَتِه كَا ز وَنَمَلِه كَا ز دِيرِ تَرَا نُو دَجِي كَا ر وَنَحْمُ صَفْوَرَا نَه كَلَمَه كِه
 كِه بُو سْتَا بِخَلِجُ حُو رِدُن جُو بِدُن ايدِر لَو ا ل ا جَعَم دَجِي دِير لَر وَسَايَا بَز دِر دَلَر وَنَو ا ل ا خَا جِر كِه
 آ د جِي لَر دُ زَا غَه قَر شُو تُو ر تَا كِه حَيْدَرَا نِي كُور بَا وَ كُور بِي نَا غَه دُوشَه كَا ر بِر بَعْرَج وَ عَضْوَر
 كَا س مَلَكُو تُو كِه مَعْنَا سَنَه وَيَقِي وَ بُو يَك حَا م دِر كِه كَا شَا نَه ا و لُو ر بِر قَدُن ا و لُو ر بِر عِي بِر دُو دِر
 وَ اَخِي ر دَجِي ا و لُو ر قَوْل تَقْنَه صِفَا ر وَ طَلُو قَد كِه دَجِي دِير لَر كَا سْت كَا سْتَن لَقَطْنَدَن صِفَه
 مَار جِي دِر وَ و صَف تَر كِي سِي دِر وَ مَصْدَر مَعْنَا سَنَه دَجِي اسْتِعَا ل ا و لُو ر كَا سْتِي حَق بَر جِي مَر صَه
 مَعْنَا سَنَا سَم عَا م دِر كِه بَر نَه وَ صِفَر بَر نَدُن ا و لُو سُون وَ سَقِي سِي دُن ا و لُو سُون كَا سَلِي مَه ا رُو
 تُو شِي وَ جَلِي قُو شِي وَ لِي وِن بُو رَا ن قُو شِي وَ تَر قُو شِي كَا سَلِي سِي حَبِي قِي بِلَا جِي عِنِي ا كْتِي وَ جَر مَعْنَا ن
 كِي سْتَه فَلَ ا نَه كَا سَلِي سِي دِر دِير لَر كَا شُو ي مَلَكُو تُو قَلِي وَ قَسِي قَلِي وَ يَر تَسِي ق وَ ا بَلَكُو تُو دُر كِه دَك كِه
 بِي عِي فَلَ نَه دَجِي دِير لَر كَا سِي سِي ا جِي مَار و ل وَ ا نِي كِت جَلِي وَ حَقِي قِي مَعْنَا سَنَه كِه تَر كِي دِه مَعْنَا ن كِي سْتَه
 ا مَلَه ا يَكِي دِر بُو دِر بُو سْتَا نِي سَنَه ا جِي مَار و ل دِير لَر بَر لِي سَنَه نِي كِت جَلِي دِير لَر كَا سَلِي سِي بِلَا جِي مَر و ن
 د دَك لَرِي ا و تَر د كَا سُو مَل كَا سُو ي كَا سُو رَه تَو رَه ا عَدَا ل وَ يَر مَك لَ جُو ن صَوَا و ر دَف لَر ي
 يَز كِه بَار دُ ج دَجِي دِير لَر كَا سَلِي سِي دِر و يَر تَن مَعْرَجَه قَصْعَه ا ل ا كِي ن دِير لَر بِر جِي تِي دِر كِه بَر جَا نِي
 كِه كِه ر و بَر جَا نِي نَه خَلْقَه سِي وَ ا ر دِر كَا سَلِي سِي ا يِن بَر قِ وَ طَا شِي حَق كَا سَلِي سِي نَبِي جِي مَر كِه مَر مَلَه
 كَا سَلِي سِي مَع رُ ف كِه بَا دِر كَا سَر دُ و بَر ا مَاق آ دِي دِر كَا شِي مَعْنَا ن بَر جِي لِي ت مَعْنَا سَنَه كَا شَا نَه
 كَا شَلِي مَثَلَه كَا شَا بَعْنِي كَش كَا شَا ن بَر مَعْلَا ت آ دِي دِر وَ بَر شَه آ دِي دِر وَ قِي شَل وِي كَا شَا نَه
 قِي شَل وِي وَ شَا ه نَشِي ن وَ حِجْت بَر ي وَ مَطْلَقَا ا مَعْنَا سَنَه دَجِي مَلُور كَا تَخ ا كُرُو دُ شَن
 كَا شَفَر بَر مَعْلَا ت آ دِي دِر كَا شَفْتَه مَعْنَا ن شَفْتَه كَا شَر بَر ا و تَر ا مَ ا سِي تَه دِي ا ر نَه مَثَل دِير لَر
 كَا شُو تَسْقِن كَا نَحْمُ حَصْلَه ا تَمَك كَا نَحْمُ كَا نَحْمُ عَر جِي مَر طَا س مَعْنَا سَنَه دَر ا خَر ي ذَا ل مَعْرُ بِلَه دِر
 وَ نِي كِت فَتْحَه سِي لَر دَا عَنُو ا نَحْمُ تُو ر دِي وَ قَدَر تُو ر دِي وَ كُو تُو دَك لَر ي تُو ر دُو كِه قَا شَل كَسَر
 مَعْلَا كِ يَدِر كَا عَنَه مَثَلَه كَا نَحْمُ جَا هِل وَ ا بَلَكُه كَا عَنَه مَثَلَه كَا نَحْمُ مَطْلَقَا يَار تَن وَ دِر و ا ر دِي كِي
 وَ طَا ع تُو ر دِي كُر كُن مَعْنَا سَنَه وَ قَدَر تُو ر دِي وَ كَا فَا تَن لَقَطْنَدَن حَيْفَه ا م وَ و صَف
 تَر كِي سِي دِر كَا فَا لُو بَر قُو شِي دِر بَعْضَا كُو كَلَمُو كِي سِي مَعْنَا سَنَه دِر دُو ي بَعْضَا خَر دِه كِه مَلَكُ لَر ق

سکار

اولش برهنه معناسنه کافور مع و ف ارود در هندن کاور ایدر که بر ایندن سز اول
 بقره رقیق یعنی سوبق اولر و رینکی کوک اولر ماء کافوری دیر لر طو کوی سربخه در لوا اولر
 اولاسی قصوریدر سرنیدیب یا خود خشنده بریره منسوبه سباجی فز تلغله منیع اولر و بر
 در لوی ایچی کافور ریاحی و ریغی ریاح نام شیم منسوبه ریغایتده آخ اولر بعضا ایندی اول
 بولن مکینه تک ایچی ریاح ایدی بو بادشاه ایدی و بر در لوی دخی قمر قمر و غلیظ در
 و بر در لوی دخی آخ یا ره لری ایدله ملع اولور و بوند نهضت ایدر سباجی دیر کافور سیر
 آخ بی قلو فلکن در کرم غریب سیران دیر کرم و بر صا و وحیک در کافور کوی قور کاک کوی بیگی
 و ما و راء التمر دخی مدم معناسنه در ریغی ر آدم و بیکت حماط و لیک معناسنه و کرم
 او غل ان شش فخری کریم برین زدن دیش و دوست سوزت بر جان من دان و
 کاک و مر داوستا و معناسنه کاکا یعنی مردم و هندی قول و اولو کوی کاک کاک کاک
 و بر اولر تک ریغایتده آچی اولور و بر حجه قلام دیر لر و شکر که اوزرنه و اسباب سز لر کاک
 بر در لویات اوزی در کاکنه مثله کاکیا اورجک آوی کاکیا ان عصفور دخی کاک صام
 شمش و صنوب قچی و کز لو کیمک و اسم مصدر در و امر در و وصف ترکیبی در کاک کاک
 و آت خانه صحنه کالاورت هند و ستانده بر شمر در کاک کاک کاک کاک بارانه نندلی
 پرورده و ریجال کاک بدیعنی قالر و کت معناسنه و صر حجه بر من و فنی خام بی کاک قته
 یعنی شفته کاک خام قاون که ترکیده غلط ایدر کلک دیر لر و فز بوزک دخی خامنه
 کلک دیر لر و کوی سنه دخی دیر لر و کلک در بر بن شوق در و انله و اتم معناسنه کاک لار
 کور عس عورت عوار جمالیده اری اولب بر آه دخی و ازش عورت دیر کاک کاک کاک
 که نعلبند لر آنو کله آت طر نض بوز لر کاک لوج صر حجه بر من کالوس ایدر و اتم کاک لوج
 و حیر ان کاک لوجی کالو خام قیور و بیبق بذر کنی کاک لور و دنیا فایده بی کاکه دان کاک
 صندوبی و قاش قویچی نه و ارسه کالیاده و لک کالیاده مثله و کلک شوق و آغوزن آغوزن
 و کرم کالیفا ریش و یا لیش سباج کالیاده مثله کالیوا حق و ابله و بر شوق و سز کشت
 و آشفته و باشن آغوزی و کولکلو و کندی و بی کلوب چورب غلنن و کولجه کوز کالیوا مثله

کالد
و اسم

کالیمبر او تک احمد کام کاف عربیله ادر و کوارنده طعام یعنی طعام سیکری بعضی جنبش
 می کند در یونانی و اول بخند که قیو آردنم بکنیم خون خور لر و انج کلید ورد و لو و خنگ
 آغی و در لرایج جانندن یعنی اوست چکنه ننگ و یانی و بعضی ننگه کوارنده طعام
 معنا سنه او بچی کاف عجمیله اولردیش کام کاف عجمیله آید بر عجمیله حومه معنا سنه شمس خزی
 در شکا رشی بهر گای یافته صد ضرر دولت و کام اگر چه بویند کاف عجمیله و انشانت
 اولمرا کا تابع اولب ایرلا اولندی کامبین کام کاف عربیله ادرین کوزنجی و لیرجی کامران
 کاف عربیله ادرین سورجی و اشکرات و یو کرک کامکار ادرین اشلیله یعنی غالب مطلق و
 تبار کامل تمام معنا سنه عبیدر ناقصک تعابلی در کامو بر نوع کدر غلطاید بطبی و بر لر
 ترکیه کاموس صوغوی تعویباید بر جاموس بر لر کامون رازمانه کامو بر شهور آرزو
 کام کاشی و اکتی لر لیر ورد و اولن و مراد معنا سنه و اشک کاشی و تر خانه معنا سنه و کلور
 در لر کامو بوده نمان نمک یعنی طوز و تاز سنده و اشک قویلان حواج یعنی آتیه قویلان ندر
 بر بره قویب تری کون کشته فرستدر بر و ندر لر اها کامه بر لر بر نوع طعام در کامیاب
 مراد بولجی کامین کتر کوکی کامان کاف عربیله معدون و بر تیه کامان کاف عجمیله
 آبله واجتی کاماناز فرما صلیک دینی کامان و اده کاف عجمیله هیز و عتذ اوخلان کامان ده
 شنه کامان که کرد کخانه کاور غله سیکری کامان کاف عربیله عجمیله دم ذن یا خود بقرون
 در ویش اوجاق و کوه اوجانجی و روم تار غندن ایکی ایک آدیدر کامان اول
 الگ قیش ای کامان تایی اوردن قیش ای و ایک آوی و آخر آدم کانی کاف عربیله معد
 یعنی معونه منسوبه میگرد کانی کاف عجمیله قوجولمغ ریاضی و قابل استعمال دیمکد کرک
 عورت کرک اوخلان بعضی عورت مخصوص در در کاکا و کاف عربیله صد معنا سنه یعنی
 بختکشت و صیغه امر و وصف ترکیبی در و بهادر معنا سنه و محبوب العارفین زه الف سنه
 واق اولش در یعنی کوا و کاف عجمیله صغور معنا سنه در عربیه کوا و کاشی معروف سنه
 و چورک قوز و اشک سنه کوا و در معنی کاهوار یعنی باشک و صغور باشی کوا و آهن مسکال
 دمری کوا و بان صغور و در معنی کوا و بختکشت خیار و تاز و خیار و سنه و استا و بختکشت کوا و سنه

او کوزی در کای بچک در کاو دم جنک کونزه جانان بورد شمس فی اعلی
 نزدیک اهل روزگار چه نوای عود و بانگ کاو دم بچک کز ناگاو دینی منگ
 کاو دوش صوسین صغی ظرف و بایق که سندن انوکله باخچور لکا و صورت ازی
 کاو رتی فریدونک او کوزی آیدر و فریدونک کز زیدر کاو و نسیم بایق و لوکست
 و کون بروق و سدیغی ظرف کاو زبان صودی در کای او ندر کاو و وان مثل
 کاو زن صونیک کاوش بر و دیا و شاهک سمد را بر ایه پیغم عم زمانده کاوشنگ اول
 کاوش صودی کاو جوی و کذا کاوشن بمعنی کابین کاوه کاف عربیله کن عجمه تن
 معناسنه و مارول و کاستن لفظن صیغه امر و وصف ترکیب در واسم مصدر دخی
 استعمال اولور که کاف عجمیله نصب عت و سندر بمعنی داما یعنی کونکو و نیو مجاز
 یونسی واسم مکان در حکماه و جولا انکا به کی واسم زمان معناسنه دخی استعمال اولور
 سرگاه و کجاستکا به کی و صاه و نصب الکت جوری چاه ز نخدان معناسنه کاهان کا
 عربیله خمن دو کجی کاهن اکثر و اکثری کا به نیکاه و قتل و شتر و عیدر کاهن با
 کاف عربیله صغی قباچی دیمک در الفس دخی لغتد بر آنجا کبسی یعنی در دکنارنده
 او کیش دخی دکنه دو شمشین در صوبی دو که دو که قتلور حکم طاشینی او غلط
 اولدجه فایده سی زیاد اولور دیر لکا کاهن بای مثل کاهان صغی بایکاهه ریزدک کوزنه
 بیل کوردی نوره دیر لکا کاهن کاستن لفظن اسم در کنت عیدر و مصدر معناسنه
 دخی استعمال اولور هم لازم وهم متعدی معناسنه استعمال اولور یعنی هو اسکلم هم
 اسکلم هم معناسنه و ایچ کتری یعنی بر فرض در که کشی اسکلم کاهان همان
 اوغری و حاجیلر بوی دیر لکا کوهه اغرورد در بلیز لر جو قلعیدن در دیر لکا کاهان
 دو کلت در اول سبیدن همان اوغری دیر لکا کاهه وقت دیکر کاهان کاهانلو با چتی
 که دیوار صور لکا کاهه کیش قز و توره طوار و بیابان کاهان سست کاهان رول و صلیک
 کاهواره بشک که ایچده اوغری لیر لکا کاهن قباچی و نیم کله کله زماندن خبر و بر صغی کلمه
 عیدر کایان کاف عجمیله کاهان عیدر و شول یا دشا هک سمد که فحاک زمانده ایدی

و صوفی معنی معناسنه کاینه چشم یعنی کوز گایه یعنی کمان یعنی جماع کبلاف اوزق و او کنگ
 اسم مصدر در و آوزدک لایح یانی بگام و باغی و پیغمبری کباب مع و فدر یعنی نمردن و شمشاد
 ترکیله سنگلمه و بر لر کبابه و وفا و دویه و نذر کبان یعنی قبان اصلی فارسیه صکره و توبه
 اولمش در کتبا حلوا ای ناطف کینست ال از وی کج بوغزی شمشاد و او کیک کاشک و
 اجعی و توبت یعنی کندوی کورش کسه و بیره و نصیب و باغی و بوز جیک کوز چکک
 چنگلی بانگ فتحه سیله و کسه سیله چی لغت در و اولوق معناسنه کیدیم و انتقال کبر کاف عریس
 و بانگ فتحه سیله و وفا و نذر که سر کیده تریشین ایدر لر ترکیله کاف عریس سیله استقال ایدر
 کتره و بر لر کات لنته ایلکه کبر کاف عریس و بانگ و رانک سکونیده اوده طیطان کاف و معناسنه
 دینی استعمال و لغت شیخ سعیدی اکو صد سال کبر آتش فر و زد اکو یکدم دور افتد بسوزد
 و حیال معناسنه در کجنگ کوننده کبر لر فر و یی کج کبر بو شید ز ایلر جیک اندر آمد
 بکره دار شیر کبر عظیم یعنی بویک و سمر معناسنه کینست زهر و قرغه و کویک شمشاد کبر
 شه فانی خوردن شمشاد بود بر مذاقش بسیار کینست کینستونکه کیش بانگ سکونیده
 قوج که فونیکه اریکلی در کبک بانگ سکونیده کلک قوچی لیک در بی کلک غایبده کوزل
 کلکله دیلر و نادان معناسنه یعنی اجعی و ملا و کبوتر و اول کبوتر کوز کوزن کبوتر با زبر
 اقلیدن برا جلیه مکتوب الین کوز کوزن و کوز کوزن او نیله چی در یک در کبوتر بنا کوز کوز
 کوز کوزن بود کوز کوزن و سمر قونایچی کبود بر بویک در صوره او اولور بالقلر و لر و بر در لو
 اورد کدر شمشاد فنی نویسنده های بر اوج سعادت حسود و تودر آب غم چون کبود
 کبودی سمر قونایچی و شمشاد ایچی کبوس کوزی ایچی و ایچی معناسنه یعنی عشق کبوس کوزی
 کیسه و کوز در نکلوم قوش در کنگد و جندن اریکلی او طر مغزی قوش ادر حاصل ایدر کبوس
 کابله هندی در لر لر در اورد کبوتر با م کالک و در قلو کبودی کبوتر قوی کوزن کبوتر
 یعنی کبوتر کینوره بند کله و غضبیله اولان سوز کجلی ایته عجمه که آنو کله جامت ایدر لر بعضل
 کالک فتحه سیله در در اریکلی یون کینست آق حلوا و پیشینه حلوا کیسه سید کوردرن جمع
 اولب سیل آفرنده آرت و قاری کونه و بر لر کیسه بر اوتدر صار و چکل اولرد و کون بیچکی

کبیرة شکر که صدیاد شاهانیک تهنه دیویر و بال آروی کنار حربه هند فتح در کتاب عید
 معروف در ایلیک ایدرب نطقور لور کج بکشی کش کتاب بال آروی کتر آن صبی قطران
 کتر بیزه یاره ویر تمش غنا سنه و بر دکلو او تک صیغی در اول دکنی دوه زیله پیش
 اولور ترکیده کتون دیویر و شوال غنا سنه مهلات سوزله دیویر کلبه دخی دیویر که کدر
 کت تو آشنان و غلبه دکرای او در آنو که کسی یور لربا بوند رکنی مال میا در کتر
 دیویر که آنکو پادشاه خیمه سن قور لربا و پادشاه خیمه دیک در کتعال رو بیسی یاره یعنی زینبار
 و غنشا و علانیه دیویر و جاش که که اینل شلیوب بظان بوره کتعال اتمده کتک طراغ از کی
 کتو بی نظمی کم برجه و غنزه دیویر کور خیل قوید قزای بو یکت پند کورم شول قوی و حیاق
 قوی دیویر بر قوش در کتو و آنک بوینی کتند بی طر در کج کورج بوز جیا چکل که بود کسکرای
 و قن بوزی آنو که جیک لور کتر معناسنه و مجرب حلق و معنی اهوره مجرب کجا و مشا کتر برچی
 بکمر متد کرای هندستان طها ملر ندان بر طعام در کتک آق توز لویای و فیله باشنه او در
 چنکل کج کج معنی خرم دکلمه مقسمان و دکرای قوش در کجول رهل ایدر کتن قوشون بزن
 اوینتی و شوقه اوینی یعنی جو چوبل یعنی دکرای اوینی کجول کج کم دم قنساند کج کج
 کوننده کیر لور جیه دیویر و اضطر ایدر بکلین و یلوه قوشی کج قنار کج که قنبا لور کاتاننده
 اینی اول و مجله آم لور کجین آنکه اوینی کج او غلبه قوشون قوشون قوشون و کجین صور لور دوز لور
 عریه کافار قوش دیویر کج سپهر که اونی دونه بو با کج کج اعلی و اعلی کج کج کج کج کج
 لغتنده خانه غناسنه در کج خدا اوصاچی دیک در شرح قانونده علامه ایدر کج کج کج
 البکوی معناه البیت و خدا معناه الارب و کج خدا معناه رب البیت و کج معلونه معنی
 المبرقی الامور و کج خدا ایمه موت منه کتت ایدر عربی در صیغه مصدر در لغت معناه
 کدنه بر لرب یعنی بخندی دیک در کد ایه حشول و کج کد اش کیک و کیک بوینی و خبری
 جواک بوینی کد ای مثل کد اوضانه زیر زمین و چاردق کد یا و چاردق التندی و کد کد کد
 اولو خاتون و او دوه بویری ایدر خاتون و مر دم زاده و محترمه و جوق کابنه و کام کج
 ایدر کج بوینی دیویر و اول دم و کج نقاشنه آنو که بر داخت ایدر کد کج با بو کد کد

بولونما صو و بولونق عربیدر کنگل عربیدر اول دم در کنگل شند انوکله نش بند اذله لر
 اما زایل اولوب یعنی کنگل حینا چتی در عخلنده ملک کر کدر ان شاد الله تعالی کنگل کاف اول
 عجمیدر اول ک فیه سبله در و کاف ثانی عربیدر شیدر اندر کدو ق و بقی عربی جمع جمع معنانه
 کدو خ جام کدو دانه بر مرض در که آدمک ایچنده تبتی چکر دی کی ایجه ایچنده ندر حاصل
 اولر ادری هلاک ایلر کدو بینه بر نوع شربطی در ترکیده کنت دیر لر دیا ق و بقی کدو
 کدو دهن شکل کده اسم مکان در میسکده و آتش کده و بتلکده کی وضائه زیر زمین یعنی کر
 اوی و ذوقک در کله ری بغوش شدر و ایچک اوجی و مقناک دندانه لر نه و کلید
 برده لر نه و کام مضاسنی یعنی دماغ کله ری را دیسه کزینک یعنی جاریه اولی کله یور کچی بزرگ
 معنا سنه و روز کار و کله خدا خانه شمش فخری . اگر کوش داری عدالت نبودی
 ذکر در کله یور نبودی کله یور اول کله یور و کار معناسنه ایچ کله یور صاحب خانه
 معناسنه اولو معناسنه ره کله یور کیم دینجک کراف عربیلدی و تحفیفله صخری
 اصم معناسنه کز تدریلد و کاف عربیلدی ادمعناسنه و عربی حجام معناسنه استعال
 اولور و طاق و فر معناسنه کز کاف جمیله او یوز و بیکه ادا شطر کاه اولور
 اولنه بره کله تور کز در لر اصله همزه ایله در تحفیف و لغزش رو ادا ت فاعل در
 مثلا کوزه کز و کوش کز و آفتک کز کز تدریلد و تحفیفله یعنی حجام و فضا کز کز آشنده
 طوق کز اگر حجامت ایچی و فضا یعنی قالی کز ایچمه کز خود چی دیر لر کز کز
 چلق قوشی و یونند قوشی آغ اولور و آغله سیاه قوشق اولور اکثر صولر کز آینه اولور
 دورم تو در غرض هکله صالحه کز بره طور کز مایه لار کاسیت اندر بر لر و اصفا نیله آیشه
 لب جوی دیر لر و عربیله صوفیه دیر لر کوان قوشک یعنی کنار کز آینه منکر کز او با بر شهر ادری
 کز ایدر مسق و طولوق و حشرق کز آینه خزشی قوشی و بقرتلق کز آینه رائد کز تدریلد اولک
 آری قوشی و بوین بوران قوشی کز با بلا و کونق کز مایه شمل کز کز با سوش کز کز با شمشله
 کز بوجو آغ زینق عربی کز کز بوس دیر لر شمش فخری بوعدت فتنه در زو استی ایم نه همت
 در زوی افتاد کز بخواجه کز شمش کز تان صباح و احشتم کز تک تقی کز تان اولور ایلی

که تیرم شده تفتان و بر و کندر و و هر بر که کز تینه او رنجک اوی لغت شتر ازی در کبوتر
بیقوش خشنند از کوه یکنو و قوی کز جوان بر در لومر صبح تا جدر کز شتر کس امد
که اولیادن معروف کز بی اول شمر و بر و ملک سنگ امد و شامی و کوشک و کوشک
بر بر کله حیدر که کاف و عربیله کردن لفظلذذ صیغه ماضی در ایلمدی دیکه در بهادر
معنا ستم از کاف و عجمیله در و بی و در و نر یعنی کردن یعنی بوین کوزانه اولدر که ترکیه
کردنه دیر لر بر و در خلقد در کرد بان نقیب و جنت کبخی و کوه کلهک تقایم کرد رسته
اولن بر و طاع آنکاشن قزلی بیش شمش چه شب چه روز سفید و وقت سیرش
چه کوه چه در و در و طاع دره ای کرد کار با نقلونب الراجی که کردن بوین کوزانه
کبار در می و اوغلا بنقله جوی که بوین کوزانه ایدر لر و سائر لنگن برنگ امد و بر لنگ
و بر اویندر کوزانه زانو و زانغوشی کردن کس متکبر کردن بند بویشق قلا و معناسنه
کردنه یعنی کوزانه و کز و بر و ن کردن خلق کردن فکات یعنی کوه و بر و جوق
کوزانه بیک کوز قیغک و وری کوزبان عرش فلک کوزمان شله مخصوص عرش سنگ امد
شمار قنده و پار ساله معناسنه کوزم باله کوزن تاج حرم صبح که بچم باد شاهلری که لیکن
جواهر و آلتون نقلسذن باشلری تحمل و یلیبو باشلری او زرنده آلتون زنجیر که امد لر
دخی باشلر کیر لر اول نقله زنجیر و قلیق معناسنه دخی کلور و در لودر و قیقلوله
و نقله که دکلتش بولار و باله کوزه بیک چاق کاف و عربیله کوزه اجزین جانوز و بر لر
اصله یلان صیغی در مار کوزه و سپر ندری و شیر تره دیر لر خائیده اجهری و صوغی و کله
و خشناک آرسلان کوس کوز و دکلری اودر عربیسی کوزسدر آندن غلط ایدر کوز
در لر کرسول قبان کوسم زعفران کوش شول قار در که بخر کن طغانل این جرایه و شتر
و شفاف و طاش دن دو شلر آیدیلو معناسنه دخی کلور و قزنی ندری که کز تینه ناز و شتر
و وقتش و کوزا و جمیله یعنی و غره اتمک و زرف و قیو جمیله کوشم اورد کاف صویه
دیر لر کوز که کردن دکلری شهور جانوز در دیار هنده اولالنده بر بوینوزی و کوش
و شول قدر قوتلو ایش کراول بوینر ندری فیلی بجز دخی کوز شلر آفرینک یا غلری کوزرنه

آقا کور اولساندن اولوروش بعضی ایدر کرک بر قوشک سدر فی کوروش و قوشک
 دنج کور کرک سگون رانیکه کرکدن معنا سنه در تنک سلطان ولدین مولاجلال الدین شونیه
 بیوروش در انجه قایل کرد با بیل کرک تا خرنکر و کرک به بیل و ایدر کرک به بیوک
 قوش اولور کور کرکدن بونیز بیل فیلی جنوب کور کرک اگسن بیله قاپوب کور لر باور و نتر
 التور دیر لر العهده علی الراوی و جمال معنا سنه دنج کلو کرکدن مندره زکبار ده بر طالع کور
 کرک کرکا کرک لفظندن تخفیف اولمش در وحی تعالینک ایما سنندن کرکا و ایوز و کرک
 کرکشن مندم کرکا مثلم کرک معرف قوش در ایدر کرک غایتده جوق یشتر هیچ بر حوانی انیمیش
 اول جلدن جوق یشتر دیر لرحتی پنجه بیک بیل یشتر کرکم زغوان و بردار و در
 وقوس قرخ معنا سنه کرکمان قره بو پنجه کرکین بمعنی کرکین یعنی ایوز کرکمان کاف عبیله رانک
 سکونیلد بارغ و آجیج کرک رانک فتحه سیله ایلک و اصی و نیسی اولوا و لوی عبیدر کرک
 کاف خیلد و رانک سکونیلد جار معنا سنه یعنی ایق مطلقه زنگ که کسه و لسون کرکهایتی وقت
 یعنی هو ایسی کرکابه کرکما و حکام کور ابدان عجبای کرکماجی باین باقی انجانده زبیه یعنی
 زبیر زمین کرکخیز جسته و چابک کرکمانه قرد بغری دیر لر بر انجک و میشنک سدر کرکمش
 اسم مصدر قوش معنا سنه و قوشناق کرکماه ایستی بر ولیتی وقت کومند عول عکله ایدجی ایوی
 معنا سنه کرکمه بزنجی دانک و یا خوداکی دانک و ایرتیشن مش و ایستی انج کرکمون بر درلو
 کسندر کرکمه عوای غایتده ایی اولن بر بعضا معادل هوادر در کرکا اشکستنی برکوس
 جنسنندن کرکمانی منده و بوری کرکوب کلمه شورایی کرکج سدر لو بر کرکمنجه آفر یعنی کرکشکر
 جمع اولدیغی بر دیر لرتنم کرکیده درنک بری دیر لکرکونه کرک لفظندن تخفیف اولمش در کرک
 دکل و بوقر معنا سنه کرکد قوق دیش و دکلش دیش و اچی مارد کرک و او دینا دیوار
 کور و ان مندم کروان بنو تلی قوشی و قوی قوشی و قویم بکر زبر قوش کرک و ییز بر در لو کسندر
 دوه بر کر و زعشر و شادی کرک و کرکما خدای تیغ منل کرک کرک و نامر یوکر کسندر کرکوت کرکوه
 کات هندی دکلری اوتدر و انشش و دوکلش دیش و قوق دیش کرکوبه یادق او تیغ
 سندن تیش ایدر کرکبه کرکجه کرک پاس و کف رانک تخفیفده کرکته رانک تشدیدله تا عکسوت یعنی

آوی و دولت و اصول و نوبت و مناسبت که بر کوزه ای که بر کوزه دیگر کوزه ای چو یک است بنیادی
 دو کلان بر کوزه تن بعضی او را بجهت دیگر کوزه نای بوری و زرنای کوزه ای اولنگ و دوم و او را بجهت
 و یکدیگر کوزه ای کاف بر سبیله و اولنگ کوزه ای که بر کوزه ای دیگر کوزه ای که بر کوزه ای دیگر کوزه ای که
 او یوزاق کوش کل کوزه ای که بر سبیله و زرا و جمیله کوزه ای و یلفون آنجی کوزه ای که کاف و جمیله و زرا و سبیله
 آرشون و چکل و اوق بای کوزه ای و کزیدن لفظند ان صیغه امر و وصف ترکیبی در
 کوزه ای حوصله مرغ یعنی قوش قرضی کوزه ای یعنی آجی و احوال و که لفظیله ز لفظند ان
 مرکب بر آندن تخفیف و انش در یعنی او را دن و یکدیگر کوزه ای که جمیله و زرا و جمیله صانع و کل
 را یکی از لفظند تخفیف و انش در و آرشون و یلفون آنجی کوزه ای که ان امرین کزیدن
 لفظند ان صیغه بما الفاعله فاعله در زبانه امری و یکدیگر کوزه ای که بر کوزه ای دیگر کوزه ای که
 که آت یکلده باینکه آدم که را و تر کوزه ای را داده و ده لغزش قول و ترا و اش کوزه ای که
 بینتعلقو بوغن و جمال و حسن و صواش کوزه ای که کله کله کوزه ای که باینکه باینکه باینکه باینکه
 و دلو و طبع معناسنه و ارکک که دشنگ ضدیدر زادن صله الف تخفیف و انش یعنی کوزه ای
 او یلفون یعنی لفظند کوزه ای که کوزه ای که کزیدن لفظند و وصف ترکیبی در مصدر معناسنه کوزه ای
 و کزیدن معناسنه شش کوزه ای که اقام تو کشت جان پرور انتقام تو هست روح کوزه ای که کوزه ای
 ریواسی خندند کوزه ای که کوزه ای که بر او و ترا شون چندند که با معناسنه و صلوه بای
 کوزه ای که احوال یعنی نیشی کوزه ای که کوزه ای که کوزه ای که کوزه ای که کوزه ای که کوزه ای که
 آخ رنگ که فر لفته مایله او لور کوزه ای که کوزه ای که کوزه ای که کوزه ای که کوزه ای که کوزه ای که
 بعضی او یلفونش و سیاه کوزه ای که کوزه ای که کوزه ای که کوزه ای که کوزه ای که کوزه ای که
 و کله اش معناسنه و کوزه ای که کوزه ای که کوزه ای که کوزه ای که کوزه ای که کوزه ای که
 دولت شا چکل بنیاهه و انم ز سلسبیل و رطوبت است آب کوزه ای که کوزه ای که کوزه ای که کوزه ای که
 العون آنجی کوزه ای که کوزه ای که کوزه ای که کوزه ای که کوزه ای که کوزه ای که کوزه ای که
 جمال الدین روی شونده بیوشش در نقش کوزه ای که کوزه ای که کوزه ای که کوزه ای که کوزه ای که
 اختراچی که دوان کوزه ای که کوزه ای که کوزه ای که کوزه ای که کوزه ای که کوزه ای که کوزه ای که

از غزلوت که مشهور و وفادار و تندر و کوچکن توشی که وان بر او تدر ترخ را عینه سبک
 رایحی که خوش افغانی که زوی یار دی که دام او سیتی در و با غله هکسی و فشدن او کشته
 سر که درن جو بر طاش در بعضی مظهره انواعند در دیگر کزیت چبان تحمل و غله دخی
 لغند که پیش نمله و از غرن کزین فروش قزاز کشته بمعنی کزین یعنی کزین کسسه کسانه
 آدمیان کشت بمعنی سنت و کلمه کشت چرکین و قبیح و بر کوه و در کزین کوه قزین
 مایل در کسبل و زهک کنی بر کس کشت کاف بعلیه کشیدن لفظند صیغه امر و وصف
 ترکی در آب کشت و بار کشتن کی و قولی و بر بلو معناسنه و ناز و شیوه و شادان و نازان
 بعضی بواج لغت کاف بچیلد در دیگر کشتن کجا کلور و کشیدن لفظند زام در کساور
 آنچه و بچین کشتن اسم مصدر در کشیدن لفظند یکش معناسنه کشتان کشتان بچیکه
 دیگر در کشتان بر کشتان مثله نه جره و قیش اوی کشت بمعنی زشت و شور و طریک
 کی بر او تدریه و دشمن بر روی زنه مشهور رنگی کز لو قد کشت کاف بچیلد بر معناسنه
 و کشتن لفظند صیغه ماضی گذشته حکم کشتی بر عریجه سفینه معناسنه و بیلوی لفظند
 زتا معناسنه در کشتبانا کشتی کوی و در کشتی کشتی کوی در حق بر ایمان معناسنه
 و یک کشتن روی یوز کوز اهلک لغوه زحمتی و بر لرغوه و یا تهنه ز کشتی اولی تهنه و بر
 در لو و تدر کشتی کدی و غیره سرباش در قلیستان و بر لرغوه کشتان کس یا س و کشتن
 کشیدن لفظند اسم مصدر در کشتن دیگر و کشتن مصدر معناسنه کشتی استعمال و نور
 ویدان صیغی ماضی آوازه ی کشته بیق بود کشتن غله و قیلو بغه کشتن کشتی
 که یوتدن ایدر لر و جلا عمل چینی که طود قزای بزی طوقر کن آنکه کور لر و سفنا از قوشی
 کشتن کس آب بیهوی که حسته لوه و بر لر و بر در لوشه تدر کشتن بمعنی کشتن کشتن بود
 آتش در کشتین آردن و دم چک کن و دار و دن اندک لای ایتم کشتی کشتن کشتی
 کند کوه قزین التفاتی بدینا و بدین کشتی اوه یعنی کشتی او را کوه التفاتی کند
 بلکه کند کشتن چکر کس از زم و راز بی او زم و زردا لوشه بر خوش قولی تخد ز
 ترکیه کس مشهور در روی اواق معناسنه کشته بر اندر کشتی پای بچیکه هوس ایدر کس

کوی و شول نباله و دیر که سرای کی دایزه سی اوله و قزل طاشه و دیر که کلاسه تملار و اوجاق
معناسته و خانه نیمه و ش معنی میخانه چی اوی کلاجه و صوق قویجی طبع و طاب و صوغی یعنی
تجدید بر بر نه میخون ایچدی کوی صوق کلاجه سغفان کلاخ دلبند بر کی کلاز کلاقی باسی
کلاز یعنی کلاجه کلاسنک صیان طایق کلاسه بز که معنا سنه عربیدر حوض معنا سنه کلاش یعنی
کلاز و بیقوش و او کتی و خوس و یکی و صلیجی کلاش کلاخ قوغنون کلاخ پیشه آلاجه
قوغنه کلاجه سغفان و قوغنی دیک در کلاسه یعنی کلاجه کلاز نظر آغشیری و طهارت آغشیری
سلبا کی سر کیله باله ایدر لو کلال عاجز ق و اتامی اوغلی اولین کسبه دیر لر و دینه اکل عمدر
کر ک آدم دینه سی کرک طایخ دپهی و عیزی نه نه نه اطلاق اولنور عربیدر هم فارسیدر
کلال قان بو عیری و بیوک کلال بیب کلا بیسته معنا سنه بیوک کرک صغنی در کراج و قوشنه
او لور بر جالدر الاق بولاق اولق و بیوک در کلاسه بیوک کلا و ایلک کلا و ی کلا و
معنی کلا به هم آتد و بر و هم صایلین بیکه دیر لر کلا و آتد کر ب دیر کلا و معنا سنه کلا و معنای
اول اوزرنه آتد معنای ثانی اوزرنه ایلک صایل کسه در کلاسه هر ز سوز کلو جسم
بجتمای کلمته آ و املقدن قائل جانور و هر سنه که کند و بنسندن بر بار اولی بیوق میباش
اول معیار جمالیده قویجی کشک کشک در دیو تصحیح این کلمته بیوب بر قرش اوزنی یا جور
دینی دینی زیاده چه اینجدر کلا بالان و کله سیدی کلا کاف جمیله کن معنا سنه کلا سغفان
یکجا دکل باشلو کلا اوستق در کوی بیس در که طیبیه قنده موف در کلاخ اعضاده اولی کلا
کلو حبه کله غده در غرضه معنا سنه که عربی جملین کلا کوه کلف کلف توخن نورنی کلف حبه که
اعضاده او لور بر کلا سنک اواق اینجند صوغون بوزدر کلا سنک شکله کلمه سنک
شله کلاک خام قان نتم کم ترکیزه ده او نیکه دیر لر و احوال کلاک لاما کله سیله منده
کلا کلاجه بر حون هندیدر که معده آغسنه و سدی طوبلانه نافع در کلاک لول غلغل بر لینی
کلا کوزو بیبر که اسکی کلمه موف و یلو ستانده بر کلند باغبان چپاسی کلند و شله و قوتلور و قوتلور
و چپاک و یعنی بلبیل کله و او یک کلند یعنی کلند یعنی چپا کلو نغز کلو بند یعنی که عورتلور بیلدرنه
قوتلور کلو فر آمد کی بونه این ناز که زنی کلو تله نوز نکر و سوز غوج که باشه سوز کلو غوج نوزدر

کلمه دو شن نامک و کیر با پس معناسنه کلوشنه زخم کلوندر برون بر بنوه کشیدلک کندر دیک
 بجز و غیره تخفیف بعضی کلمه و در در کلمه کلمه در لوانجه و او زن خیار در کنه پختی آتون
 مقداری اولر کلمه کلمه و بنغاز طوبختی دیمک رکلمه لامک تشدیدله و کاف عربیله قوا و باش
 عبرجه زلس معناسنه کلمه کاف عجمیله لامک تخفیف و تشدیدیه جایز در سوری معناسنه مطلقا
 کرمک قبول سوری اولسون کرمک خیری جوانانک سوری اولسون و یغین معناسنه اولدر
 کیمین ولایتینده بر آدم باشی در که اول اولیم با دشاهنک شه امانت سد راول دیار دهم کلمه
 باغ بیوک کسه و ارسینه پلیسی او زمین آنوک انجیده تفرقه هنوز طویل و ایدر لر کنه چمن چین
 ولایتینک باغلرینک او زمزمین قویسه لراوردی بلکه طویل ذی روایت و لونوک اول کلمه
 عجمین عشق کلمه سد رکلمه طاغلمش یعنی پریشان او شمش کیش و مطلقا پریشان اولشینه
 کلمات کاف لری عبادتخانه سی و زجت معناسنه ده کلمه رکلمه سیامند طریک و عجمکات یعنی آنوک
 کلیمه قوغنه و جنگل قباغید رکلمه کوش تولهری غایبه برک اولور بر حانورد رکلمه اسکندر و ادنی
 و غیره بر محرم کلمه متعارف معناسنه و مارول کما سن بقی بود ق که تو تشنه کتور لر
 بر ایانی بقرق اولور کاشیه بر در لوضع در هزدن کلور کما غیبه مثل کما غیبه و کما غیبه عمل ایدر
 کمال تاماملق نقصانک ضدیدر عجمید رکلمه لا ایغل که ایچندنا طواریتور کمان بای و قوس
 بر چی کمان آسمان قوس قوغ کمان رسته مثل کمان بنام مثل کمان سام مثل کمانچه از فوق
 کمان دارای طوبختی و قربان که بلیک ده بای قوغنی طرفد کمانده و صیغی کمانکه که بوالق
 آتقی بای در کمان که هه مثل کمان مهره مثل کمانه منقب بای و کایز و یوقچی و معونی
 و آوغون یعنی کایز که ایچنده صواق کمانه بر حصار کمانه عجم قریب برده و جنبه یغین
 بر معقم شهر در کتر اسکدر کترک زایق اسکدر تبعه در کتر بن بر قوم دن اسکدر کی اولن
 کلمه کوشنه مثل کوش و کوی و طاعدن یونلش قیام کله اولر ایغلی و جاراتق کلمه سار
 قوشیاختی و توفه که باجیر و کله طوالم کلمه کتر کلمه کست یعنی جست که بر طاشک سعد و بر صدر
 باب جیمه و کوی کچش در کلمه توره که در ویشله بلکر نه طوالم کلمه اول ایچی رکلمه چند فغانی
 وار در باغ و بر چی آوی دو تملوا اوله لرا آتار وار بر یونینجه کچک لرون کلمه کتر کلمه

اسکفلک و پیسو و بنا تا بدن بر بنا ندر که برجه کماه دیر لور کیمه دان قوق و حاوور و ریکین نوبو
 یعنی کز لوب نسنه بکلک و اسکفلو و ضرجه بر بق کین کا پیسو پری کین کز کلمه کیه اسکفلو
 کنایه فی لوق و زحمت کنایه کانسق کنایه ژاکش و وصل و لوقدن کنایه تا لوور فلان غلانی
 کنایه اژدی دیر لور کنایه مثل کنایه کیمه کیمه کنایه کون بوجه غلوق و حاکم ملکت و معر ژبان و باج دار
 و عس کنایه اژک و امن معناسنه و خرما سلقینک دینی و صلح خوبی و فزاکش کنایه تا ر ا بر شیم
 کنان و کرمی چادر کتنام ارسلاندر و سایر برنجی جاوور لرت تا غی کن آبخ و سر کچ باد آور و
 علم موسیقی برده لور دن بر پرده در و بر دینه در که زحمت نمر که کیه و اول عزمه در که اسکندر
 الله که دردی کتب کند راونی کتب بال توانی و بال آردوی و کندر کنور و دیگر و اشتیاق غاسنه
 کیه کاف عربیله دیمک و خور طوم و آبانگ کی بر میانی که کسلش اوله کچ کاف بحیلم غریبه کچور
 خزینه دار و خزینه بنیاد و سقیدن بر پرده ننگ اسدر کچ عمده بر شوق اسدر و خزینه یعنی سنگه
 و آلت چکش شمشیر شک بچینه خزینه و کلار کنده کاف عربیله کندر و کوی و آلت تناسل
 یعنی ذکر فرید عصر کمال پاشا زاد پور که کند شعر در سه فده مودیه فارسیست کیم کند در آصل
 نهم در ترکیب عالم اولما غله مضاف الیه تقدیم اولمش در شمر جاریه ننگ اسدر که محمود
 مذکور و اول اول جاریه اینچون بنیاد اولمش در این خطکان تا ریخته بود یلم بیان شدر
 شیخی که کند که بقیه فرق اتمش زینه کم بو سینه ظاهر در . ملک صورتی و دله و ندری
 کند ایردی بخسولک ایون کزنده غلط اتمش در کتد کاف بحیلمه دار رضو و اول
 قون نسینه دخی اطلاق اولنور عارضه و موضوعه شامل در کند اتمش و فیلسوفی و جانا
 و فاحی کنایه اب یوسن بغلت صو که ایچلی کند تمویم در توی که آنا سندن بله طوش
 کندانه کندانه کند خانه بیخی و کجک سپند کند لاش میدین می ده و میدین دکوی اوتدر
 کند او کاف بحیلمه دسپاهی و دله کند روشن هر چه زحمت لور و سنک لاخ معناسنه
 یعنی ناشلویر که بپنجه سه اوله و یول لور می کند ک ک یعنی خندق کینم بغدادی کندم در اژ
 انکل قله اوژن بغدادی کند ملک فرج دلی کندم اول بغدادی کلو کندم بقدرتی و سبب
 عبره اول دیر لور کند و مره تله کند کند که هر سق آچی در کند و بال توانی و چا کند و

غلم قوی می صوانش بیوک سید کند و ری شمله و از اذر که سوه او زرنه تور و لکندرک
د دکلی بیوک سفزه و پیش که کند و له علیه سیدی کند و له خود یعنی بزم قوت از معنا سنه
کند و خانه بایق و بکرک سید و قولی کند و روش یعنی کند روش کوندک سوه کند کاف عریله
خندق و تو پیش نه و صوبندی کند کاف عجمی قری و قوجه و بزم معنا سید و کاف عریله
جاء آج طو کوی کند خایه دم و خایه و بیدین هم ده کند و روی پیشکیر که یک برکن او کلتم
د و تدقاری بزه دیر کند کتاب او نیمه و قومه پیش نه کم خچر صایا برین او بر و دست و کاری
ایشار کند کاری دیر کند که از آج الایچی کند بوی مردار توی که قوش یاور بند باور
کند و بزم ستر که اودن که بعضی هم کرده او اور طراغدن سوزر لر اندر لر و طوق کستر
نوک فتح سید و سکونید چی لغت و ظلم چون کنار معنا سنه کا ناز لفظند زینفا و نشن
یعنی فرما صلیحی دینی کتر اخودر و دیر لر بر او ندر و عالم و فیلسوف و زیانونه ذالله و لای
روایت اولندی حق بودر که زاد رگش و جهان و خام نیش کمال آوین و دوشی و عین
کوزین آوی و طغان که آوین کور کب بوی لر که کمال و کمال کد بولر عبیدر و جمال
معنا سنه یعنی زبانه و روسی معنا سنه کماله یا ن کسج و بطلان بوی لریش اشلیا کمنه
کمال یعقوب بیویم اولدی مملکت اسمد بعضی شهر ک اسمد در دلو کنگ کاف عریله
و سکون نونله کتر کسانه بزینجا نیک اسمد و اول قلمی یا بر شهر ک اسمد و بوی بزمه در
بوار مانعک آدیدر دیور و ات اولندی و بزمه نیک اسمد و بهار او نه دیر و کوز
بیست معنا سنه و جنگ یعنی قور کنگ در ره خوخت قهاک ما نیک اسمد رشید کز ماند
بیت المقتدرین دیر کنگاب بر شربت در آریه صومیه دیر کنگاج طاشق کنگ عوف
دکنلو و ندر دوه و آدم بولگی در لو اولور بزمه اشک کنگری دیر لردم بیوم و بورد لوی
بنور الکی کاف کاف عبیدر ثانی کاف عبیدر کنگران جو دار که بغلای کی دکنلر دکنلر
صیوی کنگر رده ننگلوس دکنلر چیا و چنان بیلی کنگره بجا قدر که آن نوظلم طاشق و بورد
و کز لر کیف کنگر کوردان کنگر بی کوردانه منله و سه لانه کورد صومیشن اهلک علم سیدی
و آریه بغلای قوی بیوک کو بدر کوشن هر و آنجا بی کنی یعنی که حرف نسیه در کتر فراوش

و جاری کنیزک منگه نیست خود را کلیبایی حق بود که مطلق کلیب اور عبید جمع کناییس
 کلور کوکاف عربیله هاد کا و نظمدن تخیف اولیش در و زک مضم و طاق موی
 فر معناسته کوکاف عجمیله جو کوکافش او جاق که انده او دینار کو جو کرمانیل لغتده
 صابنا قدر کوکافیم فلک کوچ دزد بیاد یعنی سیر او غری کوئلان سئول بکدر که آنکه
 آراد میل سوپ نژدر و قصاب یوغی کوچ بیلک کوچ حکت غریه اوزم صلیب کنیز بر لاش
 که انا چکل دیار کو دژن عقیل اک و یکدر و یا قتلو سیم بارگیری و آغز یوریشلو
 فالک سیم بارگیری در که ایرا و رهاغه بر مز بنودن استعاره ایدر کوچ قتلو سیم کو دژن
 دیدر سلطان ولد قدس الله قلس سزه . این چون منزلی بگذاشتنست دل هیلان
 در جهان از تو کو دنیست . و مزغ قوی و کبود رنگ که در کشت باشد یعنی کوک
 رنخلو بر قوش در آنکله اولور و صولک نیا رنده دینی اولور کوکاف عجمیله و اوک
 و رانک سولنیکو سید یعنی او ده طیان کافر در و مطلقا کافر که معناسته کورین
 او بزق و چغور کو دژن سیل صوبی بوزب قزدی بر شمس غزی باد باقی هیش نباشد
 کوه و دریا و کرد دره کوره . های مفلوظیم در که های آخیلدر زیر شمس غزی باد باقی
 هیش لغاتنگ استهادی بر هصیده ایبا نیله تمشدر که قایفه لرزدن معلوم در اول
 ایبا نیله در خسر و ملک شیخ ابوالحنی عظم الله فی العالی قدره آنکه باشد
 بر جلاله او اطلس هر خرنده و تیره همه یاداش داند او احسان جالی از انتقام
 باد افز بود باقی هیش تا باشد کوه و دریا و کرد دره کوره کوری طبله و شیر لکله
 کتیک کوز کوز کوز چهره تو بر قلوبلدر کوزر دکانه زلال خوردی کوزن صغیر لکی و دل بند
 بزکی کوز کانی خنتیان کوزر فلک قنمخلندن عمارتد تو بر یایر ب جوز تو در کسر
 کوزید یعنی کوز کوزینه کوز لو صلو او سست کاف عربیله منطل که فرغه ذوب لکی در کسر
 غایتد آجیدر وایت خیاری در کوی کوسسوفند که کوسس کاف عجمیله با زایش آسیناست
 کو کتبه معنی طنطنه و خدم و خشم عبیدر کول نادان و اسب کا هلال قانساز و فرقه قنیز
 طوار و در بی فالک کرگ کولان شخص در کوی دار و در طیبیم قنده معروف در کوم صولر

کناننده متن بنبر

گویم صورت کنانده بن سینه کوچی عزیز و شریف و عظیم اقدار معنایه گویند اول چوالی
 و شنبک گویند منگ که هر توپ اید ب جوهر دیر لر جوهر کاشی ما خفت علی جلیت یعنی شنبک
 جوهری شمول نسبه در که جلیت آنوک زرد نه خلق اولنه و صرافله اصطلاحا کنده کوهر فی طایفه
 دیر لر و حکما اصطلاحا کنده بنایه قایل و لانه دیر لر و کافک فتمه تسلیم دخی جایز در کوهر نامینه
 پیروزه و فریبه لو طاش که کوچی او که کوهر تارک بجه ترک که جوهر تارک تر لر آتشدن که بکلی
 قفان رنگی کور نور و بر متغیبه دیر لر که او زرد آتشدن شلنت علم اوله و دل بند
 معنایه کوهر ناه و منگ که کوهری اسب که م یعنی ای صلی ای اولنات کوهر شوره بر یعنی جوهر
 که طرز اوله در آند اوت بتر و روز کار و روز کار و روز کار و او یک شنبک یعنی کوهر
 کویش یا بق آنکه سردن باغ چهار لر کو سیت قوتک در دوه که کویشی اسم مصدر در
 که کاف عربیله و های مفعولیه که لفظدن تخفیف او نش در صفا در که کاف عیله و های
 آصلیه وقت یعنی اسم زمان و اسم مکان معنایه که لفظدن تخفیف و نشد لفظه او کویشی
 و سلطان مالن صیاد کنه و جزینه دار معنایه که هر چه بر حق بکند ابله بنادان کج آتش
 و بریدم عیشی فوجیشی دیر لر و چنگ که طاعنه بر بند که با صان قبان ماش که برانک
 یعنی دایر لر که دوزده و شتر دوز که دوز که بی ماش کی بطور اول صافی در دوز که دوز
 غلیظ اولور و غلیظ اولد قی خالصتی زیاده اوله که در با دن تخفیف و نش در که کل
 صمانا و صوابا یعنی کحل قرضل قوجه و سنگین آنچه خرید رهکله قری حورت و سنگین آنچه خرید
 معنی کار نهکاتان عربیله جمله کور لر تر کیده صمان او غری دیر لر که دوز که دوز که کل
 آق بلیت یا ریی کبی اولر حاجیلره بولی دخی دیر لر که کنان لفظدن تخفیف او نشد
 کهند دهقان کوه لوره شنبک کهل نا آتوه کلی دکتری اقدر که طیبید قستنه و انا و حو کلاب
 دی کلمه معروف در کج طالع آرکی و بر پیم نمیشی کبی اولو سلطان و اولو بک بوام کله کند
 و قدرده کانه کیواندن آتشدن در شش قری شاه انا شیخ ابواسحق ای کلاه تور شنبک
 کبی و عریبه اعضاده بقدری دکنه رنگ حدیثه بیور شش در آخر الد و اء الیج و زحاندن
 سوا کدرین و نه وقت دیک در بعضی شوره و وزن فرور زدن اوزی کور لر لطیفی

تراکی خدا داد قدر حلیم خدا داده را نیست هرگز ذوال حضرت مولانا قدرته از که
 خوار دم شیر غر شیر او کی مراید و در جز نذیر او کی با پادشاه وارش کوچ و عنان
 اربعه مملکتی دشمن تو روجی پادشاهه در لوم زبان معنا سنه و معنی الیس کیان حج
 کی و عجم پادشاهانه کی قبادن فیلسوف کلجه کیان در بر پادشاهه معنا سنه و عجم
 دیملر پادشاهک خیم سن قوزله کتچیان دیلر تو سن مخزی مخالف تو زانو و موعم توان
 باط کتچیان تراخیم سپهر کیان و کیان طبایع اربعه معنا سنه کلور و ایدر علم طبیعی
 اسناد دن اول اشیدن چکما کلسدر کتچیان مثل کتچیان بر قوشدر کتچیان اول نادان
 معنا سنه کیوس معنی کیوس معنی آگری اری کتچیحی که کند و یی او کب مریح ایدر کمال کتلو
 چکدر آری کتچ کابن و کربابن معر کین طومق کتچاق و ریج کتچوغرت صلیتک
 طوری کاف عربیلدر کتچ کاف بجمیلد بر مغز لغه عوض معنی بدل مکافات و انتقام معنا سنه
 کتچس و بر پادشاهک احد خسر و پادشاهه دیگدر و اولو پادشاهه معنا سنه اولور نذیر کی
 دخی پادشاهه دیگدر و دخی پادشاهه معنا سنه در کیفه آوج معنی کتچ کتچ
 صفیری کیفه اولو پادشاهه دیگدر کتچس و معنا سنه در قبادشاهه دیگدر کتچ کتچ
 کتچ مثل کتچ کتچ کتچ عربیلدر بر عربی بر کتچ معنا سنه و اما کتچ کتچ عربیلدر کتچ کتچ در
 ان العین معنا سنه بعض اربالفت کتچ کتچ کتچ کتچ کتچ کتچ کتچ کتچ کتچ
 بر اولو پادشاهک احد کتچ کتچ کتچ کتچ کتچ کتچ کتچ کتچ کتچ کتچ کتچ کتچ کتچ کتچ کتچ
 رخل نذیری و فلک زخل دخی دیلر و اعلام رخالندر کیوس آگری مطلقا و آگری آغ
 کیوس معنا سنه کیوس باینک کتچ بدله اسماء رخالندر کتچیان با یجل قوشی و دیگر علی
 و اور دکلری کتچ کتچ کتچ کتچ کتچ کتچ کتچ کتچ کتچ کتچ کتچ کتچ کتچ کتچ کتچ کتچ
 طاع در که طایفی جمله توفیاد را و ده قوس کتچ کتچ کتچ کتچ کتچ کتچ کتچ کتچ کتچ کتچ کتچ
 اور دکلر کتچ کتچ بر پادشاهک احد رفضل ایش کتچ کتچ کتچ کتچ کتچ کتچ کتچ کتچ کتچ کتچ
 تواریخ اتفا قیلر بر پادشاهه کتچ کتچ کتچ کتچ کتچ کتچ کتچ کتچ کتچ کتچ کتچ کتچ کتچ کتچ
 ایدر کتچ کتچ کتچ کتچ کتچ کتچ کتچ کتچ کتچ کتچ کتچ کتچ کتچ کتچ کتچ کتچ کتچ کتچ

دیگر در کتچ

که تینج بریدیم یعنی که قوجیمیشی دیر لیکیم شمله باب **کاف** کلمه کما سبب زیدی و عود آنجی
آمده عربیدر جمل استعمال تدر کما ف بمعنی کب و اغزلت اچ یانی کج کسکاف ایله عربیدر کون
بایله و آیرودیمک در عهد و شاه چخوانی بو و جمل تصحیح الیش در اما بعضی یایله تصحیح بایلی
که آخر حرف تهمی در هیچ فایسه سند کیمه تمیق که اوزرنه ایله هر راکبر عربیدر او و لوق
کبیکج صوکر دمیسی است معنی که تریبعی نسکا دیمک در کتب کدشته و عدل و شوش بی تعلی کیش
کشف غیر عربیدر کافک فتح سیله جابزد در و مانک کسوسیم و سکونیلده جابزد در کج دیمک
کج آغیله معنا سنه کرا کیم دیمک در و اجزت مفاسنه که ترکیه دخی استعمال اولور او کرایه
و دکان کرایسی دیر لیکر کرا زقا کواش مکاری کرام اولور و مقبول و عزت و حرمت
معناسنه کرا کاف عجمله اغزو و تقیل مفاسنه و بها اولور و رخ مفاسنه کرا کاف جان بدخت
و اغور سنه کرا کوش یک قولق مقبول دن عبارت در و کوش کرا دخی دیر و غیر قولق
معناسنه کرا نغایه آخر بها لو اولور اصل کرا که کوه بو کرا طایع کرا یایله معنی کاهد بدست
معرفت لضا ف عدلت تن ظلم و ستم رای کرایه کرای کرایه کرایه لفظدن صبیغه ام و صف
ترکیبی در میل ایله مفاسنه و اکلیتی و بوزیمک و قرون مفاسنه دخی کلمور و اکتس کرا نیکه
اکسی یعنی نقص ایله دخی کرایه سنه فتانلق بز و مطلق بز کرایه سوک کرایه بعضی کرایه در و بیلر
کرایه سنه کرا مانیل دخی کرایه کرایه کرایه کرایه بو کرایه کلر و بیدتی کرایه کرایه کرایه کرایه کرایه
دخی کرایه قاون و قریبوز دخی قوازه که بقا و بیدتی و اکا کرایه کرایه کرایه کرایه کرایه کرایه
کرایه بقا کرایه کرایه کرایه کرایه کرایه کرایه کرایه کرایه کرایه کرایه کرایه کرایه کرایه کرایه
که صوده اولور و کرایه اولور ترکیبه دخی استعمال اولور کرایه کرایه کرایه کرایه کرایه کرایه
و طوار کرایه کرایه کرایه کرایه کرایه کرایه کرایه کرایه کرایه کرایه کرایه کرایه کرایه کرایه کرایه
او خلفه جوری کرایه کرایه کرایه کرایه کرایه کرایه کرایه کرایه کرایه کرایه کرایه کرایه کرایه کرایه
اسم خلد و شمس شمسی شیخ ابواسحق طاهر از نو کورد صور عدل و سخاوت کرایه کرایه
کودکان او کرایه کرایه کرایه کرایه کرایه کرایه کرایه کرایه کرایه کرایه کرایه کرایه کرایه کرایه کرایه
ایدر سنه دیر کرایه کرایه کرایه کرایه کرایه کرایه کرایه کرایه کرایه کرایه کرایه کرایه کرایه کرایه کرایه

و طویلی کرده بود و کک لوک بر آبی در کرده برون دخی دیر گرفته مور و بنفیع حق
 اتمکرتنوردن بشکرودنا دیز آغشیغ واکا بگزرنه وارسه کردوی چنگ قوز کرمان
 عرش در بعضی آسمان درد در کورسه بو چق کرش بهی کرشمه کوزا و جیلد بقی و ناز و شوه
 و کوز بقی که غره دیرلر و کاف فیه سیله و ران کسره سیله درجی لغت ز تقم بیانی بخش در
 که فخر اولوق در گرفت کناه و حرم در که آنوکه کشی قنزلر و مصدر معنا سنه حی استعمال
 اولور کر قنزلر توسق گرفته دم ضیق النفس کرم کاف بعیده و ران کسکو نید قوز و خور
 مطلقا آغ قوردی اولسون خیری سنه لوده اولان اولسون کرمان قوز خور و بر مکتک
 اسمد رغایتده ایودم ری اک نسبت ایدر کرمانی دیر لکر کم پیل ککل قوردی که ایشید ایدر لم
 کرم کر مئله کرج بر شوق و یقه اویندی و غضبلو کسنه کوف علیل و نو و اوج که اوچنلر
 لودکان منله و کور و قویج دیگر در کور و نذا آغز چون سنه چین او اوج دم کور و یله
 انا بی مؤمن معنا سنه کوره دم و بند و اوجک آغی کورن سیکلی بوچک و اوجک آغی
 کوری حرم که فرق آیدر کرمان کرستان لفظندن و صیغه مبالغه در زیاده اعلی بکر
 وفدا و قربان معنا سنه کر یاس آستانه یعنی اشک و دیوان خانه کریم یقه و او یز لو
 کر یاسان یقه کور کر غصن لفظندن اسم مصدر بخش و قجه معنا سنه وام و وصف
 ترکیب در و تو کاده تیر مانسنه دیر لرو مصدر معنا سنه دخی استعمال اولور و حیصن
 کرج قوار کورخ معنا سنه کر یز کام قجی بر و مقصد معنا سنه کرج اراق اولوق و یعنی
 کر یز کر یو دم کر یوان یعنی کر یسان کر یو ند یعنی کرون کر یو نه طاع کر یی و چین
 و ضرب بول و بکن و یوقش و اغیل و یقه کر یز کر یسان لفظندن اسم مصدر در
 آغیش و آغی معنا سنه کر یز کر یب ایدر جزیه دیر یعنی اخرج کر یز و زر معنا سنه
 و زبر کک کر یز یعنی کسب یعنی لاف کسنه یعنی کس لفظم کیدر که لفظیل و شینله
 که ضمیر غایب در و لفظ که بورده ارباط ایچون در معنای که اول ایچو که اکادیمک در
 و آینه معنا سنه و کلمه زرومن در که مثلا قوشری او ککملو اوله کر کش دیر لری لکوز
 یازل هماغه مفلو فیلد باز لو شینله مرکب اولوقی ها حافظ اولور کشتا و زرا کجی و چنجی

معنای کشت آن و بوش بوگر گشتا و در عین کشت و زر گشت کشت تزل ایکن کی
قرش موش اول بره و دشور یا تور بر و تدر گشت تاب بخوره اکلن کن کشت زار اکنک
کشت کار برده اکلش کن کشکین تحت یعنی کز و در عین بی تحت و سر زار کشتاس ملان
آوازی کشتا بر مملکت آیدر و بر باد ساهاک احمد و فرقه نومعنا سنه کشته ام و در امل
قر و بی کشت نیز خوش قول و جرم خرد کنز تا بغیر ای بچو بر ترکیه کشتج در لر غلط و کشتن
دو ذوق لب معناسنه کشتا و بر بلو اک احمد کشتور مملکت معناسنه در کشت یعنی کشت یعنی
فایله کت تقدیمی و تا خبری جائز در نغون معناسنه و کز کن حکم کفان یعنی ضعیف و غوره
عبرید رکلی باجی کاف عجله در کلاب عبرید جمع کلاب رکلا شکت صیان طایع کلام عبیدر
جراحت معناسنه کلان نزرک و در کلاب کلابه آتش دان یعنی اوجی کلنک سووق باجی کلج
یا لان واحق و کجسته کجبله بلر جن کل خورونی طیا شطری کلن سار و ج یعنی انو که
خزرمه در لر و کجی کجج و باجی عبرید رکلی شخ اوز لو باجی کلسو کتوبک کلک کی کاف بیار
اصوله کشت کن زجوق قلمه استعاره اند بلر کلکز و ایسی بیکر و الفون سیکر کج کلوی
کویلر و عمله لر ایچنده اولن باجی کلک کاف عجله و تحفیفله تسکات معناسنه کاف
عبریده و تشدیدله عوز بلر بر روی کلامه تشکی باجی کلویان کسکلور و رکیده متجاج
یعنی اختر و صیان دومی کلید دان یعنی کلید قرانی کلید دانه مند کلج قره و صوف
یعنی بوکندن اولان قماش کلک کوش عظیمت دکوی چار و در قنار دینی در بر سر
کم کاف عبریده معناسنه در کج بزرگ فنده مقام توصیفه و تمام تعلیل و استعمال
اول نور فرس و دنده کی توصیفه و کی تعلیل کلمه کت در عرنا القظنک عیندن تکم
ترا القظنک تابی ایله ترکیب ایدر کت و بر لک کاتر معناسنه کجها موقوف قاش در ترکیب
اکثر تا کلک فخر سید استعمال اولور کین تو کین اربکی و چند ایدجی کنا خضره ما
صلفین و بی کندن سبقت سفان کتفال جاشن یعنی زبانه لغته عبرید رقیال اللرجل
جماش لانه بطلب الکرک الجمش و صورهار المرأة رکب جیش ای مخلوق بالثوره
والزرنج کلک قوتلو و کولو کوز اوعلان و محنت اوعلان کینه تصطکی صفر

که کافه عربیدر وهاء علامتله که غیر محفوظه در بر کلمه بر کلمه ارتباط احوال کلور
 تعلیل ایچون کلور کم ویمک در که عربیده من معناسنه وگاه اولور اسم استعمال اولونو کفید
 سمار واول که در کم مال بادشایچ جمع ایدب جز بنیه لیم که کفر کفر که کفرین کفر که
 کهن منته وحریم بر مق کفر که کفر که کفر که کفر که کفر که کفر که کفر که کفر که کفر که
 اوت و سپندی وایش کوچ کینا کاف جمیله نبات معناسنه معیار جمالیدجه بر بنیه من
 سوز معناسنه در کم بر کسه رام ایچون سویدر لر دیونقل ایلدی و بوینتله شهاد
 ایلدی همه عذرای خود را دوست کردی بلکن او بر دی وکیاهن
 ونری کار معناسنه یعنی اشک بو شتلفی کیار کا هل کاهل ان کیار نک چری باشی
 کیا زار اولوق کیا ن چار طبایع کیا معناسنه وکه لفظنک جمعدرو اول علم طبعی است
 سماع طریقله تعلیم ایدن مک نیک سعدر و بر تبر نیک اولوری که تو کیمیا اور تر کر کیا نا
 منله فخره با بنده بونک دکری کپش در کیناه قوری ات کیناه شرفون دکنی که آنی دو
 یکنگن اولور کیا نند کاف عربیلم کلر در دیمک و کسب کسه وچیدن معناسنه کسبیا
 شپردان کسب ومارول و اشکی قوشی و نادان کسبه محبت یعنی جماعت نیک کینا کسه شرفی
 نه شایچ که تبریز شرف نهد بر بنیت مهر و ماه کینه بعضله جماعت ایدب کت در در
 کیت جیران کیتی بو جهان یعنی دنیا شرفی نری تا که باقیست نام کیتی با دات و با شرف
 در کیتی و کیتی آرای معناسنه دنیا کلور کیتی آرای بر کلدر جو ق بیقراری اولور شرف
 جاننده اولور و جو ق زمان دو کلمه و ترو و قدر صلوة اسباب قفاش راسته قور
 خوش رایجه و پر دستک و عزیزکی و عالم آرای دخی دیر کیم خردین کیم معناسنه کیم
 اشک و غمازی شمش طوار و امج کسه کیم جیر کین و زشت صورت که آنکله و غم
 قور ققاری کیم کاف عربیلم ذکر معناسنه که و ز کوری بیوک کسه کیم کاف جمیله کفر لفظنک
 صیغه ام و وصف ترکیب در کتر اگر فن لفظنک صیغه جمالیه در زیاده طوقن دیمک در
 و دتمق معناسنه دنیا کلور کیم کسه جمولایا کور کور کیم کیم کیم کیم کیم کیم کیم کیم کیم
 کیم و دمعناسنه کیم و دار او رقی طوقن کیم کیم کیم کیم کیم کیم کیم کیم کیم کیم

دون

یکمنه و باغ بیخون باغ

یعنی فصل کنول قبول کنیم بجاست شیشه سی که گدای رسمی کج کسب کج خرد و معنا سنگ کجا
 تند و قنده که در سن بجای قند سن یعنی نه بر لوس کجست کسب طغان طایب کسب کلور
 رقص ایدر کسب کوشن او بیمی بجه بر چو در که او غلظت لجنه فور در کب و بهر نور قوی
 چرکین صورت ترجمه بوجبه و بر لور زشت صورت در و بیکر بجی معنا سنه کدار کدا اشتن لفظند
 صیفه نام و وصف ترکین در وسار و ترنک اولی و اسم مصدر در جی استقال اول نور سجک
 یعنی او از کلک کدانش دوبان مرضی و کدا اشتن لفظند اسم مصدر در ار بش معنا سنگ کدا
نول قفتان و ایسکی کسی کدانش درت ایفلو جوانا ک اغصی عط چار با یا یا ب معنا
 کلام فی و یک در کد امین تغبی کدایش کوبک بور سی کدا بمعنی کدا ر کدا ر نام بیشک
 معارف نامی مکتوب جور جی در ر کدا ر ش طلان اکلک تشیخ کده دمان ک بمعنا سنه و کلید
قوانک پوی و قبو طرفی و مفتاح و ندانی سی و کرتلیک بجی دیگ که بغازه و بش در و یک
 او جی کیرین بیوک توفیق که تکیده دوبه و آر ب دی ر و کار و لر تغی کدینه شده و اک خدایی
 و سیر بلدی کجا از ر کدا ر کذا ش مخ بجی توی چو بشیرن و شاه بجه خوری که نود خالف و
 بزندان و زور چو گراز و بشیرن پهلو اکل عذر و کلک بیوک بیل در که آنو کل بچو بر دی
 ایب بغیور را که وز نور و بر حرار تر که کتر عورت لده اولور اعلان لغز کن و آخری
 بر بر دقر عامه بخریف بب گوز دی ر و نا له صلیق و بیوم ک بر دکن در که آنکل قبول
 و صوفی سوز ر و جویان و صفر تج کش ی و دیوار یر بجی و رانک شد یدله دی چو بدر گرا
 معنی فرمان کرا ش صحن معنا سنه بعض مصحف بر چو در و دل و دفر کرا شد که کرا صو جلی
 و دکری توش خورد و اول توش خورد که توفیق صلدن بر لر صو لر کنا نده اولور که مانند اکا
سب الک دی ر و اصفا بیل آر ب چو دی ر لر تر کیده یون توفیق دی ر لر کرا مانند بجی مثل
 کز بزا لیغ بخر بدر محتاج و طرا ر معنا سنه و زیر ک ر مانعنا سنه و زیر ک ر مانعنا سنه
 با ک ب تج تسلیم و کسر سیل جای زور و طرا ر لفو نظری اولین ک سنه دی ر لر ر ش کله و کر دنه که
 آفتاب بر سست دی ر لر کو ف ک اف بر یل عنه معنا سنه بلی ک که در وهنا و لور بها لفظ اولور کتر ب
 کاف بجی کدی ببر یده هوه معنا سنه بجی چن که ب دیشی و شوق دکری جانور که در سستن قیما کر که لر

کو تک میگد بکنانی نکلد قفان و برد کندر که اشتها زدی بر دوه غایبده سوکر تبعی که کز
 کو کلک که کاف بر سید بر معوف طایفه در بهادر و قوی معناسنه که در اب عام رجاله ندر که کار
 بوش بگر که گاه منگه که در کز سوکون بر کردگان جمع در کز در حقا کاف عجمیه در کز زنت
 ظلمن انکلم و تشنچ کوز معنی کوز و ذو کوز سوکون قیان کوز سف عربیده و دیت کفای
 و پنبوق و حوض و قنده عوز زرا استعمال اند کله ری بر آسکنه بر لر و حفت معناسنه نقل ابیدر
 کوز سنه اچ رانک سکونید و فی سید و عکی کی کی و جهله بیه فصیح و تعلد دی و لطفه آیه جایی
 روایت ابیلدی کوز سینی آجلق کوز سیکاف بر عیله او زرنه او توج اسکی جمع کرای کور و کوز تحت
 معناسنه و کوز که کلاش من که فلک نوا بتدر اکادجی کوزی و بر لر اما بخت و حکما اصطل احند
 کوزی و بر کوز عرش کلا تنده در کف قوه صوم کاف بر عیله بر کوزک او کاف عجمیه در عرش
 معناسنه که کان جعد و بر و لاینگ احمد کرم زرخوان و زرد و چوبه دکله ای او پنه در کرم کانی
 عجمیه عم و غصه کرمه اول تشن منس که تر فنده و بر کوز کزج بر معناسنه و سید لو برنج و چورک بی
 شونیز معناسنه و سیدلش طغان و آنچه که ترکیه ده استعمال اولنو کزج طغان و آنچه و بر لر
 که نجان طغان و آنچه کزج که کلاش او و کلمته کوزک طور نه کلک معناسنه و لشکر جمع اولدی غایت
 و حوزه معناسنه کوز سادی و طر کوز و زمشکه کوز کاف عجمیه بولک عجمیه معناسنه کوز سه
 یمنق و یوالق که یابیده آتله و کله کچ قوشی کوز کاف بر عیله قولن و قودق تشدیله ز نشدیله
 بجای در کوز کاف بر عیله و تخفیف را با طوب کوزی معناسنه بر عید فار سید ذبی استعمال اولن
 و قیو طر قوزی و آنچه معناسنه کوزی حجه کوزی زرخین لفظدن صغفه ام و وصف کوزی در کوزج
 منگه کوزش قصه حق الیان کوز کاف بر عیله و زای عجمیه و آخری راء ممله یام حوصله قرض
 معناسنه و امثال معناسنه ترا کاف عجمیه و زای عیله ترا ریدن لفظدن صغفه ام و صف
 ترکیبی در کوز اش خراج اصل ترکیبی بهم مصدر در او دیش و میگد که کلاش بوزک بوزق کوز
 قولانه و حبت و باطل معناسنه تعریب بیدر خراف دیو کوز کوا فمشکه کراش مشق کوز سیدن
 لفظدن اسم مصدر در زبان ایریش دیمل و لو کوزده بلوان کوز دشکه کوز زنه بوزک
 معناسنه کراید کوز یعنی ناقص ایدر و اکسک ایدر کوز خصبه و اشق دکله ای او پنه در

کرف قیر با خود سیم سیاه گزیده و کله نرم تر منق و دکتری و کسدر که می کشی او را در کلمه دخی و دیر
 و حوضه کنار نندوبین سبز که زنده فروزبان و ریخ گزود و کله زلال بوجی کزیت خراج حیزت
 لفظی بودند تویر و لیش اول که زنده مشله و اول سب در که تغلب اولنا را جازله او زرنه
 حواله ایدر لر و صاعن دخی ویر که زید او زنده و باش خراج و کزیدن لفظن صیغه مایه در
 کزید چاره نمر دیک در عربیه و لا بد معناسنه کزیده مشکم کزین او زنده یعنی فرسنگ بوجی صیغه
 امر و وصف ترکیبی در کزین مشله و تقوی و حجج کس فرج دن گسست چرکن و کلمه کس تاخ او ستر
 کاف بخیمه در اما عوام کاف عربیه استعمال ایدر کستر و بجاک و دوشبک نشنه که جامه
 خواب در کستر تا که کافیره مخصوص توشق درستی بر کسنه ناگاه توشنه کفره تکم اولنو ستر
 بر بهلو اول سدر کستی بمعنی سنج کسسته کسسته یعنی کس کس یعنی مینه ام و وصف ترکیبی در
 کس و ز ز ناره و شادی و محروق کسلا کوه جله بکن کسبل او زلم هم مصدر در و کوندره
 کسده او زرد و طلب کس هم کافایم عربیه بهلو و فعل و خلاط اربوه متلاقه کس سنج و صغیر
 کس زرد و بلغم کس سپید و سودای کس سیاه دیر لر و هو نوعا ارگنه کس دیر لر و سن
 لفظن صیغه امر و وصف ترکیبی در کس ده آنچه کس ذنانه مشور یعنی باد شاه براتی
 کس ده دست آنچه الی یعنی جوم در کسایش صیغه اسم مصدر در آچش و آنچه خلق و بکار
 کس کاف عربیه مشت قایمه شده صیغه مایه در و مصدر معناسنه دخی استعمال اولنو باید
 کسست کبی گاه اولو را خردن تابی حذف ایدر کسش دیر لر تکم ذکر اولنش در و بگزوبان
 و بمعنی نیت کسره کنار زنده ای در کسینه کاف عربیه کورس و معنی کسستیکه کورس و بوجی بر
 کستی کبر کورستی کس خما ارگن خما کسفت کسفت لفظن صیغه ماضی در شان
 اندری ویمک در شش مجزی عدل او تا غایتی باشد که او طره نشد و اونو ان کسفت
 کسفته صیغه اسم مفعول در بر شان او شش معناسنه کسکوفه صغیر یعنی بوی تر کسش هو
 نسمنک ایگی و تکمه و منفی طبع و انبوه یعنی بوللق کسینه که در کسینه منگ کسینه آنچه خلق
 کسینی بر بوجی و تکمه گفتار سور کلمه و سوبیکت یعنی مصدر معناسنه دخی استعمال اولنو
 کسقال چکله کزید بر کچک توشق در که عربی شقاق ویر لر کس کوی سوز کلمه و سوزنا و
 که خلق ایچنده اولور

کجک کجک که ایو دیدند در لر کجک اول شکر که از کجک قتی تلوسه معنا سنه کوه کلید کف
 یعنی کوف بنی او بن قوشی و بیفوش و کوز کوز کف خرمن کسی و بنا تا تک بیفونلر قیو لر
 کف تخفیفله و کف که بعدای ایچیده چمن در بعضی سحر کس و اوق او شتر تخفیفله
 خرمن کسی و تشدیله و کف در میشد رکل معروف چکلر و بوج کله چکلر کل در لر مثل کل
 شفا اول کل با دام کل ایوا در لر کلا بدان کل صوبی قوی طزن کلات اواق کوی کلات
 او زرنده قلع او زرنده قلع شین او لسون خراب او لسون کلاته مثله کلاه دیه میان
 معنا سنه و مطلقا دیه معنا سنه استعمال اولور کر که آدم و پیهی کر طایع دیه بی او لسون
 کلا له کل و دو کله سراج بعضی لر چکر دولر و کل دسته بی کلاه ترک و نقیمه و مطلقا
 باشکلین سنه کلام تری یعنی کلام امیرانه کلاه زر انون اسلف کلاه قاضی قاضی قاضی
 و لر بر یقینه در عیجه ذینه و لر کلا کلا آوازه کلا کلا مر و ونسنه در که کلا شکر کلا شتر
 پرورده ایدر لر کلا شکر و لر کلا شکر شکر کلین کل آغی و نهال کل یعنی کلک ندن آبر وجه
 چمن بداشنه و لر بر و بر و بیچک کل فی فرمان بر قزلی چکلر چابر لرده بیتر کله چکلر کلا
 قرضی و کر که چوره و ابا کلک بزغش کر در اوی و کونسه یعنی بوجی کله تو بری کسک
 اشک کله شکر و چین یعنی کلک و شکسته اولش سنه یعنی قوش کلان حماما و د
 کجی بری کلین مثله کلک تاب کلخج کل درخت جمله آچلش اوله و کلکون بی کل
 کلزار کل کلکستان معنا سنه کلستان کل یک معنی کل با یغیر بی و کل هرق اولان
 بر زبیر استان لفظی کله کله اذلت ایدر و اصل و منبع معنا سنه در کس سنه کل و
 عتد کلاه کل سورای بره و کل در عجم یادندا و لور و ایند لر مکلدر ریخا پند و نادر
 و خوش بوی اولور کلکون بی کلکون یعنی کلکون که عوز لر لر لرینه سور قوی چلته در
 کلکون مثله و کل زک دیک در و ال کلک خور و پروک استخا سدر و نشتر بکله کلک
 اسدر رشید لر و کل کون طوریات چتوری دیکدر کلف چکلر کله بکر
 کلکسکست ایو تفریح و چک تفریحی و از کجی تفریح و اخلاص تفریحی کل کورستان
 کویک د کلری چک در کل کل طور کله مروف تفریح در کله کلک طاق لر

کلانا رانارنجکی و کراس نمشند دیرلر و برانارور که میشی و لمز هان یچکی اولور و قتر دخی
 اولور کنگلیکین کل هر و رده سدر بالکله کل میخ قبوله ده میخلر باشی یعنی وقلا یلر میخلر و در
 بعضی آلتونلر بلدر لرا کا دیرلر کلوته تور نرک یعنی شبق اولرش و طغوش نرک کلا هان
 برنوخدر و سور عوج که باشده صور قزلر کلو ح کوزا تمک و اتمکلن برنوخ و دیکله دخی دیرلر
 و کوله دخی ووشن اتمکلن تورده کوله دو کلو و کوف و کله معناسنه کلر کسک مدر معناسنه
 بعضی کله دوشن معناسنه و بعضنده بار مفتوحه کلو تر کلو کلو قسج کلو شنه نم کلو کیر
 بغض طویجی یعنی کله کلوان بزجی که چو با تندر کشته دخی دیرلر و ابلیک یعنی و یوانی کاف عیله
 کلوان کاف عیله مثله و بزرگ کلو لریق و یوانی که کمانه آید آت لر و بزرگ کله کاف عیله
 و شیدر لامله ابابیل قوشی کله مرخان مثله کلر چه جورک و کسج جری که نابیدر یلر بوزر
 عریجه حاله معناسنه کمانه کاف عریله کسک آستین معناسنه کلر حیز نرک کله کاف عریجه
 دیرلر و کج معناسنه کمار کاف عیله کما شتن لفظندن صیغه ام و وصف ترکیبی در کمارا
 آغیل کله آفته کما س آغاج کلید در و یقی بر و قدر که قولنقه کتور لر کسک معناسنه کما شتن
 کما ش حیز نرک کله کاف عریجه معناسنه قشغلی اتمک دخی دیرلر کما شته حواله اولوش معناسنه صیغه
 اسم مفعول در کمان ظن ترکیب و صافی معناسنه کمانه نر قوشی کراه از غول عریجه طایع معناسنه
 کله مثله کیت طوری آت و قوشی ترکیبی و یک سی قوه آت هم عریله کسک و عیله کیه و ان
 قوشی عریجه مثانه معناسنه کسک کیه کیه ایت یعنی ترکیبی و قوشی قوه اوله و یوجه اجنده اولن
 اوت بعضی طوری آت در دلو کین یعنی کیت و بصوک یعنی کول عریجه معناسنه کسک
 لفظندن صیغه ام و وصف ترکیبی در کمار کاف عریله کلانا رانجی که کولک نار دخی دیرلر و بر
 یمشی دیرلر کما س عریله کسک کیه کیه خاک رفته معناسنه کما س عریجه حواله اولوش کله کیه و یوانی
 و اوتاق معناسنه و قوشی عریجه کما س عریجه قوشی کما س عریجه کما س عریجه کما س عریجه
 که ابر شیم ایلر و مطلقا نار معناسنه کمانه ما و راء النور لفظنده اسکی معناسنه در و ایدر کسک
 معناسنه کلو ر شلا سیر کمانه و جلوه کمانه و برلر یعنی سیر ایدر کسک و جلوه ایدر کسک و عیله کیه و یوانی
 معناسنه ایدر کسک کاف عیله کیه معناسنه عریجه ذنب دیرلر ترکیبی نر قوشی عریله کیه
 جنح دیرلر

وینش و پروش کی و نحو و عادت و بر فظ و کس کنش کلسا کشته و بخان دککای و قدر
کنگ دل سرف کاف و جمیل در ضحا و اما معوام دلند و فحکاف غریبه شهر در کنگ فم کاف
عربیه صیو کنگی در کنگا آرت اوغلان کنکاخ دانسق کنکر کاف اول چرسید کاف تیانی
عجید رد بیکچی و بایقوش و اوکی قوشی و وطنی کنکر کی کاف بلم چرسید را اول سزغناشم در
صو زرمه کنکران اوکی قوشی بعضی خدو جو در در دیو تصحیح ایلدی کنگه بدن که بار اول
او زنده اولر حصار اریکچی دیر لرو و شرف معناسنه کن فکان چرسید رحق تعالی بی اسم الحق
او زرمه استعمال بد لر زتم کنملا جلال الیس روی حضرت لری شتوید و سیلمان بیغدر غم
تکلم ملک ل دادست مارا کن فکان تا ناند خلق سوی آسمان کنوکت
ر سنده بطبق طبق اولر هه طبقه جوباق سندن بر سنده قور لر بعضی لغت و کند و اولر اولر
و بعضی بر دیتیر اویدر دکر کونور فک کون شمردی اکنون لفظدن تخفیف و لغت در کنگان
بر کولکصدیر پزلری صمونی آنچی بر غنه بکر زنه مثله کنگاف و جمیل و هاء اصله کناه لفظدن
تخفیف و غنه رگنیت بند و غل معناسنه کینر جو قیچی و کاهل کوف عریله و صفه صر جمله
و بر قیله قتی دیگ در کوننگ تخفیفه کسر لنگه که او لفظدن و علمه معناسنه در ننگا آخیزه
یا بله دخی علمه معناسنه در کونکاف و جمیل و فنگا لرسیل طوبد که چو کاینلم اوینار لر و کنگه
طوبی کی می ای او کم نو دیر لر کتوی شلم و کفتن لفظدن صیغه امر و وصف ترکیبی در سخن کوی
کسی کوی کاف عربیه عریده قویم معناسنه و علمه معناسنه دخی استعمال اولور کوی یا ر علمه بیکر
کونکاف و جمیل شاهد معناسنه یعنی طاق کواوه لفظدن تخفیف و غش در کواب کنگا و جمیل در
کوار کواریدن لفظدن صیغه امر و وصف ترکیبی در خوش کوار کی و سید غش قور لر و جمیل
قوه معناسنه کوار و مثله وصاله صبر و یاش چرسید ی و رفلا ن عمده و هاقم طعام و بی نوا
کوارته مثله و کنگا کاشن مجرند رطهای هفم ایدر غریب ایدر جوارش دیر کوارش مثله
اصل بویدی که بونسه اولیدی زیرا کواریدن لفظدن اسم مصدر در بویدن نقل
اولغش رفونله فارسیده شایع اولغش در غلط او زرمه اتفاق انکام قیلند ندر کوارش
مثله کوارش کوارش معناسنه که او وان جوان کداریان مثله کوار طغه و ملا و صغیر

ونگلی کم منواری آنو کلمه سور لر اوجی اگری اولور و قوش تور صیغ کوازه شله ذرا و عربیله
 دخی جایزدر و چوبی تی معناسنه کوازه شله لری و زرنه دو کلمه تیغ توری و پرچم کوازه
 روفلان بئش تیغ کوه کوش اواجی چیلر کواکه قورق صلیق قوشی کوان معنی حواله و سازان بالیق
 کاف بچیلره کوان کاف عربیله تجره و معنی اندوختن کوانده ایچکل اوعلان کوازه شاه فیضی طایفی
 کواچی طایفی کواچی منده کوب صممه صممه ابریق و قلسه برقی و اما لاله قلمه کوفتن لفظند صغه
 امر و وصف بیکدی در کوان کاف عیله کوز کوان و حاجی کوان کاف عربیله با بوجی کوبار سورتی
 صممه کلمه معناسنه کاه و صممه معناسنه کوبار منده کوبار کوان کوان کوان کوان کوان کوان کوان کوان
 کوبار قلفلی معنی برکه ای اوتدرو با باد به بالدرنه دخی دیر بر بعضی چکمه دخی دیر کوبار با باد کوه
 طیبیلر با بوجی دیرلر و بعضی سرلر و قوش کوزی دیرلر کوبار منده کوبار صممه چچی کوه چجابی دیرلر
 و قفل کوه بر پشت معنی آرقی کوز اولن کمنه کوه شله کوبار کوان جمله کوه بیکدی کوبار و یاق
 که آنوکل سدرن باغ چور کوه چهل شیب کلی ف عیله کوبین باغ و یچکی و اول نور کمان در کوه صممه
 سازندن اور لر دوشن دگر می تنک آلتنه قورلری باغ آندن چورلر سور کوه و صفات معناسنه کوبین
 کاند تقی و باغ و کانی کوه تورم چجه نه معناسنه و و چکمه ده معناسنه و کون در معناسنه
 کوماه قیصه بوجی صممه معناسنه کومان و قوشی اکی که آنوکل دوه کون اکثر لر و صفات قوشی و
 حصار اری کوان کوان دزدار و ایش اری کوه کوماه لفظندن تخلف و غنچه در کوچ حرای راه زن
 معناسنه و با قوش و اوی کوه چقد و بوم دیرلر و چر بلیق قوشی بوجی حصار زرم لغتند و مرد
 بادشا ه معناسنه و رحلت معناسنه و یطلق قوشی کوجال آلا سخانه کاجال معناسنه کوجیلوچ
 بیان آدم زدن بر صنفه کوجیک کجک کوه معناسنه و علم و سید میر برده کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه
 قصبه بویلو کوه سفق و بازار و یچکی نوخ و دکه الکی کوه بکریخی و قشدرن قوشور کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه
 نغریه بی کوه کوه بیکوه و شتا معناسنه کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه
 جوزا ب دیرلر کوه زبان خطب آچی که دوه هودنگل و سینه کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه
 و سکو نیله دخی جایزدر کوه زبان منده کوه ریشمی آسار کوه کوه اواجی اور دیکه که
 چوری ایچکل و برلر کوه کوه و غلن کوه کوه معنی کوه بر سنه در کوه چجه کاکا قوش دیرلر کوه کوه دخی

کوشه فرغ و کلی کوسروان او جا و سیکردن و بیان باشی و در بدگنی کوشه سیرک سقا و مسانه
 کوش کاف عجمی قنای و بیق سبکت معناسنه کوش کاف عربیکه میشدن لفظندان صیفه فر
 جانش درش در یک روفس آلیزک وان در بدی کونی تعریب ایدب جوش در کوشه سب
 کوشنا لفظندان غنظنا و نشد رات خونیه در کوشه و احتلام اولوق و آر چه یوی کجوت بر
 خسته لره ایچور لر کوشنا بنگ کوشنا و منطیان ناد دکری اویدر کاد و تندر کوشنا سبغ لیل
 و خیال یعنی احتلام اولوق بعضی خده کوشنا و اولوش کوشنا ننگ طرزه کوشه طرییع یعنی کوشنا یعنی
 کوشنا یعنی ات شورایی و طینه در دکری آش در کوشه کنده در کوشنا و یعنی کوشنا کوشه
 آخه یعنی کوش دکری چنگل کوشه ربا و دلکچ که جیلا ق یعنی دیو کوشه تین اتلو کوشه
 قولانه که چک بوجک و مضم قنای آشد و کوشه ایدر سبغ انهم معناسنه کوشه کوشه کوشه
 کوشش کوشیدن لفظندان ام مصدر در درش و جانشش و یک در کوشنا کوشه سبغ
 کوشک کوشک ساری و کوشه کوشال قنای بود قنای کوشه کوشه جاز اتاد معناسنه و کوشال
 او نور کوش مایع حیم قنای که در کوشه و قنای باشی در کوشه و کوشه کوشه کوشه
 و کیه کوشه قنای و کوشه کوشه و کوشه کوشه کوشه کوشه کوشه کوشه کوشه کوشه
 قنای قنای کوشه کوشه کوشه کوشه کوشه کوشه کوشه کوشه کوشه کوشه کوشه
 اوچی بلده معناسنه کوشه کوشه کوشه کوشه کوشه کوشه کوشه کوشه کوشه کوشه
 زیتی که پورک ایچیدر کوشال کوشه کوشه کوشه کوشه کوشه کوشه کوشه کوشه کوشه
 دیو و بنو و بون و بر در کوشه کوشه کوشه کوشه کوشه کوشه کوشه کوشه کوشه
 او یخو کوشه کوشه کوشه کوشه کوشه کوشه کوشه کوشه کوشه کوشه کوشه
 جام ایچدی کوشه کوشه کوشه کوشه کوشه کوشه کوشه کوشه کوشه کوشه کوشه
 او یک قوشی کوشه کوشه کوشه کوشه کوشه کوشه کوشه کوشه کوشه کوشه کوشه
 رشت و ساندان بالی و کوشه کوشه کوشه کوشه کوشه کوشه کوشه کوشه کوشه کوشه
 کوشه کوشه کوشه کوشه کوشه کوشه کوشه کوشه کوشه کوشه کوشه کوشه
 ارکان بلین حاجی کوشه کوشه کوشه کوشه کوشه کوشه کوشه کوشه کوشه کوشه

کوشی

کوشیه طار سوتق و حجه کوشش بر قازنج یعنی هژند و قیولر قزنج کونن اونی قوشی واکت
 قوشی که ارد که بگذر بر قوش در کومر جبه کون متصو در معنا سنه کاف بر یکله کون کاف عظیم
 بر لفظ در کلمه کاشک آخره لاجن اولولات تشبیه در ولون معنا سنه استعمال اولور و غیر
 معنا سنه در مثلاً کلکون و سپاه کون یعنی کل کله و وقه بز کون کون در لودر لوزنگ
 رنگ رنگ یکدیگر کون نام بمعنی تمام اولاق معنا سنه و آرسلان بناج کون نه همان چکی که حیت
 کوشتم سگدن و فالکث آت و ضنوی و اجا کوشتم منک کون بمعنی کون و بجز و در لو
 معنا سنه کون همان بمعنی کنها کون نه در حث انجک بی کون کون بمعنی کون کون کون نه در لو
 در کوه کوه کاف عربی طاع عربی جیل معنا سنه کوه کاف عظیمه غایط یعنی نجس کوه عظیمه جی حاکت
 پیشه سی و شرف و او ک نشدیدی و تخفیف جانور در کوه کاف عربیله و او ک نشدیده لفظه سید
 بجای معنا سنه در فراسیده دخی استعمال اولور کوهان دوه او کجی کوه البرز هم انده بر
 طاع کوه ها مون در طاع کوه ها مون طاع ویرا ویندر عربی بقوه در کوه ها مون منک
 کوه ها مون بودۀ خاک بمعنی کوه سوراجها در پیرامن وی بکنز و بر سر توده آب نیند و از هر
 سوراج آب بیرون آید خدا و ندان سوراج بر غیر دره باشد یعنی بودا ویندر که بر بوی طق
 بغلرخی اطرافه خندقه قزله و اول طریق در پهنه صوتی بر رقصنگ خندقه قزله مویسه
 آقوب چوسه اول خندق ایچی خندق او زرنه غالب اولور کوه بین عصاره زینبیل در کوه ایچی
 کوه در ایمنه شی طاع ایچی کوهان کوهان که ایق بوی اذیر کوه تعویب بر وجه دیگر
 کاف بچینگ شمسیل دنج جانور در قتل شاه کوه دیلر و اصل جام مردم و اکن اصل کوهی
 بدل و عوض بعضی کوهی واقع اولش کوه و هایت در سی کوه ها بمعنی کوهستان
 یعنی طاع ایچی قو قتل درن عبارت در و بوی کله معنی ایچی خدا اولور خنای کوهی یعنی بوی
 تغییر در زیر اسار لفظی اصل تیره ایچیدر کوهستان منکستان لفظی که کنه تدر کنایت کوه
 بر وقه طاع رطاشی کتیا اودا اولور یئاد دخی کتیا بون اولور کوهل ایچی معنی کوهستان
 بودی واکده کوهنگ ایچی در سی کوه ها روان بمعنی تراج کوه دوه او کجی و ایروشی
 و صوتی کوه زین ایچی کوهین معنی کوه و ترازو کوه سی کی بر تدر کوه ایچی کله و زرنه

دو کله

د

کوهین کاف عجمیکه سبیل او غرابو بر ایندی چطور کوی کاف عربیله جمله معنایست آن نه با آن حرفی
 زنجی جایز در کوی کاف عجمیکه خوب که او نیز لر و چوکانا نایچیلر و اکابوز کوی طرب کبی ژانسه
 اطلاق اولنور و کفتن لفظندن صیغه م و وصف ترکیبی در سخن کوی کای و سوز کل معنایست یا
 کفتن لفظندن صیغه مبالغه و سویکلن جوق سویلیجی معنایست و تمام تمثیله استعمال اولنور
 کویا که سویله در یعنی مناسب که سویله در و بجا در کوی یعنی کوی کفتن لفظندن مضارع کوی کاید
 کلور کوی کوی کلور کوی کوی سولر و تک در یعنی کفتن لفظندن صیغه مضارع و کوی کایست
 حرازه اوه کویا که سویلیکنه و بجا در کوی کوی کوی صوق و جره کوی ز میزین یعنی صوق کوی کوی
 اوت تیز و او یک فیه معنایست کویینه سویلیجی و علم موسیقیه معنایست سولر کوی کوی کوی کوی
 و بیان بانی که او ک کوی کوی کوی کوی کوی کوی کوی کوی کوی کوی کوی کوی کوی کوی کوی کوی
 معنی کوی
 طایع در ک کاف عجمیکه و هیای ملفوظیکه نو لفظندن تخفیف و تشبیه در ک کاف عجمیکه کوی کوی
 کوی
 او غزلان کوی کوی لفظندن تخفیف و تشبیه در ک کوی کوی کوی کوی کوی کوی کوی کوی کوی کوی
 شیشه سی **باب لام الفتوحه** لاقات لای معنایست و یا او اوق لام معنایست
 لا ابالی عربیدر باک لای معنایست یعنی قرمز لای لای لای لای لای لای لای لای لای لای لای لای لای
 حلوا اوقات برقات معنایست لای لای لای لای لای لای لای لای لای لای لای لای لای لای لای لای لای لای
 که زمان جاهلیتد کوی کوی کوی کوی کوی کوی کوی کوی کوی کوی کوی کوی کوی کوی کوی کوی کوی کوی
 اولنور بالقرای و البینه و خصصا و حینه معنایست لای لای لای لای لای لای لای لای لای لای لای لای لای
 کوی
 و حدیثکد معنایست لای
 و در لای
 نور لای
 موقوف خوش خوقو عتبر کوی کوی کوی کوی کوی کوی کوی کوی کوی کوی کوی کوی کوی کوی کوی کوی کوی کوی

لارنگ انک تکمیلی لازور و بعضی لاجورد و لائزہ یعنی لایه لاس مرکب بعضی وقتان چونی
 که ترکیده استی دیو بر لاشن یعنی لوانش که بر در کورده در و لاشن کس مطلقا جانسند برند
 لاشن دن اخرا و لاشن در لاشنه مثل و آموز و کاهل لاشن کنکل یعنی خورده لاشن آخر اقلانیه
 سترکن لاشن و کنکک ریالاک قول بالچی و کنکه که ایچنده امانت خور و کسجی بر لور و بالچی
 چکر و لوک و دکاری بویا که فرمزی بویا در همدن کلور لاک است قبیلونه لاکتک یعنی لاشنه
 یعنی تنج بعضله او ملج اشدر و دلر لاکه منابه عبیده لاشنه فر لور لال و لسنه و لعل و معنانه
 و کدو و دیکه در لالام یعنی بختی یعنی بیتل مثلا اولو لالا و بر لور و بر کشند آتای قوی در
 ترکیه فری شایع در لالاکاشن یعنی شش لاکتک یعنی دکاری بغلوفیقه و دانلو معنانه لاک
 مثله لاله و فونجک در لاله رخ فرمزی یکا قلو و لاله زکلو و یک در لاله و شتی کلنگ
 چکی عربی شقایق نهان و بر لور لاله کوچی مثله نام زور یعنی بر کویطیک لالمان ششک کب
 لایانی جالبوسی یعنی دککک لیک شورا و قیوب بر لوق و هر شکه و لسنه اوز زنه نملر
 اکا و بر لور و بعضی نام لاله معنانه در که و لسنه اوز زنه بغلدر لالان حوی و آغیل لاله یعنی شیان
 و قلا و فر معنانه و آواره و بقال لانس و قواق باغی بشن جزیره نیک لسنه لالاک
 تکمیلی لاله و بعضی لاله لاله و از زجت و رخ لای بالچی قواک لای بالچی لای بر در لوک و کلک و کلری
 طراچی لب و دوق و قیو کناری و در یکناری لب و ریاد و بر لور و ریاد کناری و یک در لیت
 عجله کاج معنانه و سی ایچره تاق بر در کوسجی در و جامه قانی لایا بسته و طبله معنانه لالان
 امکدش و ج لب لایان بار یازبانور باشلیق نسیم قلی و آینه کبی و بونلر بکر زنه در رسله تا اول شعله
 معنانه بقلا بلدر ضعیف قولر رحی بودر که بولفت لاله و پایلم و ریعی آینه کی نظر لاله لایان فر
 لایان قلیک و آینه ک ضیا سدر لب خنده بت نسیم صر منق و لطیفه لب ریاد کناری لب و دوق
 قنادی لبی چریدر شرا و اوز بر یک معنانه لالاب صر مشق یعنی مبعه سایدله قه کونکک اینجبار
 بکر زنیانچدر لبوت کر کوز لپوس مثله لبوه سد هایتی لیش بغلندر یاوز آت بوزنه اورد قلی
 که نوشته در لور لیتنا علم موسیقدرن مطرب لیلکی نوات تحت الخطدن تخیف اولمش در و حوق
 که انوکلمه جنگ لیدر لور و دکک معنانه که ترکیده استعمال و نور ظان فلان ذلت اوروی و بر لور

اصله ام مصدر در تصرف و لغت مصدری است کردن و لغت زدن و میگوید استعال بیدر
 و باره معنایه و توفیق و مصلح معنایه لغت باره لغت باره لغت باره لغت باره لغت باره
 اولو است که نسبت به تبتیل و کاهل یعنی این سوم بود فی عیون تان کس و اول یعنی بیچ است
 سؤوق و تقنانلق نیزه یعنی کدی یا عله دیکه و آخری و بعضی شوم لب و از کجاستان
 انگشت قرانی فونک و میگوید در بر که عورت کدی که بلای یعنی خلیج عید ریش تقو و لحم
 اوز لوقه باجی که طوار یا غنه یا و یا و پیش قوم جزین ملبه بی جمله لغت عید ریش فوج
 اوید قاری فونک اوینی که کجک آدم بخارا کدی که از وی عورت نوبدی زمین اید را و این لر
 حرف عید ریش بورخان لغت خود که انوکله جنگ اید لر و بعضی معنایه یعنی برار و بویار و بویار
 و زراج و توان اوتی و سپر که اوتی نشان طیفیاق بر خسته یعنی لغت یعنی استکمال منشش
 خنیدن لفظان ام مصدر در طیش عک در کلمه عید ریش تقو و طوره معنایه سینه سینه
 در کلمه عید که کبیده فوج خیزی دخی در لر لر زوزیدن ام مصدر در زوز معنایه و اول
 علتک ایدر که عید رعد و خسته و بر لر لر زوزان لوزیدن لفظان مصدق ماله در زیاد بر خستی
 معنایه لر س سینه یعنی لر لر الله تعالی نکاح اسند ندر کر و شنید کبی لری جوام لغت کشش
 و باره پاوه او لغت سینه و مصیق سینه لرح احوال یعنی تایش رای عربیلم و زرای عید جاید در زوزان
 توفیق بنده اولن علیظ باطنی و اوز لر باجی که طوار یا غنه زیاد میسور لحم و معنایه نشان
 نمک از کجکله و بنده است قوی و حکم سینه لشکر چری لشکر بزه کجکله لشکر بزه نمک
 طایفه لعل عید ریش و فقیه طاش در اقا بعضی اهل موفت دم ایدر بیور لر که لغت معنی
 آندن امتناع و بر عید ایدر لر دی عورت عید کبیرا و لغت سیدن و شاعر لر عید کسین
 اکا تشبیه و کتایه نظر یعنی مشبه ذکر او لغت سینه لبر او او لر لعل کجکله بر لر موزی کل لر کجکله
 لعل لعل یعنی مرض و لعل دن و لغت سینه زین و سیمین و زوزین کبی اما زوزین
 زوزین کجکله اولن معنایه ده قصد او نور یعنی عید ریش او بوخی و مسوخ معنایه سینه سینه
 مسخ او لغت سینه و زوزین و زوزین معنایه در لغت و لغت در زوزان طایفه لعل لغت ک
 مشبه لغت سینه معنی طایفه باغش کجکله تیز لغت و یان کجکله معنایه لغت سینه لغت سینه معنی باطل

لورش یعنی برشته که نعلبند کردند آنکس معنای انکاشه قصر که نعلبند و آن و ابله و لعلیه قند لعلیه
 و کس سوز سوزی یک بی و صورتی شکل معناسنه لغید یعنی اوله و او کس سوسله کی طرف
 قاربه یا بچی لیان آینه و قلع شعله بی و مطلقا شعله در و دلیر لوجور ارماق کناری و قوتوق
 صالان قوتوقی بیم لک لباچه لباس و صورتی سطح و بیکم آغز اینی لقا عمر بیدر یوزخان
 لزا ق ویش جنای ال العضا فی جناحتی دیش بباقی اغاچه کز بر آغز رخنه ال العضا
 ویر لر لینه دهر کی عیالی عام چکیین و تار یک یعنی قوت کوبیدر لغم یعنی لبا یعنی او بان لغام ق
 لغام بیدر صوره معناسنه فارسیه و کربلی لغش قوشش و کله ی کلت لغام ق و قوتوبه
 بویشش کون لگاش بول لغام او بان لغام غرسق طول میسی کیم یعنی اینی ویر لر بوندند کله
 آدم کز جنی آنته استعمال بیدر لر و باغ بجزی و کله ی لغام در لجه بر نسته بیرون کجاولت و قوشش
 نکوی کجوش در کنگر لدر لبا شیردن لیان لعلیه لیسیدن لغظندن لغم صدر و پلاش و کله
 لیان قلع و آینه شعله بی لیان معناسنه لیف تطیفه فریبی و دلا لک لبق و آکیر معناسنه
 و هر اوت که تیل تیل اولم و فرما یو کی لیک حرف استدر کون معناسنه لیکن لغظندن قوشش
 او بخش در لیکن مثل لیمون موقوف نمیش در ترخه کز تر کله و سه عمل در لیمون لیمون صوتی لیمون
 یلمه چک سرج معناسنه و چارن که یا خیمه کز لیموش قولی چکی و قوتوق دلا یو لیمون لیوان
 مثل دیوان یعنی علی سلطان و خیمه سلطان لیوک طرف معناسنه کوه و کله ی موذی او چک
 که خندان و کبکی کسرها کز لیدر لیمونک فیله یعنی کت لیمه ابله و او کیمه بالعلق و چک
 حقه او یعنی آتی در کله آتزی ویر بیم لک لبا در بر شیه آیدر لیان شام
 قریبه بر طاع و در جبل لیان ویر لر لینی مبعده سیاه لیمون آوردن شوم ز خیره او قی لذ زیاد
 خصون لیمون خصوصه غالب اونی و او نکل و آغزون معناسنه بر لیمون ایسا لغظندن
 لوس زخم او وری لک بر اندر قیندر لیمون کوش کی او لورش اود لرت و او و قوشش
 معناسنه لشت حکم و شرف لغبت اصله عمر بیدر صغه مفعولدر او بیاق معناسنه و غرسلا
 شولقدر استعمال بیدر کله فارسی لغبت کی اولای و شول کوفل معناسنه در کله کله لغبتون
 اولب کدر لر لغبت باز او نیایه و کله ز بلخی حقه باز لغام او بان لغام معناسنه و دره لیمونکی

غزلیه مثل و گزوسوز و یه و د سوز و من به معنایست تومر و فطام در که با ناز لرده
 طبله لرهار تر و هر کتک طعام ده هر چند کی باره نه لقمه دکلی خود شایع در عبیر و فغاله
 معنایست دخج کاو رنگ قرمز بویا تر کیده دخی استعمال اولنور کلمه فح ایله در فطم بملط
 اما فطم لامیه شول بومرینور چه مرض در آدیده و غیری حیوانا تده اولور عجره معنایست دبیله
 عکته دخی کک دیر لر و احمق معنایست و کند و بی بزئوب ناز کلن کک و بیوک جمان تمزول
 کمر در که صبح نسنه دن قرمز لا ابالی معنایست آندن غلط ایله بلغ غالی در لر طوطی شالیان
 بوطای نغدر که غایبده قتا کس لر در طعامی کلک یا شکر در نسته نغدر جمان نسته نیم نغدر تلیج آورد
 طاش بانی و مطلقا آورد و بر نسته بودن شتره چکلک نخه نازله صلتیق و اسم مصدر دوشین
 حالش و بوریش لنگ اتک دوشرب یوقار و قالد رق لوقا عججه و عام مفلسنه لویما
 بکوبجه دکلی که حیو با تندر لویمه مثالی توب بیگ نسنه تکیده فح شایع در لویج احول لویج
خهم دوقی لور مملکت درو بهر درو بیزیر در که بهر چک بیر دیر لر لوری قوشی وسیل لوی
لور سیسل لوی که بجور د بهر سیلا بکند معنایست لوری بویوک قوش در تکیده استعمال لوی
لوس کرا د جانی معنایست و الزنج یعنی خرب بسیوز کیر له لوی تولد ن توج و تواضع نسنه
و عاجز لق لوس زن چاشنک لوسانه چاپک و جاب لوی و عاجز لق و تواضع لوش قره بایچی
که طوار بتر عبر تروق دیر لر و کتر دها معنایست یعنی اغزی کوزی و کا هل آدم لوشناک
قوه بالجغلو صو لوشنی مثله لویج طعام لویج معنی شول طاش در که در طعام اوز زند بیطرغ در
ایدر لر وصافق و ایچک تیم ایدر لری لویج یعنی صفو و ایچر و اسم مصدر در ام معنی سنه
و وصف تکلیف در لویف بلان بصدغی و یا تو تجربی و قره قلانغی لوقا تاقروغی که طسیبلر
قا تده جی عالمی دی کلمه مشهور در ویونان حکیم اندن بهر حکماک اسم در سطا آدم لوحکیم که
مشهور در راندک اصغی در لویف مثله لوقا بیچک قران لوک در دیر لر شش در آدمه اولر
و غیری حیوانا ده اغزی اولر هما قره شش در الی و آنچه کسک معنایست او معنایست
لور حق تعالینک ایکسانند در کر کری لولو وا اصیلیم قره ایله طایفه سنک وز لر دیر لر
بهر سیلا استعاره کوزل که فتمه و نمای اوله اگا اطلاق اولنورا اول طایفه کلی لوسیدن

لولو دیو لکه اول طائفه شینکلی و قنده لولو دیو جاغوشور صد ایدر لر لولیان لولو کاجه صدر
 وه فتنه جوی و بیجاچی اولن مجبوله اطلاق اولنور خافضا شیرازی نغان کین لولیان شوخ و شوخ اولن
 و شیرین کار چنان بر دند سبز دل که ترکان خوان یثا زل اما و او یی همزه قبل اتمکه لولو خوسیدر
 اجلوله بزرگ چینه لولسی لولی یعنی لولو لولین ابروق لولی یعنی لول یعنی قار و عامنا ستر
 بر یاد شکه لیدر **باب صحرای عشق** مابز دیمک و بریدیمک معنانه مابون چیز و نیت
 اوغلان و خاین معنانه ماتک و یونور و نیک و شطرنج اویننده مات اولو ماتم باس طوق و عود
 دینکی عبیدر حاج اوماج آینی و قابو لیت مباحان طابوق قیاس بویدی که مباحان فیظی حیا و نیک
 اما مفرد استعمال اولنور ماک کی استعمالده مباحان شول سنه در کجه دیارنده اوغنیفر سوسو باش
 بلکنه حریمی اول ولور که اوستا دلری آئی تادیب لیدر بلکنه لولیا چون اکا با زادن باش
 ادر لر درخی جمع اولیر لر اول آلمان باشه کله مباحان دیو لر و بعضی باچا کدر لر و اکا بای
 مباحان دیو لر حاج بمعنی خیزن و کوشیدن ماجر اباش درن کین احوال عبیدر حاجن اباک عبیدر
 حاج کشده اولن علت که قلب لیدر اولس بیدر که آئی بولور و قلد و لند ماخ و دیو و مطلقا قلب
 اولن نینه اطلاق اولنور حاجی بالان آئی و ترکی آت مایولیا بولفت آئی روایت اولن و شرب دابو
 ظیفه جاریدر لفظی یونانیدر که روحی لفظیله خولیا لفظدن مولی سورا معنانه و خولیا
 معنانه در چون دلدر خلط و سواد لیر مایولیا دلو که بر لیم اولری تخفیف ایدر مایولیا
 دلو و اوغوشور فتنه دخی اطلاق اولنور زیر اوغوشور لوق سواد غلبه سندن اولور و اوغوش
 معنانه ندیغی مثل ما ذر آنابره جبه و لدمعنا سنه ما ذر ن قین آناما ذر اندرا و کی آناما ذر
 الفزدیغی لغتد ما ذر اذ بر آناد ن طوغش اوغلان ماده دنی ماده کا و دنی صبر یعنی انگ
 ماد بیان قهر ماد یا نه تسلیم مادیه نعدن و شیریه دیو لر ما دیون چشرد دکاری و تدر که کسبیم
 ترش سبز ایدر لولیا ناهسنه در مار یلان مار لیره دیمک و روبرنجون ویزی معنانه نکلور و ایلار
 بلاغی مارا فای مثله مارا سنند ایلوک یکر یعنی کونی مارا آموز یلایچی و یلان اوکو دچی دیمک و
 ماران حج مالدر و اوغشور ان معنانه مار چوپه بر اوتدرینور مارا و چچا کور و یلان میخاغی دیو لر
 و بر دلو ایلر مارا دی قول شتر معنانه و قشیت اوروزا و قی دیو لر بر اوتدر قشیت

ما رستان بیمارخانه مفاسنه و یلانق مارکران با وریلاندرما کر نوزه یلاندرن بر نوع در چله
 یلاندرن بیوک اولور و شمنک اولور و الحاصل او زیلانک صفتی در قوتده و بطرتده تنگ شترن
 ارسلانک صفتی در شترنزه و مارکر نوزه و بر لریغی خمنک ارسلان و بیوک و قوتلو و صیب یلان
 دیگر در ماران یلان کی دیگر در تنگ مزانه و بر لرم کی بعضی نخده مارمانه واقع اوشش
 و پیشی و یا وریلان مارماچ یلان بالقی مارمه اولن جوهره در که غایتده بیوک یلانک
 باشندن چهره بعضی بیاه اولور بعضی مادی اولور و بعضی کوزنده و خط اولور
 خوادیدی چو در مارناک یلانلو بر مارین مارینده بری آز و بری عورتدر حکایت اولور که
 هند جنینه لوزن شنگونه جفوه سنده ایسی الگوزن جصار یا پیشم در و بر کیندنیا اولور
 که جصار که هر بر کلس و کیند که هر در کین یوزر کیشی بزندن بر دیگر ماره بیوک یلان ماری
 هند یلان دنج اوزقی و در یلغش و دختر مفاسنه مازانده بر در لولولوا در و قسکر یارینی یلان
 دایه مفاسنه بعضی نخده ماری و واقع اوشش در مازیتو و دیوار یارینی شکاف و شکن مفاسنه
 وقتی عمر و بر سهل دار و در مازدیول مادیولون مفاسنه یعنی چشمه اوقی مازاندران بملکت
 اسدر مازوم و ف بر در لولولوا نمیشی در که رنگه کر و ترکیده دخی مار و دیلر و سکر دن مفاسنه
 که اعضا دل بری در ماز یاره بر در لولولوا مازانده مفاسنه ماز یاری شد اما کلس اسطاشی و
 مدمک جو با بندر ماست یزوت ماستا و نو تلواش که ترکیده غلط ایدست موه دیلر و دیلر جو
 آشی دینی و در کلسه و آملیه ماست مایه یزوت طمغنی ماستو کس ماستغه قلمه ماسور طاهل
 آلتکند ز ماسمدمک و قره که کیم ماشه شین معیله قسج و اوجی ماشه سی و کلبتن و اکثر
 که جلاهل آلتکند ز ماسمدمک مازانده مایه مایه مایه مایه مایه مایه مایه مایه مایه مایه
 عد و سکر یزین دوز بلفظ طمغین خانونه دیلر اولواصله طمغینی دیگر در زینما مشط
 طرا قدر ماستوا که غلبه ماستوب قلمه ماستوری جلاهلک صهرنی مانع او زنده ماسره
 بوجک و قره بولوق و توه بقی قوتنی و کجه قراغوسی و مرغزار یعنی چایر و چمن و یخنیانک و
 سایر در لریک لیخ یا نتمه مانع دیلر تنگ ترکیده استعمال ایدر لرم ماچی هم بار لریک مایغول
 او تماشق ماکوب جلاهلک مکی و قس لوله ماکوک مثله ماکیان توغ مرغ خانیکی مفاسنه

کلمه کور و ماشه

ماکول نفس لوله برون باغی و جوق یکدست که اکول معنا سنه میاکی بمعنی مالکیان ما اعراب شکر
 مالن اولیغی سنه مال دیرلر فارسید مانند و آرام الامال اولو بطلو معنا سنه مالج سورکی
 مصری مالدار مال لک سنه مال شرمه و جلا و بر یک اندر و ما لیدن لفظن انیم صدر
 اوشن دیکر و مال شکر اوجی معنی دلاک لکانه جلوی شیخ عاتمه تحریف ایدر بلات دیرلر اولون
 بردر اولو اولور و سام ابرن ویشیل کل مالیه سورکی ویشییر و جلا طریقی و مطلقا لفظی و بر یک
 مصری و ما کسبی مالینولیا اوتیون لوق مرضی مالیده اولوش و سوشوش و آشنه و یا لفظن مالینولیا
 مالین مثل مام اناماد معنا سنه مامک تصوف مام دیر یعنی آناحق دیکر مامو نیتیه بر سگری جلواد کرکیده
 دخی مستعدلر و بر نیکه اوستنه اورده کلری اورنی مامیشا بر اوتد مامیران او و بر دند بر اوتد
 مان مانند لفظن صغتم در قال دیکر و فی نفس مشکلم ایفدر حالت جوده بر ایست مضاف لیه
 اولوق اعتبار یله اسیری ره نیک و بر کشته تخم ماست خود کشتی و توشه مان راه راست
 و حالت نصیبه بر نعلک مغولی طوق اعتبار یله درونی که اود اومان بردوان دستکاه
 ستایش هر اولر که بنوده راه و اولوزق معنا سنه خاغان دیرلر گاه اولر که با لکوز خان دخی
 دیرلر نیکم با جاده دگر اوشش و یا لکوزمان دخی دیرلر و هم مان لفظن صغتم در
 بکنه دیکر و بر بو معنا نیتیه نظر ترکیب ده صفت دخی استعمال اولنور و در مان و صور مان کبی
 مانا بکرز که و مانا معنا سنه کلور و خیال و نیداری معنا سنه و کلمه لند هندن بر مذهب
 طکانا لفظ تحقیق یقین دروشاید و بنیاد م معنا سنه مانده فالش و یوزش و قوشن مانند یکدش
 وین مثل مانند شام مانوس یا نعو مان کا و بمعنی ماده کا و یعنی انگ مانی بر دستهور است و کتاب
 اسعد دین و لایتنده و مانند لفظن غاططی در کالوس دیکدر مانده مات اولدی دخی
 یکدی دخی و مغلوب اولدی دیکر و شطرنج و دوز و غیره بویا بکرز و وارسه و مانند لفظن
 فعل ماضی در ماه آبی و آتوک اولون اوجی کونی ماضی زمام شستر یعنی دوه کولاری و بر اولوق
 ماه بجا که آیدن آید دیکر و ماه برون جودار که بر موعده او در تر یا قیادند آتولری دخی
 ایدر و بیش دیرلر بر اولوق ارددر جلا اولر بریده بله بیه کشکی کسن بر بردن فرق قنتر
 ماضی آبی آیدن کما جوم کدر که بیاق باشنیکور لر و مناره لدر سنه نور و بر طها کلسدر

ماهر بریدر استاد در این معنی شده حکم الموش استاد و دیگر در ماهام ماوراء النهر در برناجینک
 اسدر ماهیها مثل ماهی کانی آیلو غلوفه در استعمال بدر لر ماه صکانه مثله ماهضاک کنی آید فی استا
 معنا سنه ماهودانه جب الملوک در کلری معبر دار و در که مسهل در فارسیده ضایع در معنی بنایدر
 مایح باق مایح آبه باق بختی مایها بنده مایها وه مثل مایحی او مثل مایحول مغزاق ماهه
 آیا یعنی آفتاب و آبی آیدنی و متقب که نظر سنه در لر عربی شوقه یعنی بنی بایدر ماهی که مایح
 علم فرده استعمال اولور و فر و شش باق مایح یعنی مایح بنی غیر شش اندن بر کنش در مایحی در جوار باق
 مایحی خور باقیل مایحی در حضور قور یعنی مایح غیر مثله مایحی در مایحی زیره نمس باق مایحی هم چونما
 باق مایحی که در جوق باق مایحی کول سازان باق مایحی مایحی ماریدلان باق مایحی نه باق مایحی مایحی و مایحی
 و غیر مایحی و غیر شش که اصله مایحی در لر و در که لگی و کینم معنا سنه در استعمال اولور مایحی با لگی
 ساحر لر و جادر لر بریدر مایحی در آرم یعنی مالدار مایحی رقیق ترکید و سبوق معنا سنه بریدر مایحی
 خوان آراسته یعنی اجیده طهای اولور غیر بریدر اما مطلقا کرک ایچینده طهای اولور کرسه
 اولور خوان در لر خانک که سه سیله و اوکت قهر سیله کسی در بریدر مایحی او نشاید که معنا سنه مایحی
 مینا در لر اصفا نیلار یعنی در مایحی بودن لفظندن صیغه نهی حاضر در آنکه و التیمه یکی در مایحی بریدر
 قدمگاه معنا سنه مینا و کوسه مسول مینا در کلنیک بر جای آرا مایحی سنه و زار بوم کینک
 طوغدنی قلیع و بعضی معمان خانه و جادو لر بریدر و خانمان و دود و معنا سنه در مایحی خوشان
 معنا سنه مینا کون بردق که مروف در رکیده در مایحی در مطهره دن غلط در در لر مایحی مینا
 استم مینا حصار جنگنده اند کای برده لوه در لر غلط اید مینا در لر امارانک سکونله قور تمه و کلدر
 متا فی طاقت نیاری کوجک تیر مینا شوشه جنگ او کینک بر قسده مینا معنا سنه و مینا کوه که
 قناتی رهلاک ایدر بوجکد رکنه دو کلری قور در مینا بریدر حکم معنا سنه مایحی کینک قور در که
 عور مایحی استعمال ایدر لر کج و و کینک در ویسی احمد علی کینک قلغان که آتاجی اولیه عمر کینک کار
 و نخره یعنی اجرسوزاش اشلین و اولاق مجلس در مینا جمعیت بریدر مایحی کینک سلور
 پیچیدر کت و سر عکله کینک مخر و سه قلمه معنا سنه و مایحی کینک در بریدر مایحی کینک ایدر کینک
 بر معنی صور کینک و از کت برد عک در رسول قلمه طاشه در لر که التونله کینک کینک کینک کینک کینک کینک

بلک ایچون

حاسن سفل بریق عربیدر محکمہ نزل القوم عربیدر جمع محلان و محال کلور محال شہر سوئی یعنی سو سووی
 عربیدر محتمہ بود یعنی کہ کلمہ دیر لر آنو کلمہ صوا بیدر لر عربیدر مع خلق و بیان محتموم ما وراء النهر و
 آنویہ بر لر اما عربیدر مع لغت و واجد لغت معنای سنہ در محال قطیفہ مخندو فویا و سستہ یورین
 حیوان لر بلان کی و غیر کی ما وراء النهر و مخندہ و سستہ بر لر یعنی آنک فغاننہ زو سندی
 دیگر مخند یعنی خسیہ مخندہ شایہ مطلقا بتیاد که رک التون کرگش بر لسون و کبری معنای
 مدق و کج و حلالج یعنی عربیدر لغت سن بلان کلمت مدو و سن بر لر قوی مدخ کلید دندانہ یعنی کلمت
 مثلہ مہوش عقلی نش عری لغت معنای سنہ و بر مدیک در ملام جارہ معنای سنہ و مطلقا نزل بلانہ
 دیگر در و فلاک نفلان ایچون معنای سنہ و اندازہ و بخش مرابجا و بی و نیم ایچون دیگر در لر کندر
 او رغیانی بعضی مخندہ از واقع اولش در ماری مرضی معنای سنہ کہ بر طاش کی سنہ در توینا ارا سنہ
 مرانہ بر شمر آیدر و چو کماہ و طواریتاخی و نغی غلطیدہ یعنی یوانش تر اسوزہ آکدش و ابلا خادک
 مر تو او ویسی در سفا دیگ در مرغ یعنی مزہ یعنی خرد حکمت و او ترا جی و مر غرار و اطلاق عربیدر
 مرجان سووف قزاطاش کی در کرده بر اول اقدر در کردن چقدر آنک طوطو در قمر بر مع
 برک حکم اوور و اوغل معنای سنہ کور و آنابو قدش او کین اوغل داواق انجو برک حکم کینی
 عربیدر مرغ عربی لاتیندہ کی ایچدر آرسن بر بر نہ سو طرا و در حمر خرنشہ زینت حمر دار آدم
 مرد افکن ادا قرچی ہلوان معنای سنہ مرد وزن مثلہ دانہ از یعنی آکی بوور کیکر او قلیغی
 کہ آنو کلمہ یوفیقہ پر لہر واس آدم در مینی یعنی آل در مینی ذوات و تاشک کہ سنہ خراسن در لر خراسان
 تخفیف او بخش در و قیومیہ تجریم چون طاش آتق کہ صوفی و ایدر در بلایچون مرداش دانسان
 مردک لر جکر تصغیر در مردوم آدم اوغلی و کوزینکی مردکی کتری لک مجتہدک مردوم کوزینکی
 وار جکر دیگر در مردمانہ کیشا نیکینی دیگر در ورسش شکل معنای سنہ مرز حمر حکمت و اولم وار و حق
 بر و چمن و اولم و کوزون بن ائمہ و قون و سورخ و سامان مردوم اولم و نایہ و بر حد
 و او تر جی بر مرد زبان اوچ کینی یعنی ہر حمر حکمتی تصغیلان یک و تر از ویدی و چوسیک کہ معنای
 و بان لفظی حفظ معنای سنہ در مملکت کج دیگر در مرزین یہود یلعوقہ سی و مطلقا ہر معنای
 مسکنہ کہ ایچ حکم لر و بنبل مرز نکوش آق کل و چکدم و جانور دن قورق و سنک و غیر کہ ایچ

زنگ

کرس ایب نوشق و بر معالسمد مرغ شول خرم بر که آند در لود روز نیتله اولم خزار چار
 و چین و خرم بر زیر مرغ خرم بر و در لود و زار ایفنی خود کوزه معناسن افاده ایدر اگر کیم شهر اولن
 میبک ضمه سیدله در مرغزل بهود بیلد موقعی اگر کیم شش مرغی مطلقا کور نشان در دیو تصحیح شش در کاه
 اولور زای عین او زرنه تقدیم ایدر لر مرغوبه مرغ فال مرغول اولرش سیاج و قوجی زلفنا
 و باز گشت کور امرک اولم عجم موت معناسن مرغوف طاش در بر جرم رضام معناسن مرغوا تخفته
 مرغ سسک سیدر یعنی آق طاش من ناک کلید مر و شبله و کلری او تدر و عین دخی و بر لر و آق
 مرغ و مر و شوخ مر و و کلری آق طاش اولد شدن اوتزی در مر و ایوان اولد نیکخت
 و سیدر و قاتل مرغ و تات کلید مر و زاکا یعنی اول کتیه دیمک در با و معناسن مرغوش
 نهی ذکر ایلمنی کتیه و میل ایلمه دیمک در مر و عجم کتیه معناسن مثلا ایدر لر جلمه تینی بر کتیه کلدی
 دیمک در مر و جرحه اولد و او رد قهای دار و نیم مر و بر لر عوام بخریف لیدر با هم و بر مر و نه روزنه
 اتفاق ایدر کیم کلن کیم کلن مراز کلن باه و نادان مغز کتیه عجم کتیه معناسن مغز کلن کیم کلن قفال
 کیم آخی اولدیم جیم معناسن مغز کتیه کیم کلن بخندن کلیدی کتیه تخله و تخله زای عجم لیدر و ایو جینی
 معناسن مغز لیدر مننه اوینی زای عجم لیدر و عجم لیدر در مغز و مثل شتاک ری لدر و انجدر کتیه زان
 قور و کلری فدان مست اهرش کسه و کلرش دوه مستکاره استر کن یعنی نکر و کلری در و
 و ایام مست یورین کیم در مستینه روز جلمش مننه و و ف نر عجم لیدر عجم لیدر معناسن مغز لیدر
 مست ادر حلال نسه مسکه تیه باغی مست کار اوینی و لاف معوز لدر کاشنا و باغی مست ادر ام زده
 و یقیند قشاره اولگ و قازق و سفله یعنی آشور و فتنه مشاطه عجم لیدر ما شاطه معناسن مغز لیدر
 یعنی کلندر کتیه زین دوز بلش مطایرین کیم بر لوطر فی معناسن در مشاطه طر قده مشاطه لیدر
 و فتنه مستک مر و فی معنی سقا لک کتیه کیم ایچنه صوفی لر کوندان اولور مشکله عینان اولد و عجم
 نسنه مشکله خسر و بر ویزک خلوجانم ندر و عجم لیدر بر مشکله کتیه مشقت عجم لیدر قیامت
 و مشقت معناسن مصدر در مشکن بر مشه و بر مشه کتیه عجم لیدر مشه و بر مشه عجم لیدر عجم لیدر
 طوز باغی بریدر مصوص قوشن اولد سی و بریان و کور جن یا و ری کیم بر لیشیش اولد و صورت
 یعنی ایدر لر مطار عجم لیدر کیم کتیه بر و عجم لیدر کتیه یعنی اولمک مطو کوزه عجم لیدر عجم لیدر معناسن

مؤتمن عبیدر بر معین با زار و قسنه دیر و اوران موز عبیدر شام اوزی موز قزو و زعم عبیدر
 موز ابگ شربت که اوزمدن اوله کیفیت و بره و پونسیاه دانلو در که نازله نافع و موز بزرگ
 مثله موز ج اسم فارسی عبیدر لذت بچیل موز نه سلکن و اولیتمه در که عورتیلر یوز لونه سوز زلو
 عخشک دیر لونه آبی هاء اصلیدر در ماه لفظندن تخفیف اولمش در و یوق دیمک در نم معنا شمع نوع
 اول معنا سنه مهار دیر لار و یوز زندق هجاب ایی آندنی هجاب کوزنده متقنه در که آنکله
 دکت دلولو میگرد هانک فخر لیل مصلد هانک سکونیه بیک کوزنده معنا سنه هجاب کشفه هجاب
 مثله موش آبی کی دیمک در موهول ذواق مینوه هجاب یعنی باقی برده بی بعض ادویه ایله کنده
 بشور لار بر طعم در که چینه و دیر لری بیجی یعنی شراب جیا کلمه در که در بی آمدن لفظندن صنیعه
 نهی حاضر در هجاب شراب وی جمله مثله من تحت قینش شراب بر بی جیح مثله فای جی هر نه رسول
 شراب سوس میباید شرابی اسم فارسی در بیک شراب سوس یا شنی خوش آرد کن شنی موش
 اکثرت یعنی اکثریه مایل اولن سنه میدان آچی بر عبیدر جمع مایلین کلو و میگون آل ناز و قبل
 رنگ و قرال رنگه درخی استعمال و لنور و قزل اغود یک در باب صبر المکسور متین
 کلنگه که آنکله بر قزل رمتان رات شیخ و مانند معنا سنه متقال برخی در هم حلقه کمال من یعنی
 قوش قینی و چینی و درش نرا و افاق هلا و مرکب هدیه مثله موز و سلق موه معنا سنه و زلو
 چکشک و فلک و کاشش مزیلین یعنی تحت موز یا شنی مثله مری سوزا و زرنه اتفاق ایله کول کاشک
 و ستر روی معنا سنه مزاج ترکیب سانی و حیوانی اسم مصدر در قوشش و قشعه عبیدر بیچ امزاج
 کلو مزاج هاء جمله ایله عبیدر کنکل یعنی خورتم و لطیفه معنا سنه بر تخمین معنا سنه و طاق
 معنا سنه سکین عبیدر رغابتده فخر که کونک بیجی اولیه هجاب که کلو رسنا و طوی سمار
 اکثری که کسو در خلط در سین بودن اولن سنه مشلو قیسم و زرد اولوشن مثله مشود
 عامه مضراب عبیدر زخمه که آنکله قلی ساجیلر مطرف بوده عبیدر مطول کبر لیلو فی و دیر لار
 آیینی در عبیدر معزور بیک عبیدر معزور نکر یا شلو نه بیچ نشنه در موه و موز قینه که جنگ کوننده
 کیر لوز عبیدر معیا زشا که دانم عبیدر معیا ز و قیاز نی دیر لار آخر نه زامه مایل درخی جایوزر
 دلو معیا زی یعنی قیازی یعنی کیشی کچی لباس کیدو کی وقت شکله نه برود که در لوه معیا

در چنان گشایش متناظر مثل مقنن مثل مکاس اسمیه مست شکست لفظند ن صکره اتباع و مزاجه
 طریقی که نور در هر فصل میگردانند که سر سینه ملک عبرت علی مضاف است ملک لفظند ن تقریر و سخن در
 یعنی آنوک اما سینه با معنای سینه فارسیه و شایع در اول و اهلک معنای سینه عبرت سینه مفتوحه و بی
 ذکر او سخن در مدینه قشوق که انوک یک یک بر عبرت سینه است که از رنده نسته سزرگ و سوزن
 ملک کلک ملک قافیه سینه و لفظ دیده ظاهر اولن اقلی سینه بر سینه سینه استمال نقاش موی
 چین و چارچین یعنی قبل بوجی و در کس و در شکر که ترکیب و سینه و بی در اول و کلمه
 عروس لکر قاشقین دوز لکر عبرت نقاش در لکر معنی منو یعنی جنت مه اولو و معنی یعنی
 و کران معنای سینه اولورق و معنی سینه یعنی آفتاب و سینه و معنی آفتاب
 خنانک اول آبی و ایک اول آبی کونی و الگ یا زای مهر آروز و کوزی مهراب علم سخن مخرج
 آجی هوان مهراب شفقتمو و کوزی نگاهبان معنای سینه مهر جان کوز کوزی و خزان فصل
 عبرت مهر جان مثل فارسیه مهرمان مثل مهرمانی کوزین اجلی سینه مهرمان کاف عبرت مهر
 ماهک اول آبی کونی مهر کما جور و محو بکت کوزی و تازه تریش که کوزدن لذت و مثل اول
 و بادشاه و کیمیا کوز مهر و ماه الگ کوزای مهران قون مهران سراقون قونئی او که رخا
 خنی در لکر مهران سراجی سینه مهرمانی قونق مهران سراجی سینه مهران سراجی سینه مهران
 شخص در بعضی سینه آفری در مهرمان لید واقع او سخن در مهران اولورق و معنی مهرمان اولورق
 که مضارک اوله داخل اولورق مضارعی حاله تخصیص بیدری بایدری بوحالده یعنی بخدی بی در
 در حکم و ننگ اوله داخل اولورق استقبالیه خصوص قلو ریدی وی لفظها صیه داخل اوله
 حکایت حال ماضی اولورق میدانست و میشناخت کبی یعنی بلوریدی و آشکری میان او دره جبل
 و اراق و ابع معنای سینه باله او دره بویلو میان بند قشوق و امچور و مباحی اراجی یعنی فصل
 و حکم میان سراجی کبک و تر باج در حوازه لکر سینه مانی او دره لکر و او دره میان کبک و تر باج
 و او دره جم میان دره مثل میان باله لکر اعلام رجاله در سینه قلو سوری بوز در خان پیشین
 کلنگ که آنکله بر قوز لر مینه کوه و دکلری قوز چوخ که قاشق لکر هلاک سحر محکم سحر کبی
 و فوق و سکر و سکر معنی قالی بک کوزن لکر معنی کوه خندان یعنی آیه و بول کبک اول میدان معنی

میرخ یا و زات پیکه پاک عوزند میرنگامه معنا سنه و مردن لفظن ان امر در آن یک در
 میراث عبید را لیدن مال دگالک میرا و صوا و زنده حکام اولن که میرا بشلم میرا دیوان
 خانه کی سلامی میرسن کندونی اولویه اورن میرزا علم شخص در ونگرند و دیکه در میرسن
 خوش قوفلو پیرخی و ابر آنچه رکنز یا کونارنده بر غلط اید بر سین دیو لر میرا دیو پیرزا
 میره طعام و دزدنک و اتفاق میرن قونق میرن بان قونقی با و الف و نون کله آخرند قوت
 معنن افاده ایدر دید بان و نک بیان و میربان کی و مهال خانه معنا سنه نیرا و بعضی میرسن
 دکن و سنلک و عشرت میرد جلک معانی و جلک سوسر یعنی دکن جلک میرد در اء عجم مشرقه
 اویناش معنا سنه میرد عبید رفطه و اوج طون و زک و زن مشن میرک کزنگ میر و بعضی قونقی
 مرکب میرسن قونق میسنه هو و لر معنی میرسن قونق کوزلو میسنای ما طلق که بر
 اوند طیبه عصا الرای دیکه موقوف در مشق و بزخ میچونله و مرکب میرسن ترکید غلط
 ایدر مشن میرر که دبا غلط و مشن قونق در سی و مشن معنا سنه یعنی قونق میرسنه قونق سوری
 میرد قونک عبید رهنه بلوطی معنا سنه و طمان معنا سنه میفناک بلوطی و طمانی میزنیکال
 اوزم در که صوبی برار چکلش اوله تجربله بدب میفنج دیو لر میگردن قونقی یعنی قونق امینل
 میگذر و قونسنه رایحه معنا سنه میل لک قونق در دست نیک ایم در زیر قونق اولن کی بیک
 آیم در و مناره معنا سنه و برقی و کوزنه هم میچک آلک در لغت مشرکدر میلا و شاکر دانه
 شمس قونقی کر نیاهت بر فلک کاری کند جان ده باغ نیم میلا و مینا اول طاش در
 لاجور در رنگ در که کش یوزنه اوردر و کونق قونق و کوهز کیننه یعنی هر چه جوهری بولک
 آسمان معنا سنه مینا فام کونک تکلو و شیل زنگلو مینال آرنک مینو جنت یعنی و بعضی
 شمس قونقی شبنم عادل جمال دینی و دین زینج آفاق از علت جو مینو و هر چه مینه منله
 میونک چینی و جوهری که اوزرنده نیش اوله میسنه میوه دیو لر چینه میوه دیو لر میوه
 مطلقا میسن در میونق و اوزم میوزن معنا سنه میوزن هر مشق عشقه معنا سنه و اول
 دار و در که تجربله بدب میوزن دیو لر مینویشول بداق در که اول هارده قونق را غزایو
 اولسونل بچون میهمان قونق یعنی مهال میهمان دودمان یعنی قوم و قبیله و او برقی

شمس خیزی جهانرا یک فرقه از رعایت تو به از هزار و قبیل و بیوند باب چهارم از فضیلت
مبارک آبروی بریدن آرزو و دشمنک عزیمت مبارک و مبارک و دکاری بغرض این قبیله طو لدر
مبارک و تو کلمه متواری که او عزیمت و متو سطع بریدر مبارک معناسنه مخمینی نمونی که یک عیقا
 یعنی مژگان جلاجلان یعنی یوزی آچکس و پاستی یعنی بیدر مخلا بریان اوش
باد خان و بریان یاره باز اید ب اورد نه لیون صون دو کب یک نیز بر مخ انگ
کوک یا چند ا ولور و یوز آ تم ا ور ن ا و یک ان مخاطبه سپستان مخلف کو رج ب اورد
مدر یا نهد در هم بیدر مدار ا تواضع و اتفاق دن بر نوع در عزیمت مدام شر معناسنه
عزیمت شس خیزی هم بدان سان که فرج کنفت با از فرجی و عیش مدام وام معناسنه
دخی کلمه مدام عزیمت شر معناسنه مرا او کل دکلی عزیمت مرا کنند را بی مرت نی بر کنند مرت
مرت دیو تار ما معناسنه انفا ا بنا عند تکلم با بنا ده دکوی چش در مخ کی بست اردی
 که کون طو خج مکل ردی و طو خج اعل ردی بر نگ آ دی مخ و زنگ آ دی خ دل در مرد دن لفظ
صیغه ماضی ردی دی دی در و کلمه ا بنا عند مرد مردی و حز معناسنه کلور و انجو مرد
رانگ فصیل میر سین آخید که بر بی خو خج توق و ا و راق م داد تار خ فوس تو مد و ما خج
جلال دن ا و رت بای آید ر و تار خ فوس و کبیر اعتبار ا و مدنی سبدن ایلو و کم و در ایدر
و هم فوس آید نیک ید خج کونی که مرد آید اول کونی بی ام یعنی عید ایدر مرد ار نیک
دکل با یک ضد تد مرد ا خوار ج ایلی دکلی فوس در ولور ی فوش م دا سنا اولد که شس
مقد شدن حاصل اولور رایجک فوس نئون اولور خلک ایدر مرد سنا یک بر مردی یعنی
خالی مرد یک معنی مال متروک و فوس ده استعمال اولور تکرید آ ده قالت خج بدر عبد
الوطوا ای درد ا حس تا که بیایان ر سید عمر و ن حص مرد یک بیایان نی رسد بفضل
قوم تیم معناسنه کلور در رت تکم و طوا نیک بیتدن دخی اول یعنی فهم اولور فا اجلال الدین
رو ی خج تکرید نیک شود بوردی اول بیتدن مال متروک معناسنه ا و سین ظاهر در
مشنوی از خارج ارجع آری ز جو یک آخان از تو باند م دید ک مشنوی کونی خانی
ختر زین زندان بر و سوی خان مرد یک خج شس مرد آ ی بر مرد معناسنه مردان شس

مرغ قوش مرغ آب و زردک مرغ آبی مثل مرغ نهم ده مرغ کچی برتضاسنه مرغ آرا جا بر حین
 مرغول و لکش سیاج و قویج سیاج مرغ مثل مرغ نهم و آریا بخوم و در مغلام و در مغلام و در مغلام
 مرغوهی و لایتنده بر قبیلده در مرغ و کوش مرغیم قلاغی که در کوزه و لورمه حساب و لیکن مرغ کچی
 یلدزی و کرا و ثواب مرغ و در کراچی و آرا غامز کمان بشارت یعنی شملوق مرغ و مثل مرغ کمان خلق
 و بر لایتنه کمان مثل و یعنی مرغ نهم مرغ بر بر سید یعنی آن بلوط مرغ و مرغ نهم که در کمان
 مثل مرغ کمان که در کمان یعنی مرغ نهم در مست شکایت و بهادر معنا سنه کلمه در در مست شکایت و نملو
 مشکا آری نکر سنه مرغ معنا سنه مرغوش آید جی دیک در مست قوش وینی که خوشه در لور و جاپار
 بیل مستی شکایت ایتمک هم مصدر در اگر مست شکایت و نملو معنا سنه صفت استعمال الف
 ایدی آخر نهم بای مصدر تیر و لور دی آما اشد لیدی و در لور و بهادر معنا سنه در وسط و نملو یک
 یکسی و اسک می کمال عربید رصک بیور غیل عمل آید جی در سجه سینگ فیسیمه مثل کلاک
 قوشی سجه سینگ که سیمه یعنی سوجه منقال که جلا را رشتاق حدتکار رشتیق و شیمی
 و باجی شیمی و آویج و نملو مناسک آویج نیامی مست سینگ مثل شایسته و باجی شیمی
 و آویج رشتاق آرزوی عربید رشتاق آویج نملو و نملو مست لک آویج شسته یعنی شایسته و آویج
 تنقی در عربید مسکه معنا سنه خطا مکتب کیکلار یک کویکی در آید که اول کیکلار و نملو
 و اکا بز خوش قفولو ریاحین و نملو اول سیدل کیکلاری مشک اول و لور و لور مشک سید مرغون نجی
 که در نملو جور لایده لونه در مشک کمانی طویلق مشک نهم مثل شکرتیان و و شایسته و نملو
 مشکوه بلغاری و نملو دوشک کمار مشک لور مشک ارمله مشکا نملو مشکا نملو مشکا نملو
 خسو و پرویزک بر ای در و نملو نشوش اول نازیا خدر که اکا کیم و پوره آغز قلم و قوامه تور
 بر طهام در و عربید شوریده او شمعنا سنه معاد در عربید نظام بر نملو سیمه که لقی و مطول قول
 نملو مصلب عربید رعلو نملو مصلب بر لری یعنی شول قفانند که او زنده و صلیب کچی نقش و ل
 مصلب شورده مصلب آدر که نانی و لیم عربید مصلب ای طلوت مطور اندر و نملو
 بزداخت او شمش نملو مطور اگر چند ری مطور بسازنده یعنی نملو و نملو کلامه بر مرغ نملو
 و آشن برست و زینلق یعنی منکر قیامت و صوبه نیزی معاک در یک طرف معنا سنه عربید کچی

و غیره و فاجایین غایتده کوزل کوزک صیغی در قی قه اولر مغلی بن منله معان منله کوشی شیلر
 معن منله مملاک در ویش تپی دست و مغلس و حیر منایلمه چو بی منجا باه اوش و مملاک
 اولر نس منما و آراء القه تاناری و کرستان کافرین مغل غنیک فخر سید بر طایفه در دیو
 نقل اولندی مغله قدر ایشیق دکلری علت در مغلی پیدری جالچی و ایرلیجی فارسیده سر و کوی
 معناسنه در مغول ملک مجسید کشتی معن مغل مفت ابلاق کرکله در بی استقل در مغل
 ابو جصل قریوزی و جوید پیغی و صبح مغلس عیدر چار طاق و زرد بانلو او مغلی نایو بی
 تو آس معناسنه عیدر معقل بر آس در که ایله و کوفته بیل و منبار بیل و قو بزی بیل و بغلای
 و نخود و برنج و باقلا و چکندر و بیاز و شلغ و کوز و کلم و کندز بیل و شیور در دیو قیلا منله مک
 سکو و زوین کوی بی کیک خرب مکران بر مملکت در آند بر طایفه و در بر طایفه آدم تو تون
 اولور در مغل بیغی شراب مملکت منک ضمه بیلیم عجم یا و شاهلی معناسنه در وفار سید
 تحت و سلام معناسنه در و بر بیجی دکلری که جو با تندر کشته دخی دیلر و ایله در که بعض
 یر لوده ایلمک دیلر مملکت کومجی دکلری او تدر مملکت منله بعض لغت مکمل واقع اولمش در
 مملکت سوز و کلیم مناخ دوه بیتا حق بره و بر لور عیدر معن آری که بال ایله بغی ال آری و بی عیدر
 معناسنه که مطلق آرید اما شمس خری بال آرو سنه تخصیص ایله بیغی ال مر در وضو غیر
 مشک طایفه و ن منکر با تدر پاره معناسنه منملاک در ویش و غیر منملاک غنله مملکت منله
 آرزو معی در مناد عیدر منت معنی قوت عیدر موقیل مواسا عیدر یولدا اتساق و ایلمک
 ایلمک قیلا ی ایش و ایواش مو تدر حکم دانا بعضله و ایشو حکم و آقنا عیدر سله اطلاق اولور
 و اول کتیده و بر لور که آند اقوال حکایتا اولنه و معنی وزیر مونا ت غنل بیغی ای قیلد ز لیب
 بو کج مو تاف غنله مو تاف و منله مو چیغی نقاش در که انکله عو سلاک فاشلر ندن قیلد یولور مو تاف
 مور قریور مور قریجی و اواق قریور بیغی مور خانه اواق قریور و باس مور یا منله شور دانه
 مریس عیشی و کلکونی زنگ و کل مور و شام و صوا و رکنده تدر سینه مور سن بو جی و در کان او کج و
 سکی و او کتر مور یا ز شول باس در که در می دم جی دلک ایلمک بیلیم هر کر آند باس بیلمک منگ
 قابل اولیده ناه مطلق باس در و در پور سنه دخی و بر لور در مور یی سو کتلی شمس خری زرد کت

او چشمه باروان کردد

واقع الحش در ماخن در نوق ناخن بر در نوق کسبی نوخ ناخن بره مثلہ ناخن برای مثلہ ناخن کبر
 مثلہ ناخن ایت در سکی دو کله ی غلبه که کوزده اولور و بر عظیمه و بر لور ناخنه ریمان اکبر
 ناخوست آیا غلبه دپلش و طمانت نسنه ناخوش برام ناخوش نش کوه کلی دوش پینوش
 و کوه کل دو نمک معناسنه ناخون مثل ناخن بی زرقی نادان بلر جاهل معناسنه نادره
 عبید را زبونور کباب معناسنه و ناگاه معناسنه یعنی آشنزده نادره و ان عالم مدتی ناخوشی
 انا که تر کیده دخی استعمال و لونو نار با انا را شی نارستان دکوی مملی خاتون و دکوی مہ
 نار پوست قزقل که خوش قهولو او پیم دند نار جیل هندستان قوزی نار جو کلک ر
 بچکی نار خوبی مثلہ نادره کتمه غمخ دینی بر لور و بمعنی ناکس ناروان نار دیکه نار و سیدر
 که او دوزنده و قائم تور لر بلر کبی نار دوس سنبل روی دکله ی چیک ناک سیده بالغ آوش
 او غلان و کمان بوش نسنه نار مشک قهلیق نار سیده مشک لرتمان دکله ی سندر
 و ایدل واقع دماندر هندی بیکر که انار بکر کچکی دوش مثل وله رایجیسی وار داریوی و لدر که
 قول اولب لقله مایل اوله نار رخ بمعنی ترخ نار که مثلہ نار و انا را شی و نار دیک نادره و لغنی
 و اوزن بداق که بیلدن صانور حرکت لیلیم لطیفه نازده اوله و بر قوه بخدر اوزن اولور
 و بجزون دکله ی بخدر نار و ان بجز آنی و جانسن نازده بیان طاشی نازده بیان ترازونک
 یغار و لیلیم و بختی دلی نایین تر و مزین سنگم ترکیده دخی استعمال و لونو نار یین آدم و نایین
 قماش بر لور تر و نازده معناسنه ناز قش و نازیدن لفظندن صیفه ام و وصف بکری در نوزنی
 و نعمت و جام آنجی و شمشیر و سر و آغاجی و اسم مصدر در ناز زای عجمیل جام آنجی نوز و نوش
 معناسنه شخیری جوع و سر سفر از باد امدام بیستان بیج نابود سر و ناز و نشت بر سر و آغاجنه
 بکر بزرگاید و شمشیر و مصلغوزه بر لور با و امله بر لور و اشتمک معناسنه ناز ناز اشتمک یعنی دهان دره
 نار اراش نوز بصدنی ناز بوی فکس نار بوشند ناز شخیر نمک و نازیدن معناسنه ناز ناز
 استمک بمعنی دهان دره نار با اش بوز بصدنی ناز که نفعه و طرف ناز که لندام ناز که فرج کوبید
 نازین نازلو و اشخیر ناز و جام آنجی بمعنی ناز نازون برقی بخدر ناز شخیر لجه و مطلقا کلمه
 و کشت معناسنه ریدوشش نخیری نقل ایلدی بیوشته کشت رار امیدش ناکلام سیر بار
 ناک بود نام ناسره

ناستوده خورد و لیل و بزم گشته ناسخ التوان کوشش و ابریشم و غیره آغز بهالوسنه دن لفظون اولون
 حیر و حیرت حیرت بر لباس نندن بر لباس در ناستناج قرننه و یاد معناسنه و وری و فشق و قتی و
 جفت معناسنه ناستکیا بصبر ناستینا یا دینی بلش و کل ناستناج خور یا دنیاچی مثلن ناستین بلخ الین
 روز فنی شیرین و کل ناصور چوقه انکی ایسیک یا صعبیدر ناطف و بلم که بر لم کرده بشور لر و قوز و حلوا
 و پشمینه حلوا صعبیدر ناطل بری در جم آغز ز و بر بعضی کی آستار و دل آستار ای بی در جم در باغ
 قر و آج ناستون ناستی صوبه فالدر مق و صوا یخنده بر ساعت طومق و ناخوش معناسنه ناستخت طفل
 سودان اسم نندن که بعضی برده حرتی و بر لر طفل بر نه استمال ایدر لر باق که بر کبری بصدق
 ناصحام عاقبتی خیر دکل معناسنه و بر ضر و عیب و ایش و فایده نستر که معناسنه نام مشک و صبر و کوشش
 که کوکی او که کوکیدن اولون بر نه ناصح و بر لر ناصح مشک ک مشکلی ناصح و ناصح صبر ناصح اولون
 صوره ناصح و بر لر صعبیدر ناصح و مشهور صعبیدر ناصح و کلب لوده چاک بر نه چالدری تخمه در ناک
 مشک و بی و مشک و مشکوش و صکر لسته ایش نسنه و ادا ت نعت در کل ناصح و ناصح و لاصح و لور
 اقبال ذوت و انصاف معناسنه افاده ایدر مثلنا صحرانک و غنمشاک و غنمشاک و فرخاک و بر لونه
 آتشین دیمک در ناک کسه دکل اونی کسه دیمک در و مقدار ناصح ناگوار یک سیکل که املا او تو کوار در
 مثل و باوقله نسنه ناگرویده انا ندهش بعضی نصد کاف معناسنه ناصح و ناصح یعنی ناصح دیمک در ناصح
 چاره نیر که بر ناصح معناسنه در ناکام کاف صعبیدر ایدر ناصح معناسنه ناگرا ناکه لفظدن تخفیف
 ایش در کشته دیمک در ناکهان مثلن مال ایش ناصح و ناصح و ناصح و ناصح و ناصح و ناصح و ناصح
 و قلم اوی و دال او چنه دخی و بر لر ناصح ناصح لفظدن اسم مصدر در اکل ناصح دیمک در ناصح
 آوج کسه اسم در نام و از دکل یعنی کتی که و ناصح ناصح نام و ایا و قلو و ناصح ناصح و ناصح نام و ناصح اولو
 صانلو نامدا رشده و شور و چا و لم نام و ناصح ناصح و آد و صان و آجی اوی و راز دار نام و ناصح
 معناسنه نان ناصح نان ناصح نان ناصح نان ناصح نان ناصح نان ناصح نان ناصح نان ناصح نان ناصح نان
 آندر کسه صعبه لفظ و ترکیه کوش در بر ناصح ناصح اینسون و اوریجی در الف ناصح ماه و راه قافینه
 و ناصح دکل اوی و در راز ناصح ناصح و ایدر کوشدن بر ناصح در و بر ناصح و ناصح و ناصح
 ناصح یعنی ناصح یعنی ناصح ناصح ناصح ناصح ناصح ناصح ناصح ناصح ناصح ناصح ناصح ناصح

باجی نگین بی ناورد رزم و مبارزت یعنی جهشتش فخری دیرانش که ناورد کرد در خاک
 کنند اگر کسی ناها را ناورد ناورد نکند ناورد محو سیله مقصر بی ناو سار کردن صوابی که در کتب
 باشند صوتی بر یکا صلر لرا کا صواق دیر لر ناوک فوش او و یعنی ای محو فوش و بعضی
 حقیقتا ناوک اولی کنی سنه که دید که انک ایچدن او ق آتور و اول اتلن او قه تهاوک
 دیر لر و صبان دم ری و ایکنی و فاشق ناوه عراب اطم طور حتی بر یعنی هر یک ای بی ناها عرض
 و بعضی ناستا یعنی آخ قورنه فر دوی نه دند خون و خنذیده که ناها بودی ها ناها راه ناهد
 بوستان که بر دیش اوله ناها بی مثل و بی مانده مثال نه و مانده مناسنه و ضعهنا سنه
 ناها و در و ز اولین پرو و و افقی اولین سنه مطلقا ناها و مثل ناها و من معنی ناها ماضی
 زهره یلذری و نارستان و زن معناسنه ناها و مثله نای دنگ که چله لر عربیه مر نار معناسنه
 و کز تلوک معلوم معناسنه ناها بی معنی بولور انسیه دیر لر نایان کورن
 و در کجی نای بی بی برون دگی نای ماسوره نایر لوله و فاضله فلریدن بر حوک اسمد رک حروف
 رویدن صلا کله هر قدر نایره مثله نای رن و در کجی یعنی نای چالچ نایره شکانش کن و سایر
 او تلرک بالدری و در کجی دیگر در نایچه معناسنه و لوله تمام و کور معناسنه و سیاح ساچا کیش
 بردن و دوش خنای کلو نغز و کجی که نخلی دیر لر نای نوشان یعنی ناگهان و نونله نای تقی و
 شایخری جایز در تنگ کوراوشش در نای روی بوری و دکلی سار کله چله نایه قمشه دنگ
 و لوله نای نای چینیات تنگ صایفی و بردن بن سنه دیر لر عبیدر معنی بنات کلو ناسار
 او نکلو عربیه حجج معناسنه نایه انک اوچی بنیتر نایه اوچی سوری اولن سنه قله و چخزده
 استعمال و لور نبر و جنگ نبرده بهادر کوزیده نمر نالقب بنق قرظ و کور کاز و خشی نغز عبیدر بنق
 ایو و اولی لک بولفت نه فایده نکلغی بد که معلوم اولدی بهر کچر آچه و کچر قاش معناسنه
 تقریب برب بخرجه دیر لر و قور معناسنه بی خنری یعنی غیر عبیدر بنیدر ماضی اولن نراب
 که مسکر اندر رعبیدر نیز اوعل اوغلی که ترکیده تورون دیر لر عربیه سبط معناسنه نایل نرک
 و علم و سباق و قوریه و نکلونیلاد معنی نیاد نبیس معنی نیمه تنک معنی تنک معنی دار نونله نایک
 تقدیمی و شایخری بولوله جایز اولدی آسین بر معیاره در وقتا کتیره جکر لر نایل مکر و جکر نغز بر

سفر

ملکک اسمد

بخش معروف در کتب کبیره استعمال و نور چشم مطلقا بلذرو لکن بلذری و وقت و ملاحظه و اشکال و بلق
 و اریق در دکلمی او در رسایق اولین اوله و نیم در بقا و ن و قیونر و نیابری تکلم ساقی اولانه
 در بر عید رجبی بنوم و انجم کلور غمخ اترق اونی خرید رنجی عارفی جریش خرید رنجی کبیر
 بسو و بسو بری که کین کاه در بر لرح خجالی در کاه کی یوزی و در شکره قابل اوله زیلوی روی مخی
 در بر لرو اورغان کن بر قانته در بر لو و کمان و حور و بلخی ابر شیم بخیر کبر اوقی و الفون آغاز فیلج
 و نیزه فصلت ش نسنه بخجدم بر تویی یعنی دم تر کن چقال مهملاتی در و قصیق داری ایتمی و کنگر طایفه
 که قبایع یسوق طاش در و چند ملک معناسنه نحاس قول و قمر اوقن صابجی در و فرس معناسنه ترکیب و
 حلاقی و در لرحس خرید رشونم یعنی نابارک کجلی عری قرین در بر لو و کومان و دمانه تویی در بر لو
 و اصنوما نیکبج در بر لو و ترکیب و چمد ملک در بر لو و در لو استعمالی وارد و بخج او
 صید معناسنه و بسو کینکاه معناسنه و سبک بخج روان اوجی بخج از آن کاه معناسنه بعضی خلوه
 نخزان و اوقش نخس ندرن و غصدن بکزی حولق و ارفلی عریه کس و در مک معناسنه بر
 نمشبتا و راء الله دره ترمیدایند بر شمع در و یلدر بی آبی معناسنه و ماه بدر و حور کبیرین
 مدح انمک مخلده استعمال ایدر لرحاری وین بر ده کوی بخج صدد دست کوز ماه نمشبت و اوق
 او نونور که دیار عید بهر توبه وارد که دایم انوک اینچه کیم و کند زیر آبی سنگی کوز را و ان شکله ماه
 نمشبت در بر لو و اول قوی به چاه نمشبت در بر لو زیاده تا بانک اول و غصدن او تری مجبول بر عارضه
 تفسیم ایدر لرحضرت جای سه روز آن ماه در ده بود تا شب چوما نمشبت اندر چاه نمشبت
 بخج ان عید و تبریزه در برب بر خوب شهر در خلق اکثر یا نقاشان در رشدان مسئله نشان مثل شجران
 مثل مخلکون چنگ قوز مخلکوی اینچه قوز و دیمک در و قمار خجل یعنی نقل عریه خرما اینچه در بر لو
 و فار رسیده نقل دکلمی اول سنه در کلماری بر اینچه در بر لو کانه او زنده نمشبت در نخله عصا
 و نعلین نخمشکر جینیلرک ایی در که انو کله نثار اولن سگری هنوز هواد که اکثر طوز یعنی بر زیاده
 بر خیل اینچه نقل لرحی آنو کله نثار اولن سگری طوز لرحوت کبر و بزرگی و کوزدن کشتی یعنی اولوق
 و کوه کل بسو کللی غیر بسو یعنی کینکاه معناسنه نمشبت مثل در عین بر نه در دما و نماند خرید نونور
 فرد معروف او نوندر و اینچه او زود کنی و بدلق اما شمس خنری مطلقا اینچه بادسی معناسنه نقل ایدری

غایب و ذوق و صیرت و اوله آینه و قلب بوزنی کیمی نسج آحق و خود بین کیم نسیم با
 مشهور در برج طیبیه معناسنه همی کیم در معنی نفس عبیدر نسیم در سن این نقد کل و حاضر
 اولین نسیم شبیل باق اولتیمی و بریرون اصلتی معناسنه نشخوردیم سنوی یعنی کونک
 دوه و صورت بدکن صکره کوشطور لاکا و برلر جایز در کم و او وی اولم سر و تر قافیه
 استعمال و لنه و جایز در کم استخوان و او وی کیمی الف یا زله و الف و قفه و زار قافیه
 استعمال و لنه شرم قوز بر که نش طقمز نشک انار باغی و نخل باغی و ترخون و جام باغی
 اشک رشک قافیه سنده استعمال و لنور و فیل و خمر و بیلان در سنه دخی و برلر نشک
 بمعنی شکر و بمعنی نجلی یعنی چیدک نشل بر بردن اصلتی هم مصدر در و صیغام و صومف
 ترکیب در و بمعنی شبیل باق اولتیمی نشمن عنت نشنوا و اعلام رجاله ندر نشنوا
 بمشی نشنوخ بر دار و در که اغزد طو تر لراغوه فایده ی وارد در نشیلش نونک
 کسر سیله دخی فتنه در نشید نیک ارا مق و نشوا و مق عبیدر نشیل بمعنی نشیل یعنی اصلق
 نشین نشک کا یعنی اتر جی بر و مقام و وطن و صحر و اکتیا غنه دخی و برلر نشی
 بر در لواوزن تو کو کر بر در نطع دشک نشنه و بساط و شطرنج و یوزی عبیدر نش
 عبیدر جناب زید و لولر کسر باجه یعنی الی التورج که نشنه که نو کیده و برلر اما جنازه نشنه جهیم
 میت در شیخ سعیدی اگر نش و کس بر دوش گیرند یلم الطیب بنار دکر خوانست
 نعشیم بر در لوقلیه دکر قوش انبلم و کذ نایله و کوزایله و یمده ایله بشور لر عبیدر
 شمس مجزی ساکان مالک تحقیق فارغند از نش و نشیل نعل کشت نعلی
 عبیدر حتی نعل کلو نعل بنده نعل نعل لیم نعلین و عرف نعلین دکر نکریده دخی شایع در
 عبیدر نوه تی و آواز لجه نغمه و هار نغمه اصله صورتی الخشویه و لکره که زیاده
 آواز و استعمال اندر عبیدر نغمه پاک و ابو و نظیف و خالص و چاک معناسنه نعل جگر
 بر و قور د و ذلکوانی و یولر او زرنده اولن کاربال برای نغمه حوش و انور عبیدر
 نغماتے رنغمه بر بیوک کلمه در مرز و برلر بری درت کونک لکره ما و را عالف و استمال
 نغمه حواصن باغخوا لفظه لاکر نغمه تخفیف الخش در نغمه خوانی مثل نغمه کا فکره و نغمه لاندان

برمه بعد شمس فخری اینجی سویی که باشد اسرار جرح و انجم بر لوح خاطر تو چون نور خرا هوید
 از بس که گوید و کافر در راه حق بکشتی در روم و هند و ازین منسوخ شد نفوسا نفوشاک
 مثل نفود او و او بچ نفیود مثل نفاغ مخم و قدح که آنو کلمه شراب بچ بر و وفا سلو کنی که فخرش
 اول از لغام هوایوزین طوتن توز و یوز طغیغ و زشتت معناسنتت مروف بلغ و در
 ترکیه دچی استعمال و لنور تو بیاید بلفظ و بر لوتنک سهو سیاه فصیح در رفت اندازفت
 آجی نفع او چک بجز بجه معناسنتت شمس فخری ماتمه شینج ابواتتی که دهد زیدان
 نفع نوسو بکرگن آنجری صولونو آنجیدن صولوسا چک کشتی نغرسن لرنج و لغت
 و قرش و بر مک و کبرنک نفس نونک و فاکت فخر یا بصلق و صلقتان برچی متوالا بر شتا
 لک معناسنتت غیر بوری که جملر زبای رویین معناسنتت عبید زقا بهمان عبید زقب
 لغم و دکری که بر آلتدن بول در عبید زقبه حاضر دیمک و برچی نفود کلاو زقا جانیم چک
 نقش بند نشن بعلی نفاش معناسنتت قف بندی نفاش لی و طریقی صوفیه دن بر طریقی کعبه توین
 بخرنق قوتی عبید زقیق مثلنکر اوزم بکر دکری لک شسته دیمک در کلاو کلاو کف لریله
 او بلان دماغی و بند و غل عبید زوم و جرت و قوی آت فی الحدیث ان التدرع عین النکل علی
 النکل بالبرکت یعنی الرجل القوی الجرب علی النوس القوی الجرب بلند کورک و سیکل انوکلمه
 باغ و بچی بیل لر غباش چیم که کولدن بفرخ مثل و سیر که اونی وقفه اونی غاز مروف بچا کس
 اسد زک مسلمان او کند بلو زخریفه اجناج بو قدر هم ترکیه دچی استعمال در بجه صلوه و لر غاز
 باهدا و صبح غازی پیشین او بیل نمازی نماز دیکر کند و غازی نماز شام اختام نمازی
 نماز ختن یتسو نمازی نماز کا و صلا معناسنتت نماز لاجی بر و عکر در نماز گزار نماز او بچی
 نماز قبل تمام قوتی عبید زمنک کعبه با و لری بچی بندونک و میمک فخر لریله کینک کعبه و آرادیمک
 الی یعنی آلت تناسل در عیدان عورتک فخری بند زین نکل عذار یازین ستمننگ شام بیکد مشله
 بولفظ تمکین مکر بدرم لغظیلد اکین لفظدن ترکیب و بچاق الف حذف اولدی دچی بولجای در
 نعلیم اکین لفظدن مکر بدر معنا لری غم لریله مش و غلم طولش و عکر در نخط ووشک و شک
 بیجی دوشک و بچی و طریقت و اسلو و معناسنتت اکین بجه عبید زمنک چورک و تی نمک طوزنکلان

طوزنق

طوزنق

نمک را طرز لایعنی طرز حاصل اولن بزنگ رسنه نمک ری برد رو حوا و در حکمت با شرم معنا سنه
 نمکسود و طرز اولن بعد روه معنا سنه نمکسود نمکسود یعنی نمکسود نمکسود بسیار خوار و کاهن نمکسود
 نه زنده ماده خنثی معنا سنه نویکی که چه جدید معنا سنه اولن نمکسود خنثی لغت ربایلی و نمکسود سپاه
 و قیچی ای سدی که نه زنده نمکسود در هر بر نام نامه نو نو او فرستند و در نوع حال معنا سنه
 و درستان و موسیقیدن بر پرده نمکسود و طغی و نمکسود و معنا سنه نوبت بیک کلان باغ نواد
 صفتش نواده او غل او غلای تور و معنا سنه نواد نمکسود او غل او غلای و او غل او غلای
 نواده و خمرین نواد غلای و قزقری یعنی قزقری اولادی دیگر نواد است که اراق و حکم نواد
 یعنی نمکسود و معنی نواده و تعلقات نواد است بر روی او در نه نعلش که هیچ و گوید نواد یا نواد است
 بایلی اولن غلای سید و گوید حکمک یعنی سوز بلی و زلمه و لغت و فراسان و لایند و قانی تو بر بر
 بر طعام در نوامه و ضعیفی نگار و کر نش کشتی و یک هوس نواد راست لا اولن ان معنا سنه
 و بری و او تو رک و یا خود بر سنه حکم ای که در حال نمکسود است ای و بی مال ان معنا سنه نواد
 که یکی ظاهر او نشین و بدلت نوادین بیکم و درین سنه و نمکسود نواد و بر نمکسود است
 نواد مشابه نواد نوامون فرید و او کزنی نوبت وقت معنا سنه بید رجاءت نواد
 در لری یعنی وقتک نشندی نواد صومالی عید رنو نواد صومالی نواد که در معین در وقت و قدر
 نور و حکم معنا سنه و در زنگ معروف کشنگ احد رو نمکسود بر لری و خرد لایق و سید نواد
 و نور و دیدن لفظان صفت ام و وصف نمکسود در نواد مشابه نواد بر این نواد که لایق لایق
 و کلن سنه نوش نواد و عوض نوک اذک بودنی و بلج اوجی و یلمانی و ظم اوجی و کر یک اوجی
 نوکسود یعنی نواد و زماه ضرور در نگار لایق یعنی لایق یا زار لایق لایق که نواد لایق
 و قزقری و انترک طمشه نوید اهدنم دیگر رنو ندیکه که لایق و خبر لایق و آرایج
 و الیایج و یو زخات نواد نیز قلم لایق که نوید نواد و یعنی خرد و قوه معنا سنه و در این سخن
 و ضیا و نه وعده آتیک نوید یعنی شیا فی یعنی آتیک نوید خرد و هر سنه یک عزیز که و خوب که
 نوکسود خنثی سید نوید جوین و زنده و قیسیل نوید روین و زنده و به جای زنده در سنه
 اکسیدک بسیار معنا سنه و بولاق قوشی و یکم سید به نما کند معنا سنه در نهاری صومالی نمکسود

یعنی از کس بر مقدار چه نسبت حکم میکند ریورک صانع یعنی چون نهاده بود قردی و دیگر نهاده
 اریح و کوسیم که نصیب یک قیونهای او کج بود راستوار و ایدب و متبوع او و نده استعمال ایدر لم
 نهاله کین کا و او حی که پس نهایی موقوف و جنبی نشند در خالی کی نهایی جمله و نهایی کین
 نهیب غارتن کلن نشیند و بر یونی نیادن کلن اسباب و تماش فخره باقی یعنی سودن
 یان و جوی طرف که یور بخیدر معلومی در و یعنی آردن و کوش و کوش معنای نهی و جودن
 آشری یونک نشیند نهاده و مشکله و جنگ عظیم و بسیار معنای نهی و نده از نهی و طریقت
 و طول شتی که لغز یعنی آرق و اسک و سرب ایچک و صوبه قائم سیر شدن معنای نهی
 و صومق معنای نهی کلور یعنی اصداد معنای نهی غیر مطلق و نده حرف نوری و ریون یکدر
 نه هم که نفع بسیار طعام هر کس نه که تسلیح صوتی و دکلری حیوان عربی شرح و بر از نده
 خوف و غصه و او مک عجم معنای نهی اما عریبه نه معنای نهی و یعنی غنیمت مالی ایدیه تمکلی
 قش و دو که چلار لر فخر عیله اما اما که که یله نوری در انوری چنان کا مکه نی که نشیند
 زنی سرد چنان محال که نی شکست و فی تری انا قش او و مشران حصار نیای عجم جودر
 تریکده دده که انا شک آمانی در و انا شک آمانی در زمین عریبه را شک انور می نیار دست
 آمانی زنی آمانی فاقد در کل در نیار است که آمانی و ایدیه یعنی آمانی فاقد در کل صیفه آمانی
 یق قدر تا چون زمان ما حیده نیار است ساخت و فی و بر لرفا در اولد یا تمکه نیاری
 معشوق یعنی او نیاش نیدل آمانی که عریبه کاوس و بر لرفا بعضی سببی در دکلر و آمانی
 دیوکت سدر نیدل لان مثله نید قه مان یقه سی و تمان آچی خان نای چالی نیسان ابریک
 آبی روم نار خنده یعنی یون با نیر آبریل و سر مال و نده نیدل و بر لرفا وسط هار و رستان
 قمشق نی شکست که قش نیکی تقدیر نده در نیش سببی نهی معنی نید قه و آق نارک نیر
 نیک صغرفی در قش حق دیگر در نونک و نیک فخر لرفا نیک سکونیک جماع نیی نای
 زن معنای نهی بدر و نیر سراج آق نقف تریار و بر لرفا او نده زلفا رسا جوی
 عریبه زلفا مثله نخاس سزی که بشقی که کونایه شتی آراسته و لرفا نیر ا و اصل و نسب معنای نهی
 فزاد عجم یعنی و جودر العارض ده نسبت نیدی ذکر او قش در و بولوف بعضی که ده باقی

کلمش در و جودر العارض در و جی دال جمله
 بابتد کلمش در

نزارا بجه و آرق نژاد اولو کیشی حواج و غصه لو نژد مثله و پشرد و عاخر و هیتلو و معتد
یعنی انبانی کیشی نژد مثله نژد هیتلو و غصه لو نژد زای جینک و مملک سکونید غصه و بلوط
وطان نژد معنی نژد نژد نژد طمان و طوفان نسک هر چک عرجم عکس و دیار نونک خیل
دیغی لغتد و کتاب کبر اندن بر جزء و رکب اول سوره در نیکم قرآن بلال تبشیر سوره سوره
وری نونک فتحه سیله دیغی لغتد نیکم ذکر کیشی در و تقد حاضر و مدین نسینه دیر لرت بور پشرد
اسد رت ستمه موف نسینه ریفد آیدن آیدر لر حواجید استعمال آیدر لرت ان علامت
نش نیشله و اوق نشانی نشانله مقصد کبر کاره بکرزای اوجی بل سوزید ز نشانی نشک
دماع یعنی دماغ قر و لغتد را کتر تایمک دن و ایچک دن اولور شخوار کوشن نیم صوکی یعنی
بعض حیوان و دجه کبی قول کی نیم بد کن مکره کونیم دور ر شخوار مثله شخوار مثله
نش کونک نشیر مثله نگاه کاره اوتوجی بر و اوتوجی بری نشینی شمل نشک بر اقدر بریش
ویرمز و جام آنجی نونک فتحه سیله دیغی لغتد نشکده بشیق نشک اصغر نید دیغی حید کیشی
نشوار غصه در و طوار کوشی نشیره کیفیت قرشی یعنی متکلف نسینه نک کیشی نشیب
انش نشیره مثله نشیم قوشن نواهی معنی نشین نشین مثله و مطلقا دور جی بر نیشک نشیب
یچ عرجم عرجم سوز لر نه طوتر لر و مطلقا یوز پرده سدر کرک زر کرک عورت و تسون تقام
توزلو و تیر کون یعنی بوالایق عرجم رت کینه و رحمت و حیاق عرجم رت کیشی نیکم کور کتاب
دستوانه و جنم و پریمک نکرک نگار نژد نش صورت محبوب و محبوبه مطلقا اول نور و کار آیدن
لفظدن ام و اسم مصدر در نگارین محبوب و معشوق نکال کول انگشت معنای سه نگاه و تعلقی
و یقینی یعنی نظر انجم و علم یعنی نیک نگاه و آستن لفظدن امر حاضر در صیغی طوط
دیگر در و وصف ترکیبی در صیغی و یقینی معنای سه نگاه بان مثله نگاه داشت اما ت نکران
نظر ایچی نماز اتعلق معنای سه استعمال اول نور کیشی نشیب سست و لکن کیشی نگاه ساده روی
یا لک یوزلو معنای سه نگاه کاف عرجم بر جی و طلع آرکی نیکم و تقنان نیکم ترکیب و دیغی
موقوف و مستعمل در نیکم ایو و کویچک نیکم و مثله کوشن نیم مصدر در نیکم لفظدن
خورشید دیگر زنگه نگاه لفظدن تکتیا و نش در و مدخل معنای سه نیکم نوز کیشی

کین سیای شکار کوه بوسی کوه بوی و کوه دلی در لرز ملک غنی کل بعضی است که در دگر
 نوشت از قول نهادیم و آیین و بنیاد که اصل بند بر بنیه دیر و نهاده دل لفظان صیغه
 و ترا و معنایه و توشن و نجس معنایه تا که گشتند گفتان نهادن قصان و بی معنایه
 آنچه گوئیم که قضایک بی قولی او کج بود در نهال فدای و باغچه بندن طوی چون دالدر و شایسته
 قلبنه دینی دیر که نه که آنچه کلمه بی معنی بر سید نهان کوه بوی معنی معنایه نهان کلام
 نه باغچه قلمه نهان نه مثله نهانی کوه بوی نه وال آتشدن دیکل و لوردها و در معنی نهان
 علم مستیدن بر آواز کس سعد رهیب فور تق و او ر کما غفقه نوشت فحسیله دینی اندر
 ستم کجش در اتم عریب معنایه یعنی غنیمت و غارت یعنی طویلیق نه خود یکد زهاند لفظند
 امر در بی حرف بی در یوق معنایه نیاج معنایه یعنی در ک که کما طوفند او که ک که آن
 طوفند او که نیای معنی نیای معنی قن و قان بنا به بوبت معنایه نیاجت نیازند حاجت نیالگا
 اصدا و معنایه نیام قن و صنان سکون ک بظنن آریه تویم در لرز نیایش آفرین و دعا و بنا
 نیب الفاظ اتماعند ریسیب دیر و مز او چه طریقی که کرا و لور طین علی که کرا است
 آن رویشیب او را زبانت نیبال ثبت و لا یتدبه بر ک کما کرا کرا کرا کرا کرا کرا کرا کرا
 اکانست ایدب شک شیبی دیر لور نیویدرق نیبرج کوشش نیبرج کوشش معنایه
 و جیکر و جمایی کرا نیبرج داستان بعضی ایدلر که داستان خطان و جزایم خوان نیبرک
 نیبرک یعنی جبار و ذوق و افسون و هر نسیم ک صله و صیو کله و دیر کتا شله بر نقش بر هلو و اسلر
 اول اول نقش بر بند لر آندن سکته اول سیم کوره نقش اید لر لر اول سیم کرا دیر لر لر
 قوه و شوکت شش تری ابوالحق ای کمره حاکم بادل و داد و نیر و نیر و نیر و نیر و نیر
 صا و حکل در صوا یجیده تیر نیر و نیر و نیر و نیر و نیر و نیر و نیر و نیر و نیر و نیر
 و طول نیر و سکون نیر و نیر و نیر و نیر و نیر و نیر و نیر و نیر و نیر و نیر و نیر
 و بلان و عده نیست یوق و لوق و در کل معنایه نیب تله نیست و نیست و نیر و نیر و نیر
 آنکه نی و کون و قانی نیب تله نیست و نیر و نیر و نیر و نیر و نیر و نیر و نیر و نیر
 که دوه و قولیم نیر کوه کوه نیر و نیر و نیر و نیر و نیر و نیر و نیر و نیر و نیر و نیر

نیش قلع پیسی بی نیش شلوار باغ و آغی نیک بو نیکو مثل نیک ن طالع او و سعادت او
 نیکو آه او صابج یعنی دوست دیکه در فصول اینجی بو و بره و او بو و رطلو نیکو کای او شلو
 یعنی لطف آتی نیکو ایوانک نیکین مثل نیل و عدد و مصر را ماختک اسد که معروفه زخربان دیر نیکو ان
 غوری بلو و لوک بوری وجود رکلو و دیکه زنیلو فر صواب بخنده بر صا و چک و نیم پارم حرسه
 نصف معنا ستم نیم بر شت عدان یزد نیم ستم تمام نیم شت جوان نیم بر تو انجی نور لونه طری
 و یلدر نیم بد شت یعنی قش یعنی نصف قش و بر سره و شکر و معنا ستم نیم نیک ایجا آواز و قلا آواز
 نیم شت قصه چی گفتا و برین نیم ستم و قله ری نیم جا شت صفا نیک و دیوینل از این ستم کیم جان
 او رتیه یا شلو و چکر قلع و یارنجی دیکه در عیما چه نمله نیم چیم نیم بر مفسد که کشک یا زوی
 طولو طیبیلر اکا فالج دیر نیم چیم بر غلو فاندرا کم نور و بر کوزلو و بر اللو و بر اللو اراگی
 صانع و شیب مول لکی بر بره کلو متصل طور سه همان بر آدم صورت زنده او و اوراسدی به بیکارشان
 هر کس آهنگ کرد کزان نیم چهران بر اند کرد سواری بیرون شد شبانان چو تیر کزبان
 یکی را کند ستم کزبان بیک مایه ارا شاه شتافت کما سب دران کوش انداز یافت
 و کاه نیم آتروب بر آتی او ز نیم زیه دلر سیم یو چو یو کیدر غایت و کوز کوش و قمال و حوی او و کوز
 آتمه بجای و یکلر آرتش نسیم روزا و یلم و قی و زالک مکلتمه دیرلر و ز اولستان دخی دیرلر
 و بر درواچه در در و یاریم کون دیکه در نیم زال او رتیه یا شلو نیم سال نیم جان دخی دیرلر
 نیم سوخته باروی یا نیش کنجی در نیم سوخته مثل نیم سوز قارمش کتاب یعنی بران یا نیش نیم کاسه
 بر در لو کج خندق قفایه کز نیم کنگان یعنی بای و قرمان که بای قوبر نیم کوز بله کنجی ستم
 حوضه نیش دینی دکلا و نیوشید لفظندان اسم مصدر در حکله و کیش دیکه در و بود شتر
 اینجی آغلمی و صیغه امر و وصف ترکیبی در نیوشه مثل نیوک کلن و بر معنا ستم کز نیم بر و آتروب
 کیم و کاما و صابج نیم است شجاع و صند کیم خواسته بوست و عاق و انا و آتربخاسته نیم سرد
 بهادری یوق دیکه جرف یعنی در **نیم ستم** یعنی قران و یعنی نیم نیش شت لفظ اول صیغه
 مایه یعنی در نیم ستم اسم مصدر در نیم ستم صیغه اتم فعل اولر بر شمس معنا ستم نیم شت اول خست بله لکی
 نکلون دیکه توز و زور کایغ خود موقوفه با تندر رتیه کیده اتمال اولنور خود ایغ ایله شت

طعام در نزل متعلق و بر موقوع برید ز نوال غلبه و آشفته و آندان اینو قبحه بنی عبید ز نشانی
 طوبالی یانی و ریش و فرج و صیر بنی نسیه عبید را اول کتابه و دیگر که آندان غیری کتابه نقل ایب
 ابلخ این بزه را و او زک معنا سنه اکا تکا برا غل این سنه اشلیه لر نسو صیر بنی نسیه نمانند و نیشتر
 و جام انچی زنده بشی بقیه بنی نسیه عبید را و چون معناسند نقل اینی و تر فرغ معنی در یک و معنی
 مع نفوسنا بر مره بعضی و این لریدر و بر ننگ اسد ز نفوسناک شده نفوسنا ی سرین خشکاک و کسبو زند
 یعنی قوتش صغرتی بر لر نفوشه معنی نوشته نفول مثل نقل و معنی مغ و یول و زرنده اولن کاربان
 برای نفول بالدرشنا کنک معنا سنه نفاع قرح عبید ز نام بولنی و کتر د آکو و بنی نوز نرسین و نرس
 نقره عبید کش و بسبک و اکیه جوی و ایق و او یوتقی نقل ان بنی نسیه عبید زنده لکن او لکن
 مکون باشی اشفه نرسون معنا سنه بوندن تخفیف و نرس در کون سار مایه بنو شرنکه بر نوز قوت و معجو
 معنا سنه کوشش غرضش اسم مصدر در کت مطلقا قو و آخر قوی و قوتی سنه نما شیه اسم مصدر در کوشش
 معنا سنه یعنی خیال و کوشش خود را جایشی و او زک معنی جایشی و زشت وجه و با کجا و نوز بنی نسیه
 و کرس که ترکیده اسکیم و بر نوز شمله نمویه مثل نمونه نمویه کرس عبید معناسند مشهور اولن نمونک
 فیه سیدم اولمق در کمال بخندی عبیدی آید و مردم نمویه طلبند دیدها قان خم بروی اومی طلبند
 و بنی ایچون ذی کلورنی معناسند و نام معناسند نویسیاس معنی نایسیاس نوا علم موسیقید بر برد و مقلد
 نواخت نواختن لفظند صیغه ماضی و اسم مصدر در آ و نم معناسند و علم موسیقید بر مقدار نواختنی
 کوشتر کوشش و اغل ایچون و قنرا و غل تورون معنا سنه مفتوحه ذکر اولش در اصله مفتوح ایله در
 نواچا و ر یو کونم و کلن یعنی شربت در نواز نواختن لفظند صیغه امر و وصف کرسی در غیری نواز
 دیر لر و اسم مصدر در نوازش معنا سنه نوازش نواختن لفظند اسم مصدر در او شش در عکدر
 و علم موسیقید بر مقدار چایشی کوشتر کوشش معنا سنه نوازه اولن لفظوز نواسته و معناسند
 نوازش قاون و نیا نواشته یا پوز آسنده اولن با لحن نواق مکتب در که حالت بر اوله
 عبیدر نوال یعنی لیمه توان سنه و یازنجی و عالم نوازده یعنی نوازده یعنی اولن لفظوز نوبک
 باغ بند اندیس نوبه بجام قانی و او زک و معنی نوبه نوبه بجام ایچون نواله و فرزند کرج یعنی اولوزاد
 و او کسکونیله و او ک فیه سیدم لطفان که موقوف عدد در نوده و او کسکونیم فرزند کرجی پوزده

نور علم تحض در نور دران شنا که دانه نور دران غنله نور عبید رضا آیدین و اشقیه مناسه جمعی اوار در
 و نارد نور و او کن فقه سیله و رانگت کونینیه لاهلک سکن و دکلری انجدر که دو قده بیتر کاکه بلور
 و در زیلک هم و فوف کشتراک سدر و ایسم صدر در زرمه دیک در و للاق و پسیدیده معکسنه دیور جم
 نسینه در بر نور زده بکلم نوره فرزده که تمامه و نور نور زای جمیله جام انجی شس فخری زار و ولت
 او سر فر از بون سرو بیان فطوره سر سبز باد بچون نور زای عریله غنله و بیجی نور شس فخری بی اوله انا
 که شود هیچ و در شس روشن که در جهان ندمید شست هیچ چاش نور نور ان قرینج آواز بر جمیه می در
 نوره اوله طغور نور نور زده کرای نود و نود و غناسنه نویس قرض نویسه سر اسب کزیده الهه صلیف در
 و اول نسنه در که یاز کونلر نود و حوره اوله و ارا قتل صوبکی کونینور یقین و اربجی نسنه بوق نویس
 نویسدن اغظندن صیغه ام و وصفی ترکیب در و سکل مناسنه و جام انجی و بیجی قوت و لذت و لذت و
 شریقه دخی نوش دیلر و ایکن غناسنه بی کلو شس فخری رسیده اخر سعادت با و ج فرخ و طوره زوستانی
 اقبال و جام خرت و نوش نوشادر طوری بر نسنه در قاب جقی قلا یلی انیز اولر قلا بی بقدر پشدرن
 اولر دیلر نیکیده دخی ستمل نوشا نوش متصل ایکن مناسنه و کونه کونه مناسنه بی کلو در و دماندرا
 نوش و او کن سره سیله نوشت مناسنه در صیغه مانی در نوشت ضرایق تعدیر ایکن که باشی زلزله ناز و نیکدر
 نوشته شده و لذت و قوس قرین نویس کوارند مایه یعنی سیکرچی و لذت تلونه نوظ طلع یا نوق شس فخری
 زجا او که باشد در جواش زعلاش چون قناداندر جهان نوق و ایچی جوف اولاندر و بیجی معکسنه
 نوک قلمایله در نوک مناسنه فخری نوکال الهم صدر در نوک فاریکیشی مکشر مناسنه نوک حوازم و بیجی
 هم مشور مناسنه زنون یعنی نسین بیرون دهان شس فخری انکه کوره نوال بیست از در
 کام و فکله و نول و قوش بورنی و طبعی نسینه نون اکنون و مقیم مناسنه و کلا کادی و بر طبل ایدر
 و دو ات که اینچندان نور نور لر و حکم مناسنه نوند فرج و اوله یوزمه آت بیکه نونه نونم و بیکه شس
 نسنه نونه شده بیجی نونه و نوبه واقع اوشش نونه اکل جهری جاه زخندان مناسنه نویس یعنی بی معنی
 قرآن نویس شقاره و مناسنه نویس شله نویس قرآن که انج و ندل جهر و او زکر نویس شس فخری نویس
 نوشتن اغظندن صیغه ام و وصف ترکیب در خط نویس بی نویس غنله نویس بیست و دو ک و بیجی
 بداندکی نه طغور نظیر اولر که هر طغور طغور طرخ ایدر هر نسین بر بیکه زه عین ایدر لر نسین

تو در غیری نسنک تیغی نهیمن مثلنه نهیقل نهیو بلایق یعنی سزدون یاغ پهری نرفی نرفی نرفی
نهیقل لفظندان صیغه ماخی در کزلدی دیگر در وحکم موسیقیدن برید ده کاسه زینتیش از زلو
حاجت استیجی نهیقلی که لو که نهیقل طغوز روز نهیقل طغوز روز نهیقل طغوز روز نهیقل طغوز
بر نهی فرده معنا سنه عبیدر نبوس قویق لوتوق اشترک معناسنه **الباب الاول فی شرحه**
و آتش معناسنه کندم و اما سنه و المعنی بغیرای آتشی و بنویلو آتش و کز و معناسنه عبیدر مرقه افری
و شادوی و راحت و ایچی و کاه اولو نخبین لفظ ایچون زایکلو ربا معناسنه زرا اولو یا بنینه
تواجی و تبدل وارد و رکله نخت دور واحد تکی و آتشی ارد و کور و واپتن آر جلا و لان نخبین
عربچه غایط معناسنه و آتشی بایعربله ایچی معناسنه و ایلفظی زاید در و اتم اصغر بنیله و ایچی نخبین
و انکر کویچی نویستین دوز معناسنه نخبین خیزی منت خدایا که بیا زار عول او بار نخت نخت
صوه و کور کست و انکر و ایچی نخبین قیل و لان ظن یعنی کمان و راستنک و در سنک صحر سینه و ایچی
اولور و صیاح و مرنک و مشقتی یایی و ایچی هم بر کیری که بونک عکر و او او بونک نخبین ایچی نخبین
و ایچی یاغ جیفنده او زم بتیمه و بیلر و او یان راز یا نه و ایچی و ایچی معناسنه و او او نخبین
مشبه با و لانک آخر نه لاجا اولو تشبیه فاده ایدر شاه و ایچی و ایچی مصاحبت ایچون کلور
ایمیحوار و بزرگوار یعنی امینلو و غمناک معناسنه صل کلام و او ایچی که ایچی نخبین
افاده ایدر اما فرید مع کمال باشنا زاده بولسا کمان نخبین ایچون اندویکی رساله ایدر که بزرگوار
ایچی هر کبدر بوزجی بزرگ و بوزجی و از در کزلن فارسیده لیا قمعناسن فاده ایچی نخبین
شاه و او ایچی معنی بی شاهه لایق ایچو دیک و ایچی صوار و ایچی معناسنی بولر یا ایچی نخبین و او ایچی
معنایا ترکیبی اولو یه لایق در اما اولو لغه لایق معناسنه استعمال اولور و او ایچی نخبین و او ایچی
اصی بزرگی و او اولور آندن اختصارا نخبین در و بویان ایدر و او ایچی صیاح بلندی بعض
نسخه صیاح بولندیک برونش و ایچی مرنک و کز ننگ و در سک و ایچی اولو لغه و او ایچی نخبین
و او ایچی نخبین و او ایچی نخبین آو زده و بیلر و میای و بیلر و ایچی نخبین و او ایچی نخبین
طعام و ارقی نخبین و او ایچی نخبین و او ایچی نخبین و او ایچی نخبین و او ایچی نخبین
فارغ مثله و او ایچی نخبین و او ایچی نخبین و او ایچی نخبین و او ایچی نخبین و او ایچی نخبین
نخت و بیلر یعنی نخبین طالع و او ایچی نخبین

وارونه بدخمت مثل وارون و مقلوب و اریح مثل و اریح یعنی مانع چبغند و اوزم تیر
 و اریح مثل دارن یعنی در سگ و اریح یعنی باز و از کلک معناسنه و از زاری چمیلند و از ترس
 و عکسه و اریح خرما پی و از گزونه یعنی باز گزونه یعنی باشی اشغ و از تریج ترک های تریج و چنانچه
 و اریح یعنی و اریح یعنی مانع چبغند بین اوزم تیری و اریح تریج و اریح و زمان و اسپر و طنه
 و اشامه شمله و طنبند و انتم بر مقدار و بر شهر اذیدر و انتم و ترغ و اغیل طلیل شرا بر صاحب
 طعام و اق و اق برای جدر هذ و ستان جزو طویون بر جزیره و ده و لور یوز و از معقداری
 قدری و ارد در قفان کی پیش و بیوک و زنگاری پیر قاری و ارد و اول پیر فکر ام باشی کی
 باشی و لور و گوزلری و قولا قاری و بورخا و لور نیل اسب و طرای کلور با لدر نه اینر اندن
 و اقواق او از نی کلور و ال بر بیوک طان در که کبیری بودار و صلیق بلق بعضی خنده باقی
 و اق الحش و ال بلند قدر و عمت و بزنگ و دوست و ال که ایخه اریشیم بزور و ال و
 معنی میناید و بیونک بر توری و بیونک مهری و الاده دیوان مهری و اللاحه مژ و الالان
 معنی نالان و پهلو ان و الهم عبرید حیران معناسنه و بیعقل لامک کسر سیله و انک سکونیه
 و ال عبرید معنی حکم و ام بوج و غیره معناسنه و مانده بوش قالمش و اخوه ایلی و اعادار
 بور حلو و ان از بر کار و انک کورنجی و اه معنی وای و لها آشنه و اشتر آمده سرخو شلقدن
 آبلش و اوجه چمیلند سیله و شینک سکونیه کوب و حرامی و کروسنه و قرش و ام کلیم
 معناسنه و بزنگ و بر شق و بر کوب بر حیوانی در وای معنی واه یعنی فریاد حاصل کلام و زرد
 دلدان صادر و لور بر لفظ دراه دای و واه و ایزک قوغ و اریح حتمه و نصیب ذوق و لذت
 معناسنه و کلور و باطاعون عبرید و پارای زهر بلذری و سمن معنی مانند و عمامه و تنک
 اوزم سیله و تاق و او شق سیله و کسر سیله ختی اغت در عبیده اجل اندی یوقی که الحیوان
 و لوتفوه و انور یعنی بقول این که آنو کلک جوان بعلت نور و فارسیده اکثر تا نمانه مناسنه حال
 اول نور تنگ خو اجه حقا و قدس تر و منطقی الطیر ده خانه معناسنه استعمال ایشم در
 خور در ختاری بدان دلمه باز با و ناقش بر دستش سینه باز الویش عبرید محکم
 معناسنه جمعی او ثاق کلور و موایق کلور و ش عبرید بر شفا سنه و کز و دکبری و ت

کوکدر

کو کیدر که بود که آنرا غسنه نافع در و صبان اینچنینی و طایفه یا رند بر منور و وجب
 قاش شرف معناسنه و جل بریدر بیم یعنی نور تو جی و لاکم سکونید در و جان جیک شرف سیله
 و لاکم سکونید بریدر بیم و تو جی معناسنه و کرم یعنی در و جان کنگ خسته سیله بریدر بیم
 با بلی و جی خرم جی کدی و کس می شهر کس در و اشله ابتدا انک معناسنه و خسته خسته شرف
 در و جی کونی و خور بیغیرم و ایلی معناسنه و دو تنجی شم و در و اگر لفظان تخفیف و خوش در
 و ادان نسبت در مثل پشته و رکی صنعتلو و یک در و جرم معناسنه در که حرکت خرفه او و رجو
 و در لفظ اسک آخره لاق اول اسم فاعل معناسنه او و رکی و رکی سیله معناسنه و اااااا
 و رار و دما و راء الله اقبینه و رار و رابو ک طکوز و راستاد رزق مقسوم معناسنه و ران
 خرابی و رام اولد که بر شسته تمام بیج اندک ان سکر و زندان یا خود کیدلن اشقه کالتری
 اول مقدار شسته کس پهل و بر شسته رعا هر یک عادت خه اشبو و جمل خط انک جانور کاکا و رامیدر
 و ریدر کمد کد و رتاج کیم کوچی دو کای و تدر و بزرگ معناسنه و کیندی چکی و ریح بلدی و کد کای
 تو خور و ریح و رونق و در و جلی رانک جیک سکونید و در رانک خسته سیله کیم دو کای از و کدی
 ریدر ک غوس خرم ایدر که بود که رانی تخفیف بد بچ و برانکیم بیانی بخش در و جرم بر شسته
 نرای عیله دخی لغت در و رجه لفظان تخفیف و پیش در و ریح کوزا و بی و رشن کوزا آینه
 بر شته آیدر و ابتداء کای یعنی نشا و بی و دران او قلی و جار طاق و درانه یعنی وانه یعنی
 بو رکی و قلی و درانه انک کوری و دره بنا کوزنی و کسوتو بازرگ بر شسته خرمی عام
 اسلحه و آسانی فرار قصه درش و دره باشد و کل زند و آل رانک معناسنه و زرا کنگ شسته
 و کسبا تک و او کرمک نیمه معناسنه و ز ر و دما و راء الله اقبلی و زرا کای و زرا کای
 و ریح بر و رزش و زید ل لفظان اسم صدر در او کینش و تزن معناسنه و رانک عات
 از تک و ریزی کینجی جی چار معناسنه و رس برین معناسنه یعنی نواشته بی که بیگانه از ریز
 و کوسن آتارک بر ننه او در لر و رسا صوفی و رسا و وظیفه و ریح سفینه یعنی او ک
 او بیج آسمان معناسنه و رشن قری و رشان مغلیه و بر نوع کوزین در میان او و لو بریدر
 رانک سکونید و رشان رانک خسته سیله علم موسیقیدن بر پرده تک سمد و رطبه بریدر کلس

بالیجی

ورق صوبندی بر وجه شکر در لوله کبک معنای سنه و زردی او در دکاری عکله که بر سر اعضا
او در ورغ مثل مطلقا هر شکله اعضا ده می بلور ورغن دیلم و زرقه شکر و خشک بر
او نکل سرد و زرقان شنیغ معنای سنه شش خزئی دشمنان اکین و بر شنیغ جو مانا عوا و این
زرقان ورق خبیدر بر پی و کاغذ و رک اجا و رک جالبی و کو کرجن و زرقا فوق در لیسایه انه
جمله در بغای اچنده تر و رکا رشامه و تر فنده پیش کن قلا و زردی و بوستان او کوی خبار بق
و صوبات که سابقا و لویه و رکا ریش او زردی بلورن که معتقد دیلم و رکا کیم قوندر قرنی آن واری
یشیل بجا بخیل جالبی دیلم و رکک غنله و رکا کوچ جنیق بر بق و رکا کوبین و رکوش سلیم کوبه
کوتی شله و قوی بیلیغی و رک کلنه کل و دم معروف بود که به مرض در شش برید جمع او را کم و
و زمانه کی تخم بود که غرق و زرد نایک مثل مرنا و کو کج که کرجن و قمری و بغای و زرقان شکل
و زرقان یعنی فایده و شنیغ و زرد او کج است و زردا از تعلیق او را لعین و زرقا هم کوز
یا شاهک سیرا در و رکک هم بنیمه معنای سنه و کو کرجن و زرقا کج و زرقا کج و زرقا کج
تخت و زردا جارقان و زرقا کج یعنی زرقا کج و زرقا کج و زرقا کج و زرقا کج و زرقا کج
آریم بغای خط اولش تحقیق آنک و زرقان شله و او یک شنیغ سنه هم صدر در و زرقا کج و زرقا کج
تر کیده و زرقی بر بانه اگری او یک شنیغ سنه و زرقا کج و زرقا کج و زرقا کج و زرقا کج
کو شنیغ او بر و زرقا کج و زرقا کج و زرقا کج و زرقا کج و زرقا کج و زرقا کج و زرقا کج
معنای سنه و زرقه زرقه و کو کرجن و زرقا کج و زرقا کج و زرقا کج و زرقا کج و زرقا کج
و زرقه و زرقه بر او یک سیدر و زرقه شنیغ و زرقان یعنی و زرقان و زرقا کج و زرقا کج
قرنیه و زرقه و دستال و زرقا کج و زرقا کج و زرقا کج و زرقا کج و زرقا کج و زرقا کج
و زرقا کج و زرقا کج و زرقا کج و زرقا کج و زرقا کج و زرقا کج و زرقا کج و زرقا کج
فارسسی دستور در و زرقا کج و زرقا کج و زرقا کج و زرقا کج و زرقا کج و زرقا کج
که و زرقا کج و زرقا کج و زرقا کج و زرقا کج و زرقا کج و زرقا کج و زرقا کج و زرقا کج
آتش صاع و زرقا کج و زرقا کج و زرقا کج و زرقا کج و زرقا کج و زرقا کج و زرقا کج
و زرقا کج و زرقا کج و زرقا کج و زرقا کج و زرقا کج و زرقا کج و زرقا کج و زرقا کج

که بر جزیره نیک احمد عزیزی لفظ در وسیله بمعنی تسلی یعنی رتبه اسب عربیدر واسطه معنا شد
 وش بمعنی نیش واداشه بود که گفته اند لاسحق او و رتبه وش وقروش و خوشیدوش کی یعنی
 آبی که و کون کی مانند معنا سنه و شاق کلمه فتان و وشن و کلر حیوان که کعبه کوزی اولر
 و مژده معنا سنه و شتایک سلفی و بر یک و غیره و غیره کافران یعنی هر جا ملک و شتابند
 و شتن سماع در روشن و شت کردن طوار صوابی که سن سلفی و بر یک و تغییر و غیره
 حیوان در کعبه کوزی اولر و شتار بکل بکل بدان کسمه و شت مند و شوق کلمه فتان و شک
 سعت تندر که معنا سنه و شاد و جایک کسمه و شت سورت برقی و شت برقی و شتا و شتا و شتا
 و شنه آن کشید و شت و شت ساق دکلری بشن دکه بعضی ما جنبه که در در و شتان فرا و خوش
 و شت کلن حور و شت و شت شتایدی و شتینی جائز در و شتانی و طوار و شت و شت و شت
 آدم و الف در بی جائز در بی و طوار و شتایدی و شت و شت و شت و شت و شت و شت و شت
 و بر یک عربیدر و شت و شت و شت و شت و شت و شت و شت و شت و شت و شت و شت و شت
 و شت و شت و شت و شت و شت و شت و شت و شت و شت و شت و شت و شت و شت و شت
 آلت در وقت زمان معین عربیدر شتایدی و شت و شت و شت و شت و شت و شت و شت و شت
 عربیدر شت و شت و شت و شت و شت و شت و شت و شت و شت و شت و شت و شت و شت
 آنچه از زنده یا خود طایفه عربیدر جمع و کور کور و کشک شت و شت و شت و شت و شت
 جبهه الحقا و بر کور و کور و کور و کور و کور و کور و کور و کور و کور و کور و کور
 آشتوب معنا سنه عربیدر ولی دوست و امیق و یقین و امیق عربیدر و کیم دوست و کیم دوست
 و بیوک جوال عربیدر و کیم نیکو معنا سنه و نایبان کور کور و کور کور و کور کور و کور کور
 و ایش و زخمی کلمه ندمه دکلری او در و شت و شت و شت و شت و شت و شت و شت و شت
 و ننگ و زخم صلیک اوجی و بانچه و شتایدی بدان شتایدی بر کور صوبی دور فر آور و ننگ کنگه شتایدی که
 طبیبان قنیه کنگه یکلمه مو و قدر و و الی و فال و هشت جسمه مستقیم در بی کونی اول
 کونی اهنوز در کنگه کونی اشنود در اوجی کونی اشنود در در بی کونی و هشت در خوش
 معنا سنه و هتک نطقه و کنگه وی می خاییدر اول کنگه یک در و بر آکا وانی و بر آبا و و ایش

وش بش معنی به کلمه
 اول بمعنی خوب و خوش
 و تانی بمعنی سر و معنی است
 برار و ریح بمعنی نه تا است
 اوات شتیه رابع شتیه و شتا
 معنای کور و شت و شت و شت
 شت و شت و شت و شت و شت
 خوب صورت اولر و در عربیدر
 نقوش معنا سنه در

کم شده معنا سنه و اکسکال و لوق شمس خرنجی چون سل آدی میان باد دولت باقی خوشن اهر منان با شندت
 و بداه و جیک کج کلمه خداید بر بعضی کیسج برور در لوط با معنا سنه بریدر ویتل قوا شیع در دکوی
 خلدرد ویشم مستق ویک بریدر وای سکا دیکل و لور شوا عجم طونی کفنا سنه استعمال ایدر
 و اکثر تا استعمالی در عا و جزیه در اما دعا علیه دخی استعمال تمش در وین یعنی وای کلمه تیج در
 و کلمه خداید و ججه ویدر و ایدر بریدر و یلم خلدرد وین قره اوزم بریدر **باب الواو لکسورق**
 و ریب کسره مجرولم ایلله و زو معنا سنه و اگر ی تنکم و او منقو حده بیان اوش در روز ابر قیدر
 هوی و لایند و یوسر طگوز و زرنکناه و زرنخی بوندن ریادشاه ایلکه هده نکر اوله خندان
 اوتری و زرن در لوق فیصل یعنی فاعل در یعنی کناه اشلیج دیک در لغتد ایا بونده دستو معنا سنه
 قانون نامه ایلله اکثر تا عمل اندک نندن اوتری و زرن یعنی دستور در بریدر و زرن در زرنش
 مع بر آنچه که اندل یای ایدر لور و زو قوش بدیند معنا سنه و ساد و ساد و سکر و سکر
 و قای بریدر و زرنج که عورتلر باشلر که لور و کیمین معنا سنه و لایت ایل و ایلم و ایلی و لوق یعنی
 حاکم اولوق و دوست اولوق و لیکه بمعنی و یسن یعنی نیلک و بی اصل و حرف نادر وای لفظندن
 تخفیف و لیشدر ویدر کتم شده یعنی یا قلینت ویدر شده ویر دهن و عاقل و کایاست ایدر و اکثرش
 سوزش اسم مصدر در ویر و ویرا بر نسته یاد اتمک یعنی اکتی ویران خراب ویرا خراب ویری
 جذام مریضی نخود باله من ذکک ویر صیافی خالص معنا سنه ترکیب و جوق معنا سنه و صرر معنا سنه
 اسدی روایتد خالص یعنی نسته قاشمش نام معنا سنه و فر دوی خاصه معنا سنه استعمال
 اندی فر دوی مرزین هوی ویره اندوه نسته که بیاری دل باشی وین درست
 شمس خرنجی خالص معنا سنه روایت ایلدی هر که بانداکان شاه جهان داد داخل
 نیت ویره ویرگی صافیلق و آریلق و یس مانند ویشم نیلک یعنی ایو یوسم شمس یعنی
 ویره ویک طرف یعنی یکیک و ویک معنا سنه یعنی وای سکا و طونی که معنا سنه در جگ کلور وین
 وین طرف یعنی کینک و مردان معنا سنه و یلم فراد بمعنی و یلم و ایلک کلکی و کج خالص **باب الواو**
الف و در ناس خالف و زرنک که بر جگر رقوم معنا سنه و سوطا یعنی و آغز جوهری و شک
 حمار و شکره و کک انا نلن یعنی خمد و مال فکر ایدر جی و معنی یعنی در زکر و غزل کورستان

یعنی مقبول و مورد بیدار گشته معناسنه **باب الهام والمفوحه** هاداد تئینیدر
 حاضر اول دیک در وحرف جمع در کلمه اسم جامع است بر آخر نه ها کتور لر سکنها و کوهها
 و چون یکی ها را بخرد زرش اسپیکر انجونه دخی اطلاق اول نورها را دیو که یکی بیخ کوفی
 ها ز شکان زلف یعنی زلف بکلی ها ز بانگ و نوه و غمگین و کوه بیجان و تخیر و حقیقه
 و عشق کفاموشی هازه منگه حال آرام و قرارها له آبی غلی بیدرهما مال سر و هوی
 هها موان صحر او دزیرها ن تیز اول و بیل بلان معناسنه و منق فیکه رها و ن هوان که
 اینچه و ادویم و سایر ننه دو کر لر و آنچه دیکر هاش در کجا و ن دسته دیکر هیا تو غبار
 معناسنه بر بیدر صفا کت بیای که تو رمزی نو یاد در و دیم کر که دم کر کلان در هیا اولسونا
 اطلاق اول نور جمع صلاح معناسنه و سکو و علم کی ننه لری طوخری دنگب هجو اول ستر غالباً
 هست ده لفظیدن تخفیفاً و بخش در جمعه فرار اول سکن نیک بیچن آصیا بر نرات و
 اول که در که آتای بی جاریه و آتای آراد اوله و از کک آق دو و بیدر حد فواق نش
 هکر که همد و ستان جزیره نزلن بر جزیره در هکر کبان به بود که گفت یعنی عز و ات و مهلت
 و باطل سو یکم که باک فخر بر یکتا بیدر هدیه تخفیه در مطلقاً بیدر جمع هدریا کالور صحر
 و هدی حرمه کوندلن قویان و ارمان بیدر صرا باطل سوز بیدر نتر شد بدله ناله
 و تلو و بیخ تو اسرافشان هر اک صحر و تو و ابوق هر اسه منگه او ابلیس هه اوله معناسنه
 هر آینه البته و لابد معناسنه هر بار وقتی که و چنین که هر لفظی تکلم بیچون مستعد هر سخن
 دیه و قتل در بر وقت معین در وفار سید هر باری دخی اول معناسنه در هر چند
 ذمیر عدون هر نه مقدار اولو رسه دیمک در هر باس کت باشد که آنجک است بخ
 عود و هر نه طرف معناسنه هر چه هر حد ملک هر جانی هر بره و ایرجی بی و قان کنایه
 هر چند هر بی و هر بی و هر با هر چه هر ننه هر چه با دبا و بعضی نه اولو رسه و لسون
 دیمک در هر دو در جزیره ننگ بیدر هر دو در شامه دو اکیس بله دیمک در او و بی در لفظ
 او نیز هر باطل و بی سز هر چه بر طهامد رنم بغر سطر البشور لر هر بله جویم در لر
 هر زرق کقدر نظیف دیر بر او ندر چار لو یورد و تر هوس سداغزی هر کاره هر کفی
 و بقره و تجره

هرگز زمانه ندین هر زمانه، دکل دیک در هر کش جا و هر اول که دیک در هر کش قرار
هر اوله بیمارستان و اشکیه اکثر بیمارستان معناسنه شمال و نور و کوه منصفه کس
و نو کوه و اوکی قوشی هر مور و جوقی هر مور که هر مور آقو هر مور و قوشی در بیغی ایلیه جلیه سکا کینه
آت تو بار هر رسیم و لور هر رسیم بود که در وان توره باشد یعنی آتوند کما یخندو ایچا و لور هر رسیم عدد
خوارا و ابلبل جوق آواز لرا لرا و کچون خوارا و از بود لرا و ایند لرا که و ایقنای خوار لفظنای مختری
او ای یک صد اولدی یک و لور هر رسیم یا چیان در که ترکیده قوق آتقو دخی دیر لرا موزیا تندر
خوارا تو بیگات دیک در و قوق یا بر دیر لرا اشکنینه یا ننده او لور هر رسیم قیه دیر لرا و فارسیه
خوارا خانه دخی دیر لرا خوارا توی مشایخ ایشیمه علیجه چینه کیه بر شیه بر دن باش کوسر خوارا خانه
مثل خوارا تو و کتبه در کله ری نسته که اشکنینه ده او لور هر رسیم بلبل و ایند لرا که بلبل دن بک
بر تو خوارا بلبله بکوز خوارا دانه تسجور و بر او تندر خوارا رسفند بر دار و در خوارا دیر لرا خوارا رسیم
خالص اولوبو عیالی اولان آتوند بعضی سخن در خالص اولان التون دیشیم هر اک بله و نادان و
زبون و موز و معناسنه دخی کلور کافز صکره اولان الف الف اطلاق در شو سیدر و اپتا و لور که
خوارا که یککاه و شاه کما یخندی سوکلی فرسنگ در فرسنگری و هر چای بندوا جویوز بلغان و اردی
و هر کوشیده هر کوشی و اردی و جگاه که کیکاه و سانه و ارموا اول بکانه ایدر دخی خوارا
بولک قیدین کور کاه اولو دوی که بر سیک آنده و در دوی بولقی بعضی ربا بلیغ باقیته دیار
ایلمدر هر زمان یعنی هر زمان هر بخور و نیکو و صدیق معناسنه هر خیزه خراج و نطقه و صدقه
و تلف معناسنه کمال الصغیانی در جمال عمر خیزه چه میکنی زیرک باشد انکر در اثره و دوعتر
کاست هر نو مثل هر نیر حسبت یوز یعنی شوک که در که یاد او که میسور بله و کله کله یوز
دیر لرهست و اردی یک در هشتا ساجاز و لقا هیتی و اراق هت یوز معناسنه
هشت سکر هشتا سکر هشتاده اول سکر هشتصد سکر یوز هشتگان سکر سکر هشتده هشتده هان
عود هندی هشت سکر یعنی هشتوش هشتده سکر هشتک شی کونی اول کونه هفتوز کینی کونه
سختوز ارجی کونه استغندر ددی کونه دهشت بشی کونه هشتوش دیر لرهست یک
سکرده هشت هشت هشتوش سکر یوز کله دیکه قوش ایلم و کوز اهر و کندایلم و عمره ایلم شوراک

همایه قوشی جری چار معنا سنه سنک زنده بر ابر مسودایت بونی و قوشه کنده شکم
 تو اما کن عسوی بر اور تلری مت بر بله سداش و سدا بر قوشاش عیشین بمعنی عیشین
 هم عهد زماند ری بر یعنی با داش و قد داش او قشش عسویه بو کویلو همکاسه ندیم و یار و بر
 بر دون طوز انماک بی همگان دو کوی همگان از جمله همگی دو کویلیک همکین اینش
 یولداش همکین بدین معنی کیم و هم وقت معنا سنه محنت دوزیمه بجای اسکی دخی و بر سر
 هوا آرد و جو آرد و زری و مطلقا دژ سنه عربیده آنک معنا سنه و ملایم و مناسب
 هوا و مثله و عیش معنا سنه هم و ز دستف آغی هم و کویلیک او شش سنگله همگی مثله
 و بوت بو کوی یولدا ده آت ترسن یوالر کوه غلط ایرب فخی و بر کور برید ری یولدی
 دیمک در مضارع صیغه شک اولدنی لفظ داخل اول مفنار عی حاله تخصیص لیدر
 وی لفظ دخی بو بخلا این مضارع حاله تخصیص لیدر نتمه کم او ایکن کاید باب تواعدده
 بیان اولمشد ری بود صبر لیدی دیمک ری همگان یا بجقی و ظرفی میدون همیشه
 و شویله که معنا سنه و همگان و هم انجا و وقت معنا سنه همدا بله و تمهت همدا بله و قدیم
 همیشه دایم و لفظ دوام و قدیم معنا سنه همینک و شته شری دیمک در جمله
 او شته دور همان آنجی و هم شویله در همته نگارش و خوب صبح با لیل عی یو بی لیلی
 و اینجی بول و بر ابر یول یور مک و یول کجیک و یور تک بعصه همکار مثله شمس مخزی
 یول معنا سنه تعال ایلدوبه بیتله استشها و اندی اگر بیتمه حضرت بود هر کج
 هزار یارتی بغتد آفتاب از همکار همکاره و تیفو لو هدام اصول و اندام سنک هوش
 و موج دریا و ادب و ایسته قصدا تمک و قوه معنا سنه و مغاره همکام و توت همکامه
 بازار چیکرک میچ و او یون بری همکاف صیق و یوغون فستان و یورغان هموز
 شمردی دخی دیمک در حافظ شیرازی برینا مدار تمنا ی لبث کام هنوز بر اید جام
 لغت در آشام هنوز همی کوار نده یعنی سکی و برید ری بریدر هواری کن و چرک که
 یاره دن آفر و قائلو قهری هواری کم کوک رایجی و عناصر بودن بر لیس در کز نه بی
 کزه مانک او سننده در آرزوی نفس در بریدر هواری ناکاه و بی خصل معنا سنه لوزی

منتهی جوار ناکا که سزده دیمک در جود مخف و متق و محمل در پی عبیدر جود باشن برت
 یعنی اعضاء اولن او بوز و چپان کی سله بر موریم سپید و رخ و آبی و طمان هر روز چندان
 بر قسم در غایت بدیدر مورتن منتهی بر من صواب یعنی آرزوی نفس موسنا که ز فوجی
 هوکان هیکل یعنی فوج هوکنده مملکت راند بر اذق وارد که این یکی از شوندر روایت
 اولدی هول عبیدر ر قور قتمق و قور قو و اولوق هوکانا که قور قتمق که غایتده هوکانا هر روز
 هووی یعنی همی هم قند معنا سنه در موندل اشکار و روشن هویدا معنا سنه یعنی هر کس غایتده
 دینی لغتدر هویر دوه جوالی هوکان روح یعنی جان هیدیت یعنی ترسیدل یعنی قور قتمق اسمی میر بر
 هیچ تو بر من عبیدر هیچی جنگ معنا سنه یعنی هر چیزی هیدیت یعنی بد صیدح اسدی روایتده یلو
 طوارش من فری اسب تنه معنا سنه روایتده یلدی و یعنی جنگ و کلام اسب تنه هیکل حریض
 حایل و یعنی صورت و هیات تن شش فرنی مر جبا ای براق برق مسیر که چو هیدیت آهین
 هیکل و یعنی قدر و تجا نه شش فرنی از کارش جدا کنده و فوجی بهمان بت برست از هیکل
 فاما هیکتا و وضع معنا سنه اولوق عبیدر هیکله حیکله دیر بر بر او تدهیداج اولوق لغت و فوجی
 وانو که ضایقه یعنی هیکل دیوار هیکلی یعنی دیوار یا بلو کر یا پوار اسنه تو طوی او اوجی ظاهره
 هیکله دیر هیکله صاحب خانه فارسی در هیکل چ مرتبه رتبه الهیت معنا سنه یعنی اوصافی هیکله هر دور
 قلع هو لای عبیدر هر سنه نیکه سنه و ماده سنه و لکه که نقاشنه اولان بر نقاشنه سن بدیدر اندر سک
 اکا کوره برین سن اول در کاول ریمه برجه هو لای دیر و فارسی یعنی نیک در هیولان شته نماز یعنی عمل دو یک
 بی حاضر و بیمار و حرفی فی در خجلی ایله دیمک در وهای و هوای آنگه دنه معنا سنه یعنی شتاب
 و شتاب فرجی ^{بالبیضا} هیچ سلاح در نیکه هر اده عکسا هر اس قور قور هر اس اولوق هر اس شمل
 هر اس هر طمان نار و مع معنا سنه شش فرنی نجه معنا سنه عمل الیدی هر اس فی یعنی فوجی استفرخ
 معنا سنه بد اوضه متکاری و کافر قاضی و آتش برست هم بد شده و اما هر ان و هووان
 اصله هم شمش و آتش از فوجی او دیایمی در آتش برست کنبدن هر سن سدا فرنی هر سن زهر هو مان
 عمر در زهری بر شمس اسد که خوا ساند تمکینا هر زهر گلشنک و سلینگ خنجر زانک فی سید و بانک
 و دانک سکون بلام اسلاند زهر بر کوکچک هوش صبان او فی هوش و ارمع شیار هشت و صلق و برک

یاری ستیاری و معنی چاه یار و الدن کلمه یار و
 زبان غمز از زود و معنی معنی و وقتش تمام
 او را کسوف و اوردیج

یار غمخوی کلید و بکوت بد بصل ای دی یارق غمز ترک قول یار غمخویس یار و یوی ضم
 یار قدرت و طاقن یا را معنانه و رشوه و زخم و جراحت و بکوت معنی بکوت بری غمز میهم و بر
 و شوخ و شاطر معنانه یا و کیم با جدر یاری یاروم و یکی تر دش غمز نامی که تکرید الهی و بر یار
 و معان یعنی کنی و قول و دهن زه یعنی آنخیزی آید و استمک معنانه و اسم مصدر در و یهودن معنانه
 و یازیدن لفظند صیغته ام و وصف ترکی در و بر نسیم مال و زار بصل استمک یازاب ترشید و ندر
 ما و را از تر قطع کنی یا زامنه یا زان قصداً یج یاز و ماون بر یاز و استمک یا زه زه و یهود و کوز
 سوز یاری فلاح یعنی کنی یا سیم یعنی نور تو ما یسا خازرم و بجه پاره و مانون نامر چنگه چاند کر مکت
 تیر ندر آتمش در یاسه منله یا ساق بدیر اشکر و تریش کر و غمز که کردن معنانه یا سیم و وف
 صر مشق کنی چنگه ش قوی و اور در یاسین منله یا قته بر آت و یافتن لفظند نام مصدر در یا قه
 حوزه سور و هوز کوی هم و لطیفه سیلج یا قوت موف و فیقی طاش در هم در لور کنی و موشن آرا یوی
 قرمز سیدر و رعنا یر یا کد منله یا ز و و بوین و آت پیسی و در یاکناری و هملون نام معنانه و اکیال
 یال و بان و یی بکون و طاس طارم در لور و قول قنت یا لغ شول غمز بون ندر که آنند قح و دوز لر
 یا لویم تو بوج و لویه و دکلمی تو شوخ در یا لود و کزناری تکرید یعنی دکر یا لوی دکر و آت پیسی و دکر یا لویک
 جهان بهملون جهان معنانه و می بکرتش هوسی یا لویغ قتل یا لغ یعنی قح انگاری ضوی بونیزی عمار
 بنشان بطارم اندر زم ترک خوش را با جکت غمز یا ز و کد و یا م جبار و لاق آیدر کسه
 بکلکدن یولتر او زنده منتر کردن غمز لر خازرم و بجه اسبان نامر در لر شمس غمز از برای ایگیا ن
 صیت تو در عروف بسته اوجام و ای زایلیق یا م یا م یا بیجی و لاق و پیک یا بیجی عجمان غمز زم
 لغی در یا بیجی سر و از معنانه یا زوده اون بر غمز احد عشر یا و ر یار و یج و یاروم معنانه غمز بی کلور
 دکر یا و ری غمز بیجی و نمت معنانه یا و با و قلین یعنی قش هوز معنانه یا و تا زحمت
 کوزیجی بیبا خراب جورک بوزق بیبا کزناب ایجی کسب نیز معنانه که دخی و مکر در منتر لغتی در
 دبر کتن یعنی ترکت یعنی هوزنگ اسبی و هیو کلای بیروج فردان او بی غمز سیدر بیروج بر و لور غمز
 بوداخی آدم بلکنه بکر بیجی آور دت ایجی بیجی بوز و یلو تکا و بوز و لوسید بیجی طلو که کدن غمز
 عدلان بوزق بیجی کون چنگت یعنی صوب یا تیر منتر و اور یتیمه غمز شمسید دکر یا بیجی زیا را غمز

یونش قلم بر غویا ق و قهید و خوار ز م لغتزه و دعوی به دیو بر بلخ تو ق با پادشاهان سنی و ک
بر اندوه و حکم کرده یازده قاری نماند و بر آینه و بی دیو بر بلخ قبله کرم بر بطایعی قویوز بران
آق تمیعی هم بری و دکوری در بی بود بر شهر آید معروف قاشقاری کما استیلد بر بی دیو
یوزدان نکری نه ایکنندند رایه کی بز جود بر پادشاهان سر بر غنذ تری دکوری انجور که تخم خاق
اولور و یارس آزاری و تازی ایست آزاری بک علم سخن در و سه هتک و قراول و بر کرم که کوه کوه کی
آزد که اویم و نوریه و طازا الیزی دکوری سینه سنگ یازوی مزید ترم تو در آشتی و دکوری عتدر
ر شک ملکز آروپی و نیشتر اوچیشب منی شتم که معروف طاش در شکره بطنور بر شتم مثل شب
بر طاش در شتم و ز خاصیه پی اولدر که اولدی بی و بلدرم انمز و او ذوقه معقول کمالک معناسه و بیوسف
پیغبر کرم آتای احمد بر بیدر یوغ حلقان که پادشاه جیر در انکله سدر بر فوش عبده بر پادشاه کاعدر
بغایبی تارچ بیوغی کافر لدن و حرام لدن آتانا سینه بنیامی مثل بنیامی غانلش و بیغایبی غنغ
سینچی بیغبر بر سوکرت میلاند که باغلاوه اولور لکن نیان تمز عبود که نیشل کما تنبیه دیر بر بیغبر مثل
یقش فایکله در غایبده کشتی حرم معناسه عبده و عبده مثل غنذر کدی با یک کوسیلد و بیغبر و قریغ
معناسه بکانه مرده نظری اولین عجمه بر بد معناسه بکایک بر بویکبار که بر کوه بیکبار کی بر کزدن و بر
او خردن یکبار وقت سیاه قهتانه ده دیو بر یکجند بر خیمه و بر از وقت یکجند بار بر خیمه که بر بیغبر کت
و بار کیش معناسه بیکر چندی بر او خردن یکلده صد فاهه یا کوز او این اچکله در یکلده ده بیغبر و بر
ایکله در شل بچیکلده آن قلاآت و جیل آت و فیغبر کت یکسان بر دژنه و بر یکا یکسون مثل کسوس
بر یکا یکسی بر کتیک بر در لویل بهلوان و صالمه لوار و بهادر یللاغ یلقن که آندن ایض غری
چوانات یک بر یکیلیم جوشن بلدا آوزن کجه که بیله بر کوه کلور بو سینه است شهاد او نوز
اکو کجه کم شب یله کلور بر کجه بویله سنک زلفینگی دیو بر بر آید و یکا یله در شیلانچی بیکر
یکل بر بر کله سدر ریکو غنک خمتم سیکه کولک رانچ یکما قانسه بلیق ققتان بر بیغبر و بر بیغبر تا آتار غنای
آصلده تا آتار یغی بر یله کولمه ققتان و جوشن و تا آتاری بر بیغبر ققتان بلیق ققتان استلوا بچوج
عوقو آغ بلوک بهلوان بیلو کنگ جهان بهلوانی و بهادر یللو کنگ مثل بلوی بلوه قوشی بلوایه مشه
و قریغ نلیه مثل بل و طوان عورت و صالمه لوار کز عورت و فدا و تشاریکله آمد معنی فر و آید غنای غنم کدی



بدلیل پهلوان میان کبوتر خاکی یعنی او کو که جینی و یکدیگر مناسبت تمامه بر کو که از لوجا زیکه لیس در کمر اوج
 کونکت بولد آن آتلوی کو رودی و بر شهر اسدر و کو که جن بخوارات سبکی کنی بر اعلی کاسد سینه تون
 دو ریاش و دکلری اوت یعنی نیکه لکستخ دست بند او سنی بند و منیا و شعله نیکه خرو عادت و ذکر کن
 بنوشته فتولاجی و سوز دکلمه بی یویا و قلشش با شنند ما و قلندی یوا که در ما و قلاری **باید الیا و اله و**
 بر این نشان یاد شایع و خوار نم و خجوه زمان یاد حیدر کنه یکسان برین برین نیکه نه فریه و معنانه
 یعنی یا کتوز دینی نظیر سلطان بی برکک و یا لکوز لوق یکبار بر کوزه یکبار که بر کز در و با کلمه یکبار سر ک
 مثله یکسندی بکلمه یکسند بر قاج یکسندی بر از وقت یکسندی بر یکسندی بر یکسندی بر یکسندی بر یکسندی
 اما شایع جوق اولور لیکتوره بر کلمه و بر سینه یکبار نه بردانه و در یکبار نه مناسبت و یا خود
 ایلی دانم در کمر بر یکبار یکسند و شش اوله بر آن فلا آت جیمل آت کله بر یول و بر کوزه و بر نظیر کوزه
 سطر یکسان آندز و بر ابو و بر زنه و بر یکبار یکسند بر یکبار یکسند بر یکبار یکسند بر یکبار یکسند
 مثله یکبار بر یکبار یکسند بر کز در یکسند بر یکسند بر کز در یکسند بر کز در یکسند بر کز در یکسند
 قور قور و بر لور ایچ اذ کله سدر یکسند بر کوز لوجا عور و مناسبت یکسند بر کوز لوجا عور و مناسبت
 بر کوز لوجا عور و مناسبت بر کوز لوجا عور و مناسبت بر کوز لوجا عور و مناسبت بر کوز لوجا عور و مناسبت
 مصیبتی بر اچیه در کمر او زنده صلیب شیطانی وارد و بر یکبار یکبار بر یکبار بر یکبار بر یکبار بر یکبار
 بدلی پهلوان میان هیچ بلدر **باید الیا و اشهر** شرم فرد آشتی و دکلری علتد بیفرم مثله
 یکسند بر یکبار یکسند بر یکبار یکسند بر یکبار یکسند بر یکبار یکسند بر یکبار یکسند بر یکبار یکسند
 یعنی بازاری دور کو یله بو بوزه آرز و مند بو بوزه مند بو بوزه مند بو بوزه مند بو بوزه مند
 دیلر و چو اوق مناسبتده کلور که با یک صیفی در و استمک مناسبتده کلور بو زبان پارسی
 یوز دار پارسی و پارسی کلور با پارسی بو ز خند آدم آوازی و پارسی آوازی
 بو ذک مثل بو ذل نوزه مثل بو ذل نوسف حسرت زده و بیعوب بیعوب کلور و بیعوب بیعوب کلور
 یوش طاق یوش بو بندرق که آوزک بو سینه کوروش کور و در ایوون که پیش تو کیم دروغ
 دروغ اندر آرد دیرین بیوغ بو مثل بو کوه خاکی کوهی بو کمان آنا بیجی زهدان استمنا
 حق بود که با بیعوبیلمه در یعنی بو کمان تنگ باب داده دکور اولش در بو یولون آوزنه بازاری

یونان که کجاست یعنی نگلانی تمدن مغناسته شخصی ز فتح و نصرت برایت بودیم
 ز جاه و دولت بر کمر بست با شد یونان و رنگ مغناسته دینی کلویش شخصی اگر خاک
 درت باد آبیخ یا بد بمانه آذر و آجر بر آید آذر یونان یونان بر مملکت اسد مروف
 و مشهور و بر قومک بر پادشاهک اسد یونان زاک

یا زایی یوه و لوحه طغان بعضله یو میلدرددر

و بعضله یوه کوزرد و کوزده منله یوه منله یوه یوه

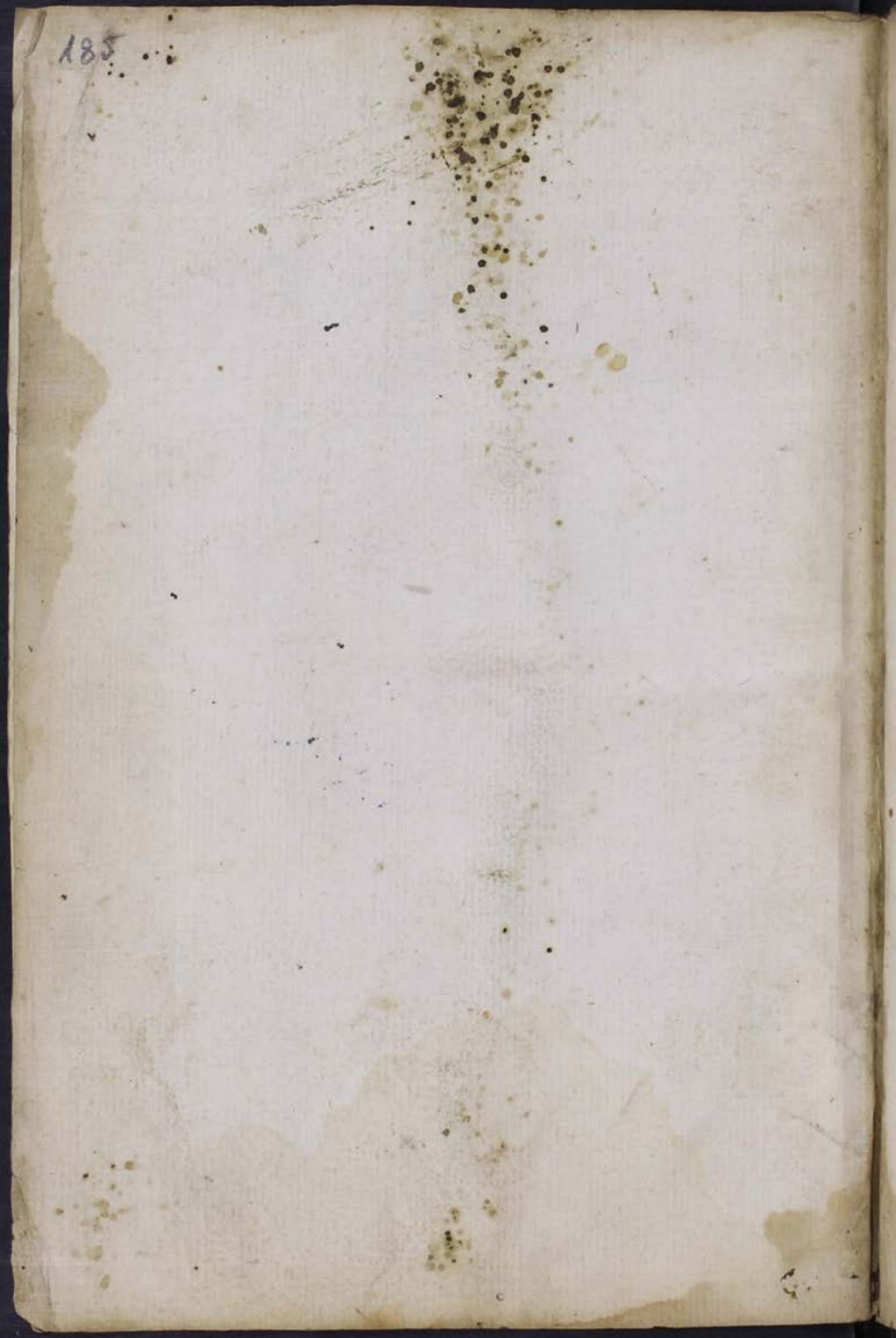
یوه میلدرددر و منده یوه منله یوه

منله تم الکتاب یونان المکالوج

واقتم اعلم بالحق

کتابخانه ملک آباد
کتابخانه ملک آباد
کتابخانه ملک آباد





چرا باند عالی اوغلی ز غمزه عقیقه و لای رصیه سابقا هدی اولان خستب اولون
و چو بان نام خستد ساکن اولان قلابچی سینه ز غمزه عقیقه سینه اولان سوندره هدی

اصول
برای
کتاب عقیقه
نصرت علی اصحاب اللقب
نور لغیر و غیره
بزه صورت و اثر لطایف
امثال و احادیث

و مان
دچار کنی سخن مضمون که حکما کتبین معنی لای و کوه تر 2000 او شریفن حاکم اولیا اولون
امیر سلیمان بدو شریک باقی الوب قصه استیفا ایدوب حکم شریف بدین
ظرفه تحت اوله اولون

مختصین بدید ایشی کشد
مختصین تک با مال کشد

۱۶

الای

در دینم چه کنم در دانه کلدیم بایسول
 سانبم سنجی بختیم سب کلدیم بایسول
 سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب
 کعبه و صلاب بولند سب سب سب سب سب
 غیره سب سب سب سب سب سب سب سب سب
 اینده سب سب سب سب سب سب سب سب سب
 سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب

Digitized by the Library and Information
Centre of the Hungarian Academy of
Sciences



Perzsa
0.89.



Perzsa

